

الروضه  
الكافي  
نابفت:

يَقْدِرُ الْإِسْلَامُ أَنْ يَجْعَلَ مِنْ بَنِي يَعْقُوبَ  
أَسْجُدَ الْكَافِي الرَّايِ الْفَلَسْطِينِي الْفَلَسْطِينِي

يا كلستان ال محمد

بِقَوْلِ الْإِسْلَامِ الْفَلَسْطِينِي الْفَلَسْطِينِي الْفَلَسْطِينِي

بِقَوْلِ الْإِسْلَامِ (شهر)

از اشارات کتاب فروشی اسلامیة تهران - خیابان بوذرجمهری

مرکز فرهنگی

حاج محمد باقر کتابچی حقیقت تبریز - بازار شیشه گرخانه

2271  
.518  
.351  
.1961  
.2  
v.1

2271.518.351.1961.2 v.1  
al-Kulini  
al-Rawdah min al-kafi.

DATE

DATE ISSUED DATE DUE DATE ISSUED DATE DUE

FEB 1 1961



32101 047147796



al-Kubānī, Muḥammad ibn Ya'qūb

الرَّوْضَةُ

al-Rawḍah min  
al-Kāfi

مِنْ

الْكَافِي

تأليف

ثَقَاتُ الْأَسْلَامِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ  
إِسْحَاقَ الْكَلِينِيِّ الرَّائِي الْعَلِيَّ بْنَ أَبِي التَّوَيْسِ الْمُطَوِّقِ ٣٢٩ هـ

كُلُّ شَيْءٍ آلِ مُحَمَّدٍ

بِقَوْلِ الْأَسْنَاءِ الْعَلَامَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَاجِّ أَبِي مُحَمَّدٍ بَاقِرٍ الْكُرْمَنِيِّ

بَرْزِيلِ الْأَوِيِّ (شَرِي)

صححة وقابله على عدة نسخ خطية ثمينة  
محمد الباقر البهبودي على أكبر الغفاري

الناشر:

الطبعة الاولى

الجزء الاول

مَكْتَبَةُ الْأَسْلَامِيَّةِ بِطهران

شايخ البوذري طهرقي تليفون (٢١٦٦٦)

جميع حقوق الطبع محفوظة

المطبعة الإسلامية ١٣٨٢ هـ



نمای فوقانی مقبره شیخ کلینی (مؤلف) در بغداد



سمان گهر گهر شناسان سماعی است  
از روی یقین مشعل ایمان سماعی است  
فرموده برای شیعه الکفافی سماعی  
یار همه یاوران قرآن سماعی

شمس الاشراق - مشرقی واعظ

مقدمه جلد اول  
شرح و ترجمه روضه کافی

قرآن مجید :

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ

(۲۲- الشوری)

ترجمه :

و آن کسانی که گرویدند و کردار خوب و شایسته نمودند در گلستانهای بهشتند و از آن آنها است هر آنچه خواهند ، در نزد پروردگارشان ، اینست آن فضل و نعمت بزرگوار

**ملککاری و مملداری :** در لفظ عربی جنه و حدیقه و روضه مفهوم دلبر و مرده بخش و سود مندی دارند چنانچه در زبان پارسی باغ و بوستان و گلستان .

بهشت هم واژه آرزو بر آور دست که در زبان پارسی چون آیه قرآن یا حدیثی را که لفظ جنه در آنست پیارسی در آورند آنرا بجای این نهاد و در نصاب که کتاب لغتی ابتدائی و فرهنگ منظوم عربی پیارسی است و گرچه کودکانه وصف شده ولی تعبیرات مردانه ای دارد میگوید : چه جنت بهشت آخرت آن سرای .

نمیتوان گفت مفهوم و معنای این سه لفظ عربی و این سه واژه پارسی از هم دور است و نمیتوان هم گفت که هر سه لفظ يك مفهوم محدود دارند .

روضات الجنات را بیابهای بهشت ترجمه کرده اند ولی آیا این ترجمه موافق حقیقت است و میتوان گفت روضه در زبان عرب همان معنای دارد که باغ در زبان پارسی ؟  
جواب روشن باین سؤال چندان ساده و آسان نیست .

**المنجد :** روض - زمینی است که بانواع گیاهها سیراست و مؤنث آن روضه است گفته اند از آنرو روضه اش خواندند که آب ورزیده شده است - تا آنکه گوید :

2271  
518  
351  
1961  
2

روضات الجنات بهترین و خرمترین تیکه های زمین آنست پایان نقل از المتجدد .

و اگر گفته شود روضه قطعه زمینی است که باغبان در کشت سبزه و چمن و گل آن ریاضت و رنج برده و انواع سبزه ها و گلبنها در آن با هنر نمائی باغبان استادی پرورده شده است دور از حقیقت نباشد و اگر از نظر ترجمه بیاری بجای روضه گلستان گزاریم و روضات الجنات را به گلستانهای باغ بهشت ترجمه نمائیم دور نرفته ایم .

بهشت را بدان معنا که يك سرای پذیرائی است برای کسانی که خدایشان پسندیده و پاداش نيك میدهد کس در این جهان ندیده ولی باغ و بوستان و گلستان را بسیاری از مردم دیده اند و هر کس با مفهومی درخور محیط زندگیش بدان آشناست .

سبزه های چمنزار و گلبنهای قشنگ و گلداز و درختهای کوتاه و بلند و خرد و درشت و انواع نغمه های پذیرا و دلکش را از گلستان جویند و خرمی و نشاط و زیبایی را از بساط آن طلبند .

از بوستان و گلستانست که روح شاد گردد و دل آرام شود و امید روشن گردد و جان پرورده و نیرومند آید میتوان گفت گلستان و بوستان از نظریك انسان بتغذیه روح و روان بیشتر کمک کند تا بجسم و پیکر انسان و از اینرو است که سعدی شیرازی برای بوستان و گلستان معنی دیگری در نظر گرفته و بیان يك رشته امور اخلاقی و دستور پرورش انسانی را که برشته نظم کشیده بوستان خود نامیده .

و تنظیم يك سلسله داستانهای عبرت انگیز را که در هر دوره زندگی بکار آید و برای هر کس عبرت افزاید با نثری شیوا و نمکین و شعری دلکش و شیرین فراهم آورده و آنرا گلستان نامیده است .

در بوستانها و گلستانها سبزه است و چمن و درختان سرو و یاسمن و گلهای رنگارنگ و خوشبو که دماغ را معطر کنند و دیده را نوازش دهند و چهره را بگشایند .

و چون گاهی بجهان جان نپی و سری بدرون دل کشی در آنجا هم بوستانها باشد و گلستانها جلوه کند در این بوستانها گل حکمت روید و درخت معرفت بر آید و جویبار دانش روانست و چمن ایمان و عقیده خرم و بیخزان .

در این گلستان معنویست که جان میخرامد و دل میآساید و هر دم خرمی و نشاط میفرزاید و همیشه گلش از آسیب خزان در امانست و چشمه سرشار حکمت و معرفتش روان



هر کار نیکی نهالی است که در این گلستان کاشته میشود و تا هر گز بار میدهد و هر گفتار پاک در آن گلبنی است که تا همیشه بوی خوشش پراکنده میشود و دماغ جانها را معطر میسازد هر اندیشه و پندار درست و خوبی آنرا پنهانتر میکند و بر صحنه آن میافزاید ، مردان راه حق از هم اکنون که در این جهانند در چنین گلستانی زندگانی کنند و همیشه در جان خود شادزینند

**والذین آمنوا و عملوا الصالحات فی روضات الجنات آنکسانیکه ایمان آوردند و کارشایسته کردند در باغهای بهشتند و نغمه‌مرد که روزی بهشت خواهند رفت .**

بدین مناسبت مرحوم کلینی اخباری متفرقه که برخی از آنها گلبنی است در فهم حقائق و تحصیل معرفت و بعضی چون سروی است در بیان حسن سیرت ، جمله‌ای دیگر داستانهای شیرین و درست و عبرت‌انگیز است و در این میان اخباری مژده بخش و فرح خیز ، در حدیثی کشف رازی شده است و در جای دیگر با برهان بر حقیقت هم‌آواز گردیده است ، چون مرغ روح در چمن‌زار معارف و احادیث آن پرزند از گلبنی یگلبن دیگرش گذر افتد و از شاخی بشاخ دیگر پرد و از اینجا و آنجا بهره برد .

مشتها مروارید سخن را در اینجا درفشانده و انواع گل‌های رنگارنگ معرفت را در کنار یکدیگر در نشانده هنوزت این حدیث خسته نکرده که حدیث دل‌نشین و گرت آورده و نشاط‌تورا تازه کرده است و چون آنکه بلبلان در گلستان خسته نشوند از سر هر شاخه گل با اشتیاق فراوان بشاخ دیگر پرند و نغمه شادی سر دهند مطالعه کنندگان این کتاب هم درك مالالت نکنند ، و بایستی بحق این مجموعه نفیس را **گلستان آل محمد** نامید و از نظر اسلام و مذهب بدان بالید سزا است که در وصف این گلستان آل محمد گفته شود .

**از گلستان من بی‌ورقی ، و هم درباره آن بحقیقت صدق کند که .**

گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد

گلستان سعدی که این همه آوازه دارد و تا هنوز نگارشی باندازه و تازه ، چند داستان است که بر سر هر زبانست درباره دوش پادشاهان یا اخلاق و رویشان و فضل قناعت و فوائد خاموشی و درباره عشق و جوانی و ضعف پیری و هم در اثر پرورش و تربیت و آداب صحبت که اگرش با این گلستان آل محمد اندازه کنی قطره‌ایست در برابر دریا و کفی در برابر يك پهناور صحرا از هزار بازم نتوان گفت که يك است و از بسیار اندك ، آن نثریست محکم و شیرین و نظمی پخته و نمکین بهمین مناسبت تا کثوش سخنورا را دریند است و دل‌پاری خوانان و ادیبان در کمند .

ولی گلستان آل محمد را صدها باب است که هر بابش را معنای حساب و شیوایی گفتار و شیرینی سخن آن را نتوان یادفترادیدان سنجید زیرا بسا خطبه ها دارد که از زبان امامان پر خواسته و تاجد کرامت بقصاحت و بلاغت آمیخته است و سراسر گفتار های آن سخن معصوم است و بی نهایت بایغ و مفهوم اخباریکه از زبان امامان معصوم رسیده است عبارتیست بسیار ساده و برای فهم آماده، تکلف سخن باقی ندارد و گوش نیوشنده گانرا برنج نیارد و بازهم در عین سادگی تا آنجا محکم و پرمعنا و شیوا داشته است که کس ریاکاری آن نیست تا یمانند آن بسازد و نرد رقابت باز، و این همان آیات قرآن مجید است که با همه سادگی و روانی از نیروی انسانی بیرونست؛ هر کس شود پندارد سالها با آن گفت و شنفت داشته ولی چون خواهد مانند آنرا آورد درماند و دمزدن نتواند.

### روش من در ترجمه و شرح کتاب روضه

هر ادرتوان بود که بپندیشم و هر حدیثی را در سلك داستانی کشم و عبارتی در معنای آن پیروم تا جمله هائی نفز پر آم و گفته هائی پر مغز و ولی حدیث را از مجرای خود بدر نتوان برد و در نقل آن بمعنا راه داستان سرائی نتوان سپرد من بسیار کوشیدم تا گوهر معانی اخبار را با عبارتی هر چه ساده تر پارسی زبانان تقدیم دارم و دامن دوستان خاندان پیمبر را که در کنار قرآنند از گلهای رنگارنگ و خوشبوی این گلستان آل محمد پر کنم.

تا توانی ز این گلستان گل بچین      بهر دانش رفت باید تا بچین

میوه شیرین و حکمت های تغیر      اندرین باغ است پر معنا و مغز

تا کنون این گلستان آل محمد در پس دیوار بلندی از عریضت نهان بود و دست بسیاری از جویندگان پارسی زبان از آن کوتاه، فرصت نیکی بدست آمد و این دیوار بلند از میان برداشته شد و گره های پیچیده آن گشوده گردید و یمانند آب روان که از سرچشمه زلال خاندان پاک محمد جوشد در دسترس لب تشنگان وادی معرفت و جویندگان حقائق حکمت گذاشته شد امید است این خدمت پذیرفته گردد و مورد توجه طالبان حقیقت باشد.

### روضه از چه زمانی نام کتاب شده است

آنچه گذشت تحلیل و تجزیه بود از واژه روضه نظر بمن لغت و اکنون بجا است که توجه شود این لفظ از دیر زمانی نام مجموعه های علمی و تالیفی گردیده است و بیشتر مؤلفین در دوران متأخر از کلینی دره از وی پیروی کرده و این نام را بمناسبت یا بی مناسبت برای مؤلف خود نهاده اند

و شماره کتبی که بروصه منظور مطلق یا با اضافه تلفظ دیگری به معنی شده اند طبق شماره ای که علامه معاصر و منتفع آقای حاج آقا میرزا میرانی ادام الله طلع در جلد ۱۱ کتاب الدرر معیه دارند تا صدور آورده رسیده است و اگر کتب مؤلفه بروصه و ریاض و روضات هم که از همین مدوه و به همین معناست بدان آورده شود بعد هر سه و این هم خود يك نشانه تاثیر نفس مر حوم ثقه الاسلام کلبی است که این همه افکار را بدستال خود کشایده است

و اما برای روشن شدن این موضوع و قسمی در عبارت کتب به معبرده را در اینجا ترجمه میکنیم ص ۲۸۱ ج ۱۱

**الروضة** نام علمی است برای هر دیوان شعری که همه حروف البقاء فایده داشته باشد و بناچار باید در سبب و هشت قصیده با غزل کمتر باشد و اگر حرف بحسب هر بیت با فایده یکی باشد آن را روضه کبری خوانند در و این روضه شعری که عبارت است از يك قصیده با يك فایده شرط آنکه همه حروف البقاء اول اشعار آن باشد و باید کمتر از بیست و هشت بیت باشد و در کتاب (جامع لریض) گذشت که سه مل بر چند روضه است و هر کدام تعلق به یکی از معصومین <sup>علیهم السلام</sup> دارد و یکی از آنها روضه امام حسن است (استان لاجوان) که از ابراهیم بن علی بن حسن بلادی بحر بی کینه ابو الریاض سروده است و حواهر المطام هم گذشت که مشتمل است بر روضه کبری و روضه شعری است

اقدام کتبی که بدین نام بوده است:

۱ - روضه در فقه و سنن تالیف احمد بن حسین بن احمد نیشابوری حزامی نزیل ری و جد پدر شیح ابوالفتح رری صاحب تصحیف شد گرد سند رسمی و مرصی و شیح اطائفه و هم او پدر معید عبدالرحمن بن یوسف

۲ - روضه تالیف شیح احمد بن محمد بن حسین بن حسن بن مؤلفی صاحب صد صصیف که ۳۵۰ هـ ق. فوف کرده است - بحاشی آنرا ذکر کرده

۳ - روضه در فضائل و معجزات یا کتاب فضائل و معجزات بن طوس در احوال که آنرا تالیف بی عبدالله حسین بن محمد بن حصینی حملائی صاحب کتاب هدایه راسته است ۴۰۰ هـ و فاش در سال ۳۵۸ یا ۳۶۶ بوده است

۴ - روضه ریکی از علمای شیعه در معجزات و فضائل و کسیکه آنرا به صدوق نسبت داده است خطا کرده زیرا اول حدیث آن در سال شصت و پنجاه و یک روایت شده است (شرح معصلی

در باره این کتاب محمول المؤلف نقل کرده است

۵. روضه در فقه یا روضه لنس در احکام عبادت خمس که در مدرك بلد لامیس کفعمی است و تالیف قاضی سعدالدین ابی القاسم عبدالعزیز بن تحریر بن عبدالعزیز بن ابراهیم شاکرد شیخ مرتضی و شمع طوسی است که در طرابلس قاضی بوده و بیابان ارشیخ الطائفه هم داشته و در سال ۴۸۱ هـ ق. بمشعبان فوت کرده است و این کتاب خود را بسطک تحمل العقود سندش شیخ الطائفه نوشته که شیخ الطائفه آنرا در حواصی وی نگارش کرده است در یوب و اقسام عبادات

۶. روضه شیخ صدوق ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه العمی المتوفی ۳۸۱ - بحاشی آنرا ذکر کرده است

۷. روضه در علم بحوث تالیف ابی العباس محمد بن حوی محمد بن محمد بن عبدالاکبر بن عمر الشامی الارذی البصری امام عربیت متوفای ۲۸۵ و از بابیات او است کتاب اشتقاق

۸. روضه الاحبار و رفاهه، لا بصار تالیف ابی الحسین حسن تمیمی بن حوی محمد بن جعفر که ۴۰۲ فوت کرده و مؤلف تاریخ کوفه است یا فوت در معجم لادباء ج ۱ ص ۱۰۴ از کتاب ریخت ویرم عربی در فهرست ابن المذنب نقل کرده است که من کتاب روضه الاحبار از مؤلفش شنیدم و تاریخ الکوفه هم از او است.

الذریعه در صفحه ۳۰۲ ج ۱۱ گوید:

روضه الکافی را احراء کتاب کافی است باب ثقه لاسلام محمد بن یعقوب کلینی که در سال ۳۲۸ فوت کرده است و مکرر جدا چاپ شده است و پیوسته تحت العقول هم در سال ۱۳۰۲ چاپ شده است و بار هم بطور جدا گانه در سال ۱۲۷۷ در طهران چاپ شده است ولی مولی خلیل قرینی در صحت انتساب روضه بکلینی در شرح خود سام صافی تردید کرده است و آنرا از شهید نقل کرده است ولی در فهرست کتابخانه دانشگاه تهران (۳ - ۱۴۵۹ - ۱۴۸۳) آنرا هر دو دانسته و من رساله جدا گانه ای درباره کافی و کلینی تالیف کردم انجی

در فهرست دانشگاه ص ۱۴۶۶ گوید ملا خلیل قرینی در آغاز گزارش فارسی خود در روضه کافی سام صافی بچند دلیل سبب میجو اعد روضه را از کافی نداند و میگوید که چون نامهای که امام صدوق علیه السلام دوستان خود نوشته از مسائل کلینی گرفته شده و در آغازین روضه گنجانده شده است باین نظر صافی روضه را هم از کافی پنداشته اند و در اینجا است که از شهید نقل کرده روضه را کافی نیست.

و باین مناسب د. بسیاری از موارد، شاهی صافی خود میگوید که اگر روضه ۱ را رکھی  
 بدیم شماره کتبهای کافی سی و چهار و گرنه سی و سه کتابست و در هیچ کجا نگفته است که  
 روضه را من در سی و سه میدانم حدیثی ۱. که در سن ۲۶۷ و یو. ی در سن ۵۴۶ مستدرک از  
 ریاض نقل کرده است که آن تالیف ابن ادیس است نهی - تصور خلاصه و بدکی صلاح  
 نقل شد

ولی بنظر من تردید د اینکه روضه ۱ کافی است، بسیار صحت و سبب است بچندوجه  
 ۱ - تصریح سه ری از علمای رجال دانسته روضه حرثی و کتاب کافی است مانند یو  
 عمر و کشی که از فقهی محدثین و حن و یسن شعبه است و برید دانسته روضه کافی است  
 مانند تردید در صل کتاب کافی بر حدیث الاسلام کلیسی است و از باب یث و سوسه و شکیک  
 است که سه و چهار بر حق میشود

۲ - سابق سید احادیث کتاب روضه و سببش آن با اسناد سائر انواع کافی از چند بطور  
 الف - بقدر معدل بعد از شمار و در خط کافی ده کدام ارائه معصومین  
 ب - از اسناد ۹ یث که ه. حوم کلیسی " در حدیث کرده است  
 ج - از نظر افراد سلسله احادیث  
 و اگر از این نظر دقت شود بواقی که من احادیث روضه و دیگر احادیث کافی  
 موجود است

و بنید گفت که صل این برید و سوسه و پنجابر جو سنه است که در ضمن روضه کافی  
 خبری درج است که فهم و حل آنها بس مشکل است و سبب را بر و در و سبب و یا از نظر ظاهر  
 مخالف مسلم و مشهور است و سبب نظر مخالفین و کوتاه نظران مانع سر زش و استعراء مذهب  
 باشند مانند حدیث امام بن تعلب که میگوید من روی گرده مدهی است و این ملاحظه کم کم  
 بنظر منجر شده است و آنچه اهم که ارشید نقل شده است سبب سبب و ی همی پایه بوده و چون  
 شهید ه در محیط شام همی عوام گرفتار بوده است و مو د اعتراض شده است چمن حمله ای  
 اروشنیده شده است.

ولی راجع باین احادیث باید گفت :

۱ - این احادیث قابل توجه است و ما آنچه درین فصل احادیث در جلد ۱ شرح و ترجمه  
 روضه بوده است شرح کردیم و تجر به و تحلیل نمودیم که مورد اعر من باشد



۲- خود رعبه يك كتاب جامع آثر مذهب هم كه هدف كليسي ره بوده سب قريبه روشني است براينكه بايد كتاب روضه هم حرء كتاب جامع كافي باشد زير اينلاوه ارتعلمات معصومين راجع بكلييات اصول مذهب اربعينه واحلاى وقرآن و دعا كه خود باعتبار مبدأ توجه بخداوند در شمار امور اصولي اسلام است وبعلاوه ارفر و ع دين و كلييات احكام اسلامي ارمعالات وسياسات ومخارات احد ديگرى هم قطعاً بوده است كه عبارت بشدار

۱- رسائل و نامه هاى معصومين

۲- خطبه ها و سخنرانيهاى معصومين .

۳- بيانات معصومين در امور دى و دى و معارف ديگر كه خود ابتداء بيان كرده اند و با آنكه در پاسخ سؤالات افرموده اند .

۴- مطالب تاريخ و جغرافيا و اسس سسى و امور ديگر . و عبارت ديگر ميتوان از اين مطالب تعيين كرد ' بآنچه كه يك شيعه بايد بداند

واينها چون در ضمن اصول و فروع مورد ساسى نداشته اند و از آنها هم صرف بطرد و بوده كليسي باحسن سليقه اى كه داشته است آنها را جمع آوري كرده و با استندى كامل روضه كه مى بايده است و ميتوان اين نام را براى چنين كتابى از اشكرات قبل توجه مرحوم كليسي بحساب آورد زير اينچه سابقا بيان كرديم باوجود اينكه مؤلفى بسيارى از اين نام تقليد كرده اند همه بعد از كليسي بوده اند و كتابى بدى نام پيش از كافي ندست نيامده است حرء كتابى هم روضه در علم بحوارى العباسى و اگر هم كليسي بر آن اطلاع يافته و اين نام را براى كتاب از او تقليد كرده باشد در انتخاب آن براى چنين احكام و مرفه متنوعه دانش ايتكار و حسن سليقه بكار برده است

۲۲ محرم الحرام ۱۳۸۲ هجرى قمرى برابر ۴ بير ماه ۱۳۴۱ خورشيدى

شهرى محمد باقر كمره اى

## تعریف روضه کافی با شرح و ترجمه آن .

در صفحه ۳ نسخه روضه کافی چاپ بهران چنین درج شده است .

و در این جزء را چهار نسخه خطی با امتیازات و اوصاف زیر مقابله کردم

الف - نسخه کتابخانه سماحة العلامة السيد شهاب الدین نجفی مرعشی بسايفه در بلده شریعه قم که تاریخ اتمام وشتن آن در روزه شنبه ۲۱ شعبان المعظم سال ۱۰۹۰ هجری قمری بوده است و کاتب بيم حیران عبدالعزیز بهاء الدین محمد کرمانی است از روی نسخه امیر سلطان محمد حسینی دامغانی که در حضور شیخ ناصر بن سلمان بحرانی داشت ۱۴ محرم الحرام ۱۰۹۱ هـ مقابله شده است و سپس عوص بن حیدر شوشتری در ۲۶ شعبان ۱۰۹۶ هـ آنرا تصحیح کرده و بآن حاشیه نوشته و مجدداً با نسخه میرزا کاظم که برد او مورد اعتماد بوده است مقابله کرده .

ب - نسخه مصححه کتابخانه مولانا الحنفی حاج سید محمد یاقرب بحر العلوم تهرانی ادام الله طله مورخ روزه شنبه ۲۴ دی قعدة الحرام ۱۱۰۴ که در سال ۱۲۲۲ علی بن عبدالحلیل آنرا با نسخه ای که مولی حلیل بن عاری قزوینی شرح کرده مقابله نموده است و آن نسخه سال ۱۰۸۴ هـ نوشته شده و ۱۰ سال ۱۰۸۵ [ ۱۰۹۵ ] تصحیح و مقابله شده و برخی حواشی از سید صاحب کتاب دارد و در ره مش آست که

حلیل بن عاری قزوینی در اوائل شوال ۱۰۴۰ شرح کرد و کافی را آغاز نمود و در روزه دوم ربیع الاول ۱۰۸۴ هـ و پایان رسانید

ج - نسخه کتابخانه استاد کنو حسی علی محفوظ در کاظمی شماره (۱۶۱۴) مخطوطات که مورخ ۱۰ صفر ۱۱۰۳ هـ و بخط محمد شمع بن شمس الدین محمد است و در کتابخانه مرحوم حیدرقلی بن نور محمد حسن سردار کابلی رحمه الله و در کرمانشاه بوده

۱ - نسخه کتبخانه بشر محترم که مصحح است و حاشیه های پر فائده و بسیاری در رد و در اوائل قرن چهارم نوشته شده است

(و در تب نموده هائی در یک نسخه در نسخه ها پیر نیب گراور شده است)

اظهار نظری از استاد محترم  
آقای دکتر حسین علی محفوظ درباره کتاب روضه کفای  
در پاسخ داشته محترم آقای علی اکبر غفاری

من میگویم کلیه ره کتاب (کفای) در اصول و فقه تألیف کرده است و همین احادیث را در آن فراهم آورده و همه گونه حصری را در آن گنجاییده و آبر و آبرویه معرفت اصول ایمان و ابواب تشریع و انواع احکام مرتب داشته است و آن کتاب چنانچه نویسنده ایست از حدیث که بردگوار و ارجمند است و دستهای پهن و حکم شرع بود و آنچه از علم اهل بیت اثر بخاگدارده است بررسی کرده و مفصلاً در آن آورده و تعلیمی محکم پرداخته که احاطه همه حایه یا حصار دارد و تفصیل در آن آمده شده است.

و چون کلمه یی، بر کتاب خود، کامل صاحب و فصول آن را، هر مده پرداخته، حدیثی و روای و هر او را، که سحر آیینی در اهل بیت بودند و همه هائی در کمال و آدائی از صالح و حکمتیائی بر او و بی در اش و صرف نظر از آن، و اندوین مجموعه از آنها فراهم کرد و آنرا (الروضه) نامید. زیرا که همه محل روایت بود و میوه ها و گان الوان شکوفه ها است و این کتاب روضه کفای بهر نظر است مرجع پرورش و اصل شایسته است که در حاکم کتب و اسناد نفیسه است و در آن نامه ها و نوشته ها، و همه به و بیوا، و علم و گوهر های معارف مباح است که هر گز کینه بشود و با گذر دور که آن دار پدید و بعد از سلامت و صلح کشاید و دلپای همه را در آن جشد و شده که آن علم و دانش را اشاعه و دل را روشن سازد و همراه راست رهنمائی کنند.

داین حال در ضمن آن حدیثی که عالم خلیل و رحوم صدر (اصول و فقه) و وفای سال ۱۳۵۰ هـ آنرا پرداخته و همه آنرا به خط رسیده است در پشت صفحه از کفای بیستم خود دیده ام که آن نسخه در کتابخانه و مادرش و حجر الدین تعمیر می نمود (حاج آقا میرزا میرزا لعل) و حار و همه علی بن محمد حسن بن حسین الدین عملی برای تهیه هر مشهور به لموتی که در نسخه قدیمی بود در کتابخانه صبری مدکور (۴۸:۶) القهر و استجد (تجدید) و همین را مشهود که نسخه است و فوس نسخه بعضی از کفای دیدم که حار و به خط مجلسی در آن نوشته بود و شدم که بر صورت آنرا برای شما بفرستم.

حییث و ارجو است و سلامه لک و سلام عبک  
کظمین دکتور حسین علی محفوظ

# الروضة من الْكافي

تأليف :

ثُمَّ قَالَ سَلَامُ ابْنِ جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ  
إِسْحَاقَ الْكَلِينِي الرَّايُّ السَّيِّدُ الْمُبَوَّسُ ٣٢٩

مَعَ الشَّرْحِ وَالْمَعْرِفَةِ

بِقَلَمِ الْأَيْمَنِ الْعَلَامَةِ إِبْرَاهِيمَ الْحَاجِّ الْقَاسِمِيِّ الْكُرْمِيِّ  
بَرْزِيلَ الرَّيِّ ( شَرِي )

رَحِمَهُمُ اللَّهُ عَلَى عَدَدِ نَجْمِ خَطْمِ ثَمِينٍ

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْهَيْثَمِ - عَلَى أَكْبَرِ الْمَقَادِرِ

الناشر :

الجزء الاول

الطبعة الاولى

مَكْتَبَةُ الْإِسْلَامِيَّةِ نَظَاهِي

شارع البودوخيزي تلغور ( ١٩٦٦ )

جميع حقوق الطبع محفوظة

المطبعة الإسلامية ١٣٨١ هـ

## (کتاب الروضة)

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد بن یعقوب اسکلبی قال حدثني علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن فضال ، عن حفص  
 المؤدب ، عن أبي عبد الله عليه السلام ، وعن محمد بن إسماعيل بن ربيع ، عن محمد بن سدر ، عن إسماعيل بن  
 حابر ، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه كتب بهذه الرسالة إلى أصحابه وأمرهم بمدارسها والطر فيهما و  
 تعهدهم والعمل بها فكانوا يصومونها في مساجد بيوتهم فادفعوا من الصلاة بطروا فيها  
 قال وحدثني الحسن بن محمد ، عن جعفر بن محمد بن مالك الكوفي ، عن لقاسم بن الربيع  
 لصحاف ، عن إسماعيل بن محمد السمرقاني ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال خرجت هذه الرسالة من  
 أبي عبد الله عليه السلام إلى أصحابه ؛

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

#### رساله امام صادق عليه السلام باصحاب خود

۱- از اسماعیل بن جابر که امام صادق (ع) بن نامه را بپاداش بگاشت و نائب فرمان داد آن  
 را بهم درس بدهد و مورد مصالحه سازد و آن را ردی کند و بکار نهد و آنها هر کدام يك  
 نسخه را آور در مدارس مری خود گذارده بودند و چون از کار بدر می برداشتند آنرا میخواندند  
 و بدآورد میشدند  
 و اسماعیل بن محمد سراج هم گفته است این رساله از امام صادق بهمه پاداش ابلاغ شد



بسم الله الرحمن الرحيم أمّ بعد فإنا أوصيكم بالعافية وعلينا عليكم بالدعة والوفاء  
والسكينة وعلينا بالحياء والتره عما سرّ عنه الصالحون قبلكم وعلينا بمحاملة أهل الباطل  
تحتلوا الصيم منهم وإيتاكم ومما طههم ديوا فيما سكم وبسهم إذا أنتم حالسهم وحالطهم وهم  
وبادعهم الكلام ، فإنه لا بد لكم من محالسههم ومحالطهم ومعارضهم الكلام بالثقة التي  
أمركم الله أن تأخذوا بها فيما بينكم وبسهم فإذا ابتليتم بذلك منهم فاستمروا بهم وتعرفون في  
وجودهم المكسر ولولا أن الله تعالى يدفعهم عنكم لسطوا بكم وفي صدورهم من العداوة والبغضاء  
أكثر مما يندون لكم ، محالسهكم ومحالسههم واحد وأرواحكم وأرواحهم مختلفة لأناتكم ، لا  
تحتوهم أبدا ولا تحتوكم غير أن الله تعالى كرمكم بالحق وبصركم به ولم يجعلهم من أهله  
فتعاملو بهم وتصروا عليهم وهم لا محاملة لهم ولا صبر لهم على شيء وحيلهم وسواس بعضهم إلى  
بعض فإن أعداء الله إن استطاعوا صدّوكم عن الحق ، ويعصمكم الله من ذلك فاتقوا الله وكنوا  
ألسنتكم إلا من خير .

### متن نامه امام صادق

بسم خداوند بخشنده مهربان . از پروردگارتان هایت بخواهد و درسد آرامش و وقار و  
سکینه باشید شرم و حياء را پيشه کنید و آنچه خوبش پيش از شماها کملاه جسته کلاه جوئید  
بأهل باطل و دیاداران مدارا کنید و ستم آبرو بر خود هموار سازید ، میاد با آنها در افتید و  
سخت ستیزه جوئید ، در شست و رحاست و آمرش و گفگویی با آنها میان خود و خدا بداند باشید  
و در هنگام محالست و آمبرش و گفگویی با آنها که از آن چاره ندازید ، بهیچ پيش گیرید که  
خداوند شما دستورد ده ، دراز با آنها ، را نکاز بدد هر گاه گرفتار معاشرت ، آنها باشید ، بی تردید  
شما را آزاد دهد و بازوی برش شما بگیرد و اگر چنان باشد که حدت با آنها را از شما دفع کند  
شما بدوش برید و رحمت ، آنچه از دشمنی و دسی در سبه خود در راه شما در بیشتر از آن است  
که بروی آرد و آشکار کند انحص های شما و انحص های آنان یکی است (در جمعه و جماعت با هم  
هستید) ولی جان شما و جان آنها ارحم جداست و اشی باید بر هر گر دوستشان ندارد و دوستان  
ندارد ولی خدا شما را بوسه بدهد نه حق از جبهه داشته و آمر شما نموده و آبرو شایسته آن  
بداست ، با آنها مدارا کنید و بر آنها شکبیا باشد باسکه آنان سر سازش شما را ندازد و بهیچ چیز  
شکبیا باشد ، بیست آنها اکل شیطانی است که از یکدیگر بگیرد و یکدیگر بدهد بر راستی که  
این دشمنان خدا اگر بگویند شما را راه حق برگرداند و خدا شما را از پیوستن به آنان و ترک راه  
حق بگه دارد از خدا بپرهیزید و زمارا جر از سخن خوب بگه دارید

شرح - در محاسنی ده و حیمهم وسواس شاید مقصود اینست که چاره جوئی شماها دفع دیان آنها  
است مدارا و شکبانی بر دار آنها با نفع و آنان به می تواند صبر کند و به شما را از راه حق



وَيُأَخِّرْكُمْ عَلَيْهِ وَأَكْثَرُوا مِنَ التَّهْمِلِ وَالتَّقَدُّسِ وَالتَّسْبِيحِ وَلِشَاءِ عَلَى اللَّهِ وَالتَّصَرُّعِ عَلَيْهِ وَلِرُغْبَةٍ فِيهِ عَمْدَهُ مِنَ لُحْرِ النَّارِ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَلَا يُلَاحِظُ كَيْفَهُ أَحَدٌ ، وَشَعَلُوا أَلْسِنَهُمْ بِذَلِكَ عَمَّا بِهِ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ قَاوِيلِ الْبَاطِلِ الَّتِي تَعْمَأُهَا أَهْلُ خُلُودٍ فِي النَّارِ مِنْ هَاهُنَا عَذِيبٌ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَى اللَّهِ وَلَمْ يَرْجِعْ عَمَّا وَ عَلَيْكُمْ بِالذِّعَاءِ فَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ لَمْ يَدْرِكُوا مَدْرَجَ لِحَوَائِجِ عِبَادِهِمْ بِفَصْلِ مِنَ الذِّعَاءِ وَارْتِعَاءِ رُغْبَتِهِ وَالتَّصَرُّعِ إِلَى اللَّهِ وَالْمُسْأَلَةِ [لَهُ] فَأَعْوَا وَهَيَّا عَنْكُمْ اللَّهُ فَمَدَّ وَحَيَّوْا اللَّهَ إِلَى مَا عَزَمَ كَيْفَ لَتَقْدَحُوا وَتَحْوَا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ ذِيَاتِ كَمٍّ أَوْ بَشَرَةٍ تُنْفِخُكُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا حَبِطَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَشَيْءٍ مِنْ أَسْهَاتِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ هَهَاهُنَا الذُّبَابُ حَالَ اللَّهُ بَيْتَهُ مِنْ الْحَقَّةِ وَبَعِيْهِ بِالذِّعَاءِ وَكَرَامَتِهِ الْمُرْتَمَّةِ الْمُرْتَمَّةِ لَأَهْلِ الْحَقَّةِ أُنْدَا الْأَيْدِي

و علموا أنه بئس الخط الخطار من حاصر به شريك طعنه أنه كوث معصته وحذر أم يسهل  
محارم الله في إنبات ديب مصفحة رائحة عن أهلها على جلودهم في الجنة لئلا يثوبوا كرهه أهلها وبل  
الأولئك ما أحب حقتهم وأحضر كبر ثيهم وأشد حادهم عندتهم لله لعمركم من السجود لله للذي  
يحمركم في مثلهم قد أن يمسكم الله (شمه) لاوه ولاه لكم لآله

وَيَقُولُ اللَّهُ يُتَذَكَّرُ لَهُ جَهَنَّمَ إِنَّكُمْ لَكُمْ فِيهَا أُولَىٰ مُدْرِكُونَ

حدایب بود بخشد بهر احزاب و همه در باران مردود شد سبز چمن و دشت من و نسیم و نسیمش  
حد کینه و تیرگوش را بدوا بچه برد او است جو شد چه که کسی ندیده را بدو ده  
گرفت و که آن مو در سه

[illegible]

نه بید چو نه می ندیشه کسیکه باور مانی خدا و رنگان گیاه فکر میکند و لب چند روزه دنیا  
و که راتل و فای است رعبود در بهشت و لب و کرامت آن مقدم میدارد و بی بر آنها و چه  
یره بخت و ریال بر گشت و نه خاند بر د یزد دگر خود در زور رساجم ، جدا پناه بر باد گشته  
در مویه آنها شما را در جو و خود زده دهد و شب را مسلک کند آنچه این را اگر سازد و ما و شما  
را نیز و جریده باشد .

ای حزب ناجی از خدا بپرهیزید اگر خدا آن مقرر که شما را داده پادشاه و کامر کند

عليكم من الذي دخل على الصالحين قبلكم وحتى سلوا في عسكم وأموالكم وحتى تسمعوا  
من أعداء الله أدى كثير فتصروا وتغر كوا بجنوبكم وحتى يستدلّوكم ويعصوكم وحتى تحملوا  
[عليكم] الصيم فتحملوا منهم بدمسوس بذلك وحدا لله والدّ الآخرة وحتى يكلموا العيط لشديد  
في الأدي في الله عز وجل تحترموه إليكم وحتى يكذبواكم بالحق ويعادواكم فيه ويعصوكم  
عليه فتصروا على ذلك منهم ومصدق ذلك كله في كتاب الله الذي أمر له حمير بن عبد الله بن عيسى  
بمنكم <sup>الذين</sup> سمعتم قول الله عز وجل لستكم <sup>بمؤمنين</sup> وفاسر كما صبروا ولوا العزم من الرسل ولا  
تسجلهم ثم قل «إن يكذبوك فقد كذبت رسل من قبلك فصروا على ما كذبوا وودوا»  
وقد كذب سيئته ولرسل من قبله وأوردوا مع المكذبات بالحق فان سرّكم أمر الله فيهم الذي  
خلقهم له في الأصل أصل لخلق من لكرا الذي سبق في عدم الله يحلفهم لدي لأصل ومن لدي  
سمّاهم الله في كتابه في قوله «وجعلنا منهم أئمة يدعون إلى النّار» وتدنسوا هذا وعلموه ولا تحمّوه  
فإنه من يجهل هذا وأشهد ما أقر من الله غايه في كتابه مع ما أمر الله به ونهى عنه برث دين الله و  
كعب معاصيه وتوحيب سخطه في كتابه على وجهه في الت

(بسمي نعمت هدایت و سرمدن راه حق نیاز یغوی دارد) در ا کار شما با این برسد تا همان بکشید  
که خوابان پیش از شما کشیده و اینکه در راه خود و اموال آن آورده شوید و با دشمنان حد  
بسیار در بند و شک باشد و خود هم وار کند و آنچه که شمار حواری گداز و دشمن دارند  
و بر شما سم دارند و آنها در خود کینه و در بر برش صدای حد و سرای آخرت حواری و  
آنجا که باید چشم آتش خود را که از آرزو و بهام در راه حد زاید فرو جوید و آنچه که شمار  
در راه عقیده بحق دروغگو شمارید و دشمن دارند و بشمار بر سر آن کینه و زند و باید بر همه اینها  
صبر کنید و مصدق آن همه در کتب خداست که حمیر بن عبد الله بن عیسی «در آورده و شما شنیده  
گفتار حد را عز وجل برای پیغمبران (۳ - لاحقاً) صبر کن چون آنکه و لوازم رسولان  
صبر کردند و در راه به شب ممکن پس حد فرموده است (۳۴ - الاصل) اگر و در دروغگو  
شمارید هر چه دروغگو شمارد و رسولان را پیش بر تو و آنان بکذب و آزار صبر کردند -  
زاسی پیغمبر خدا و رسولان پیش از وی بکذب شدند و آن را بکشید اگر شمار خوشایند فرمان  
خدا در راه به همان فرمایند که در حد و ریش بداند

آری صبر پیش - در برابر کفر بیکه برای دیگران در عدم حد گذشته است و به برای آن  
آورده است و در برابر این بیکه در قرآن خود از آنها نامبرده است در حد خود (۱ - الفصص)  
و مقرر صاحبم را آن راه برای سوی دوزخ پس در این بدر کینه و ترا پیچیده و به سه بگیرد  
بر هر کس این مطلب و مسأله آنرا که خدا در قرآنش فرموده از هر آنچه مر کرده یا  
بهر کرده به سه گیرد پس حد را از دست داده و در فرمانی او نهاده و دست خشم خدا گرفته  
و خدایش برو در دوزخ سرگون سازد.

وقال أيتها العصاة المرحومة المملحة إن الله أمُّكم ما أتاكم من الخير واعلموا أنه ليس من علم الله ولا من أمره أن يأخذ أحد من خلق الله في دينه بهوى ولا رأي ولا عقائس قد أنزل الله القرآن وجعل فيه تبيان كل شيء وجعل للقرآن وتعلم القرآن أهلاً لا يسع أهل علم القرآن لدين آتاهم الله علمه أن يأخذوا فيه بهوى ولا رأي ولا عقائس أعانهم الله عن ذلك به آتاهم من علمه وحصنهم به ووضعهم عندهم كراهه من الله أكرمهم بما وهم أهل الذكر الذين أهداهم الله هذه الأمة بسؤالهم وهم الذين من سألهم - وقد سبق في علم الله أن يصدقهم ويتبع أثرهم - أرشدهم وأعطاهم من علم القرآن ما يهتدي به إلى الله بآياته وإلى جميع سبل الحق وهم الذين لا يرغب عنهم وعن مسائلهم وعن علمهم الذي أكرمهم الله به وجعله عندهم إلماً من سبق عليه في علم الله الشقاء في أصل الخلق تحت الأخطاء أولئك الذين يرفعون عن سؤال أهل الذكر والذين آتاهم الله علم القرآن ووضعهم عندهم وأمر سؤالهم وأولئك الذين يأخذون بهوائهم وآرائهم ومفائيسهم حتى دخلهم الشيطان لأنهم جعلوا أهل الإيمان في علم القرآن عند الله كافرين وجعلوا أهل الصلاة في علم القرآن عند الله مؤمنين وحتى جعلوا أهل الله في كثير من الأمور حراماً و

وعمود ای جمعت درین رحمت ودرستکاری راستیکه خدا دین خویشیکه بشاداده آنرا به ولایت ائمه کامل کرده است نداند که در علم خدا و در مایش هست که یکی از حلقش حکم دسرا بهوس و سلمه یا بنظر و قیاس قویست کند، خدا در آن درود آورده و هر چه بر آں بیان کرده و برای قرآن و آموختن آن اهمی معرر داشته و برای آناسکه خدا عدم فر آں آنها سپرده رواست که بدلوخواه و رای و قیاس مبی آنرا بفر کند چون خدا آںرا بوصله د شبکه بدامها ده و و و آںان ساخته و دامها سپرده ی سرشان ساخته و آںرا بدان رحمت کرده ست و یشان همانا هن دکر هستند که خدا این امت دسود داده از آںها ببرد و هم اشده که هر که ر آںها ببرد - ملاحظه ایسکه در علم خدا گذشته اسکه باید آںها ر صدیق کند و ر آںها پروی کند - او را بدوستی ده نمایند و از دانش در آن باو بدهند بداره ایسکه بخدا ده یابد، اجازه خودش و بهمه حقوق حق و هم آناسکه که باید از آںها و دمنده آمودی و دانشیکه خدا آںها را بدان گرامی داشته و رد آںها سپرده رو گرداند مگر کسی باشد که در علم خدا بدبخت شایده شده و در اصل آمریش و در عالم ارواح - و آناسکه دو گرداند از ستون اهل ذکر و از آںها که علم فر آںها بدو داده و رد آںها باده و سنوال از آںها را واجب کرده و هم آناسکه بدلوخواه و سده و رای و قیاس عمل کند ب شیطاں در آںها در آمده در آںهم آںان هن اسان بلم فر آں خدا داده ر کافر داند و گمراهان در آںهم مؤمن شناسد تا آنجا که بسیاری از آنچه را حد حلال کرده ست حرام دند و بسیاری از آنچه را خدا حرام کرده ست حلال شناسد

شرح - این جمله شاره است باصول بدعت هائیکه طایفه های باحق در دیانت پدید آورده و



جعلوا ما حرم الله في كثير من الأكل، حالاً، فدللت أصل ثمره أهوائهم وقد عهد إليهم رسول الله ﷺ  
 قال يهود فقالوا نحن بعد ما فقص الله عز وجل رسولك سبعاً نحن وما اجتمع عليه ذي النور  
 بعد ما فقص الله عز وجل رسولك ﷺ وبعد عهده الذي عهده إليهم وأمر بانه مجالع الله ولرسوله  
 ﷺ فله أحد حر أعلیاته ولا یس صلااته عمن أحد ذلك ویرغم أن دلت یسعه والله ین الله علی  
 حقه أن یطیعوه ویشعوا أمره فی حیاتهم وبعد موته حل یسطنع ولت الله أن  
 یرغموا أن أحداً من أئمتهم مع ﷺ یس أحد رسول الله ﷺ ومقتضیه قال نعم فقد کذب  
 علی الله وضل صلاً یبعثوا إن قال لا لم یکن لأحد أن یأخذ برأیه ویدواه ومقتضیه قد أن  
 بسیاری بر روی مرآت پیغمبر اسلام را ذکر کون ساخته و در تحمله است این اعلامیه  
 غیر که گفت

متصان کات متصان فی زمن رسول الله ﷺ و اهرمه و عاب عدها بعد ابع و عدها بعد  
 دو عده در زمان پیغمبر حلال بود و من آید در حرام کرده و در پی کفر عسکم حج  
 جمع و عده زمان

چون غیر اسلام را و عده سخطه است عرب مدست و در مقام و دملت عرب هر جا  
 ممکن است جده شد دهی می در راه حنب جده کرد و چون در دور پیش اسلام حج  
 جمع و عده زمان در شعاع عرب بود و اسلام پی در کنار کردن آب محال و در راه و کار  
 گساحر بجائی کشاید که چنی علامه صادر کرد و راه گوی جرایم و غیر فواص اسلامیه  
 بود حکومتهای عده گسود و در دود حکومت و آب هوایی خود در صورت جعل و در راه  
 و اوس در مرآت اسلامی ورد کرد و عدها در راه احکام عده ساری در مدان  
 اموج طمعت عدها چون در رکب در شب در رکب عدها گردید و عدها از حبابی و جوش  
 گفته است:

سنن لاح بینین ابتدع

چه چ که در عدها بود

و کان النجوم بین دجاءها

و گوئی در راه دجاءها

دجاله حدیثاً

اسب عمل یرم دلخواه و اینه که رسول بعد پیش و مرگش تا بها سفارش کرده بود  
 ولی گفت پس رینه که حدیث رسول در اینه که از مرگش تا بها سفارش کرده بود  
 عمل کنم کیونکه حدیث رسول در اینه که از مرگش تا بها سفارش کرده و دستور بیکه  
 ما داده گرچه دوست مردم محال بود و رسولش شد و کسی بدینکه بر حد دلیر باشد  
 و گمراهی آشکار باشد از سکه بر روش را در پس گمراه و بدینکه که بری و رواست بخد  
 که خداوند بر حدیث حق دارد که از او و در من برید و بدینکه باشد در ریه گمراهی  
 و پس و مرگش تا بها سفارش حد می بود بگوید که احدی در آب که با محمد راه مسیری  
 گرفت تا اهرم بعوی و بی و حدیث خود عمل بکند اگر گمراهی بر حدیث دروغ شده و بر تگاه دور  
 گمراهی افتاده است و اگر گوید که بر اسلامی کسرا میرسد که برای و دلخواه و قیاس خود

بالحجة على نفسه وهو ممن يرغم أن الله يطاع ويستع أمره بعد قص رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وفدى الله وقوله الحق «وما تجد إلا رسول قد حلت من قبله الرسل» أو مات أو قتل انقلبت على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين» وذلك لتعموا أن الله طاع ويستع أمره في حجة تهميجه وبعد قصصه تهميجه و كما لم يكن لأحد من لباس مع عبد الله أن يأخذ به ولا أنه لا مقاسه خلافاً لما مر في تهميجه وكذلك لم يكن لأحد من الناس بعد تهميجه أن يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقائسه.

وقال دعوا راع أئديكم في الصلاة الأمر واحد حين يصح الصلاة فإن الناس قد شربوكم بذلك والله لمسمع ولا حول ولا قوة إلا بالله

وقال أكثره امر أن يدعوا الله من أنه يحب من عباده المؤمنين أن يدعوه وقد وعد الله عباده المؤمنين الاستجابة والله مستجاب الدعوات المؤمنين يوم القيامة لهم عملاً يريدونهم في الحجة فكثروا ذكر الله واستطعمهم في كل سنة من راع الليل والها فإن تهميجه بكثره لدكر له والله ذكر لمن ذكره من المؤمنين «علموا أن الله لم يندكره أحد من عباده المؤمنين إلا ذكره بحبر فعطوا الله من نعمكم الأجر» في صاعته «الله لا يندكره شيء من لعبه عبده لا تطاعته و احتجاب

کار کند و رعیه خود عارف کرد و دان برادرش و راعی باشد که معتقد است پس از مرگ رسول خدا هم انداز حد اطاعت کرد و فرمان و از اردو خدمت فرموده است و گفته و حقست (۱۴۴- آن عمر) است بعد از رسولی که بسی رسولان پیش از او بودند و رفتند آیا اگر او مرد یا گشته شد شما به دوران جاهلیت برگردید و مرجع شوید؟ هر که بر خود بچرخد و در پس پرده و رجم شود، هر که جدا از بی برسد و جدا رودی در کار او باز شد و این رای آنست که نباید در سبک جدا آمد صحت شود و فرمانش پیروی گردد در راه گوی محمد «ص» و پس از مرگ او و چنانکه هیچکدام از مردم برسد در راه گوی محمد «ص» به دلخواه و رای و پس خود که مدلب امر و فرمان محمد «ص» بوده است عمل کند هیچچیز بری هیچ کسند و مردم را دوست که بعد از محمد «ص» به دلخواه و رای و و پس و سبب خود عمل کند

و فرمود «ع» دست های خود را در دست راست و برای تکبیرة الاحرام بند بکشد برادر مردم شب در بدن شهره کرده بد و شایسته و الله لمسمع ولا حول ولا قوة الا بالله و فرمود «ع» بسیار بزرگه حد دی کند بر احادیث آمده مؤمنان دوست دارد که در درگاهش دعا کند و حد آمده های مؤمن خود و عده جانت داده است و جدا دعاء مؤمنان در روز قیامت کرد و آتش سرد و بهشت برای آنها برآورد و بسیار با خدا کنید و دعا که بخواید و در هر ساعتی در ساعت شب و روز که باشد در خدا فرمان داده است که او را یاد کنید و خدا هم یاد کسی متوجه در یاد او است از مؤمنان و باید که خدا هر کدام از آمده های مؤمنان که یاد او کند و بچرخد

محارمه التي حرّم الله في طاهر الفرّان وبطنه فان الله تبارك وتعالى قل في كتابه وقوله الحق  
 «ووزروا طاهر الاثم وباطنه واعلموا انّ ما أمر الله به ان نحبوه فقد حرّمه» واتبعوا آثار رسول الله  
 ﷺ وسننه فحدوا بها ولا تتبعوا أهواءكم وآراءكم فتصلّوا من أصل الناس عبد الله من اتبع  
 هواء ورأيه يعير هدى من الله ، وأحسوا إلى أنفسهم ما استطعن فان أحسنهم أحسنهم لأنفسكم و  
 إن أسأتم فلهم ، وحاملوا السن ولا تحملوهم على رقبتكم ، تجمعوا مع ذلك طاعة ربكم وإيتكم  
 وسب أعداء الله حيث يسمعونكم فاستوالله عدواً يعير علم وقد يسعى لكم أن تعلموا حدّ سننهم لله  
 كيف هو؟ إنّه من سب أولياء الله فقد أنهك سب الله ومن أظلم عند الله ممن استسب الله ولأولياء الله  
 فبإلزامه لا تتبعوا أمر الله ولا حول ولا قوة إلا بالله

وقال أيتها العصابة لحفظ الله لهم أمرهم عليكم بأثر رسول الله ﷺ وسننه وآثار الأئمة  
 الهداه من أهل بيت رسول الله ﷺ من بعده وسننهم ، ونبّه من أحد بذلك فعداهتدى ومن ترك  
 ذلك ورغب عنه ضلّ ، لأنهم هم الذين أمر الله بطاعتهم ولا يسبهم وقد قلّ نبوا رسول الله ﷺ ،

بد کند ، و خود را بکوشش در عبادش بد برد زیرا هر چیزی را طرف خدا بکوشش در طاعتش  
 فراهم آید و بدوری کردن از آنچه حرّم کرده است آنچه در ظاهر مرتّب حرّم کرده و آنچه در  
 باطن بر آن ( و ائمه معصومین آنرا سب کرده اند ) زیرا خدا را وک و مالی در کتاب خود در موده  
 است و گمراهش درست است ( ۱۶۰ - لایسم ) و اینها گناه ظاهر و گناه باطنی را  
 و بداند هر چه را خدا دستور داده از آن دوری کند آنرا حرّم کرده است و از آن دوری و  
 دستورات رسول خدا و روش و پیروی کند و بداند عیبش و بداند خود پیروی نکند تا  
 گمراه نشود زیرا گمراه مردم در برد خدا کسی است که پیروی دلخواه و رأی خود باشد بی زحمتی از  
 طرف خدا و بداند بخود سبکی کند هر کار خوب بگوید بخود کرد و اگر هم بد بگوید بخود  
 کرد و بد مردم دیگر مدارا کند و آنها را بگرد خود سوار نکند تا باین وضع خدا را هم اطاعت  
 کرده باشد

مصاد دشمنان خدا را دشنام دهید آنجا که بشوند دشمنان آنها هم سلامی و در روی دشمنی و بداند  
 خدا را دشنام دهد و سر از اسب که غایب است که انداره دشنام آنان بعد از کینه است ؛ راستی که هر که به  
 اولیاء خدا دشنام دهد و بدگوید خدا را دشنام داده باشد ، چه کسی پیش خدا سبکازتر است از کسی که  
 وسیله سب و دشنام خدا و اولیاء خدا را فراهم کند ، آدام ، آرام از خدا پیروی نکند و لا حول ولا قوة  
 لا الله

فرمود (ع) ای جمعی که خداوند بگمان کار و زندگی آنها سب بچسبید تا بار رسول خدا (ص) و  
 روش آن حضرت و آثار امامان بر حق و راهبر و روش آنان را حادّ رسول خدا (ص) پس از وی بدید  
 هر که بداند عیبش محققا هدایت شده است و هر که آنرا و اینها را بداند گمراه باشد  
 زیرا آنها هم انکسند که خدا و زمان به طاعت و ولایت آنها داده است و محققا پدر ما رسول خدا (ص)

المودة على لعمل في اتباع الآثار والسنة وإن قل أرضى الله وأبغع عنده في العاقبة من الاحتداد في البدع واتباع الأهواء ، ألا إن اتباع الأهواء واتباع البدع يعرّضك من الله ضلال وكن ضالقة بدعة وكن بدعة في التارو لئلا يال شيء من الخير عند الله إلا بطاعته والصر والصرالان الصرو لرضا من طاعة الله ، واعلموا أنه ليس يؤمن عند من عنده حسنى برضى عن الله فيما صنع الله إليه وصنع به على ما أحب وكره وإن يصنع الله بمن ضرور رضى عن الله إلا ما هو أهله وهو خير له مما أحب وكره ، وعليكم بالمحافظة على الصلوات والتلاوة الوسطى وقوموا الله فانس كما أمر الله به المؤمنين في كتابه من قبلكم وإيتكم ، وعليكم بحب المساكين المسلمين فإنه من حقهم وتكثر عليهم فعدول عن دين الله والله له حشر ماقت وقد قل نوبار رسول الله ﷺ في ربي ربي بحب المساكين المسلمين [مهم] ، واعلموا أن من حق أحدنا من المسلمين ألقى الله عليه المصمت منه والمحقرة حتى يموت له الله له أشد مفقاً ، وتنفوا الله في إخوانكم المسلمين المساكين فان لهم عليكم حقاً أن يحسنهم فان الله أمر رسوله ﷺ بحسنهم فمن لم يحب من أمر الله بحسنه

فرموده دیگری عمل در پیروی از وحی است و اگر چه اندک باشد پسند راست بر خدا و سودمند تر است پیش او در عدم کار از احتداد و کوشش بسیار در بدعت شعارى و پیروی اردلخواه ، هلازاسیکه پیروی هوى و پیروی از بدعتها بی دهرى خدا گمراهست و هر گمراهى بدعتست و هر بدعت در دور حست و هر گر هیچ چیزیکه بر خداست سوان رسد جز به راهى خدا و صبر و رضا که ضرور رضا هم خود فرمان برى از خدا است .

و ندانید که هیچ بدى از بدى خدا است ندارد از صبی باشد بد بچه خدا و کرده است و نخواهد بخواند رای و فراهم آورده و هر گر خدا نکبیکه صبر و رضا پیشه کند عیلى نکند جز بچه شایسته است و رای از خوب است چه دوست دارد و بچه بد دارد

ر شما ند که بارها را در وقت معرود بخواند و حضور نماز وسطى را (طهر و یا معرب) چه بچه خدا همه مؤمنان پیش را و شبها را بد فرمان داده است در قرآن خود (۲۴۸ البقره)

چنین مهرورزى مسلمانان زیرا است پس که هر که نام خود را شمارد و بر آنها گردن هر دى کند معصوم ز کیش خدا بد زوجه است و خدا حوا کى و بدحوه او است و پدر و مادر و اولاد (من) فرموده است برورد گاه من دستور داده است مهرورزى مسلمانان و ندانید که هر که مسلمان بر خود شمارد خدا بدخواهى و بدو برده رسد خود بروى میکند و مردم و را بدحوه باشد و خدا بیشتر بدحوه او باشد و خدا بدو بدو بدو بر دران مسلمان مسلمان خود زیرا که بها بر شایحق دارند که آنها دوستى کتب برى آنکه خدا بر سولش فرمان داده است آنها را دوست دارد و هر که دوستى کند با کسیکه خدا دوستى او فرمان داده است فرمان خدا و رسولت و هر که خدا و رسولش را با فرمانى

فقد عصي الله ورسوله ومن عصي الله ورسوله مات على ذلك مات وهو من العاوين  
 وإيتكم بالعظمه والكبر . فان الكبر ربه الله عز وجل . فمن بارع الله رداءه فصمه الله عز  
 وجل . وأدلة يوم القيامة ، وإيتكم أن يعصي بعضكم على بعض فاشم السب من حصال الصالحين  
 وبه من يعي صبراته بعد على نفسه وصار نصرته لله لمن يعي عليه ومن نصره الله غلب وأصاب  
 الظهور من الله . وإيتكم أن يحسد بعضكم بعضاً فان الكبر أصله الحسد . وإيتكم أن يعي على  
 مسلم مظلوم ويسعد الله عليكم ويستحب له فيكم . فان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول إن دعوة  
 المسلم المظلوم فاسحة ، ولعن بعضكم بعضاً فان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول إن معونة لمسلم  
 خير وأعظم أجر من صيام شهر واعتكافه في المسجد الحرام . وإيتكم وإعساؤ أحد من حوائكم  
 لمسلمين أن تفسدوه ، لشيء يكون لكم فيه وهو معسر . فان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول ليس  
 كذب وبر أن يروى ويرد ذممه كبراهان مرده است .

در هر روز در وقت مشی و کبر در راه بگردانید و در وقت هر که با حد در روی و کشمکش  
 کرد حدایش شت شکند و در روز دستاخیز خواور و ذبون سازد .

شرح - در مجلسی ده جری گوید در حدیث سکه حدایه می فرموده است عذمت و عفت و  
 کبریه رداء من - وحد اراد و رداء در مثل آورده بری بگری خود در عفت و عفت و کبریه بر اعتبار  
 حق بد چهار هم موصوف گردید من عفت و عفت و اشتهان و آن دورا بردا و ازار شده کرده  
 است برای سکه حدای سراسر در گیری چنانچه اراد و رداء بر سراسر در گیری و  
 چون سکه کسی در روز و رداء دیگری که پوشیده شریک است در عفت و عفت و کبریه حق هم  
 کسیرا یا زای شریک است سبی

#### دساله حدیث ۱

مباد سکه بگرسم و دست نداری کنید بر آن که آن در عفت و عفت و حوی حویان بسترش بر  
 متکه هر که سب و عفتی کند حدای سبش درش را گرداند و پیزی حدای آستمش باشد و هر که  
 در حد بازی کند پیروز گردد و ظفر حدای رسد

مباد بر سکه بگر حید و وزید در حدیث رده که است  
 مباد بر علیه مسلمان سمر سیده ی کمت دهد باشد برین کند بزرگ حد و حد او را اجات  
 سید در رداء شد راست سکه در ما رسول خدا (ص) را شود و دکه میفرمود رستی دعای مسلمان  
 ستمنده اجات شد است

باید سکه بگر کمت دهد زیر پدر ما رسول خدا (ص) میفرمود راسیکه بازی و کمت مسلمان  
 مردش از در رده پاک ماه با اعتکاف در مسجد الحرام بهتر است .

مباد سکی از برادران مسلمان خود که اراد بتا کارید و بدرد دهد سخت گیری کند و هشار  
 با و سوزید زیر پدر ما رسول خدا (ص) میفرمود مسلمان حق ندارد سب مسلمان دیگر در و اندوختهی سخت



لمسلم أن يعسر مسلماً ومن أضر معسراً أظله الله بملكه يوم لا صل إلا لله  
وإنّا لكم أبنته لعصاة المرحومة، المفضلة على من سواها، وحسن حقوق الله فليكن يوماً  
بعد يوم وساعة بعد ساعة فإنه من عجل حقوق الله قبله كان الله أقدر على التعميل له إلى ميعاده  
الخير في العاجل والآجل، وإنه من أخر حقوق الله قبله كان الله قدير على تأخير ربه ومن حسن لله  
ربه لم يقدّر أن يردق نفسه فدّوا إلى الله حق ما رزقكم يطيب الله لكم نفقته ويحذر لكم ما وعدكم  
من مصاعفته لكم الأصعب الكثيره التي لا تعلم عندها ولا لكم فصل إلا الله رب العالمين

وقال الله أبنته لعصاة وإن استطعتم أن لا يكون منكم مخرج الإمام من مخرج  
الإمام هو الذي يسعى بأهل الصلاح من تبع الإمام المسلمين لفضله، الصابرين على أداء حقّه  
العالمين بحرمته وأعلموا أنه من رآه بذلك المتردداً عند الإمام فهو مخرج الإمام، ودافع بل  
ذلك عند الإمام مخرج الإمام إلى أن يلحق أهل الصلاح من أتباعه، المسلمين لفضله، الصابرين على  
أداء حقّه، المعروف بحرمته، ودافعهم لأخراج أعداء الله الإمام صارت لعنته رحمه من الله عليهم  
وصارت اللعنة من الله ومن العالمين ورسله على أئمة

بگیرد و هر که بدهکار بداریرا مهت دهد حد و بند در زور بکند جریمه او بدست می رسد و در دستان  
خود جای دهد

ایا جمعیت هم - سوسه مورد رحمت و بربری بر دیگران؟ مبادا حقوق خدا را که بر عهده دارید  
زوری باز و دیگر وسعتی باسعید دیگر پس بدارید زیرا هر که در پرداخت حقوق خدا که نزد او  
است شتاب کند خداوند شتاب در چند بر تر کردن خیر او در دست و آخرت و این است و آنکه در  
پرداخت حقوق الهی که برد و ست تأخیر کند خدا بحسن زوری معر او بومابر است و هر گرا خدا  
زوری بدست بتواند زوری خود را فراهم کند، حق آنچه را حد زوری شما کرده ببرد بدست  
بدیده، زیرا حد بری شما بیک و گویا در سار و وعده چندین برابر آنرا که شما داده و داده که  
شماره آنرا که فضل آنرا جرح در برورد کند جهاد آن می دانست

و در مورد (ع) ای جماعت سوسه حد را نماند و اگر بواسطه امر را در تنگنا بدارید و کار  
و در دشواری کنید راستی آنکه کار را بر ماه دشواری سرد کسی می کند و جوان پیروان امام به گونی  
کند و آنها که نصیبت امام بر پذیرایند و در ادای حقیقت شکست و با احترامش شتاب، و بداند که  
هر کس برد امام بدین کار عدم کند کار را امام دشواری کرده و در بین صورت امام در سنگنا آید  
که از مردم خوب پیروان خود را که فصل او را بدینا و بر دی حقیقت شکست و با احترامش شتاب  
لست کند و هر گاه آنها زوری آنکه دشمنان خدا او در سنگنا گذاشته اند لست کند نصیب او بر  
وی رحمت گردد از طرف خداوند و آن لست از طرف خدا و از درشته و رسولان بر آسان متوجه  
گردد که سبب آن شد

شرح - در تاریخ صدور این نامه پیروان مذهب شیعه بحساب بک حرب پیرومند و محجیان

و علموا أيتها العصابة أن السنة من الله قد حرب في الصالحين قبل ، و قال من سره أن  
يلقى الله وهو مؤمن حقاً فليتل الله ورسوله والدين امنوا وليسر الله إلى الله من عدوهم ويسلم  
لما انتهى إليه من فصلهم لأن فضلهم لا يبلغه ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دور ذلك ، ألم تسمعوا  
عذر الله من فعله أن ع الأئمة الهداء وهم المؤمنون قال ما أولئك مع الدين نعم الله عليهم من  
السنين والصدقات فيبين والشهداء والصالحين وحسن أولئك رفيقاً وهذا وجه من وجوه فصل أئمة  
الأئمة فكيف بهم وفصلهم ؟ ومن سره أن يتم الله له إيمانه حتى يكون مؤمناً حقاً فليثق بالله  
بشرطه التي اشترطها على المؤمنين فانه قد اشترط مع ولايته وولايه رسول الله وولايه أئمة  
المؤمنين إقام الصلاة وإداء الزكاة وإقران الله قرماً واحسبوا احتساب الموحدين ما يطهرها وما

و عالیت میگردید که رهبری امام وقت از ره مشد و شرائع بصاصیت حرب کاملاً موجود بود و از  
آن جمله اسناد از امر دینی بود و چون وصایای خصوصی برخی افراد در صرب امام برخلاف نظر  
عمومی و کارهای مربوط بود پیروان معمولی بر آنها خرده گیری میکردند و آنها امام گزارشات  
بموجب می دادند تا آنجا که امام بحسب صاهر دستورالعملی جدید جرح آنها را اعلام کند و  
که در آن غیر و رد و برخی پیروان امام از حرب امام خرده گیری میکردند و و رد و رد میکردند  
که آنها از خود سبب کند و این نظر پس آنها که شمار طرد و اخرج آنها از جامعه شیعه  
بود صادر میشد و احادیثی که در این امثال دراره و هشام و رد شده است از این نظر بوده است  
دیده حدیث ۱-

و ندایدی حرب شیعه که دستور خدا درباره سکان از پیش صادر شده است و فرمود هر که  
در حوش آید که خدا در مؤمن درست و پاک ملاقات کند باید خدا و رسول خدا و آنکه سبب  
گروینند دوست بدارد و با آنها پیوندد و بخدا یزادی جوید از دشمنان آنها و هر چه از فضل آنها  
بوی رسد بپذیرد زیرا سبب فضل آنها برسد هیچ فرشته مقرب و نه پسر مرسل و نه کسی که  
پاکتر از آنها است آید بشیعه که خدا در فضل پیروان امام رهبر که همان مؤمنانند چه گفته  
است فرموده است (الباقی) آنان همراه کسانی که خدا بدادها نعمت بخشیده بر همه آنان و  
صدقان و شهدای و یکان و چه خوب روحانی باشد آنان - این خود یکی از وجوه فصل پیروان ائمه  
(ع) است پس چگونه باشد با همه فضلی که دارند.

و هر کس را حوش آید که خدا ایمانش را تمام سازد تا مؤمن درست و پاک باشد باید از  
خدا بپذیرد طبق شروطی که بر مؤمنان قرار داده است زیرا خدا بهمراه ولایت و دوستی خودش  
و رسولش و ولایت ائمه مؤمنان بر آنها شرط کرده است که

۱- مال را بر پا و زنده دارند

۲- زکوة را بر دارند و مسحق رسانند

۳- در راه خدا وام بی سود دهند .

۴- از هر دگرگی ها و رشیها چه عیان باشد وجه پنهان دوری کند.

بطر فلم یبق شیء مما فسر مما حرم الله الا وقد دخل فی حمله وولد ، فمن ان الله فیما یبینه و بین الله محله الله ولم یرخص لنفسه فی برك شیء من هذا فهو عدالة فی حربه العالمین و هو من المؤمنین حقاً ، و ایماکم و الاصرار علی شیء مما حرم الله فی طهر العزیز و یطه : قد قال الله تعالی «ولم یصرؤا علی ما فعلوا و هم یعلمون» الی غیر روایة القاسم بن الربیع - یعنی لمؤمنین قبلکم ادا سو شیئاً مما اشرت الله فی کتابه عرفوا أنهم قد عصوا الله فی بركهم لثا لشیء واستعصروا ولم یعودوا الی ترکه فذلك معنی قول الله «ولم یصرؤا علی ما فعلوا و هم یعلمون»

و علموا انه ایما هر و سبی لطاع فیما امر به و لم یسبی عما نهی عنه ، فمن اتبع امره فقد اطاعه و قد ادرک کل شیء من الخیر عنده و من لم یستنه عما نهی الله عنه فقد عصاه فان مات علی معصيته اکبه الله علی وجهه فی النار

و چندی بیست از معصیت هر ایسکه در عموم دین و ( اجساب از سوا عیش طاهره و باطنه ) وارد است و هر کس میان خود و خدا با احلاص نه درگاه خدا دین داری کند و بخود اصرار دهد که چیزی را این دستور را برك کند جسر ، حرب پیروز خدا است و بدست ارمو بیست مباد در آنچه خدا در طاهر و باطن در آن حر مکرده است اصرار ورزید با اسکه خدا تعالی فرموده است ( آل عمران ) و اصرار برورد در کار خلافیکه کند ، پسکه بدانند ( ثانیین جا روایت قاسم بن ربیع است )

شرح - یعنی در روایت قاسم بن ربیع رساله امام صادق «ع» بدین جا پیدای یافته است و آنچه از اینجا تا آخر رساله است صسته ایسکه در روایت حفص و اسماعیل صسته شده است .

#### دنباله حدیث ۹-

یعنی مؤمنان پیش چون خلاصی مر نکب میشوند از راه فراموشی می فهمیدند که آنها در ارتکاب این خلاف و ترک عمل دستور خدا بهر مدتی خدا را کردند و آمرزش میخواستند و بونه میکردند و بدین خلاف باز نمی گردیدند و ایست مقصود از قول خدا که

« و اصرار بروردند بدانچه کرده بودند من از نسکه می دانستند و متوجه میشدند »

و بدینکه که خدا تنب برای این فرمان دهد و عذبی کند با در آنچه فرمان داده فرمان بری شود و از آنچه عذبی کرده باریستند ، هر که پیروی فرماشکورد او را مصلحت و هر چیزی که در او است دریافته و هر آنکه از آنچه خدا عذبی کرده باریستند او را بامر می کرده و گردن بامر می او میرد و عرش بر آید خدا او را برورد و روح سر بگون ساد

شرح - از این دست روایت سعادده شود که تکلیف خداست بدهها آزمایش و امتحان است تا اینکه فرمان از فرمان جدا شود و ریاضت بدگی فرمان را باریستند مهرورزی و مرد خدا سازد و فرمانها را به دورح اندازد ولی بن موضوع با وجود مصلحت در متعلق تکلیف مافات ندادد و مقصود از روایت اینسکه اتمام تکلیف منظور جلب بمع یا دفع ضرری برای خداوند نیست بلکه تنها منظور سود بدهها است و مصلحت هر عملی هم بخود بدهها عاید می شود.

واعلموا أنه ليس بين الله وبين أحد من خلقه مثل مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك من خلقه كلهم إلا طاعتهم له ، فاجتهدوا في طاعة الله إن سررکم أن تكونوا مؤمنين حقاً أحقاً ولا قوة إلا بالله ، وقال : وعلمكم طاعة دينكم ما استطعتم فان الله ربيكم

اعلموا أن الإسلام هو التسليم هو الإسلام فمن سلم فقد أسلم و من لم سلم فلا إسلام له ومن سره أن يبلغ إلى نفسه في الاحسان فليطع الله فانه من طاع الله فقد أبلغ إلى نفسه في الاحسان .

وایتکم و معاصي الله شتر کموها و نه من شئت معاصي الله فر کها فقد أبلسغ في الاساءة إلى نفسه و ليس بين الاحسان والاساءة منزلة . فلا هل الاحسان عند ربهم لحسنه ولا هل لاساءة عند ربهم لئسا . و عملوا بطاعة الله و احتسبوا معاصيه و اعلموا أنه ليس بمي عنکم من الله أحد من خلقه شيئاً الا ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك ومن سره أن سمعه شعاعه الله فمیں عبد الله فليطلب إلى الله أن يرصی عنه و اعلموا أن أحداً من خلق الله لم يصب ربه الله إلا بطاعته و طاعة رسوله و طاعة إله أمره من آل شت صلوات الله عليهم و معصيتهم من معصية الله و لم يسکر بهم فضلاً عظم أو صغر .

#### دستاله حدیث ۱

و ندانند که حد را با هیچکدام از نزدیکان یا دوران به درشتی مغرب و نه به عمر مرسل و نه کمتر و آنها را تسلطی است بر فرمان بری آنها پس در فرمان بری حد میگویند اگر خوشد که هو من پاک و درست باشید و لاوه لا ناله و فرمود تا تواند طاعت پروردگار خود بچسبد زیرا خدا پروردگار شما است.

و ندانید که سلام تسبیح است و تسبیح اسلامت هر که مسلم شد محقق محاسب است و هر که تسبیح شود مسلمانی به زد و هر که خواهد خود را سیاه احسان رساند باید فرمان خدا را بردارد هر که فرمان خدا برد خود را بنهایت احسان رسانیده است.

مماذ مرتکب معاصي حد شوند زیرا هر که مرتکب معاصي حد شود بخود بنهایت بدی را کرده است میان احسان و بیکی کردن و بدی کردن منزله سومی نیست برای اهل احسان برد پروردگار شان بهشت باشد و برای اهل بدکرداری برد پروردگارشان دوزخ است ، نصاحت حد کار کینه و دورمانی او بر کنار باشد و ندانند که کسی در برابر خدا از شد دفاع متو بت کرد به درشته و به پیغمبر مرسل و نه کمتر از آنها پس هر که را خوش آید که شصت شومان در راه او برد خدا سودمند باشد باید در حد بخوهد که از او راضی گردد و بداند که کسی از خلق خدا بر صایت جدا برسد هر وسیله طاعتش و طاعت رسول او و متصدیان امر او از حدان محمد (ص) و بافرمانی ها از فرمانی حد محسوبست و اگر چه فصل آهارا میگویند از کم و بیش

و علموا أن المكربين هم المكذبون وأن المكذبين هم المفسدون وأن الله عز وجل قتل  
 للمفسدين وقوله الحق "ليس لمفسقين في الذر الأمل من الله" دليل نجد لهم بصيراء ولا يعرفون  
 أحسنكم أكرم الله قلبه طاعته وحشيتة من أحد من الناس أخرجه الله من صفة الحق ولم يجعله من  
 أهلها. فإن من لم يجعل الله من أهل صفة الحق وأولئك هم شياطين الأس والجن وإن الشياطين  
 لأس حيلة ومكرأ وحدايع ووسوسة يصمم إلى بعض مريدون أن استطاعوا أن يردوا أهل الحق  
 عما أكرمهم الله به من النصر في دين الله الذي لم يجعل الله شياطين الأس من أهله براه أن يستوي  
 أعداء الله وأهل الحق في الشك والايك. والشك بكمكروا الله كما وصف الله تعالى في كتابه  
 من قوله "و لو كفروا كما كفروا فتكذبوا بآياتنا"

ثم نبى الله أهل السر الحق أن يتحدوا من أعداء الله ليتأولوا نفس أفلانهم وليردتكم  
 عن نصره الحق لدي حصرتكم الله به حيلة شياطين الأس ومكرهم من مؤموكم تدفعون أنتم  
 السيئة التي هي خسرانهم منكم. بلهم يلبسون ذلك وحدثتكم بطاعته وهم لاخير  
 عندهم لا يحل لكم أن تصبرهم على قبول دين الله ورسولهم بل سمعوا منكم فيه شتما عارواكم عند  
 وجود علمكم. حمدا على هذا لكم واستعملواكم مكرهم ولم يكن لكم النصف منهم في دول

و دایک مکران هم آنها مکرانند و رسد مکران هم آمان صدهند و رسد مکران خدا  
 عروج درود صدهند گفته است در کتب من حق سکه (۱۴۵۱ - اسناد) و این صدهند در درت اسفل  
 درخت و یاری برای آنها بیای

در هیچکدام شده که در فرمان خدا دارد و رسد مکران در هیچ موردی که خدا ایشان  
 از صفت حق و درسی برون کرده و آنها را در حق با ساد و رسد را هر آنکه از حد حق  
 صاف حق و درسی بخته هم این شیطانی من و جن شده و رسد اس و حینه و مکر و  
 در آنها است و بهم دیگر و رسد که در صدهند که اگر بواند اهل حق را بر گرد اندازد بطرف مکر خدا در  
 باره آنها کرده و آنها را صدهند و در خدا آمده که شیطانی اس این است و مقصود  
 شان از این کار آنکه دشمنان خدا و اهل حق درشت و مکر و سگدیش شریف شود و اهل برابر  
 باشد چنانچه خدا در کتب خود وصف کرده و مروده (۸۸ - اسناد) درست در آنکه شما هم کافر  
 شوید چنانچه آنها کافر شدند تا باهم برابر باشند و سپس خود آنها را که اهل یاری حق بودند بی  
 کرده که از دشمنان خدا برای خود دوست و یاری گردانیدند و اینها را بهر اسافکنند و یاری حق که  
 خدا ایشان را در محض کرده است در ردیر شیطانی اس و مکرشان در کارهای شده و هر مکر در یاری  
 بدانچه بیرون بکوتر است باید دفع کنند میان خود و اس و اس کار قرب پروردگار و بخواهند  
 تا با را جری بسبب رای شما در آنکه اصول دین خدا را بپایه کنید و بر گرد آنها در دهان  
 از شما جبری بشوند دشمن شما شوند و آبر برای شما بسبب گردانید و افسار دهد و برای هلاک





وقال عليه السلام إن العبد إذا كان خلقه لله في الأصل أصل الخلق - مؤمناً لم يمت حتى يكره  
 الله إليه لشر أو يباعده عنه ومن كره الله إليه الشر وباعده عنه عافاه الله من الكبر أو يمدحله والحرية  
 فلا تب عريكته وحسن خلقه وطلق وجهه وصار عليه وفاء الإسلام وبكيتته ونحشقه به و ر ع عن  
 محرم الله وأحبب مسخطة ورقه الله مؤدباً أساساً وعاملهم وتراء مفاطعة الناس والخصوم  
 ولم يكن مهابداً من أهلهم في شيء وإن العبد إذا كان خلقه في الأصل - أصل الخلق كره أو  
 لم يمت حتى يحبس إليه لشر أو يكره منه ويأمر بحبس إليه لشر أو يكره منه يتلى بالكسر  
 والحرية فمساقله وساء خلقه وغلط وجهه وطهر فحشه وفل حياؤه وكشف الله سره وركب  
 أمحرهم فم يبرع عنها و كس معاصي الله وأنقص طاعته وأهمل أفعاله من حال له مؤمن و حال  
 الكافر

سلوا الله أن يعفوهم أصلهم إليه ولا حوله ولا قوة إلا الله صبروا على السوء على الإسلام في الدنيا  
 فإن تبع البلاء فيها والشدة في طاعة الله ووليد ولاية من أمر بولائه حبه عافاه عذابه في الآخرة

و در مورد (ع) رساله اگر بدهای در اصل - اصل قر شش مؤمن آفریده شده است محروم احد  
 شکستی را در هر شش نباشد و در آن دور سار و هر که خداش بدر آهواه او صاحب دور  
 در دور کرد و بکر و سر زدگی و بیت جسد و راه برمش گذرد و حوشه را در کرد و چهره  
 گشاده و دهان و سکه و درع مسدود می در و پند آید و از آنچه ماه چشم خداست دوری گریزد و  
 دوستی مردم و مدارا و حسن معاشرت و برك حصولت و مردم بوی دوری کند و  
 هیچ وجه بیرون ن نگردد و راست که هر گاه خدا بدها را در اصل - اصل قر شش کافر آورده  
 ببرد و شراکی در محراب و سار و او را بی بر دین کند و چوب دوست شر بگری شد و  
 بدد بر دیکش ساخت گره بکر و سر زدگی گردد و دلش سخت شود و باحق گردد و سخترو  
 شود و هر دگی او نمود ز شود و شرمش اندک باشد و حد برده او را برزد و مرتکب محرمات شود  
 و دست بر نهاده و بر کب بدهد و بی خدا شود و صعب او را بدارد و هم حق طاعت او را و  
 چه بسار دور است حال مؤمن از حال کافر

شرح - از مجلسی (ده) «خلق في الأصل» یعنی خدا وعت در دین او می د بده که  
 کافر میشود و ایسکه میفرماید بدی را محبوب او میباشد از ایسکه بکیفر بد کازی اولطف خود را  
 از او دربع می دارد.

درماله حدیث ۱۰

در خدا عافیت خواهند و آنرا از در گناه وی جویند و لا حول ولا قوة الا بالله و خود را برای لا  
 در این دنیا شکینا سازد و بر پوسه بالا و سخی کنند در دین بری صانع خدا و ولایت او و  
 ولایت کس که خدا دوست و ولایت و دوستی آنرا داده است بر تمام حوشری دارد و برای دیگر

من ملئ الذئب وإن طل تناع بعيم و رهبر و عصاره عشق في معصده الله و ولاية من بهي الله  
عن ولايته و طمخته فان الله أمر بولاية الأئمة الذين سمعهم لله في كتابه هي قومه و جعلهم  
أئمة يمدون بأمره و هم الذين أمر الله بولايتهم و دعاهم و الذين بهي الله عن ولايتهم و دعاهم  
و هم أئمة الصلاة اندس قصي لله أن يكون لهم قول في الذب على أمراء الله لأئمة من آل محمد  
يعملون في دولهم بمعصية الله و معصية رسوله <sup>عليه السلام</sup> الحق عليهم كلمة العد و لبس أن تكونوا  
مع سي الله <sup>عليه السلام</sup> و أرسل من قبله فتدبر ما وص الله عليكم في كتابه مما أسلى به أمم  
و أممهم لمؤمنين ثم سلوا الله أن يعظمكم الصبر على المآل في ليلته و الصبر و الشدة و الرضاء  
مثل لدي عظمهم و ربنا كم و مع الله أهل لطل و عليكم بهي لصالحين و ورهم و سكينهم  
و حلمهم و بختهم و ورهم عن معصية الله و مدوهم و مدوهم و حذرهم الله في العمل بمعصية فانكم  
إن لم تعملوا ذلك لم تملوا عند ربكم مبرلة لصالحين و ملك

و علموا أن الله إله واحد حريج بعد دلائله و لا شريك له و لا شريك له و لا شريك له  
و عهد منه عليه و عمل به و جمع الله له ذلك ثم له سلامه و كان عبدالله إن مات على ذلك الخلد

در برد خدا رهبر و عصاره عشق و رهبر و عصاره عشق و رهبر و عصاره عشق و رهبر و عصاره عشق  
و دوسری که بیکه حد از دوسری و آنها چی کرده و سه و بی در بی باشد بر احد و همان داده  
و ولایت و دوسری آنکه در در خودشان آن چهار دمه در آنجا که فرموده است (۷۳ - لا اله الا الله)  
آنها را امامی مقرر کردند که فرمان مذهب را بدهند و هم آنکه که حد ولایت و حد عشاق  
امر کرده است و آنها که حد از ولایت و حد عشق چی کرده است همان به و آن حد ولایت شده  
که حد در دوزخ باشد دوسری بر ولایت خدا که نموده آن معصیه پیش بی کرده است در زمان  
حکومت خود و فرمانی حد و فرمانی رسول کار کنند و فرمان عدد بر آنها در سب آن و دادوست  
باشد که شما را بی حد معصیه و رسولان پیش روی شدند پس اندر کنند در آنچه حد در  
فرقان خود حکایت کرده است و گروهی بمرادش و پروان مؤمن آنم سپس و خدا جوید  
که شما عصا کنید صبر در بلا و در حال حوشی و سگی و در حال سختی و آسایش چنانچه شده  
عصا کرده است و معصیه اهل ضلالت و سیر و سیر و جوید و چنانچه بروش بیکان و در سب که  
و حلم و خشوع و ذرع بها و معصیه حد و وفاداری و کوشش آنان بری رضای حد در عمل  
بطاعت او زیرا اگر شاهان چنین تاکید بتمام خوان پیش از خود را رسد

و بدانید که چون حد خیر سدهای را خواهد دلش را بری پدرش سلام نگشاید و چون بن  
ممت را به و داد برایش گویند حق شود و همان دل دهد و عمل کند و چون حد بر هر سه و  
رای او در هم کرد اسلام و دوزخ باشد و اگر در بن حال سیر در برد حد از بیکان باشد

من المسلمين حتى إذا لم يرد الله بعد حرج و كلد إلى نفسه كان صدقه صديقاً حرجاً و  
حرجى على لسانه حتى لم يعقد قلبه عليه و إذا لم يعقد قلبه عليه لم يعط الله العمل به و إذا احتسب ذلك  
عليه حتى يموت و هو على تلك الحال كان عتبة من لم يعقد صامداً على لسانه من الحق  
الذي لم يعط الله أن يعقد قلبه عليه و لم يعطه لعمل به حجة عليه و فتقوا الله و سلوه أن يشرح  
صدوركم للإسلام و أن يجعل ألسنكم تنطق بالحق حتى تنوثواكم و أتم على ذلك أن يجعل  
مفسلكم من باب الصالحين قلوبكم و لا قوة إلا بالله و الحمد لله رب العالمين

و من سره أن يعلم أن الله يحب من عمل بطهارة و بغير عيب لم يسمع قول الله عز و جل  
لبيته <sup>عليه السلام</sup> «قل إن كنتم تحبوا الله فأتبعوا نهيي يحكم الله و يعز لكم دينكم» و الله لا يطمع  
الله عند أبدأ إلا أن يحل الله عليه في ماله و لا يسمع عند أبدأ إلا حلاله و لا والله لا يدع  
أحد أسمعاً أبدأ إلا أن يعص و لا والله لا يعص أحد أبدأ إلا أن يعص الله و من مات عاصياً لله حرجاً لله و  
أكنه على وجهه في المآ و الحمد لله رب العالمين

درسی و هر گاه خدا حیر شده ابر بخواند او را جود و اگه او در دلش و پریشان باشد و گرهم حق  
را بر مان گوید در دلش ندارد و چون دلش بدرد خداش و حق عمل بر آن نهد و چون آن  
وضع برایش فراهم گردد و بر آن پدید آید این توضیح میدهد در نزد خدا از منافقان باشد و همان  
عرف رهای و حق را آنکه حد پیش موقع در دادن بدست و عمل کردن بر آن بوی نداده است  
و رجعت گردد از حد سر هربید و از او در خواست کند که سینه های شما را برای پذیرش اسلام  
بگشاید و در مایه های شما را حق و دوستی گویا سازد تا وقتی که حال شما را بگیرد و شما بر همین وضعیت  
بماند و بخورید که در گشت شما و چون در گشت جوانان پس از خودتان سازد و لا قوة إلا بالله  
و الحمد لله رب العالمین

و هر که را خوش آید که بداند حدش دوست ندارد و طاعت حد را بکار بندد و بداند که  
بر او ما باشد آیا بشنیدی گفتم خدا را برای ستمش (ص) (۳۱- آن عمر بن) بگو (ای محمد)  
اگر شما هستید که دوست دارید خدا را بر پیروی کنید با حد هم شمار دوست دارد و گمان  
شما را بیمار داند حد سوگند هرگز سده ای باشد که حد را طاعت کند چنانچه خدا پیروی  
مارد و طاعت او در ورده است (یعنی باید به دستور و سان ماحکم خدا را نداند و عمل کند) و به  
خدا سده ای از مایه پیروی میکند چنانکه خدا او را دوست دارد و به خدا که هیچ سده ای هرگز  
پیروی از مایه را و انسب چنانکه ما بعضی دشمنی دارد و به خدا که هیچکس هرگز مایه دشمن  
ندارد هر اینکه ما همان خداست و هر کسی در میان خداوند ببرد حدایش رسوا کند و رو او را  
سر بگون درود و الحمد لله رب العالمین

شرح- بن حدیث بعنوان رساله امام صادق (ع) ضبط شده است در میان اخبار کمتر بحری بر میخوردیم که این مقصود باشد و مخصوصا عنوان رساله داشته باشد رسالت درستی است بهر نامه ای اخلاق میشود در اسناد گوید

الرساله والرساله جمع رسائل و رسالات اسم است از اصل یعنی صحیفه ایست که کلام هر مسل دو

آن نوشته میشود انتهی

ولی نظر کتب منتهی عنوان نامه های متعدد و بلکه مقصود است که از جانشینان حضرت عیسی که عیویان آنها را رسولان عیسی خوانند در عهد جدید ضبط شده است و در پیش دست رساله در صرف جانشینان حضرت عیسی خطاب به اشخاص یا جمعیها یا بی ذکر طرف منتشر گردیده و قسمت مهمی از کتب عهد جدید را تشکیل می دهد و اصول بنیادین مسیحی را دربر دارد و بیست دلچسب و مهر آمیزی پررونق عسی را تدبیر می نماید نامه های بسیاری را شخص پیغمبر اسلام و امامان معصوم در پیش کتب حدیث درج شده است ولی عنوان رساله ها به داده شده ولی پس از اهل بخوبی معهود میشود که ارزش معنوی این رساله امام صادق (ع) به صحاح خود را همه رساله های عهد جدید مسیحیان که به کتب رسولان بت شده است و ارزش روحی الهی آنها داده بد رجسستر و با ارزش تر است

در رساله های عهد جدید بیشتر معررس مسائل نامه مول و معمول و معموله کنش کنونی مسیحیت است که بر اساس تعمیم حد در وجود حضرت مسیح و جانشینان او دور می رسد و برای جدای جهان پرستی می باشد و همه وضع عسی را به دست او می رسد ولی رساله امام صادق (ع) دارای عدلی برین تعمیمات نیست مذهب واقع بیواچی است و میران برادرسه فصل خلاصه کرد

۱- مراعات جامعه بشری و انسانی و اسلامی و همکاری با عموم مسلمانان در امور دنیائی و مسائل بشر که بشری و دینی و آمرش و معاشرت بروحه احسن بری رعایت مصالح عمومی اجتماع که مبرماید

**فانه لا بد لكم من مجالسهم ومجالسهم و مبارکهم الکلام** یعنی شما را از هر دره

زندگانی و همکاری در تمام امور عامه دینی و اسلامی گریزی نیست بلکه باید بگرین همیشه و آمرش کنید و گفتگو نمائید و بی وایید بر اساس اختلاف مردم دیگر در عقیده مذهبی و ایده خود آنها هر کس که کاره گیرید و رساله خود را آنها برید و بروید در گوشه های خانه و میان یک زندگانی زیاده مآب فردی بشه کنید و اسکله بنا اقلیت مبار بخود آورده بکنه بید مردم دیگر در رای هر عده و ایده ی که هستند معاشرت کنند و در امور عامه زندگانی آنها هم کاری داشته باشید و بر اساس احترام متقابل د دوستد کنید و بهره برید و بهره بدهید و به این بکنه هم اشاره می کند که چون شما دوست هستید و در عصر قدرت مقاومت با مجانبان خود بد زند بید تا حد امکان صبر و شکیبائی را بشه کنید و اگر هم وصم و قانونی بر خلاف مصیحت شما حراه میشود بپذیرید و جامعه همکاری کنید و در مصالحت عمومی اجتماع بر مصالحت فرد و مصیحت اقلیت مقدم است

۲- در آمیزش و حفظ نادانگران بر من و مادرش را امر عات کند و عقیقه و نصر مخصوص خود را داده گیرند و از این حسن قبول و سازش در زندگی نصیر سعه شده است و بقیه بها این معنی است که انسان بر خود و با آبرو و مالش می رسد و بحساب حفظ خود عقیقه و نصر خود را بهای میسازد بلکه پیشتر بر سر نظم اجتماع و شرف نمودن زندگی در محیط عمومی دارد و بر اگر فردی که در جمعی زندگی میکند بی ملاحظه عقاید و نظرات مخالف و مخصوص خود را بر رخ آب بکشد و در مقام ستیزه و کشمکش با آنها در آید مایه برهم زدن نظم زندگی و بیجی خود و دیگران میشود این بسیار عذری است که در محیط یکجا بوده سا که پدر برادر برادر دیگر او را حدید اختلاف نظر دارد ولی وی بی ملاحظه می کند که اظهار طریش مایه بیجی و ستیزه می گردد نظر خود را بهان می دارد و با دیگران هم نفس میشود این همه ش برای این است که از اظهار نصر مخصوص خود برس دارد بلکه مراعات نظم اجتماع عداوت و مسالمت و خوش بودن بهایم در این منظور است و سا که عت اصلی در خود و نصر مخصوص خود او است و موضوع فقه در مذهب هم همه بحساب تدرس و هر س از این و عمل بوده بلکه مراعات نظم عمومی اجتماع و شرف شدن زندگی در محیط عمومی خود عت مهمی است برای بقیه از این جهت میفرماید در معاشرت با این همه را معهود دارند و احبار بسیاری وارد شده است که در جمعه و جماعات عمومی مسلمانان شرکت کنید گرچه با عقیقه مدعیان مخالف هستید و بلکه در عین حضور در جمعه و جماعات آنها که می وادند مراعات عقیقه خود را هم در بازه تمام عمل عمومی رعایت کنند و دستور نداده که با می تواند دوری کند و در خانه های خود نماز بخواند

۳- سفارش اکند برای توجه بعد از نفوی و مراعات احکام و دستورات الهیه بر وجه صحیح و نشان دادن راه درست تمیز و آموزش حکام و دستورات الهیه که عبادت و دستورات الهیه معصوم است زیر اطاعت جد و دین و دین شخص حکام و مقررات صحیح و دینی حد است و در صورتیکه قرآن مجید مرجع ایم و مسیح و حکامست و بسطه چهل مرده هم قرآن خلاف پند شده است و برای رفع این اختلافات از خود قرآن استعاده نمودن برد زیرا اگر ظاهر قرآن باعث دفع اختلاف میشود که باید اختلافی بوجود یابد و سازگار باشد شایع و معسر معصومی بری قرآن باشد که آبر و وجه درست بیان کند و بعضی او را طبع باشد و چون شخص بدو اسرار و غیوب خاص باشد و آن امیدار نص مامت او است و آن عداوت معصوم بودن او است و از این جهت ولایت امام معصوم را اطاعت خدا و بدو هم آمیخته است و آن گری نیست

## صحیفة علی بن الحسین علیهما السلام

\*(وکلامه فی الزهد)\*

۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، وعلی بن إبراهیم، عن أبیه حمیداً عن الحسن بن محبوب، عن مالک بن عقیبة، عن أبي حمزة قال: ما سمعت أحداً من الناس کان أزهداً من علی بن الحسین علیهما السلام، لأحد یحیی من علی بن أبي طالب علیه السلام، قال أبو حمزة: کان الامام علی بن الحسن علیهما السلام، ذاتکلم فی الزهد: «عظ أکثر من یحضرته» قال أبو حمزة: وفرا ب صحیفة فیها کلام زهد من کلام علی بن الحسن علیهما السلام وکتب ما فهم ثم أتیت علی بن الحسن صلوات الله علیه فعرض ما فهم علیه فقرأه وبحثه وکان ما فهم

بسم الله ابرحم الرحمن کلام الله واثام کید الظالمین وبعی الخسیدین وطمش لختارین أیها المؤمنون لا یفسدکم املو عب وند عیم من هل البعید فی عدو الدین المائون إليها المفتنون من المصلوب علیهم وعلی خطمهم الهامد عشم الدند عدأ، واحذروا ما حذرکم الله منها و زهدوا فمارهتکم به فیه من ولا ترکوا إلی، فی هذه لدن، کون من اتخذها دار قرار وهرل استیطر، والله بن لکم ممت فم اعلمها (أدلتها) وسم من تشریف تهمها وبعیر افلاهم و مثالها و نلاعیا ناهلها، سب لرفع الحمیل و صبح الشریف و تورد أقواماً إلی النار عدأ ففی هذا

### صحیفة علی بن الحسین (ع) و سخن او درباره زهد

۲- اسحمره گوید شنیده کسی زاهدتر از علی بن الحسین (ع) باشد هر آنچه من در زهد زهد علی بن ابیطالب (ع) شنیده است او حذر گوید چون امام علی بن الحسین (ع) درباره زهد سخن می کرد و به می دد هر که در خصوصش بود می گرانید ابو حمزه گوید من بیست دهی خواندم که در آن کف ری در زهد زهد زهد علی بن الحسین (ع) بود و من آنچه در آن بود و ششم و خدمت علی بن الحسین (ع) زهدم و آنچه در آن بود بوی عرصه دشم آید شجاعت و دوست داشت و آنچه در آن بود این بود

بسم خداوند بخشنده مهربان خدا گردانید از ما و شهادت بیث شکارن و ستم حدودن و یورش دور گوید با مؤمنان شهادت فریب ندهد سرکش و بیروان آنها که روی دل سوی بن این جهان نازید و بدان گرانند آن سکه بدان فرقه شدند بر آن روی کردند و بر کالای پوسیده و بشو و رود گذارن نهادند، بر عذر باشند از آنچه خدا شما را از آن بر حذر کرده است و بر عت نشید آنچه خدا شما را بن بر عیب خواند و بن دین سکه ندهید باشد کسیکه ترا حانه جاویدان و سرل پای بدان بر گرفته ست خدا سوگند برای شهادت در آنچه از خود بن جهاست هر آینه رهسار و آگاهی است برای گذشت زور گدازان و دیگر کون شدن اعلای و سواد و کفرها و و کشهای و ناری گری آن نادل ددهی خود داسی این جهاست که گما مرا بلند نم میکند و سرور سر



معبّر و محترّم و حرّ المسته، إنّ لهُم اموالهم علیکم فی کلّ یوم ولیله من مصلحتات النفس وحوادث المدع وسمن الخو وبنائق لربّما وعبه السلطان ووسوسة الشیطان لشیط الفلوس عن متبها وینهلها عن موحود الهدی و معرفه اهل الحقّ الاقلیام من عصم الله، فلیس یعرف تصرف آیاتها و تغلب حلالها و عاقبه صررفتها الا من عصم الله و بهج سمیل الرشد و ملک طریق العصد ثم استعان علی ذلك بالرّشد فکثر ذلک و انقطع بالصرّفه و حرّره فی عدل بهجه الدّین و نحافی عن لذاتها و عب فی دائم بعیم الآخر و سعی له سعیها و اقبال الموت و شیء لحیه مع العوم لظالمین نظر إلى ما فی الدنیا بعین نیره حذیة الصرّف و تصرّف حوث اعتر و صلال المدع و حور الملوك الطلمه، فلقد لعمری استدرتم لأمور الماسه فی الآتم لحالیة من النفس لمتبر کمة و لا یهاک فیما استدأون به علی حبس الهواه و اهل المدع و العی و امس فی الأرض بعمر لحقّ و اسعینوا بالله ارجعوا إلى طاعة الله و طاعة من هو أولى بالطاعة ممّن تشع فاطیع

والحمد للحمد من قبل الدامه الحمد و القدوم علی الله و الوقوف بن یدیه و لله مصدر

دین مسارد و مردم را در فردا به دورج مکتب در دهیاب برسی، عرت نگری و آرمایش و جنو گیری است برای هر آگاهی، مودی که در هر شبانه دور شما روی آورده و دعای تاز و روش های خلاف حق و ناگوارهای دور گذار و هر سهای رسان و وسوسه های شیطان دبار از آگاهی ار درند و وجود هدیب و شاحن دهراں درست عاقل سازند چرا که کی در آن ها که خدا بگه دارد.

و هست که شبانه و عرت گردد از گردش دور گذار بجهت و دیر و زود شدن احوال و سر انجام زبان و ریغه شدن بدان هر کسی که حدیثش جعه کند و راه درست گام نهاد و جده راست بساید و سپس برای این کار رزق کند و ازی جوید و ایی بسپشد و شکمائی به پذیرد و خود را باز دارد و برعت سدد از حرمی رود و زود گذر این جهان و زلدت های آن بهیو بهی کند و سعمت جاوید خرت شفعه باشد و نهایت کوشش برای ن سباید و مرگ را همیشه باید و زود کی ، مردم شتم کار را بگو و باند را آنچه در این جهاست نادیده روش و سرنگاه کند و ریغه هدی تازه چشم اندارد و مدعتهای گمراهی و خلافت های شهان شتم کار

شهان خود که شما از اوضاع دور گذار دیرین نه اندازده فته های درهم و برهم و شیفته گیهای بیجا در پشت سر گذرید که رآی، سواند زه سربد بر دوری گزیدن از گمراهان و بدعت گرازان و سم پدگان و مفسدان در روی زمین با حق از خدا یاری جوید و بر گردید به طاعت خدا و طاعت کسی که به طاعت سر و دتر است از آن ها که پیروی شوند و فرمان آنها را برند

الحمد، الحمد، از پد و پشامی و اموس و ورود به درگاه خدا و برار شدن ما و

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ لَا يَلَهُ إِلَّا اللَّهُ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَدْعُونَ عَلَىٰ لَحْرَةٍ لَّا بَاءَ لَكُمْ بِمَعْبُودِهِمْ  
وَهُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ فَمَنْ عَرَفَ اللَّهَ فَقَدْ عَرَفَ وَجْهَهُ الْخَوْفُ عَلَى الْعَمَلِ طَاعَةُ اللَّهِ  
إِنَّ رَبَّكَ لَعَلِيمٌ وَأَنذَرُكُمْ لِمَن عَرَفْتُمُ اللَّهَ وَفَعَلُوا لَهٗ دِرْعًا لِّئَلَّا يَمَسُّهُمُ لَئِن مَّا عَرَفُوا اللَّهَ  
مِن عِبَادِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وَلَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ فِي مَدَنِيَّةٍ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
وَأَعْلَمُوا أَنَّهُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ فِيهِ يَحْكُمُ عَدَا مِنْ عَدَا اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْلٌ لِّلْمُتَّبِعَةِ وَأَدْنَىٰ مِنَ الْعَدْرِ  
وَأَرْحَمُ لِلنَّجَاةِ فَدَعُوا إِلَى اللَّهِ طَاعَةُ مِنْ أَوْحَاثِ طَاعَتِهِ بَيْنَ يَدَيِ الْأُمُورِ كَلَّهَا وَلَا تَقْدُمُوا الْأُمُورَ  
أَبَوَا دَعَا عَلَيْكُمْ مِنْ طَاعَةِ الطَّوَاعِ مِنْ دَعَا لَدُنَّ يَدَيِ اللَّهِ طَاعَتُهُ طَاعَةُ وَلِي الْأُمُورِ مَعَكُمْ  
وَأَعْلَمُوا أَنَّهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ نَحْوِ مَعَكُمْ يَحْكُمُ عَلَيْكُمْ سَيِّدٌ حَكَمَ عَدَا وَهُوَ وَفَقَكُمْ  
وَمَسَا لَكُمْ دَعَا وَاللَّهِ فِي الْأُمُورِ الْمَسْئَلَةُ وَالْعَرِيسَةُ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ يَوْمَئِذٍ لَا تَكَلِّمُ بَعْضُ  
الْأَنبِيَاءِ

وَأَعْلَمُوا أَنَّهُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَدْعُونَ عَلَىٰ لَحْرَةٍ لَّا بَاءَ لَكُمْ بِمَعْبُودِهِمْ  
وَهُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ فَمَنْ عَرَفَ اللَّهَ فَقَدْ عَرَفَ وَجْهَهُ الْخَوْفُ عَلَى الْعَمَلِ طَاعَةُ اللَّهِ  
إِنَّ رَبَّكَ لَعَلِيمٌ وَأَنذَرُكُمْ لِمَن عَرَفْتُمُ اللَّهَ وَفَعَلُوا لَهٗ دِرْعًا لِّئَلَّا يَمَسُّهُمُ لَئِن مَّا عَرَفُوا اللَّهَ  
مِن عِبَادِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وَلَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ فِي مَدَنِيَّةٍ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
وَأَعْلَمُوا أَنَّهُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ فِيهِ يَحْكُمُ عَدَا مِنْ عَدَا اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْلٌ لِّلْمُتَّبِعَةِ وَأَدْنَىٰ مِنَ الْعَدْرِ  
وَأَرْحَمُ لِلنَّجَاةِ فَدَعُوا إِلَى اللَّهِ طَاعَةُ مِنْ أَوْحَاثِ طَاعَتِهِ بَيْنَ يَدَيِ الْأُمُورِ كَلَّهَا وَلَا تَقْدُمُوا الْأُمُورَ  
أَبَوَا دَعَا عَلَيْكُمْ مِنْ طَاعَةِ الطَّوَاعِ مِنْ دَعَا لَدُنَّ يَدَيِ اللَّهِ طَاعَتُهُ طَاعَةُ وَلِي الْأُمُورِ مَعَكُمْ  
وَأَعْلَمُوا أَنَّهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ نَحْوِ مَعَكُمْ يَحْكُمُ عَلَيْكُمْ سَيِّدٌ حَكَمَ عَدَا وَهُوَ وَفَقَكُمْ  
وَمَسَا لَكُمْ دَعَا وَاللَّهِ فِي الْأُمُورِ الْمَسْئَلَةُ وَالْعَرِيسَةُ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ يَوْمَئِذٍ لَا تَكَلِّمُ بَعْضُ  
الْأَنبِيَاءِ

وَأَعْلَمُوا أَنَّهُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَدْعُونَ عَلَىٰ لَحْرَةٍ لَّا بَاءَ لَكُمْ بِمَعْبُودِهِمْ  
وَهُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ فَمَنْ عَرَفَ اللَّهَ فَقَدْ عَرَفَ وَجْهَهُ الْخَوْفُ عَلَى الْعَمَلِ طَاعَةُ اللَّهِ  
إِنَّ رَبَّكَ لَعَلِيمٌ وَأَنذَرُكُمْ لِمَن عَرَفْتُمُ اللَّهَ وَفَعَلُوا لَهٗ دِرْعًا لِّئَلَّا يَمَسُّهُمُ لَئِن مَّا عَرَفُوا اللَّهَ  
مِن عِبَادِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وَلَا تَلْمِزُوا أَهْلَهُمْ فِي مَدَنِيَّةٍ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
وَأَعْلَمُوا أَنَّهُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ فِيهِ يَحْكُمُ عَدَا مِنْ عَدَا اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْلٌ لِّلْمُتَّبِعَةِ وَأَدْنَىٰ مِنَ الْعَدْرِ  
وَأَرْحَمُ لِلنَّجَاةِ فَدَعُوا إِلَى اللَّهِ طَاعَةُ مِنْ أَوْحَاثِ طَاعَتِهِ بَيْنَ يَدَيِ الْأُمُورِ كَلَّهَا وَلَا تَقْدُمُوا الْأُمُورَ  
أَبَوَا دَعَا عَلَيْكُمْ مِنْ طَاعَةِ الطَّوَاعِ مِنْ دَعَا لَدُنَّ يَدَيِ اللَّهِ طَاعَتُهُ طَاعَةُ وَلِي الْأُمُورِ مَعَكُمْ  
وَأَعْلَمُوا أَنَّهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ نَحْوِ مَعَكُمْ يَحْكُمُ عَلَيْكُمْ سَيِّدٌ حَكَمَ عَدَا وَهُوَ وَفَقَكُمْ  
وَمَسَا لَكُمْ دَعَا وَاللَّهِ فِي الْأُمُورِ الْمَسْئَلَةُ وَالْعَرِيسَةُ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ يَوْمَئِذٍ لَا تَكَلِّمُ بَعْضُ  
الْأَنبِيَاءِ

إصلاح أنفسكم و طاعة من تولونه في الدنيا ، لعلنا بما قد قدمنا منكم في حساب الله و صمم من حقوق الله و استعمر و اتوا إليه فاتته ينزل التوبة و يمعو عن السيئة و يعلم ما يفعلون

و إننا كم و صحة العصب و معونة الظالمين و محاوره الفاسقين احذرو فتنهم و ساعدوا من ساحتهم و اعلموا أنه من حلف ألباء الله و من يعرض الله و استبد بأمره دون أمر ولي الله كان في نار ملتبه تأكل ألباء قد عاب عبد أرواحها و علب عليها شقوقه ، فهم موتى لا يحدثون حر البار لو كانوا أحياء لوحدوا حصص حر النار و اعتبروا بأولي الألباء و احمدهم الله على ما هدكم و اعلموا أنكم لا تحرجون من و ذالته إلى عمر قد تته سرى الله عملكم و رسول الله ثم إليه تحشرون ، فاستمعوا بالعظة و تأذوا بآيات الصالحين

طاعت خدا و طاعت هر که در طاعت خدا پیرو دوست او شده باشد بشما پی شیمی کشد در آنچه دیر در باره خدا کوبی کرده و معوق خدا را ضایع ساخته از خدا آمرزش خوید و بدو باز گردید زیرا او ست که بونه بدید و از گناه در گذرد و بداند که شما چه می کنید

ماد آنکه کاران همیشه کینه و ستم کار بازی دهند و با جاسوسان هیاهو شویند و همه و فریب آبان بر حذر باشند و از آسان آنها به دور گردید و بداند هر که با ولایت خدا مخالفت کند و بعد از خدا کیشی بدید و خود کاهی کند در برابر فرمان امام مخرج در آتش سواری باشد که می خورد بیکر هائی را که جان خود را ساخته اند و بدیعی بر آنها چهره شده پس آسان مردگانی باشد که سود آتش را باشد و اگر دیده بودند هر آینه درد کی سود آتش را دردم یافت میگردید

شرح - از مجلسی رحمه «نونه می باز بتهب» صدها مقصود است که آنها در این جهان در آتش دوری و حرمان و حشم و بدلان میسوزند ولی چون باشد مرده ها هستند و از حقایق بخیرند و علم و رفیق ندارند و در این آتش معصوم و سوران شعور ندارند آنرا درک نمیکند چنانچه خدا تعالی فرموده است (۴۹ نونه) برسی که در روح نکافران مرا گیر ست و هم غن فرموده است (۲۱- البقره) مرده هایند و به رنده ها ولی شعور ندارند (همی مرده و دن خود را درک نمیکند) و ممکن است که مقصود از آتش اسباب درآمدن در دوزخ باشد بطور محاذ:

دنباله حدیث ۲-

ی صاحب دنده عرت گیرد و خدا را ساس گزاید بر دهری کردن شماها و بداند که در دیر پیروی خدا در پناه دیگر پیروان تو نبیند شد و محققا بسند خدا کردار شما را و هم رسول خدا «س» سپس سوی او معشور گردیدار بد سود برسد و آداب خود را بد بدید

۳. حمید بن محمد بن احمد لکوهی و هو لعصمی عن عبد الواحد بن عبد آف عن محمد بن اسمعیل  
 الهمدانی عن ابي الحسن موسی علیه السلام قال کان امر المؤمنین علیهم السلام یومئذ یصعدون و یقول  
 اوصیکم بتقوی الله و تهاطئه لطالب الرأی حی و شیع الہارب اللاحی و استشعروا لتقوی شعار  
 ناطب و ادکرہ الله ذکر احوال انجوا بہ فصل الحیاء و سبکوبہ طریق لحاجہ ، ابطروا فی الدنیا  
 بطر اسر اعد المعروق لہ و شہ نریل الذوی الساکن و جمع لمعرف لآمن لایر حتی مہما ما نولتی  
 قادیرو لا ندی و ہوات مہم فستطرو و صل اللہ علیہا بالرحمۃ و النعم ، مہم الی شہ ، فسرورہا  
 مشوب بالحر و لہم و مہم الی الصعب و الوہن فیہ کروضہ اعظم مرعدہ و اعجب من یراہہ  
 عدب شہہ ، صمد ربہم ، صبح عروقہا لثری و تطب فرہا الندی حتی یدابغ العشب  
 ابتادہ و ستوی بساتہ حاجب ریحہ و حب لورقہ و ورق ما تنشق فاصبحت کما و ل الله و شیعما  
 ندرہ لربنا و کان لہ علی کل شیء مقدر و ابط و فی الدنیا فی کثرہ ما یعجبکم و وثقہ ما یعجبکم

۳. از امام کاظم (ع) کہ شومہ امیر المؤمنین بود کہ ہزاران خودچوبی سفارش معروفہ من بہ  
 شدہ سفارش کم ہو از حداد در بقوی بہرہ رشک و در حوبندہ آمدند و ست و وسینہ عثمان گریبان  
 پناہ جو موی زادر درون بہ وجود سرورید و در آن کسد و حداد را باخلاص یاد کسد و بدان بہرہ  
 درنگی و نہ دست آید و راہ سعادت سماندہ در دسا نگاہ کسد چون نگاہ دہدی کہ رآن بعد لی  
 میکنہ دیر کہ دبیجای گری شین گیر را من کن میکنہ و خوشگروان آسودہ بہادر دایع دار  
 میباید آنچه اردب دو گرداند و پشت کرد و رفت امید بر کشی بدان بست و کس نداند کہ آنچه  
 در آن آید چیست با سطر را را رید سادش ترا بلا در پی است و عاش را سنی و ما شادش آمیختہ  
 بہادہ است و باش آرا در پیرامون نانوائی و سنی و دنیا چه بست کہ چرا گاہش سرسبز و  
 شاد بست و ہر کشی شد در شکفت و در دست آتش خوشگوار است و خاکش پاک و سر شاد و پشہ  
 درخت و گل و گاہش تب در پی جان سیدہ و شامہ ہیش ہم و رطوبت را بخود کشدہ و در پشہ  
 ناچون گیاهش بہ ہار عمر و حرمی دسد و بر سر پای خود بسد نادای طومانی و زد و بچہ و بر گہایش  
 را پریر کند و بروی زمین بزد و ہرچہ بر شہ رسانی در آردہ زہم نباشد و چنان کرد کہ حداد مرید  
 (۱۲۶- لکھف) خشک شد و خرد شدہ کہ ادش بہر سو پیرد و حد بست کہ بر ہر چیری  
 توانا است و دسا ر ر و سگرید کہ سدا چہ خوش آید شدہ و کمر چیری در آن  
 باشد کہ شدہ سودہ شد

## (خطبه لامبر المؤمنین علیه السلام)

❦ (وهی خطبه الوسيله) ❦

۴- عُدَّ عَلِيٌّ بَنَ مَعْمَرٍ، عَنْ ثَمَّانٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَكْبَةَ التَّمِيمِيِّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُسَوِّدِ، عَنْ أَبِي عَمْرِو الْأَوْزَاعِيِّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ شُعْرَبَانَ، عَنْ حَابِرِ بْنِ بَرْدٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَفَلَتَ بِالنَّاسِ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ أَرَعَنِي خِلَافَ الشَّيْعَةِ فِي مَذْهَبِهِمْ - لَ يَا حَبِيبُ، لَا أَوْفَيْتُ عَلَى مَعْنَى اخْتِلَافِهِمْ مِنْ أُنْ أَسْخَفُوا، وَمَنْ أَيْ حَبِيبُ مَعْرُوفًا، فَلْتِ بِلِي يَدَيْهِ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَلَا تَحْتَلِفْ إِذَا اخْتَلَفُوا حَبِيبُ، أَسْخَفَ لِي صَاحِبُ لِرْ مَنِ كَلِمَةٍ حَدَّثَ رَسُولَ اللَّهِ عليه السلام فِي أَيَّامِهِ، يَا حَبِيبُ أَسْمِعْ وَع، فَلْتِ إِذْ شُئْتَ قَالَ أَسْمِعْ وَع وَتَلَعَ حَتَّى اسْمُكَ وَتَرَحُّمَتُكَ أَمْرَ لِمُؤْمِنِينَ عليه السلام خُطِبَ النَّاسَ رَأْسَهُ عَمَّا سَعَدَانِمْ مِنْ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام وَذَلِكَ حِينَ وَرَعَ مِنْ حَمَمِ الْمَرَّآ وَتَأَلَّفَهُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَعَ الْأَوْهَمِ أَنْ يَلْ الْأَوْحَادُ وَهُوَ حَبِيبُ الْعَمَلِ أَنْ يَتَحَدَّثَ، بِهِ لَمَسَعَهُ مِنَ الشَّيْءِ وَتَلْتِ كُنْ يَلْ هُوَ الَّذِي لَا يَنْفَعُ فِي أَيَّامِهِ لَا سَعَسَ

## پیش سخن بی از امیر المؤمنین (ع)

و آن خطبه وسیله است

۴- زحار بن زید گوید من حدیث ماه و (ع) شریعت شد و گویم رسول الله جلالت مدنی شریعت مراداع کرده و گفته در هیچ فرمودی حدیث را از او نیست که در حقیقت خلاف آنها که از کلام خلاف است کرد و در آنچه جهت حدیثی و فرموده میان آنها افتاد گویم چرا یا رسول الله فرمودی حدیث اگر آنها را به حدیثی و خلاف در حدیث و راه اختلاف در پیش بگیرای حدیث مکرر مردم هر زمان و صاحب الامر و من مکرر رسول حدیث من است در دوران رسالت و حدیث را گوش دار و در یاد نگه دارد.

حدیث هر گاه شب حواسه باشد که بشود، فرمودند گوش دارم (اکنون آمده ام که بشنوم و درخواست آبراء دارم خل).

مردم گوش دار و در یاد نگه دار آنها که هر کس پیش می رود به دیگران حدیث که امیر المؤمنین (ع) پس از هفت روز و هفت پیغمبر (ص) مری مردم سخن را می کرد و این سخن را می شنیدند و که از جمع آوری و تالیف و این پرداخته بود، چنین فرمود

سپاس از خدا نیست که همه را در حدیث کرده است و سکه حدیثی برسد در راه و چرخ همین که او هست و همه حردها در پرده داشته و سکه ذات او در حدیث آورند و بر او رسد و هم شکلی بر او است.

دیگر است همان صریحی که در حقیقت دانش بعد از من است و در صفات کمالش سخن به شماره نمی داند و در

شرح - ار محسی « ره » - د دوله مع الاوهام « صاهر ایت که مقصود د و هم در  
 ا. ج. معی عامی ست که شامل عن هم می شود یعنی تعدس و عو شش مانع از است که عو  
 و ج. همان وزن هستی و در او رهی باشد و که معانی دادند

در حسب العقول، معنی مقصود از اینکه او را در حال رسم کند اگر مقصود از تحصیل در تمام در  
 ووه حدس باشد چنانچه اصطلاح شده مقصود از تعلل بست که محض در محسوس است و در مادیات  
 و مگر حدیثی در حال تدبیر باشد آن باشد و هم شکل آنها بود و در صورت مکانیه و آهسته  
 باشد. ازاینکه جدا دهمه سه مرتبه است و بر کار است و اگر مقصود از رسم در عمل باشد که روش  
 برست مقصود بست که حدیثی مجری باشد تا به لا شترک و مانع الامتیر از شش باشد و در تصور  
 عمل در این یک هر صورتی در عقب در آمد بهر محض در در و روانه عین حقیقت او باشد یا  
 معیر دیگر که در عمل گفته در جهت مادی ممکنات باشد بی مادی بر او روا باشد یا گفته  
 شود میان مادی و معقول نیستی باید تا تعلل باشد و مادی است. حتی چنین میان حد و حقیقت است  
 باین نقل از مجلسی ده

من گویم و هم با بر روی صورت در وجود من که بر روی صورت همه محسوسات صورت  
ترشی میکند و تاریک و در سار درون است و هر گویا صورتی را از اسکار میکند و من گاردی-  
کار و ساری امروز که شهرت من می دزد یکی رفیق عدالت این برو است و می و ن گفت بر روی  
و هم از این نظر پنهانی ندارد مبادی عدد و ششده که حور بی چاه است بلکه شماره و عدد هم خود  
یکی در حسابهای همین بر روی واهی است در هر گویا اندراکی که در حدی گنجد و اندازه اش  
باشد چه بعنوان خود شنودش که با اندر به پس وجه ۴۰۰۰ در صورت و پیکره که عبارت از احاطه  
سطح و یا خط است بلکه شکل هندسی و آن هم خود اندر به دیگریست در دسرس و هم آمد و بر روی  
آن هر اندازه ای دیگری دارد آورد و چنانچه: داده های شماری از چاه است من با درود هیر  
شماری شماری دیگر به آید و ری آن پنهانی باشد و اندر به های منحصی و حصی هم چنان باشد  
لیکه کار و هم از این هم پر دامنه است و گاهی بری حقائق پنهانی هم صورت گری کند و این  
خود درون ادب و شعر به است شده معهود محسوس باشد و را خود این شعر و ادب هم یکی از معهود عدالت  
واهی است چنانچه علم را بصورت و در روش در آورد و چهار صورت بالکی و طبعیت و هدایت را  
رندگی منقو کند و ملال در دست مرده بی مجسم بید و عدا را با شکل بر او مجسم کند و  
صلح و سلامتی را بصورت کدو بر سرمد باشد دهد و و هم من دست دسنگه اندر به گبری و نقشه کشی با  
محدود خود در ساحت حدادتی را می بدرد بحر همین اندازه که درش کند هدایت و برای هستی معصوق  
هیچ اندازه ای وجود ندارد که و هم خواند آنرا در قالب آن در آورد و همین معنی است که میفرماید  
چون حد را ما ندانی است و هم شکلی نیست نهی اندازه گری در و امکان پذیر نیست از همار در حضرت  
او راهی نیست

پروای عقل کلیات را درک کند و کلیات بشاء بهیچ باشد که در مطلق میانی شده است  
وجه اشتراك حقایق مختلفه که جمیع باشد و وجه اشتراك او در شجاعت که نوع است و وجه  
اشتراک حقیقت خاصی در جماعت دیگر که فصل است و وجه اشتراك در وصف و عارض خارج ردت که اگر محصور  
باشد در يك حقیقت باشد عرص خاص است و اگر مشترك میان حقایق باشد عرص عام است همه این تکلیفات



بتحریفه العدد فی کماله ، فارق الأشیاء لأعلى احیاء لا ما کن ، یکون فیہ لأعلى وحده الممازجة و  
علمها لا بأداة لا یکون العلم إلا بها وليس به و بین معلومه علم غیره ، به کان عالماً بمعلموه ، إن  
فیل کان فعلی ناول أرلیة الوحود : إن قبل لم یزل ، فعلی تأویل یعی العدم ، فیسبح حسانه و  
نعالی عن قول من عند سواء و متحد إلهاً عرء علو آکیراً

بمحمد ، بالحمد الذي ا. بقاء من خلقه و أوجب قوله علی نفسه و أشهد أن لا إله إلا الله و حده  
لا شریک له و شهد أن محمداً عبده و سوله ، شهد من تر فعلن ، القول و بقاء عن اعمل ، حب هیران  
بر فعلن منه و نقل میر ن توصیف فیہ و بهما لغز و الحقة و الحقة من لث و لحوار علی الصر ص

بر بیه تعالت مراب وجود و حقت ش و ست که درک اشیرک و امساؤ بشود و شمازشی در اجراء  
معمومی شده و چون حدیثی و صرفی و بر کسار ایه اس ها ست به دچر لغات س و شمه ایش  
اجراء درونی ما بر می ماری در عقل داند بر ارا عن حر ادرك اس کلمات کاری ر بیه س  
ما بر این بر ر حینه دس هو الی لا لغات « تا « می کماله » بیان علت این است که عقل  
از تخیل دانش در پرده است و قابل شده دره . بودن صفات کمال به این معنی است که عیب دت  
اویشه نه دانه بر ذات ثآن ها و اادب در شماره شده است هم دیگر شماره ها  
دشبه باشد

دشبه حدیث ۴

ر همه چیز ها حدیث است به و نه مبادت و در همه چیز ندر است نه بر وجه آمیزش  
و عه رحت

شرح : در اینجا برای تعلیل و ردیف کردن حقیقت مهم عمومی ممکن است توسع  
جان دس وجه کرد که جان اس حدیث اولی و نه اس معنی که مبادتی مدان آن ها وجود  
دارد و هر کدام در جای دیگرند و با آن اندر است به « معنی که دس آیه و مبروح باشد  
دنباله حدیث ۴

دانش او به راز است عیش وجود ر سب و سب و معلوم و عمومی که هر او شده و وسیع  
د « معیوم باشد و وجود دارد (شرح معنی است که عیش او عی ات او سب و عات ار حاضه خصوصی  
ست) اگر گفته شود که و ده اس به این معنی است که وجودش لی سب و اگر گفته شود همیشه  
به این معنی است که ، و دی رادر و راهی است پس مره ، دحدا ویر بر بر اد رگه « تسکه هر و  
پرسید و مودد بگری خراو کرد

او ر سیاسی گزاردیم بدان سیاسی که از حقیقت رای خودش پسندد و پذیرش را بر خود مایه است  
شمارد و گو همکه سبب شایسته پستی خراو ، چا سبب شریک ندارد و گو هم که محمد ، ده و رسول  
وست ، دو گو هیند که گمرازا رور رند و کرد و در دوچه ن س رندا سبب باشد هر میران عینی  
که رآش بر د رند و سگس باشد هر میران عینی که در شده بگردد و نه دس دواست کافیه  
پیش و بجات و دورج و گدشت بر صر ص شهادت بشت دو تئید و و عمار رحمت بر صر ص

والبشارة بدخول الجنة والصلاة تناولوا لرخصة . أكثر وامن الصلاة على سيئكم . إن الله  
وملائكته يصنون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليماً صلى الله عليه وآله  
سلم تسليماً .

أيها الناس إن الله لا يرفع أسمى من لاسلام ولا كرم أسمى من اسعوى ولا مفضل أحدر من الورع  
ولا شبيع أجمع من الروبة ولا ناس أحمل من العافية ولا روية تفع من السلافة ولا مال أذهب بالعدفة  
من الرضى بالعدفة ولا كبر أسمى من الفوح ومن افصر على بدعة الكفر ففدا تنظم لرخصة ومو  
حفض الدعة والرعد مع . ح لتعب والاحسار مطيقه لصب والحسد افقة لذين ولحرس داع  
إلى انتقامهم في الديوت وهو عى الجرحان والسمي سائق إلى الجحيم ولشره جامع لمساوي العيوب  
رب طمع جائه أمل كذب ورحم يؤذي لي لجره . يول إلى لجره . لا من تورط  
في الأمور غير بطر في العيوب فقد تم من لمقصود لوائب ونسب لعالاده فالاده الدس سلم مؤمن  
تتم ال من إینه لا كبر . نفع من العثم . لا عرف . نفع من لجلهم . ولا حسب . نفع من لأدب  
ولا نسب . نفع من لعصب . ولا حمل . نفع من ليعقل . ولا سواه . نفع من لكذب . ولا حافظة . نفع من  
من اصعب . ولا عائب . نفع من اسعوى

پس در خود صد صدوت در سینه و سب که حد و در شه هاش صدوت در سینه ریسمیر آید کسانکه  
گروند صد صدوت بر او در سینه و درود فراوان

ایا مردم در سنش ایستکه شرعی برتر از اسلام نیست و کرامتی عرب را را نهوی و فقه ای  
مصور بر دروغ و بدعتی و شفعی برتر از اذ تویه و لباسی زیباتر از عاقبت و نگهد نشی نیست که  
مسح و سلامت و سازش و نه مالی . از برده را در دادن ساعت و نه گنجی بر روتن در ساعت  
هر که همان کفایت گذران معاش کند سازش خود را بر جا کرده و در عهد آرایش ششمین  
ساعتی رعیت ندایا کند از جاست و جمیع من دنیا مر کب در احی . حسد امت دس است و آدمندی سبب  
اتحاد در پیر نگاه گناه که مایه حرمانست سر کشی و ستم زانده بر گشت و شیشه بودن بدینا پشگاه  
هر عیب دس . شطمی که بومد گردد و در روتنی که بر ساد رود و دروغ در آمد و امیددی  
که نه و میدی گران و بدعتی که در میان کشد هلاک که خود در چشم بسته بر سر دعاء در هر  
کاری در اندر دد و مرس ناگواری های رسو کسده است و چه بد گردندی ست گرد بد گناه  
برای مؤمن

ایا مردم در سنش نیست که گنجی سودمندتر از دانش نیست و عربی تالار در برداری و نه  
حسبی زیباتر از دس و نه سبی روتن بر از چشم و نه حملی آرایش کن تر در خود هیچ  
دشتی بدتر از دروغ نیست و هیچ پاسی نگهدار تر از حیوشی و هیچ عانی بدتر از مردک

أَيُّهَا النَّاسُ [يَا أَيُّهَا النَّاسُ] مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ بَعْضِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ عَمْرٍهُ ، وَ مَنْ دَرَسِي بِرَقِ اللَّهِ لَمْ يَنْسَ عَلَى مَا فِي بَدَنِ عَمْرٍهُ ، وَ مَنْ سَلَ سَمًّا أَلْعَى قَتَلَ بِهِ ، وَ مَنْ حَمَلَ أَحَبَّهُ شَرَّ أَوْفَعِ فِيهَا ، وَ مَنْ هَمَّ بِحِجَابِ عَمْرٍهُ انْكَشَفَ عَوَانَتُ بَيْتِهِ ، وَ مَنْ سَيَّ رِلَّهُ اسْتَغْطَمَ رِلَّ عَمْرٍهُ ، وَ مَنْ أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ ، وَ مَنْ اسْتَعْمَى بِعَفْلِهِ ضَلَّ ، وَ مَنْ نَكَّشَ عَلَى النَّاسِ ضَلَّ ، وَ مَنْ سَقَدَ عَلَى النَّاسِ شَمَّ ، وَ مَنْ حَالَطَ الْأُنْدَالَ حَفَرَ ، وَ مَنْ حَمَلَ مَا لَا يَطِيقُ عَجَزَ .

أَيُّهَا النَّاسُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ [هُوَ] أَعُوذُ مِنَ الْعُتْلِ ، وَ لَا فِرَ [هُوَ] شَرِّ مِنَ الْجَبَلِ ، وَ لَا وَاعِظُ [هُوَ] أَلْبَعُ مِنَ الْمَصْبَحِ ، وَ لَا عَمَلُكَ لِدَبْرِ ، وَ لَا عَمَلُكَ كَالْتَعَكُّرِ ، وَ لَا مَطَاهِرُهُ أَوْثَقُ مِنَ الْمَشَاوِرِ ، وَ لَا وَحْشَةُ أَشَدَّ مِنَ الْعَجَبِ ، وَ لَا مَرِغٌ كَالْكَيْتِ ، عَنْ الْمَحَارِمِ ، وَ لَا حِلْمٌ كَالصَّرِ ، لِحَبِيبِ النَّاسِ فِي النَّاسِ عَشْرُ حَعَالٍ يَطْهَرُ مَا لَيْسَ بِهِ ، شَاهِدٌ بِحَدِّهِ عَنِ الصَّمِيرِ ، حَاكِمٌ بِعَفْلِ بَيْنِ الْحَدَثِ ، وَ نَاقِصٌ بِإِيَّةِ الْحَوْبِ ، وَ بَاقٍ بِإِيَّةِ الْمَحْفَةِ ، وَ وَاقِفٌ بِإِيَّةِ الشَّيْءِ ، وَ أَمِيرٌ بِأَمْرِ الْبَحْسِ ، وَ عَزِيزٌ بِإِيَّةِ الْفَسْحِ ، وَ مَكْنُوعٌ بِإِيَّةِ الْحَرَامِ ، وَ حَادِرٌ بِإِيَّةِ الْبَصَائِ ، وَ مَوْثِقٌ تَمْتَدُّ بِهِ الْأَسْمَاعُ

**ایامردم** [ر سش] هر که در عیب خود نگردد از عیب دیگران نگردد و هر که بر روی خود دست بگذارد بر روی دیگران دارد و هر که حق ستمکشد بدش گشاید و هر که بر روی رادرش چاهی کند خودش در آن افتد و هر که رده دیگران بدد عیوب خود بر پرده بند آورد هر که برش خود بر او بد لورش دیگران بدش بشود و هر که سطرش خود بدش بشود گمراه گردد و هر که ببرد خود بی بری کند مردم و هر که مردم بر دگی بردش حواری گردد و هر که بدست مردم ستمگری کند دشمن خود و هر که با او بشد آمرود کوچک شود و هر که آنچه زاناب بیاورد بدوش گیرد درماند.

**ایامردم** دانستن است که مالی سودمندتر از خود بدست و به فقری سخت تر از بدی و بدید دهی شود . از اندرز عقلی چوب بدست و عبادی چوب نیکو اندیشه و پشیمانی محکمتر میشود و هر سی سخت تر از خود بدی بدست و وزعی چوب خودداری از اوتکار حرام و برداری چوب صبر و حموشی بدست

**ایامردم** ده حصلت انسانی از ریش بر آید ۱- گوهی است که در دوی گردش دهد ۲- حاکمی است که میان مردم مساوت کند ۳- ناطقی که بدست بردارد ۴- شافعی که حاجت بدو روا شود ۵- سببگر است که هر چهر را بر می کند ۶- فرماندهی که بکار خوب فرمان دهد ۷- بدگونگی که از ریش بردارد ۸- سبب گونی که عیبا بداند ۹- سبب حاضری است که کینه بدان بر طرف شود ۱۰- دلربائی است که گوشها از آن لذت برند

أيتها الناس إني لخير في اسمعت عن الحكم كما أنه لخير في القول بالجهل  
واعلموا أني لست إني لم يعلت له مني ، ومن لا يعلم بجهل ، ومن لا يتعلم لا يعلم  
ومن لا يريد أن لا يعلم ، ومن لا يعقل بهن ، ومن لا يوقر ، ومن لا يوقر يشترح ، ومن لا يكتب مالاً  
من عرقه يصرفه في غير آخره ، ومن لا يدع وهو محموم يدع وهو محموم ، ومن لا يعط قعد مع قائماً  
ومن يطلب لغيره حق بدل ، ومن يطلب بالحق ، ومن عابد الحق لوجه الوهن ، ومن  
نعمته وثقته ، ومن تكبر حشر ، ومن لا يحسن لا يحمد

أيتها الناس إن لمبة قبل اندية والتخلد قبل التبدد ، لحسن قبل العتب والعمر خير  
من العمر ، وعرض العمر خير من كثير من البشر ، والذكر يومك ، يوم عشت قد اكسبت فلانظر  
وقد اكسبت فاصبر فكيفها من حسن ، وهي نسخة : كالأمر بمحسب

يتم الناس أعجب في الناس فلهذا له من الحكمة وأمداد من خلافه من سمح به  
أرضاء الله لجمع ، وإن حاج به انطمع هلكه لحرب ، وإن ملكه الناس فنه الأسد ، وإن  
عرضه العتب شدته العتب ، وإن أسعد ، وإن سي أسعد ، وإن باله الجوى شعله الجوى  
أيام مردم راسس ، سبكه حورست در سار حكمت و سخن بعد چوبسكه حورست سبكه  
كفتم

(دو چیز تیره عقل است دم فرو بستن  
وای مردم داند هر کس حسد را خود را در میان می شود و هر که بدست آید می و دهر  
که خود را در آید و در دهر که می شود و هر که می شود و هر که می شود و هر که می شود  
حواش شود و هر که حواش شود و هر که حواش شود و هر که حواش شود و هر که حواش شود  
حواش بدست آورد در دهر حواش کرد و هر که حواش بدست آید در دهر حواش کرد و هر که حواش کرد  
و در دهر حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد  
شود و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد  
حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد  
و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد)

ایام مردم مردن به روزی روشن است و چشتن با صفتی به از یکبار حسن است و حسب خود بگه  
دشمن را که کشید نیست و گور به از فقر و چشم پوشیدن به از سیاه از بگهاست و روز گاه در  
روزی او ست و در روزی در بر ابرت هر گاه بدست منشی میکی و هر گاه در بر بدست منشی میکی  
و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد و هر که حواش کرد

ایام مردم شکفتن آرد چیزیکه در سیاست در و ست در و ست در و ست در و ست در و ست در و ست در  
خلاف آن اگر امیدوی بدو رخ بد طمعش حواش کرد و اگر طمعش در فروخت حواش کرد و اگر  
نومیدی کرد یا بگیش شد و نوسمنی نکند و اگر طمعش در حواش کرد و اگر طمعش در حواش کرد و اگر طمعش در حواش کرد



آیتها التمس إن للقلوب شواهد تحري الأتس عن مدح أهل البریط، وفضله لهم  
للمو عظم ما يدعو النفس إلى الحد من الخطر، و للقلوب حو طر للهوى، و لعقول بر حر و تهی، و فی  
الحد من علم مستأنب، الاغتباط يعود إلى الرشد، و کما أن أدب النفس من بکر حد لعب و راء، و  
عبدک لأحد المؤمن مثل الذي لك علیه لقد حطر من اسعی برأیه، و لتدبر قبل العمل فانه  
یؤمنک من لدم، و من ستمل، و حوه لا، و عرف مواقع الخطأ و من أمک عن لقصول عدالت ریه  
العمول، و من حصن شهونه و قد صان قدره، و من أمست لسانه أعمه قومه، و من حاجته، و فی  
فلک الأحوال غنم حواهر الریح، و الأیام و یصح لک الناس، و لکمه و لیس فی المرق لحاظف  
مستمع لمن یحوص فی اعطامه، و من عرف بالحکمه لحظطه العیون بالو و وایمه، و شرف المعنی  
تر المبی، و العبر حنه من لفقه، و لجر من علامه لمتبر، و اللجل حلیات امسکمه و امودّه  
قراءة مستفاده، و ورسول معتمد حیر من حی مکنز، و اموعظه کعب لمن و عده، و من خلق

مرت خود در نمی می شد و این آیه را هم آریا مجرد و بدون رسمی ست چون واسعه هر مسکه  
دارد و در مکی خود می باشد و رسمی است و بی دو جو ه که ارتعه سرد و با رحمت  
دیگر به عرش گرد

۲- مقصود از سد که کریم مرگرا مجرد، فرو شده و بکر خود آن را کاند و این آیه  
میخورد چون حرص جمع هر چه در

۳- کریم آریا میخورد تا همه مردم از آن راحت شوند و هم آریا میخورد تا جان همه مردم  
برسد و همه را بکشد و هر چه دارد حسن خود که  
دیده حدیث

آیا مردم - دسی رای دلپا گو هدی سب ووس رسیده بری سرهوشی و پند پندری از روش  
تقصیر کادان در بند و خود اعلا خطر کند و ر حدر باشد دنیا حاضره های هوا سدر دارد وای خود  
هائید که باز دارند و بدی سارید در هر تماشی داس تراه پست، عبرت گیری براه دوست می رسد  
برای ادب تو هبب مسکه بدی دگر را ملاحظه کنی، بگردن و برای مؤمنست هسان حقی که و را  
راو است، هر که بری خود بی بار و مسه باشد در خطر افتد، بد پیش از بد و نکالند که و زار  
بشما بی ساساند هر که و حوه و غب بصرهای محبت و بر آورد کند مواضع خطا بشناسد هر که  
زسخن ریسی خود داند است خرد داری و را عاں داند هر که شهو بشر ا مباد کرد قدر خود را بکه  
داشت، هر که را بنگهدارد مردم و راو آسوده اند و حاجت خود رسد، در پرورد شدن و صباع  
جوهر مردم دسه شود آینده دور گزیرا بر ای تو عیان کند، کسیکه در تاریکی است از  
چشم برق بهره ی سر، هر که حکم در شایسته شود دیده و در و هشتش بگرد - شراب سرب  
تو بگری ترک آرد و استه شکیبانی هشت و سر ح) بداریست و رشاه و فرو نامندی، جل و پوش روی  
است و دوستی خویشاوندی است که بدست آورده ای، و در ب رحیم بهر و توانگر جفایه سب



طرفه کثرأسفد و قد أوجب لدعركم على من قال سؤله : ولما يصفك الناس في بشر قبيح  
أو إحسان ومن صنف خلفه ملكه أهل ومن قال اسطال : ولما تصدق الأمانة و لتوضع  
يكسوك امهانة ، وفي سعة الأخلق كنو ، لأزرق ، كم من عاكب علي دسه في أحرا أيام عمره  
ومن كسبه ، لحياء ثوبه حفي على الناس عنه ، وابع لصد من القول ومن بحر في القصد  
حمت عليه المؤمن ، وفي خلاف النفس : شك من عرف الأمام لم يفعل عن الاستعداد ، ألا و مع  
كل حرة شرفا و من في كنز أكله عصفا لأسل نعمة الأروال أخرى : ولكل ذي دمي قوت  
ولكل حبة آكل وأنت قوت الموت .

اعلموا أيها الناس أنه من هنى على وجه لأرض و قد يصير إلى طيب ، والليل والمهار  
يتدرج - وفي سجة أخرى يتسا على في هدم الأعداء

يا أيها الناس كهر لعمرة تؤم : وصحة لجهل شؤم ، إن من الكرم ليس الكلام ، من العباد  
طهارة الناس و قضاء السلام ، إياك و لحدبته و شفه من خلق لثقم ليس كل طالب حبيب ولا  
كل غائب يؤوب ، لا غف فمن رهد فلك ، لا بعد هو أقرب من قريب ، من عن الرقيق قبل  
به بناء کسی تنکه بد بردش ، هر که کنهش را رهد کرد و بهر جا و هر چه چشم اندخت محسوس  
مراوان خود

روزگاران شکر او را بر آنکه بد خویش رسیده لازم شمرده ، کمتر است که زبان در انتشار  
رشت و در پند انرا رعایت کند ، هر که بد جمعیت حدیثش را و دستش باشد ، هر که ( پیچری ) رسید ، گرد  
کشید کم است که ارزو بدو راست گوید ( بدی حدیثش یا اسکه دو گردد ) بواسطه برهمنیت تنو  
بهر است ، در اخلاق خوش گنجهای دور نیست ، کسیکه در پایان عمر ملازم گناه خود است ، هر که  
حاجه شرم در بر کرد عیش از مردم بهمان است ، گناه در نامداده در برابر هر که انداده نگه دارد  
رج و هر چه دست در آید ، راء خویش بدو مخالفت هوای نفس است ، هر که روزگار را شدت  
ر آمادگی روی شادان هلا نهد و شندی گاو گیری است و در هر لغوه فرو دانی حقه گئی ، سمعت  
برسی جر آنکه نمیب دیگری از دست بدهی برای هر جاداری قوتی است و برای هر دانه ای  
خورندهای و تو هم قوت مرگی .

ایا هر دم - نباید هر کس بر روی زمین راه می رود دانش بدو آن مغفد و شب و روز ستیره  
دارند ( بهم پیشی گیرند خل ) دوریران کردن بیان عمرها

ایا هر دم - اساسی نعمت پستی است و صحت نادان بدبختی ، راستی برمش در سخن از گرامت  
است و اظهار زبانی و قضاء سلام و رعایت ، صدا حدیثه کسی برابر از اخلاق مردم پست است هر جوینده  
پسند پست و هر غائی بار آورده ، اسکه بدو را خواهد بدو دل سپرد با دورنگه از بردیک رود  
دست تر است پیش از آنکه ره جوتی دهنق سفر را بجو و پیش از تهیه خانه ای همسایه آراواوس ،



مرفاه ررحده إلى مرفاه لؤلؤة إلى مرفاه ررفوه إلى مرفاه ررفوه إلى مرفاه ررفوه  
مرفاه كافو ، إلى مرفاه عسر ، إلى مرفاه يلدجوح ، إلى مرفاه دعب ، إلى مرفاه عمام إلى مرفاه  
هواء ، إلى مرفاه نور قدأنافت على كل الحدا ان رسول الله ﷺ مومئد قاعد علمها ، مرفاه  
بريطتين ریطه من رحمة الله وریطه من نور الله ، علیه روح اسوة وإكلیل الرماله قدأشرق بسوره  
الموقف وأبو مومئد على الدحفة لرفعه وهي ذون دحته علي ریطه من أرحون النور  
ودیطة من كافور و لرسل والأسیاء قد فتموا على العربی ، وأعلام الأئمة و حجاج الدعوه عن  
أیماسا وقد تحللهم حلل النور والكرامة لا یراملث معك ولا سیثم رسل الایمب دنورنا و  
عجب من صیائت وحالاته وعن من لوبیلة عن یمس الرسول ﷺ عمامه بسطه الصریانی هم  
الداء یا اهل الموقف دعوی لمن أحب الوسیثم آمن بالسی الأممی لعربی و من كمر فالدر  
مومعه وعن یمس الوسیثم عن یمس الرسول ﷺ دقله بانی مد الداء یا اهل الموقف طوبی لمن  
أحب الوسیثم وآمن بالسی الأممی ، والدي له الملك الأعلى لأمر حد ولا الالروح والحسد إلا  
من لقي حاله بالاحلاص لهما والافند مومهمدا فایمعو یا اهل ولایاته بسامه حوهكم وشرف

بسمه در - عار شود - برسد بملای در گوهرا ، ما برسد بملای در در جود ابرسد بملای ار لؤلؤ  
برسد بملای از یافوت ، ا برسد بملای در دمرد ، برسد بملای در مرجن ، برسد بملای ار کافور  
تا برسد بملای در عسر ، برسد بملای در یلدجوح (چوب عود) ، برسد بملای در احلا تا برسد بملای  
از رتا برسد بملای در هو ، ما برسد بملای در بود ، این پلکان از همه بهشتیها را تراست ، در آن دور  
رسول خدا (ص) بر آب شسته و دو جامه لطیف دو در دارد یکی در رحمت خدا و یکی از نور حد نتاج  
موت بر سر دارد که کل رسالت بر آست از نورش همه عرصه صامت تدبست و من در آن روز بر  
پنه بلمی دشمن فرودتر از پنه او و دو جامه لطیف دو در دارم جامه ی ر ارجوان نور و جامه ای در  
کافور و رسولان و پیبران بر دیگر پلهها ایستاده اند و پرچمهای زمانه و حجتی ، تاریخ در گریز  
سمت راست ما افراشته است که یا حله های نور و کرامت توین شدند هیچ قرشه مغرب و پیغمبر مرسلی  
مادا ننگرد حر سکه از اموار ماخیزه شود و از تابش وجلالت ماستگت مابد و دو سمت راست متبصر  
وسیله که سمت راست رسول (ص) باشد اری ناچشم رس گسوده است و ر آن بدآید که:

ای حاضران مومئد حوش بر کسکه وھی را دوست داشه و به پیغمبر امی عربی گرویده و  
هر که کافر بوده است وعده گاهش دورج است و ارسوب چپ منبر وسیله که سمت چپ پیغمبر سمت  
بداء آید که -

ای اهل موقف حوشا بر کسکه وھی را دوست داشه و به پیغمبر امی و آنکه مکت اعلا دارد  
گرویده ، احدی کامیاب نگردد و ساسش بهشت برسد جر کیسکه حالی خود را با احلاص بر آن دو  
ملاقات کند و اعداء باختران آنها کرده باشد ( امامان اولاد آنها ) ای اهل ولایت خدا یعنی دشمنه

مقعدکم و کرم ما بیکم و یفوزکم الیوم علی سرور معانی و یأهل الانحراف و یصدود عن الله عز  
 دکره و صراطه و اعلام الارمة ایضا و اسوار و حوهمکم و عصب رتکم حرأه ما کنتم  
 تعلمون و بعد از رسول صلف لایبی قضی الا وقد کان محباً ائمته بالمرسل الوارد من بعده و  
 مشر رسول الله ﷺ و هو صبا قومه بائعاً و محلیه عند قومه لیعرفوه بصفت و لیستعوه علی  
 شریعت و یثلاً یصلو منه من بعده، فیکون من هنک [أ] و صل بعد وقوع الاعداد و الانذار عن بیته و  
 تعیین حجه و کانت الأمم فی رحا، عن المرسل و ورود من الأساء و لیس صلب مقعد بی بعد  
 بی علی عظم مصائبهم و حزن عیالهم فقد کانت علی سعة من الأهل، و لامصیبة عظم و لاریبة حزن  
 کالمصیبة برسول الله ﷺ لأن الله حمیه الابد و الاعداد و قطع به الاحتجاج و لعدیه و بین  
 حلفه و جعله بیه الذی بینه و بین عدیه و مہمه الذی لا یقبل إلا به و لا یقر به لیه إلا بطاعته، و قال  
 فی محکم کتابه «من طیع الرسول فقد أ طاع الله» و من یطیع الله یتق الله و من یق الله یمدد الله  
 طاعته بطاعته و معصیته بمعصیته فکان ذلك دلیلاً علی ما فی من لیه و شاهدآله علی من تمعه و عصاه

باشد و در سعید خود و شراعت حایک و کرامت سر نظام حوش و نایبکه ارور بر بختیاد و  
 را برهم بر آید.

و ی أهل انحراف و ارد از خدا گرد کرده و از رسول خدا و راه او و از پرچمهای امامت در  
 هر دمای بین کسد و در سباهی خود و بحکم پروردگاران بر شما در برابر آنچه گردیده هیچ  
 رسول و پیغمبر صبی نبوده است هر سکه به رسول پس از خود خبر داده و رسول حاتم پیغمبران  
 مژده بخشیده است و عویش سعادتش کرده که او را پیروی کند و صفت او را بری قویش بیان  
 کرده تا او را بشناسد و از شرع او پیروی کند و برای آنکه پس روی گمراه بشود و  
 هلاکت و گمراهی هر که هلاک و گمراه شده پس از جمع عدد و بیم دادن باشد و وجود سال و  
 تعیین حجت

و همیشه مباد سال هم امید رسولان و ورود پیغمبران بودند و گرچه پیغمبری را پس ردیگری  
 با عظم مصیبت و دغ آنها اردست و دهاند ولی باز روی برد من خود تسلی یافتند، مصیبتی بر رگتر و  
 در به کلاثر و مصیبت و ذات رسول خدا (ص) سود زیرا خدا موجود او سوت زاپایان و دو سیمه عدد و  
 احتیاج را دفع کرد و هم بود که وسعه عدد میان خدا و خلقت شد و در طریق میان خود و خلقتش  
 بود و سر پرست بر آنها صحت آنکه جر و عینی بیدبرد و جر و عادت و کس بزرگباهش  
 تقرب نتواند و در قرآن محکم خود فرمود.

(۸۰- النساء) هر که رسول خدا را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که او را نکرده تو  
 را بر آنها پادشاه نگماشتیم و طاعت خود را برین طاعتش صاحب و مافرمانی خود را برین مافرمانیش  
 و این دلیل است بر آنچه بدو تعویض شده است و گواه است بر هر که از او پیروی کرده یا نافرمانی

و بپس ذلك في غير موضع من الكتاب العظيم فقال: «ادعوني استجب لكم» و تعالیٰ فی التحریص علی اتباعه و اسرع  
 فی تصدیقه و لقول لدعوتہ «قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و يعز لكم دينكم»  
 فاتباعه <sup>و اتبعوا</sup> محبة الله و رساله عفران الذنوب و كمال الذور و حووب الحنة و في التولي معه  
 و لا عراض محادة الله و عصه و سحق و لعد منه <sup>م</sup> سكن السار و لك قوله «ومن يكفر به من  
 الاحزاب فاللار هو عده» يعنى المحنونة و العصيل له <sup>ق</sup> الله برك اسمه امتحني عباده و قتل  
 بيدي اصدده و افي سبي حنة و جعلني راحة للمؤمنين و حبس موت على الجبارين و سيقه  
 على المحرمين و شدني اربا سوله و اكرمني بصره <sup>و</sup> شرقي يعلمه و حيا بي حكامه و احتسبي  
 بوصيته و سطواني بحلافته و في اتمته فقال <sup>و</sup> قد حشده المبحرون و الا نص و اعصم بهم  
 المحافل :

أتم الناس إن علياً عني كهارون من موسى إلا أنه لاني نعي عقل المؤمنين عن الله  
 طق الرسول إدعوني أدني لب بأحبه لأبيه و أمته كما كان هارون أحاموسي لأبيه و أمته  
 و لا كنت بيتاً فقتني سوء و لكن كان ذلك منه استخلافاً لي كما ستخلف موسى هارون <sup>العلي</sup> حيث

آمده است و ان خدمت را در چند جا روى برك بيان کرده است و او تبارك و تعالیٰ فرموده است  
 در مقام تشويق بر پیروی او و ترغيب بمصدق و قول دعوش (۳۱ - آل عمران) «و انك  
 شيتيد كه حده را دوست دارى پس از من پیروی كنيد» خدا هم شما را دوست ندارد و گناهان  
 شما را بيمارد

سار بن پیروی رسول خدا دوستی خداست و خشودى او آمرزش گناهان و كمال كاميابى و  
 بستی بهشت است و در روگرد بدن او و و عر من كردن كشكش با خدا و حشم و مهر خدا و دورى را و  
 اسكه بدوخ شمن دهد و است گماد خدا (۱۷ - هود) هر كس از هر گروهى وى كفر و در  
 وعده گنهش دور است

مقصود از آن انكار است و بافرمابى او راسى خدا تبارك و تعالیٰ بوجود من آمده هوى خود  
 را آموده و بدست من مخالفش را كشته و مانع من مكرش را باود سحجه و مراوسینه و رب و  
 شادمانى مؤمنان نموده و كابون مرث بر روز گومان و حباران و شمير خود بر معرمان و بوسيله من  
 پشت پيمارش را محكم كرده و مرا سازى كردن او گرامى داشته و نداش او شرف بخشیده و بر  
 گماشته و احكام او عطا بخشیده و بوست او جصاص داده است و برای جانشى او در امتش بر  
 گريده و در بعض همه مهاجر و نصار كه بر آنها تارك شده بود فرمود (ص)

أيا هردم - راسى عبي يست من چون هارون است موسى (ع) جر ايسكه پس د من پيمبرى  
 يست و مؤمنان گماد رسول را عبيد زير دانسد كه من برادر سى و يستم كه ز پدر و مادرش  
 باشم چنانچه هارون برادر موسى بود ز پدر و مادرش و پيمبر بستم تا درخواست پيمبرى كنم و من  
 مقصودش اين بود مرا جانشين و حلقه خود سازد چنانكه موسى هارون را جانشين و حلقه خود

يقول «احلني في قومي واصلح ولا تسع سبيل المعسدين» وقوله عليه السلام حسن تكلم طائفة  
 فقالت بحر موالى رسول الله عليه السلام فخرج رسول الله عليه السلام إلى حجة الوداع ثم صار إلى عدير  
 حم فامر فأصلح له شبه المنزلة علاء وأحد بعدي حتى رثي بياض إبطيه إفعأ صوته قائلاً في  
 محفله «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فكأنك على ولايتي  
 ولاية الله وعلى عداوتي عداوة الله وأمر الله عز وجل في ذلك اليوم «اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت  
 عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً» فكانت ولايتي كمال الدين وكمال الرب حتى ذكره وأمر  
 الله تبارك وتعالى اختصصاً لي وتكرماً لحليته وإعظاماً وتفصيلاً من رسول الله عليه السلام صاحبته وهو  
 قوله تعالى «ثم رددوا إلى الله مولاهم الحق» الآية الحكيم وهو أسرع لحدسيين، في ما اقتبأوا  
 كرها لعظمها إلا بفاع وطل لها الاستماع ولأن تقمصها ذوي الأشفال ودرعي فيها لمن

ساخت آمد که میگوید (۱۴۲- الاعراف) حاشم باشی در میان مومنان و اصلاح کن و پیرو معصیان  
 مشو و گفتار معصرت همگامی که مردمی بر آن آمده و گفتند ما همسم موالی و سر پرست  
 مردم از طرف رسول خدا (ص) و رسول خدا (ص) رای حجة الوداع بیرون شد و سپس به عذیر  
 حم گذر کرد و فرمود ما همه سرری برایش ساختند پس بر آب برآمد و دروی مر بر آورد تا  
 سبیدی در دوشه ش دیده شد و آورده فرمود در آن ایمن خود

من كنت مولاه فعلي مولاه هر که را من مولا واد همسم علی مولا و اما است باز حد  
 دوستش را دوستدار و دشمنش را دشمن شمار پس معاد ولایت دوستی حد و ولایت و دوستی من شد و  
 معاد دشمنی و عداوت با خدا دشمنی نامی شد و خدا عز وجل در همان روز آن را در فرمود (۳-  
 امانه) امروز دین را بری شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را بحساب دین  
 شما پسندیدم پس ولایت من کمال دین و وصیت پروردگار چند کرده گردید و خدا تبارک و تعالی  
 بویژه بر من و کرامتی که من غصا کرد و برای عظیم و بعضی که رسوا کرد (ع) منی بخشید و آن گفته  
 خدا تعالی است (۶۲- لا نعام) سپس برگشتند بدگاه خدا مولا شایان حق است هلا آواست حکم و مساوت  
 و دست حساب گری نواز و سر بستر رحمت گری

شرح از مجلسی در «دار الله الحج» دو وجه دارد

۱- مقصود بر دل به گذشته باشد و عرضش بسکه عنوان موالی را که رسول خدا (ص) بری  
 من است کرده است همان معنی است که خدا برای خودش در دهر خود مو بهیم الحق است کرده یعنی  
 سید مطاع و اولی نفس و مال

۲- مقصود بر دل آیه بعدی باشد این معنی که موالی بودن میرا المؤمنین حقست و در درجوا احد هم چنین  
 تعبیر شده و در قرآن اهل بیت هم حق مرفوعست با حمر موالی باشد و سایر قرآنیه نیز هم ممکنست  
 موالی بدل شمایان الله باشد و مقصود از دین خدا ردائیه باشد بوجه محاذ و مراد در حساب مردم به آبان  
 باشد چنانکه مولا کار خدا همان را بخود نسبت دهد  
 در حدیث ۴-

در باره من معصیت است که اگر آنها را با دکم جعل بر دگی مرتبه و رمایی در خواهد که

لهما حق و رکنه حاصله و اعتقاد هر که جنس معنیه و را ازلنس ملاً بمعنی مامیتنا بنا بر اعتبار  
 فی دورهما ویتو "کل واحد منهما من صاحبه یقول لقرینه إذا لقی یا لیت بسمی و بسک بعد  
 امشرق فی نفس العریین ، فیحسبه الأشقی علی وثوثة یالینتی لم أنتحیک حبیباً ، لقد أضللتنی  
 عن الذکر بعد إدحابی و کان لشطی لالاس حدولاً ونا لذکر الذی عند صلی و السبیل  
 الذی عنه مال و الامار الذی به کفر و لف آں لذل یذکر و الذین الذی به کذب و الصراط  
 الذی عنه نیک و لکن رتفی الحطام المدمر و العرو المقطع و کذب علی شفا حفره من النار  
 لهما علی شر و رود فی أحس و هو و ألعل مؤود ، ینصاحان باللقمة و ینزعان بالحسرة مالهما  
 من راحة و لاعن عذابهما من هدو حة ، ین العوم لم یز الواعی د انصام و سنده اونیان ، یغیوون لها  
 الماسک و یصوون لها العثر و ینجدون لها العریان و یجعلون لها لبحرة و لوصیلة و السائمة

بدان گوش دهند و اگر دورایر من آیدو بدخت بر آیدای پیراهن بر خود کردند و در آنچه بدان  
 حسی بد شدن نامن سیره کردند و مگر راهی مر سکب آں گردیدند و سادای آرا از آن خود دانستند  
 چه بسیار بدست آید که سر بهاء و د شود و چه سنا بدست آنچه ری خود گم کردند در راه  
 خویش، در بر رح و حرت همه بگرر اص کسد و هر کدام زیار خود برداشد و چون بهم قطار  
 خود بر خود گوید (۳۶ لرحرف) ی کاش من من و بودی ر مشرق نامهرب بود چه بد هم  
 ششی بودی، و مگر ی بحث بر کشته و یرمان بدخش دهد که (۲۸ الفرائد) بد گکی خلاف  
 ای کاس مست دوست بگرده بودم هر سه مر ارد کری که رایم آمده و د گمراه ساحتی و شیطانست که  
 خو رکیده است

مم آید کریکه از آن گمراه شد و آب زهیکه ر آن سکمو شد و آب ایابی که بدی کفر  
 ورزید و هر تبیکه از آب دو گرداید و آن دیبیکه دروغش شمرد و صراحتیکه در سر گوی گردید  
 و اگر چه چربید در صدغ بی بهای فانی با عروذ می دسل و در آن بر برگاه دورح سر  
 بردند هر آینه بدو ورود سیر بدی خواهد داشت در بومید بر بی و رددی و معوی تر بی بدی  
 کننده ها .

شرح از محسنی ده دله دو لن دودود طاهر اینسکه کلمه الی بمعنی ملعون تراست و از  
 فعل مجهول باز گرفته شده بر خلاف قاعده مانند اعذر یعنی مددور بر د اشهر و اعرف بمعنی مشهور تر و شاخته  
 شده تر یعنی در میان مردمی وارد شوند که خود را بها بشر مستحق لعن و ممکن است معصود این باشد  
 که ردومی وارد شوند که شدلن را بر بها کسد  
 دسله حدیث ۲۵

لعنت بر یکدیگر فرما د کشد و با اوس هم عوش کردند ری آنها را حسی باشد و اعدا  
 شان چاره و گریزی بی، داسی بی مردم سوخته پرسیده سها بودند و خدمتکار اوتان برای آننها  
 مر سم پرستش برپا میکردند (یعنی فرمانی میگذا بدند یا بسک حج را بحساب آنها بر گرام میکردند  
 از محسنی ده) و عبار (کندز مخصوص بوده) برای آنها میگذا بدند



والحکم و يستمعون بالأذان عامين عن الله عز وکرة ، حائرين عن الرشد ، مهطعين إلى البعد  
و قد استجود عليهم الشيطان ، و عمرتهم سوداء الجاهلية و رصعوها جهالة و اعطموها ضلالة فأحر حيا  
لله إلههم رحمة و أطلعنا عليهم رافة و أسفر باطن الحجاب نور المنافسة و فصلاً لمن تتعد و بأيدياً  
لن صدقة ، فتووا العز بعد الدالة و الكثرة بعد القلة و هاتتهم القلوب و الألباب و أدعت لهم  
الجبابرة و طوائف و صابروا أهل نعمه مذکورة و سرامه مبسورة و آمن بعد خوف و جمع بعد كوف

(در بنانه گفته که در حدیث آمده بر هر مستمعی که قربانی و عتیره ی ست رسم عرب بود  
که دزدی میکرد میگفت اگر چنین و چنان شد و شماره گو سعادتمش فلان رسید بر عهده او است که رهرو سر  
یکی را در حجب کند قربانی کند و آن را عار میامیدند و من عادت در عهد اسلام جاری بود و  
سبب سخنش و ذکر آن در حدیث تکرار شده است

خطابی گفته مسیر عتیره وارد در حدیث است که معصود از آن گو سعادتی بوده که در ماه  
رجب درج میکردند و بسکه شامه حدیث است و اما عتیره دوران جاهلیت در بانی بنها بوده  
که حوشد سرانجام بر جدید

دستاره حدیث ۴-

و برای سپید برداشتنی نام بخره (ماده شمر که پنج کره آورده و ششمین کره اش بر بوده  
کوشش و شکاف میداد و دزد سر هر آب و دزد هر چرگاه آزاد و ده و بر آن سو ز شدن مردم  
وده) و نام و صاعه (ماده بر که دوهلو آورده یکی بر و یکی ماده که بر آن از قربانی شدن برای  
نام معاف میشده) و نام صاعه (شروع عرب بود که میگفت اگر از سر بر گشتم و یا از صاعده به  
شدم با مقام صاعه ست یعنی سر خود و آزاد است و آیهام صاعده بخره بود که اسفاده از آب نادر  
میشد) و نام حام (بر شتر که ده شکم از صاعه و سرانید بخت الحما به میشد بر او سوار میشدند  
و بارش میکردند و دزد سر هر آب و چرگاه آزاد بود) و با اذلام استعاده میکردند .

(شیخ طبرسی گفته چونه های بر داشتند که بر بعضی پوشه بود امری زی و بر بعضی  
بهای زی و بر بعضی کلاه عقل و بوسیمه آن هر چه قسمت آنها بود و آنچه نبود ممتاز میکردند  
و میشد حشده)

از خدا عز و کرم بخره بودند و از راه راست سر گردن، سر افکنندگان دبار عربت بودند و  
شخصا بر آنها چیره بود و بر کی دودن جاهلیت آنها را سر بابا در کام خود فرو برده بودند می را  
ناشیر از یسای مادر میسکیند و بگم راهی از شیر مار گرفته میشدند، خد ما را بحسب مهر و رحمت  
خود بری آب بر آورد و دلسوری بر آنها نادرست و سر پرست ساخت و پرده بیره نادانسی ده  
بوسله ها بیکسو رفته بود باشد برای هر آنکه از آن بر گیرد و هبلیتی باشد بری هر بکده ساز  
آن رود و باید باشد برای هر آنکه آن را نادر کند پس از خواری جسد عزب بشتند و ما  
ایکه اندکی بودند بساز شدند و در و دیده همه جهان از آنها هبت دید و جبالان و ممتهای آنان  
گردن، هر مان آنها نهادند و صاحبان نعمت پر نام ، و کرامت پر توان شدند و صاحب آسودگی پس از  
برس و اتحاد و همستگی پس از تعرفه و پریشانی، و معاصر معدن عدیان بوسیمه ما تاسده و در حشاش

وأصعب بامعاجز معذرت عذبن وأولجهاهم باب الهدى وأدخلهاهم دار السلام وأسلمهاهم ثوب  
الایمان وفلحو بها في العالمين وأيدت لهم أقدام الرسول آثار الصالحين من حاتم مجاهد و مصلى  
قاس و معتكف راعد ، يظهرون الأمانة ويأبون المنانة حتى إذا دعا الله عز وجل نبيه عليه السلام و  
دفعه إليه لم يث ديث بعده إلا كلمحة من حقه أو من من رقة إلى أن رجعوا على الأعفان  
واسكصوا على الأدرو طلمو ، بالأور واطموا ، والكاتب ورموا لبا وقلو الديار وغير و آثار  
رسول الله عليه السلام ورعو عن أحكمه وبعثوا من أنوارهم واستدلوا بمستحلقه بدلا اتحدوه و كانوا  
بالعالمين ورعوا أن من حذروا من آل أبي قحافة أولى بمقام رسول الله عليه السلام من من حقا رسول الله  
عليه السلام لمقامه وأن من حر آل أبي قحافة خير من المهاجرين الأبعري الرابي سموس هشتم بن  
عبد مده و الأول أول شهاده و رور و فعت في الاسلام شهادتهم أن صاحبهم مستحلف رسول الله عليه السلام  
فلما كان من أمر سعد بن عباد ما كان رجعو عن ذلك و قولوا إن رسول الله عليه السلام مضي ولم  
يستحلف فكن رسول الله عليه السلام لم يثبت بعدك أول مشهود عليه و لرو في الاسلام و عن قليل  
يحدون عن ما أسند الأول و لئلا كوا في مندهجه من لميل و شفاه من لأجل و سعة من الممعد

گرفتید و ما آنها را ب هدایت در آوردیم و خانه صلح و سلامت بردیم و بر سکر آنها جامه  
ایمان پوشیدیم و برهن جهان محاطر مایروز و خوش کامشید و دوران رسوخدا (ص) تار حوسن  
را بری آنها دادن کرد از قبل حدایت کن مجاهد و بارگر در حدایت و معتكف رعد ، بشه  
امانت پرداز شدند و گاز ثواب کن ما اسكه حداعر و حل بعمرش (ص) درود خود خواند و بزرگه  
خود بر آورد پس از وی اندرده ، ششتم بهم خوردن رجوت و در حشش برق شد که عهه کرد کردید  
و مرتجع شده و پشت دادید و بخود خودی برخواستید و حکمها پرداختید و در خانه بهمر را حاک  
زیر کردید و خانه را زیران کردید (و حدان موت دشمن داشتند) و بار رسوخدا را در گرو  
ساختید و در حکامش رو برافسید و از آوازش دور شدند و بجای حدایش او دیگری برگزیدند و و  
را پیشوا گرفتند و سم کار بودند و پند شد انکه ر حدان ابی معاده استجاب کردند معام رسول  
خدا (ص) شاسته بر ست از آنکه رسوخدا (ص) خودش سمعش بر گردید و پنداشتند مهاجر آل  
ی قحافة بهتر از آن مرد مهاجری و امده ی زبانی است که گنجینه هاشم عد صاف است

هلا بحسب گواهی ساحق که در اسلام روی در گوهی بان بود بر اسكه رفیق آنها بر طرف  
رسوخدا (ص) خلافت برگزیده شده است و چون کار سعد بن عباد چنان شد که شد از این گفته بر  
گشتند و گفتند رسوخدا (ص) در گذشت و بجای خود کسی را جعده و جانشین نکرد و رسوخدا  
که پاك و مبارک بود او را کس بود که در سلام بر علیه او گواهی ساحق انجام شد و برودی در بنامه سر  
انجام آنچه که اولی دست آنها ساد کردند و گرچه در وسعت شمسید و در بهمودی برای عمر  
معدر و در گشایش سر رسید مرگ و در گشت بخد و در حال غفلت و دری از غرور و آرامش وضع و

و ستخرج من العرو. و سکون من لخال و یدله من الامل فقد امله الله عز و جل شد دین عذو و نمود  
ابر عود و یلع من با عود و تسع علمهم بعد طاهره و یطیبه و امد هم بالاموال و الاعمال و اتمهم  
لا ارض سر کانتها یدک و اکر و آلاء الله و ليعرفوا الا به فله و لایة ایلد و لستهو عن الاستکبار فله  
بلعو امدته و ستموا الا کله اخدمته ع و و ح و اظلمهم فمهم من حصب و منهم من احدثه  
لصبحة و منهم من اخرج الطیبه و منهم من اوجده الر حقه و منهم من اورد به الحسنة و م کس الله  
لیظلمهم و لکن کابوا أنفسهم یظلمون الا و یر لکن احن کت با فادایع اسکباب اخدمه و کشف  
اکت عمت هوی ایلد لعدلمون و ال ایلد الا حصر من لک و الی الله عز و جل و متهم غدیة مقیمون  
و ایلد صائرون ، الا و اسی فیکم یتس الت س کبار دین فی آل فرعون و کتب خطه فی سیر ایل  
و کس فیه روح فی قوم روح ، یثی الد العضم ، لعد من الا کبر و عن قتل سعلمون ما بوعده  
و هل هی الا کلمة الا کل و مدفة الشارب و خنقه الوبس ، م یلزمهم اعراف خربانی لذیبا و  
یوم القیامة ثم یردون الی اشد العذاب و م انه عود عمت یعمدون و محاراة من سکت محجته ؟ و  
انکر حجته ؛ و خالف هداها و حاد عن بوءه و اضعف فی صلته و اسبل امده و السراب و الیمیم

و آورد آردو باید نداید که حداعر و جل شدایس عود و نمود و منهم من عود را هم مهبت  
دد و مصهای ظاهر و باصه خود را ر بها شادی بود و با اموال و عمرهای طولای ندایا کت  
کرد و زهی برکت خود را ندایا رزی داشت با کت و آرد هم حداشوند و زمان است اور همند  
و درگاه و برگردید و از سر روزگی و اسکت در سده و چون مدت بها سر رسید و عود روزی  
آجا ندایا گرانده حداعر و جل آجا و اگرو و اری بر ایداحت برحق ر سست ر سر بازید و  
جمعی ر مدحه آسمی در گروت و هلاک کرد و جمعی دیگر در آتش سوخت و بعضی در زمین  
ارده نابود کرد و جمعی را زمین در خود فرو برد و جدا بود که ندایا سم کرد ولی خودشن و دند  
که بخود ستم کردند

هلاک استیکه هر مدتی ثبت است و چون برگشت بر سر سید اگر برای تو عیب شود که ستمکاران  
در چه فرو شوند و ستمکاران در چه سر مانند در گره حداعر و جل حوالهی گریخت را آنچه آنان در آن  
می مانند و ندایا می رسد

هلاک سبی که من در میان شد چون هاروم در آن فرعون و حوب و حطه در سبی سر نفس و  
چون کشی بوح در قوم بوح هم ساعصیم و صدق اکثر و در اندک زمانی جو هید داست آنچه را  
که بشا و عده شده است و آجا این حکومت شد ، هر جاسد یکدم لبس خوریده و مره چشی نوشیده  
است و چون یک فرو شدن سر چرت لب سپس هلاک کت گردن گیر ان ها ست با در دیا رسوا  
باشد و سپس در زور است حر سحت برین عذاب برگردند و حداعر و جل پس از آنچه می کند

چه سرائی دارد که راه و روش خود و روانه کرده و حجت و دلیل خویش را مسکرم شده و  
با رهاش مخدعت نموده و روشی پیش پایش روز بر تافته و خود را تازیکی انداخته و کبرا

العداب و بالعور الشقاء و بالسراء الصراء و بالسمة الضئک ، الآخره افترقه و سوء خلافه فلیوفوا  
بالوعد علی حقیقتہ و لیستقموا بما یوعدون . «یوم تأتي الصیحة بالحق» ذلك یوم الخروج و ان  
نحن نحیی و نمیت و لیس المصیر و یوم تشقی الارض عنهم سراعاً . «لی آخر السورة»

سراپ عوس کرده و نمیت را با عذاب و کامیابی را با بدبختی و خوشی را با سستی و وسعت حل را  
با تنگی جرمیان کفر گره ورزی و بدی خلاف کاری خود را ، باید یعنی کسب وعده خدا ، تصور  
حقیقت و دادند که چه وعده در دوردی که به راستی جایز رسد این است دور بیرون شدن تا  
آخر سوره

شرح- این حصه یاک قسمت در معنایات غالبه و سخن را بی پریمه و آتش امیرا مؤمنین است  
و در موقع بسیار جاسی ایراد شده است پس از وفات پسر ان حضرت بحکم وصیت و شایستگی  
مامور تپیچیز بدن مقدس پیغمبر (ص) بود و در آن کار پراختیار کسی بر آن حضرت در ذات و سیرای  
بکرد و پس از انجام دهن آن حضرت همت و ماموریت و اعلام حکومت جمع خود بود که بر اساس سبب  
و احراء بر آن بود و بری بر کار جمع آوردی بر آن لازم بود و ان حضرت مشغول جمع قرآن گردید  
و در دیال ن ماموریت خود را انجام دهد و بر کار بیرونی کراست ماب آن حضرت در مدت  
همت دور تمام شد و در ضمن این هفت روز و نایع ناگواری در مدینه رخداد که اهم آنهاست ناای  
بکرد و هجوم بجایه آن حضرت و اعمال بقود مؤثر سیامه در تشکیل حکومت می نکرد و آن حضرت  
پس بر جمع هر آن معبد که در جمعیت برنامه حکومت او بود در انجن مهاجرو صادر که بایدگان  
جامعه اسلامی و بناد آن روز محسوب میشدند این بطی را راد کرده و در خدمت حوسته است  
ری اعتماد دست آورد و بعد از مدت کمی رمنه مساعد و مددیده اعلان در امر حکومت  
و بقود می امیه هر گونه امید مودرت آن حضرت را بر میان برده بود ولی امیر المؤمنین (ع)  
آخربین الاش و دفاع خود را خود و سر انجام بر حکومت بحق و هدف های آن را بری همه  
توصیه داد

در فصلهای اخیر این حصه را آنجا که ضررمانه دمی مناسب بود گریه اعظم بها «لا دفاع» بان  
حال دو حقیقه اول است و مانند است که پس از گذشت دو آن آپ ایراد سخن شده باشد و انتقاد  
شده می را متعین است که ناچاره تکثیر صرح می رسد و این خود تنگی در عین تأمل و تردید و  
بر خطبه است .

مرحوم مجلسی در ضمن شرحی برای جمعه دولتی معصها گوید

من گویم صدر بن فقرت ایستکه این بیانات پس از گذشت دوات آید و در سندن آنها به عذاب  
خدا بوده است و بن مسافرت دارد نا آنچه در اول حرد کر شد که ایراد این خطبه پس از هفت روز از  
وفات رسول خدا (ص) بوده است پس باید آنرا بر این حمل کرد که احراز حال اینه آنهاست پس بر  
گذشت زمان و رسیدن آنها به نعت خداوند پدیدن عل امجلسی ده

من گویم بن دست از خطبه در شمار احزاب ملاحم و بشکوائیهای متعدد ن حضرت که در ضمن  
خطبه های بسیاری و رد شده است و در جمعیت شرح سرانجام آیند و حاکم و مجمع اینه مردم را در زیر

سرپرستی چنین حکومتی درست و بحق بیان کرده است و صراحتاً بجهت و شجاعت آن حضرت بر برادران  
اسکه بخواهد برای بیان حقیقت در مجمع مسلمانان چنین تعدادی از امان مسامحه بلکه چنین صراحتاً لازم  
بوده است و در این دوران آن حضرت هنوز امیدوار بود که بر عینه این حکومت، انقلابی بوجود آورد  
الته انقلابی بر اساس قیام مردم و هشدار شدن آنان بوضعیکه ملک خون ریزی میان کبی معبر شود  
و برای جانش رهایی بخش مردم شرح حال این برادران را قلمی و بلاغی لازم بود و در ضمن احاطه داده  
است بر اینکه حکومت عمر پس از ابی بکر بر مسلم و در آنکه کودتاچیان پای آن معصا گذاشته اند  
چنانچه وقتی ابی بکر در برابر عهده عمر که بکاتب خود عثمان ملاء میکرد قتل را هم بر دوش او  
عش کرد عثمان از پیش خود نام او را نوشت و عهده را تمام کرد و چون ابی بکر بهر حال آمد و برای  
او خوندند و آفرین گفت.

۱- مجلسی در مکه «الاول» اول شهادت زور» من در غیر بن حبر ندیده ام که این سعه  
مدعی شده بودید من بر خلافت ابی بکر را از طرف پیغمبر «ص» و بن عرب است - باین نقل  
از مجلسی ده

من گویم نظر می رسد که مصوب بن حبر داشت ست و مدعی فکر می جست بن حبر در کتب  
نقشه کودتای سعه در آثار عمر این بود که ابی بکر را بعد از شهادت بن حبر مخصوص مردم معرفی کند  
برای بر بر این موضوع بهر وسیله و در در زمان شدت بیماری پیغمبر او را بعد از آن حضرت در محراب  
کشیدند و باری بانشوایی و فاده کردند گویا که پس از اطلاع پیغمبر آن کسالت از در معب  
را به دست بر ایستاد و بگوید ولی کودتاچیان مسدود می کنند راه من بر خلافت او تراشیدند و  
دو منظور داشتند

۱- فکر عمومی که من عمر و مخصوص دیگر پیغمبر سلام در دوره معصا و جانشینی علی (ع)  
معصا بود که بعد از حلیه با من باشد بر و طاعت خود بضمق کند و در مخصوص معرفی کند  
و در خدمت این من دوم را سطح من خلافت علی «ع» جلوه گر سازد و مردم را بن و سلمه  
فریب دهند و این معنا از جمله های خطبه طالوتیه هم استفاده میشود که میفرماید «اینها الامة  
لنی جعنت و جعده» ای امی که در در سید دند و هم در سب حور و پندرت.

۲- در برابر ابی بکر در حضور ابی بکر برای عمر و هم در برابر او و طاعت خود را  
بن بود که پس از دوری ابی بکر که بعد از او گذر و معرفی بود عمر بر سر کار آمد و این نتیجه  
را هم گرفته در بروردی و بکر بزرگتر از ابی بکر در آخر بن نفس هم را بپای خود معرفی  
کرد و او را جانشین خود ساخت ولی پس از گرس این نتیجه محیط عمومی در زیر سیاست فاطمه و بن  
ملاحظه عمر بهر همی کرد و طرفی مدعیان خلافت در میان کار معصا پیدا شدند و جمعی  
در سران معصا فکر برآمداری را در عمر بر و بزرگوار و بر و سب بنی و فاس و

و در معرفی خود بنی مع در جامعه اسلامی وح گرت و دست ضریحان آنها دو نفری و  
برومدی دست و مصم امده که در بازود خلافت سلام را دهه کند و این هر دو موضوع «بنی  
بنی من در خلافت و پشوائی مواضع می کرد و کم کم فکر سران اسلامی مابن مکه متوجه شد که  
بن جمعی خلافت ابی بکر را دست سر دارند و روی بن اصل پاوش دی کند که بعد از کس در سه  
جانشینی استبداد نکرد و پایه محض خلافت اسلامی بر اساس انتخاب از طرف سر اسلام که از آنها  
استخاب حل و عقد می کردند و حورده حورده بن فکر دوم در سه دست و یک صل مسلم اسلامی گردید



ولا كان لكاه كيف ، ولا كان له أين ، ولا كان في شيء ، ولا كان على شيء ، ولا اتدع لكاه مكاناً ، ولا قوي بعداً ، ولا كان شيئاً ، ولا كان ضعيفاً ، ولا كان شيئاً ، ولا كان مستوحشاً ، ولا كان يتدع شيئاً ، ولا يشبه شيئاً ، ولا كان حليفاً عن الملث قبل إنشاءه ، ولا يكون حلوته بعد دهايه ، كان إلهاً حياً بلا حية ، ومالكاً قبل أن شيء شيئاً ، ومالكاً بعد إنشائه ليكون ، وليس يكون لله كيف ولا أين ولا حد يعرف ، ولا شيء يشبهه ، ولا يهرم لطول بقائه ، ولا يصعب لدفعه ، ولا يجد كيف تحاف حقيقته من شيء ، ولكن سميعٌ بغير سمع ، وبصيرٌ بغير بصر ، وقويٌ بغير قوة من خلفه ، لا يدركه حدى الساطرين ولا يحيط بسمعه سمع السامعين ، إذ أراد شيئاً كان بلا مشورة ولا مطهرة ولا مدبره ، ولا يسأل أحداً عن شيء من خلقه أو إرادته ، لا تدركه الأبصار ، وهو يدرك الأبصار ، وهو اللطيف الخبير

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ لِيُطَهِّرَهُ عَلَى لَدُنِّكَ كَذَّبَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ فَمَنْ رَأَى لَهُ وَأَمْرًا دَلَّاهُ بِالْحَقِّ

را آوریده است در د بروی نامه نگرفته و پیش از آنکه چیری را بدید آورد بانوان بوده ست و پیش از آنکه هر چیز هر س داشته و در بهانی خود بگران بوده ، چیری مانند پیش از آفرینش خود بی سمیت بوده و پس از آنکه هر چه آورده برود هم بی سمیت شود ، معبودی بوده ، رانده بر سنگی عرصی ، و مات بوده پیش از آنکه چیری زیاده و مان است پس از آفرینش کون بری حد و حد است چگونگی مکان ، و به اندازی که شایعه شود و چیری هم بدو مانند که مویه د شده باشد هر چه باید چیری بدادد و در بر دیگری بانوانی بگرد او ، چیری بترسد چو ساسکه آورده پیش از چیری برسد ولی شود است بی گوش و بی چشم و توانا است بی نیروی رخنه و درنده بنده ها او زیاده و در گوش شنوده ها بگردد هر گاه چیری خواهد ، مشورت و کثرت و کسب اطلاع از دیگری لازم بدادد و هر چه در حلل حدود خواهد ، دیگری برسد و کسب لطیف بکند دیده ها او را در باشد و او دیده ها را در یابد و او است لطیف و خیر

ومن گواهم که ست شایسته پرستشی خدا بها ست ، شربت دارد و من گواهم که معبود من « من » رسول و است و در رای دهری فرستاده و بکیش درست ، و در بر همه کیش چیره سازد و بگرچه مشرکان را بداند و او رسالت خود را سبیح کرد و در دلاست بری خلق آمده ساخت .

شرح - از معنی دره « - قوله « ولا كان لكاه » من بعد صق لعت « ابي العزت من كتب » را شاید که او ساکی را محاطر معه مایل لب گویند یعنی بود و را کونی باشد یعنی وجود را ند بر ذات خود ندارد و ماه بود است که وجودش چو وجود ممکن است که دارای کیفیت باشد .



أَيُّهَا الْأُمَّةُ الَّتِي خُدَعْتَ فَأَنْخَدَعْتَ وَعَرَفْتَ خُدَيْعَةَ مَنْ خَدَعَهَا فَأَصْرَتْ عَلَى مَا عَرَفْتَ وَانْتَبَعَتْ أَهْوَاءَهَا وَصَرَبَتْ فِي عِشْوَاءِ غَوَائِبِهَا وَقَدْ اسْبِيَانِ لَهَا الْحَقُّ قَصِدَتْ عَنْهُ وَالطَّرِيقُ الْوَاصِحُ فَنَسِيتُمْ أَمْرَ وَالِدِي فَلَقِ لِحْنَهُ وَبَرَأَ السِّمَةَ لَوْ فَتَسْتَمِ الْعِلْمُ مِنْ مَعْدِنِهِ وَ شَرِبْتُمُ الْمَاءَ بِعَدْوِيَّتِهِ وَأَدَّ حَرَمَ الْحَيْرِ مِنْ مَوْضِعِهِ وَأَحْذَرُوا الطَّرِيقَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَسَلَكْتُمْ عَنِ الْحَقِّ تَهْجَةً لِمَنْ حَبَّبَ بِكُمْ السِّلَّ وَبَدَّ لَكُمْ الْأَعْلَامَ وَأَصْلَكُمْ لَكُمْ لِإِسْلَامٍ فَأَكَلْتُمْ زَعْدًا وَمَعَالٍ فَبِكُمْ عَائِلٌ وَلَا تَطْلُمُ مَكْرَمٌ مُسْلِمٌ وَلَا مَعَاهِدٌ وَلَكِنْ سَلَكْتُمْ سَبِيلَ الظَّلَامِ فَأُطْلِمَتْ عَلَيْكُمْ دَنَاءُكُمْ بِرَحْبِهَا وَسُدَّتْ عَلَيْكُمْ أَبْوَابُ الْعِلْمِ فَقُلْتُمْ نَاهُوا نَاكِمًا؟ حَتَلَفْتُمْ فِي دِيَارِكُمْ فَأَقْبَلْتُمْ فِي دِيَارِ اللَّهِ بَعِيرَ عِلْمٍ وَاتَّبَعْتُمْ لِعَوْنِ قَاعُونِكُمْ وَتَرَكْتُمُ الْأَنْعَامَ

### در بیان حدیث ۵

آیا متبکه در پیش دادند و در آب خورد و در آب فرسکار خود را میسوزد و دست بر پدش در آب اسر روزید و پیرد هوا و هوس خود کردند و خود را سازیکی گم راهی زد و با اسکه حق و راستی برایش بود و در روش شد از آب دور گردید و به راه و صبح پشت کرد و آینه بنام شد هلاک و کند بد که به راه شکاف و حادثه از راه میبرد اگر شما داشت از معدش کسب میکردید و آب در گوارا و شیرین نوش میکردید و حوس را ارجا بگذاشت دهره میکردید و به راه از آنجا که روشست میسوزید و به روش درست میرید راهها در بر شما گسرد و هیوار بود و شاه ها برای شما پدیدار و اسلام برای شما عید رخسید و خوش و فراوان میخوردند و در میان شما گرسنه و گرفتار بان جورایی بعد میماند و هیچ مسلمان و همکیش شما و نه کسایکه مدد طلب دیگر در پناه شما پیدا نمی کرد

شرح در معنی (ره) - «لو استسم العلم من معدنه» کلمه ادب من را در آتش و دانش آورده یعنی بهره گرفتن از آنها و روشن شدن راه بهی در پست علم و به دست روجه درست و تشبیه آب آب برای اینست که سبب داند گی روختد چنانچه آب مایه زندگی من است و کوازانی آب معنی پاک بودن و تعریف و مدحت و جهالت است یا انان من ارمعاسی

من گویم در اینجا در بی امانت و ذهنی زکرسنگی و رنج عیان را از آثار حکومت جعه و عدله شمرده است و عدالت عمومی است مسلمان و غیر مسلمان مسلم به قانون اسلام را که از آن به معاهد امیر کند از ازام حکومت جعه شمرده است و من فرمول دانست داده که

حکومت جعه ملازم است با خورد و خوراک خوب و گرفتار بودن به عدالت و برابری همه از ادب و هر گونه از حسی و زکرسنگی و بیکاری و اختلافات شاه به است که حکومت جعه و درست است

### در بیان حدیث ۵ -

ولی شمرده به و آری در پیش گرفته و جهان با همه فراوانی با شما پیرد و تر گردید و در دانش به روی شما به شد و به هوای من سخن گردید و در دین اختلاف نمودید و بدایسته با حکام



فَلَمْ أَكُنْ بِأَعْيُنِ النَّاسِ وَنَسُوا حَلَّتْ عَلَيْهِمُ الْغُيُوبُ فَأَمَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
عَدُوا سَائِلِي أَجْزَأَ الرَّبِّ مُحَلِّقِينَ ، وَحَلَقَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاقِي مِنْ لَعُونِ مُحَلِّقِينَ لَا أَمُودُ  
وَالْمَقْدَارُ حَذِيقَةُ الْبَحْرِ وَعَتَمٌ مِنْ يَسْرِ حَلَاءِ سَلَمٍ ، فِي حَرْ لَعُونٍ ، وَفَرَعٌ يَدُهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ  
اللَّهُمَّ إِنَّ لَعُونِ اسْتَعْمَوْنِي كَمَا سَتَعَمَّتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَذَا وَبِاللَّهِ قَدْ شِئْتُ بِعَلْمٍ مَعْدِي وَمَعْدِي  
وَمَعْدِي عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَالْأَمْرِ السَّمَاءِ ، بَوَقِي مُسْلِمَةً أَلْحَقِي بِالنَّاسِ أُمِّ وَالْبَيْتِ  
وَالْمَقْصِي إِلَى الْمَسْبُوقِ فِي سَجَةِ الْإِسْلَامِ وَالْعَهْدِ الْحَقِّ إِلَى الْحَقِّ لَوْلَا عَهْدُ عَهْدِهِ إِلَى النَّاسِ الْأُمِّيَّةِ  
وَالْإِسْلَامِ لَا وَدَّ الْمُحَلِّقِينَ حَلِيجَ لَمَسْتُمْ وَلَا رُسُلْتَ عَلَيْهِمْ شَأْبِ صَوَاعِقِ الْمَوْتِ وَ عَنْ قَلِيلٍ  
سَعْلَمُونَ

۶ - عَدُوهُ مِنْ سَجَةِ الْإِسْلَامِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِيهِ وَلِ كَتَبَ عِنْدَ أَبِي  
عَدُوِّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَبِيرٍ فَقَدْ حَقَّرَ الْفَقْرَ قَدِمَتْ أَحَدٌ مِنْهُمْ قَوْلُهُ أَبُو عَدُوِّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا  
أَبِيهِ هَذَا لَيْسَ الْعَالِي ، فَقَالَ جَعَلْتُ فِدَاكَ يَا سَهْلُ لَوْ أَنَّكَ كَرِهْتَ دِقَّ عَظْمِي وَاقْتَرَبْتَ أَجْلِي

بِهَذَا دَلِيلِ دَرِ مَحْضِ امَامِ أَحْمَدُ لَرَبِّتِ احْمَدِ شَوْهَدُ وَ رِي شَيْ هَمَّ سَرَّهَادِ بَرِ شَمَّهَ شَمَّهَدُ  
حُودِ امير المؤمنين (ع) هَمَّ سَرَّشِ رَا بَرَّشَدُ وَ اَدَّانِ حَمَّعِ بَسَرِ بَرِ شَمَّهَ حَاصِرِ وَ عَدَّه كَاهِ شَمَّهَدِ حَرِ  
اُودُورِ وَ مَعْدَدُ وَ حَذِيقَةُ الْبَحْرِ وَ عَمَدَتِ بَسَرِ وَ سَلَمَتِ هَمَّ دَرِ حَرَّ تَابِ زَمَدِ وَ آدِ حَصَرَتِ دَمَتِ بَرِ  
آسَمَانَ بَرَدَاشَتِ وَ مَرَمُودِ

اَرِ حَمَدِ بَرِ بَرِ مَرْدَمِ مَرَا حَوَارِ سَمَرَدِندِ چُونَاكَ سِي اسْرَائِيلِ هَذَا وَ دَرِ حَمَدَانَا وَ دَانَسِي  
تَجَهَّ هَا دَرِ بَرِمْ وَ آجَهَّ عِيَانِ دَارِمِ وَ هَجَّ چَمَرِي دَرِ مَرِمْ وَ دَرِ آسَمَانَ بَرِ بَرِ مَرِمْ بَسَتِ مَرَا  
مُسْلِمَانَ اَزْ دَنْبِيَا بَرِ وَ بِيَكَاكَ بَرِ سَانِ

هَلَا سَوَكُنْدِ بَرَدَهَ كَمَهَ وَ آسَكَهَ دَمَتِ نَكَمَهَ سَادِ ( وَ هَمَّ دَرِ سَجَةِ اسْتِ كَهَ ) وَ هَمَّ سَوَكُنْدِ  
بَرَدَهَ وَ كَامِپَنِي كَهَ بَرَايِ رَمِي چَمَرِهَ بَرِ دَارَمَدِ اَكْرِ بَرُودِ مَعَارِشِ وَ عَهْدِي كَهَ بَرِ مَعْمَرِ امِي بَرِ  
كَرْدَهَ اسْتِ مِنْ هَمَّهَ مَحْصَانِ رَا بَرَهَ مَرْتِ مَسَامَدِ احْمَدِ وَ بَرِ آمِيَا بَارَانِ بَرِ حَرِ مَرْدِ مَعْرِسَتَانِمْ وَ  
بِهَمِّي دَرْدِي خَوَاهِيْدِ دَاسْتِ

شرح - اَزْ مَعْلُومِي «دَه» - دَرِ عَلِي الْمَوْتِ - يَعْنِي مَتَعَبِدِ شَوْتَدِ كَهَ آمَادَهَ يَارِي بَاشَدُ وَ  
اَوْرَا يَارِي كُنْدِ تَا حَمِيرَدِ وَ كَشَهَ شَوْتَدِ ، مَرُورِ اسَادِي كَهْتَهَ اسْتِ حَمَدِ لَرَبِّتِ مَكَايِ اسْتِ  
دَرِ عَدِيقَتِهَ ،

۶ - رِ مَعْمَدِ بِنِ سَلِيمَانَ اَرِ مَدْرَشِ كَوْبَدِ مِنْ بَرَدِ آمَادَهَ صَادِقِ (ع) دَوْدَمِ كَهَ وَ مَعْمَرِ مَعْمَرِ دَانِ  
شَرِ قِيَابِ شَدِ وَ چُونِ بَعْدِي خُودِ مَشَتِ امَامِ صَادِقِ (ع) بَاوْ كَهْتِ اِي امَامِ مُحَمَّدِ چَرَا بَازِي تَدِي بَرِ  
مِيرِي؟ دَرِ بَاسَخِ كَهْتِ قَرَبَاتِ بَازِ دَسَوَانَهَ بَرِ شَدِمْ وَ اسْتَحْوَمَ بَارِشَتِ شَدِمْ وَ مَرَكَمِ بَرِ دِيَكَسْتِ  
وَ بَسِيْدَانِمِ دَرِ احْرَتِ چِهَ وَضْعِي دَارَمِ؟

مع انبی لبس أدري ما؟ عليه من أمر آخري فقال أبو عبد الله عليه السلام يا أبا عبد و إنك لبقول هذا قال جعلت فداك و كتب لا أقول هذا قال يا أبا عبد ما علمت أن الله تعالى يكرم الشباب منكم ويستحيي من الكهول؟ قل قل جعلت فداك فكيف يكرم الشباب ويستحيي من الكهول؟ فقال يكرم الله الشباب أن يعدّ بهم ويستحيي من الكهول أن يحاسبهم قال قلت جعلت فداك هذا له حصته أم لأهل التوحيد؟ قل فقال لا والله إلا لكم حصته دون العالمين قل قلت جعلت فداك فأتقدسون من أكرمت له ظهور و ماتت له أقدسا و استحلّت له الولاه دماء و في حديث رده لهم فمبؤهم قال فقال أبو عبد الله عليه السلام الرافضة؟ قال قلت نعم قال لا والله ما هم سمّوكم ولكن الله سمّاكم به أما علمت يا أبا عبد أن سبعين رجلا من بني إسرائيل رفضوا فرعون و قومه لما استأمن لهم صالاهم فلتحموا بموسى عليه السلام أمّا استأمن لهم هذاه فسمّوا في عسكر موسى الرافضة لأنهم رفضوا فرعون و كانوا أشدّ أهل ذلك العسكر عساذ و أشدّهم حبّا لموسى و هارون و درّيتهم عليه السلام فأوحى الله عزّ و جلّ إلى موسى عليه السلام أن أئت لهم هذا الاسم في اتورا و تي قد سمّيتهم به و جعلتهم إيتاه فأتى موسى عليه السلام الاسم لهم ثمّ دحر الله عزّ و جلّ

امام صادق (ع) فرمود ای امام محمد راسی توهم ان را میگوئی؟ گفت فریاد چگونگی این را بگویم؟ فرمود ای امام محمد بنی که خدا تعالی خود آن شما شمه را رجعت میدارد و از سان خورده های شما بخلت دارد؟

گویند گفتیم فریاد چطور خوانی را گرامی در د و در سالخورده ها بخلت در د؟ فرمود جوانان و از این عزیزان در د که عدالتان بخلت کشد که بعضا شان رسد گویند گفتیم فریاد این معیلت مخصوص سیاست یا برای همه اهل بوحید و یگانه پرستاست؟ فرمود نه بخلت که مخصوص سیاست نه همه مردم.

گویند گفتیم فریاد راستی که مالکهای دده اند که پشت ما را شکسته و ما را در د مرده کرده و والدان و فرمندان و بغض آن جوانان و حلال شمرند برای حدیثی که فقهای آنها بر ایشان روايت کرده اند.

گویند امام صادق (ع) فرمود مقصودت رافضی بودست؟ گویند گفتیم آری فرمود نه بخلت آنان شما را بدی نامیدند ولی خدا است که این نام را شما داده است آیا میدانی ای امام محمد که هفت مرد از بنی اسرائیل فرعون و فومش و ترک بودند چون گمراهی آنان بر ایشان روشن شد و موسی پیوسته چون برای آنها دوش شد که در راه هدایت است و در میان لشکر موسی عليه السلام را رافضی نامیدند زیرا فرعون را دوش کردند و در میان لشکر از همه بیشتر عذاب میکردند و از همه بیشتر موسی و هارون و ذریه آنها را دوست داشتند و خدا موسی (ع) وحی کرد که این نام را در تورات بری آنان ثبت کن زیرا من آنها را بدی نام میدهم و آنها بدایا بخشد موسی عليه السلام را برای آنها ثبت کرد و خدا عز و جل آن نام را دخیره کرد با شما بخشد ای امام محمد آنان خیر را

لکم هذا لاسم حتی یحکموه ، یا ایتجه . قصو الخیر و رخصم لشر ، افترو الناس ذل قومه و  
تشتبوا کل شعبة فاشعس مع أهل بیت منکم <sup>الزین</sup> وذهبم حیث ذهبوا واحترتم من احتد ارالله  
لکم و اردتم من اراد الله فاشروا ثم اشروا ، فانتم والله المرحومون المتقتلون من محسکم  
والمتحاورین مسیتکم ، من لم یأت الله عز و جل تمأنتم علیه یوم القدمة لم یتنسل منه حسنة ولم  
یتحاور له عن سیئة یا ایتجه . فهل سررتک ؟ قال قلب جعلت فداک ربی ، فقال یا ایتجه ان  
الله عز و جل ثلاثکة یسقطون الذنوب عن طوبو شعبت کما یسقط الریح الورق فی اوج سقوصه  
وذلك قوله عز و جل . والذین یحملون العرش ومن حوله یستحسون بحمد ربهم ویستغفرون  
للذین آمنوا استغفرهم والله لکم دون هذا الحلق . یا ایتجه . فهل سررتک ؟ قال قلت جعلت  
فداک ربی ، قال یا ایتجه لعدو کرکم الله فی کتابه فقال فمن المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا  
الله علیه و منهم من قعی بحبه و منهم من یستظر و ما بدلو اسدیلاً ، انکم و فیتن بما احدا الله علیه  
میثاقکم من ولایتنا و انکم لم تبدلوا باعبرنا و لو لم یعملوا العیتر کم الله کما عثرهم حیث یقول

رفس کردند و شماها شر را دغس کردید مردم بهر دسه پیوسده و بهر شعبه پراکنده شدید و شما  
در شعبه خدایان بهر دز آمدید و بهر هسی گراییدید که آپا گرویدید و شماها اختار کردید آن  
ر که جدا حیاد کرده است برای شما و آرا خواستند که جدا خواسته ، مزده گیرید و باز هم  
مزده گیرید بخدا که شماها مشغول رحمت و از سکوکار شما هر عملی قبول است و از بد کردار  
شما گذشته میشود ، هر کسی با آن عهده که شماها دارید در صامت حاضر بشود خداوند عز و جل  
از او هیچ حسدای را بدیدد و از گناه و دوگدزدی نامحمد آپا شد و شاد کردم ؟

گوید گفتیم فریادت برای من بیعرا

فرمود ای امام محمد راسی رای خدا عز و جل فرشته ها است که گناه را از گردن شیعیان ما  
درو ببرد چنانکه بد یرک درخت را در فصل حارش و ایست گفته خدا عز و جل (۷- لیؤمن) آن  
کسیکه بر داند عرش را و هر کسی در گرد آست مسح گوید با سپاسگزاری پروردگدشان  
و آمرزش جوید برای کسیکه گرویدند - آمرزش خواهی آنان بعد که از برای شماست به این  
مردم ای ابا محمد آیا شادت کردم ؟

گوید گفتیم فریادت برای من بیعرا

فرمود ای امام محمد هر آینه خدا در مراش شما را ناد کرده ست و فرموده است ( ۲۳ -  
الاحزاب ) از مؤمنان مرددست که براسی عمل کردند بدایچه با خدا بر سر آن پیمان بستند برخی از  
آنها در گذشته و برخی اسطار مرک را دارند و بهمچوجه بغیر میکنند و معروف نشود - راسی  
شماست که وفا کردید بدایچه خدا از شماها پیمان گرفت است در ناره دوسی و ولایت ما و شماستند  
که دیگری را بجای ما نگرفتند و اگر وفا نکرده بودند خدا شما را هم سر دش مسکرد چنانچه



«يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تتوخوا من رحمة الله ان الله يعبر الذنوب جميعا انما هو العفو الرحيم» و الله ما اراد بهد عمرکم ، فهل سررتك يا ابا عبد الله قال قلت جعلت فداك ردني ، فقال يا ابا عبد الله قد ذكرکم الله في كتابه فقال «ان عدي بسلك عليهم سلطان» و الله ما اراد بهدا الا ائمة عليهم السلام و شعنتهم فهل سررتك يا ابا عبد الله قال قلت جعلت فداك ردني ، فقال يا ابا عبد الله قد ذكرکم الله في كتابه فقال «وذلك مع الذين اجمع الله عليهم من اسيتن و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفقا» و رسول الله صلى الله عليه و آله في الآية الميئون و حسن في هبة الموضع الصديقون و الشهداء و اسم الله لحيون فسموا و لصلاح که سماکم الله عز و جل ، يا ابا عبد الله فهل سررتك قال قلت جعلت فداك ردني ، قال يا ابا عبد الله قد ذکرکم الله يا حكي عن عدوكم في التا قوله «و قوله ما لا لا يرد حلا كما لا بعدكم من الاشرار» و جعلت فداك ردني أم اعاب عنهم الا بشاره الله ماعنى الا ان يهدا عمرکم ، حرم عبد اهل هذا العالم شرار الناس و انتم و الله في لحشة بعد من وفي لست تظلمون يا ابا عبد الله فهل سررتك قال قلت جعلت فداك ردني ، قال يا ابا عبد الله ما من آية بركت بقود الى لحشة و لا تدكر اهداب حير لا و هي في و هي

یاد کرده و فرموده است (۵۳- امر) ای امامم که در باره خود سراف کرده از رحمت خدا و میباید باشد زیرا خدا همه گناهان را می بخشد و بر او عفو است و رحیم - بعد رده نگرفته است این آیه جز شهادت آورد شده کرده ای امام محمد

گوید گفتیم را ام سر نید و است فرمود ای امام محمد خدا شما را در قرآن خود ذکر کرده که فرموده (۶۲- الحجر) راستی که در (ای شهنشاه) رسیده ایم بسطی نیست - بعد مقصودش از این هر چه و شمه این نیست - آیه و را شاد کردم ای امام محمد

گوید گفتیم فرات را ام سر نید و فرمود ای امام محمد راستی خدا شما را در قرآن یاد کرده که فرموده است (۶۹- السه) پس بدان که کسی که خدا را پند بخت بخشیده است از پیران و صدیقان و شهیدان و جوانان و چه خوب و معنی باشد - پس مقصود از پندار این آیه رسول خدا است (ص) و مقصود از صدیقان و شهداء در سخا ما هستیم و جوانان شما هستند پس خود را بخوبی شان بشنید چه چه خدا عز و جل شما را خوب نامرده است ، ای امام محمد آیه و شاد کرده؟ گویند گفتیم فرات را هم فرمود ، فرمود ای امام محمد هر آیه خدا شما را یاد کرده است که در دشمن شما در دوزخ حکایت نموده بگفته خود (۶۲- ص) و گویند ما را چه شده که در دوزخ میگردیم بدانها که آنها را از بدن میگردیم ۶۳ و آنها را زنده میگردیم یا شاید دیده از آنها لغزیده باشند خدا که قصد نموده و تفرغ داشته از این جز شما را در مردم پس چنان بدان نوع اسان شمرده شد و بدان که شما را در بهشت از جسد و عصب و عوار و شاد داشته و دشمنان شما را در دوزخ جویند ای امام محمد آیان و را شاد کردیم؟

گوید گفتیم فرات را هم فرمود ، فرمود ای امام محمد هیچ آیه در قرآن نیست که بگوید و



شعبت و ما من آفة برأت تسوق إلى التروند كراهلها بشر إلا وهي في عنود من حالها ، فهل سررتك يا أمي ؟ قال قلب جعلت فداءه زدي ، فقال يا أمي أنت لیس علی ملة إبراهيم إلا نحن وسائر الناس من ذلك مر ، يا أمي أنت قبل سررتك ؟ وفي رواية أخرى فقال حسبي

## ( حدیث اُمی عبد اللہ علیہ السلام )

« ( مع المنصور فی موکبه ) »

۷. محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن بعض أصحابه ، و علی بن ابراهیم ، عن نبيه ، عن ابن ابي عمیر حمیفاً ، عن محمد بن ابي حمزة ، عن حمیران قال قال أبو عبد الله علیه السلام و ذکر هو لا ، عنده و سواه حال الشيعة عندهم فقال ، تبي سرت مع ابي جعفر المنصور و هو في موکبه و هو على فرس و بين يديه حیل و من خلفه حیل و أنا على حمار ، إلى حارسه فقال لي يا أمي أنت كذلك فیسعی لك أن تعرج بما أعطاك الله من القوة و فتح لك من العز و لا تحزن للناس أنتك أحق بهذا الأمر من أهل بيتك فتعزيتهم و هم ، قال ، فقال : و من رفع هذا إليك عني فقد كذب و قال لي أنحنف على ما يقول ، قال ، فقال بن التمس سحرة - يعني يمحسون أن يمسروا قلت علي - فلا تمكثهم من

بار آور شود اهل آن جریحوی مگر اسکه در ناز و شایعه ما است و هیچ آیه نیست که بدو رخ میراند و اهل آرابندی بار آور شود مگر سکه در زره دشمن ما است و کسیکه مضامین ما است آیا تو را شاد کردم ای امام محمد ؟

گویند که من فریاد بر ابراهیم میفرستد فرمود ای امام محمد بر کیش ابراهیم باشد کمی جگر ما و شعله ما و مردم دیگر را آن بدو و بی درددل ای امام محمد آیا تو را شاد کردم ؟ درودیت دیگر است که گفت مرا پس است.

## حدیث امام صادق (ع) با منصور در موکب او

۷- از حمیران گویند آنان (غطفاء جود) ذکر شدند نزد امام صادق (ع) و بعد از آنکه ما شیعه داریم امام (ع) فرمود من با ابي جعفر منصور حرکت می کردم او در موکب ملوکانه خود بود و مرا سبی سوار بود حیوش چنداسب سوار و در دنبالش چند اسب سوار بودند و من هم در کنار او سوار بر یک الاغی بودم رو من کرد و گفت یا امام عبد الله کار شده است (یعنی ما را امر خلافت میبشدیم) و شایعه است که و هم شایعه ای بدیعه خداوند از بواندنی ما داده است و در عزت بروی ما گشاده است و مردم بگویند که تو را امر خلافت از ما اولی و احق هستی و خاندان هم احق هستند تا ما را بغرقت و آنها وادار کنی و عیبانی کنی .

فرمود من گفتم کسی که برای تو از جانب من این گزارش داده است دروغ گفته است ، من گفتم آیا بدیعه گوئی سوگند یاد کسی گویند من گفتم مردم جادوگر ندیعی می خواهند دل خود

سمعت قالاً إلیک، خروج من الساقط الی بد کر يوماً سألت هل لک ملت، فقلت نعم طویل عریض شدید فالمرأون فی مملکة من أمرکم وفسحت من دیناکم حتی تصیبا منادماً حراماً فی شهر حرام فی بلد حرام، فعرفت أنه قد حفظ الحدیث، فقلت: لعل الله عز وجل أن یکفیک فإني لم أخصک بهذا وإنيما هو حدیث روینہ ثم لعل غیرک من أهل بیتک أن سألنی ذلك فسکت عني، فقلت رجعت إلی صرلي أتاني بعض موالب فقال حملت فذلك والله لقد رأيت فی موكب أبي جعفر وأنت علی حمار و هو علی فرس وقد أشرف علیک یکنمک کأنک تحتہ، فقلت بیبي و بین نفسي هذا حقیقة الله علی الخلق و صاحب هذا الأمر الشدی یعنی بد و هذا الآخر یعمل بالحدود و یقتل الأولاد الأسیر، و یسقط الدماء، فی لأمر من لا یحب الله و هو فی موكبه و أنت علی حمار و قد خلین من ذلك شئ حتی حفت علی دینی و نفسي، قال فقلت لورأیت من کذب حولي و بین بدی و من حاکمی و عن یمینی و عن شمالي من الملائكة لا یحقرتہ و لا تحقرت ما هو فیہ فقال: لأن سکن قلبی

از من بشودا شد و در دربار من بدول کسب میدادند باز از کوش خود چهره کنی و احتیاج گوشت را آنها دهمی زیرا ما سو بیاد صد بزم از تو صفا گفت آب نبات می آید که ش دور من از تو برسدم آب، برای ما صفت و سلطنتی هست، گفتم آری طولانی و پیاد و سخت و پیوسته در کار خود مهلت درید و در دمای خود دست دارند، چون با صبی از ما در ماه حرام و شهر حرام (مکه) بریرید

من دستم که حدیث را حفظ کرده است من گفتم شاید خدا عزوجل تو را کفایت کند یعنی تو را حفظ کند از اینکه مرتکب چنین امری باشی زیرا من تو را مخصوص مسطور ندانم همانا حدیثی بوده که آنرا روایت کردم سپس شاید دیگری از خدایان مرتکب چنین کاری شود و او دمست و سعی نکند

و چون بغاه ام آدم بکی از دوسان و شبان ما برد من آمد و گفت فریاد بخدای تو را در موكب ابی جعفر دیدم که برالاعی سوار بودی و براسی سوار بود و بر سر سرایر شده بود و شما سخن می گفت و گویا شما بریدست او شاید من با خود گفتم من تحت خدا است بر حدیثش و صاحب الامر است که باید باو اقتداء شود و این دیگری کار بر خلاف میکند و اولاد پسران را میکشد و در روی زمین حوری درری میکند بوجهی که خدا دوست نمی دارد و امام در موكب او است و شما سوار برالاعی هستید و از این راه شکی در دلم افتاد تا بر خودم و دینم ترسیدم.

گویند من فرمود اگر بومی دیدی آنها که گرد من بودند و در جلو و عقب دست راست و چپ من بودند از مرشته ها هر آیه او را حواض میبردی و آنچه را هم داشت با چیر میبردی، گفت اکنون دلم آرام شد.

ثم قال إلى متى هؤلاء يملكون؟ متى الرخصة معهم؟ فقلت أليس علم أن لكل شيء مدة؟ قال بلى، فقلت هل يصعب عليك أن هذا الأمر إذا جاء كان أسرع من طرفه لعين؟ إنك تونعلم حالهم عبدالله عز وجل وكم هي كمت لهم أشد بعضاً ولو وجدت أحد أهل الأرض أن يدخلوهم في أشد ما هم فيه من الأثم لم يقبلوا فلا يستقر بك الشيطان فإن العروة لله ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون لا تعلم أن من انتظر أمر الله صر على ما يرى من لأذى واحوف هو وعد في ذم مناه الأيبي لحق قدمات وذهب أعلامه وأبى لحواف قد شمن لبلاد وأبى لفرآن قد حلق وأحدث فيه مالمس فيه وحدثه على الأهواء وأبى لذين قداسكمي كما ما ييكفي لماء وأبى لعل لعل قد سعلوا على لعل لحق وأبى لشرط هر الأيسى عنه ويعد أصحاحه وأبى لفسق قد صبر وكفى الرتحال دله حال دالمساء والمساء وأبى المؤمن صامته لا يعمل قوله وأبى لفسق مكذب لا يذع عليه كذبه وفريته وأبى الصغير يستحق الكبر وأبى الأرحام وقد يفتع وأبى من يمدح فسق يصحاح منه ولا يرد عليه فوه وأبى لاعلام عظمى يعطى المرأة وأبى لساء يفرح حسن النساء وأبى لثناء قد كثر وأبى

سپس گفت تا کی این سلطنت کند و درچه زمانی از بها اس بش خواهد بود؟

من گفتم مگر به می دانی هرچه زمانی دارد؟ گفت چرا من گفتم تو سود دارد که بدانی این امر هر وقت موعدهش بیاید از یک چشم بهم دیدن سرور شد (یعنی روال دولت باحق ودام دولت حق) کرد و بدی این دردد حد عزوجل چه حالی دردد و چه دور ست حال نه او بشیر و سحرر آه را دشمن داری و اگر به کوشش کنی با همه مردم روی زمین بکوشد که باز در گیاه بشیری که در آن آمدند در آورند بتواند (یعنی خلاف و گناه نه سبایت است) سلطان تو را ر جای بد بد دو لغزاند بر اعترت از آن خدا است و از آن رسول او وارن مؤمن است ولی ممان می دند آمانی هر که سحرر امر ما باشد و صبر کند بر آنچه از آزار و برسد فردا در گروه ما معشود گردد.

هر گاه دیدی که حق و اهل حق را میان زدند و دیدی باحق همه جا را گرفت و بدی قرآن کهنه شمرده شد و در آن پند آمد آنچه در آن بیست و دو سوی هوس و دعوای شد و دیدی که در وارونه شده چنانچه طرف آب وارونه شود و دیدی اهل باصل برحق چیره شدند و دیدی شر و بدی عیانست و غدن میشود و بدکاران را مددور می دارند و دیدی که فسق تشکار شده و مردان مردان گفایت کنند و زبان بر ن و دیدی مؤمن دم سد و گفیه او پذیرفته شود و دیدی که فسق دروغ گوید و دروغ و فرارش را رد میکند و دیدی که دوچیت بر دك در حواز بشمارد و دیدی که پیوند خوشی برنده شود و بدی که بکار بد و فسق خوش آمد گوید و از آن خوش باشد و بدی و گفیه بر رد میکند و دیدی که به پسر بچه همان کسه که درن کسد و دیدی که زبان

الرَّحُلُ يَعْقُ الْمَالَ فِي غِرَطَةِ اللَّهِ فَلَا يَمْنِي وَلَا يُؤْخِذُ عَلَى يَدَيْهِ ، وَرَأَيْتُ السَّائِرَ يَسْعُو دِيَالَهُ مِمَّا يَرَى  
 الْمُؤْمِنَ فِيهِ مِنْ لَاحِتِهِ . وَرَأَيْتُ الْحَا يُؤْذِي حَرَّهُ ، وَلَيْسَ لَهُ مَنَاعُ ، وَرَأَيْتُ لَكَوْرَ وَرَحْلًا يَأْتِي  
 فِي الْمُؤْمِنِ مَرَحْلًا يَرَى فِي الْأَرْضِ مِنْ لَفْسِهِ ، وَرَأَيْتُ الْحَمُورَ تَشْرَبُ عَلَامِيَّةً وَتَجْمَعُ عَلَيْهِ  
 مِنْ لَا يَحْفَ اللَّهُ عَرَّ وَحُلَّ ، وَرَأَيْتُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ دَلِيلًا ، أَيْبَ لَعَاسُفٍ وَبِمَا لَا يَحْبُ اللَّهُ قُوِيًّا  
 مَحْمُودًا ، وَرَأَيْتُ أَصْحَابَ الْآيَاتِ يَحْقِرُونَ ، يَحْقِرُ مِنْ يَحْتَبِمُ ، وَرَأَيْتُ سَبِيلَ الْحَبِيرِ مَنَقَطًا  
 وَسَبِيلَ الشَّرِّ مَسْلُوكًا ، وَرَأَيْتُ بِنْتَ اللَّهِ قَدْ عَطَّلَ وَيُؤْمَرُ بِرَكَاةٍ ، وَرَأَيْتُ الرَّحْلَ يَقُولُ مَا لَا يَعْلَمُهُ  
 وَرَأَيْتُ الرَّحْلَ يَسْمَعُونَ لِلرَّحْلِ وَالسَّاءِ لِنَسَاءٍ ، وَرَأَيْتُ الرَّحْلَ مَعِيشَتَهُ مِنْ دِيرِهِ وَهَيْشَتَهُ  
 الْمَرْوَةِ مِنْ فَرْحِهِ ، وَرَأَيْتُ السَّاءَ يَتَّحِدُ لِمَحَالِسٍ كَمَا يَتَّحِدُهَا الرَّحْلُ ، وَرَأَيْتُ التَّائِبَ فِي  
 وَلَدِ الْعَسْفِ قَدْ صَبَرَ وَأَصْبَرَ وَبِالْحَسَبِ وَبِالْمَشْطَرِ كَمَا يَمْشِي أَهْلُ الرَّحْلِ وَبِالْوَحْمِ لَا وَبِالْعَطْوِ ، الرَّحْلُ  
 الْأَمْوَالَ عَلَى فَرْحِهِمْ وَتَتَوَفَّقُ فِي الرَّحْلِ وَبَعْدَ عَلَيْهِ الرَّحْلُ ، وَكَانَ صَاحِبُ الْمَرْوَةِ أَعْرَافُ  
 الْمُؤْمِنِ ، وَكَانَ الرَّحْلُ جَاهِرًا لَا يَخْفَى ، وَكَانَ الرَّحْلُ تَمْتَدُّ بِالسَّاءِ ، وَرَأَيْتُ لَمَسْرَاهُ تَجَدُّعًا

جهت گردید و دینی که مدح و ستایش در شور و دینی که مردمان خود را در حرطه حسد  
 صرف میکرد و حدوش گریه میشود و دست و را انگه دارند و دینی که چون کسی کوشش مؤمن  
 را سد را آن بعد پناه برد و دینی که همیشه همواره در آزار کند و مادی ندارد و دینی که  
 شاد است بدینچه در مؤمن بد و خوش است بدینچه از فساد در زمین بگرد و دینی که شکار می  
 پوشند و برای آن انجمن کنند که کسی که از حد عرواحل می رسد و دینی که امر معروف خود  
 است و دینی فاسق است بدینچه دوست ندارد بدو و اسب و سوسه میزد و دینی درون  
 در آن خود را شوی و هر که هم با او دوست ندارد خود را سود و دینی که راه حیرت آمده و در  
 شرو دینی در است و در آن میروند و دینی خانه حادی را اثر نمیده و در آن برک آبرای میدهد و  
 دینی مرد گوید آنچه را کسی و دینی مردان خود را برای اسفاده مردان ماده کنند و زنان خود  
 را برای دین و دینی وسیله زندگی مرد از دیر او است و وسیله زندگی زن از فرح او و دینی  
 از آن انجمن کنند بدینچه مردان انجمن کنند و دینی فرزندان عیس سکار و دیگری را پیشه گردید و  
 حصاب سید و سر را شده بدینچه رسد برای شوهر خود کند و مردان پول دادند بخاطر  
 و روح آنها

**شرح -** از مجلسی «ره» - یعنی اولاً - عیس بدینچه پول دادند تا آنها وطنی کنند و  
 مقصود اینست که سلاطین و حکام مؤمن می دهند بخاطر آنکه آنها را برانها وطنی کند و میتوان  
 مرد جا کشی

دبیاله حدیث ۷ -

و دینی که در راه مرد رعایت شود و مردها بر سر او به هم غیرت و زری کنند و صاحب مال  
 از شخص مؤمن عزیزتر باشد و زنا شکار باشد و بر آن سرزدی شود و بر آنها بر باددن مدح شود

روحها علی نکاح الرّحل، و رأیت اکثر الدّس و خیریب من یساعد النساء علی فسخهن، و رأیت المؤمن محروماً محتقراً دليلاً و رأیت السّدح والرّثاق قد ظهروا، و رأیت الدّس یعتدّون بشهد لرو، و رأیت الحرم یحلّ و الحلال یحرّم و رأیت الدّین بالرائی و عطل الکتاب و أحکمه و رأیت النّیل لا یستحقّ به من الحرّاه علی الله، و رأیت المؤمن لا یستطیع أن یمکر إلا بعلفه و رأیت ابعظم من لعال یبقی فی سحطاته عزّ و حلّ و رأیت الولاء یقرّبون أهل الکفر و یباعدون أهل الحیر، و رأیت لولاء برشون فی الحکم، و رأیت لولایة قتاله لمن راد، و رأیت دوات لأرحام یمکن و یکنفی بهنّ و رأیت الرّحل یقتل علی التّهمة و علی الطّنه و ینعی علی الرّحل لدکر و یندل له نفسه و ماله، و رأیت لرحل یعیش علی إسان النساء و رأیت الرّحل یا کس من کسب امرأته من الفجور، یعلم ذلك و یقیم علیه، و رأیت المرأة تفسد روحها و یعمل ما لا یستحبی و تنفق علی روحها، و رأیت الرّحل یمکری امرأته و حارینه و یرضی بالدّنی من لطمع و الشراب و رأیت الأیمن یثقه عزّ و حلّ کثیر، و رأیت الرّثاء، و رأیت لفقه و قد ظهروا، و رأیت لشراب یباع صاهراً لیس له مایع، و رأیت النساء یمتلن أنفسهنّ لأهل الکفر، و رأیت لملاهی قد صهرت

و رأیت ما شوهر خود را بر نکاح مردی سادش کند (دشوه بگیرد و برایش بماند) و دینی بشهر مردم و بهترین حدیث باشد که در میان دهر رگی آنها کثرت کند و دینی مؤمن حقر و عمده و خوار است و دینی بدعت و زنا عیان است و دینی بدی بگواه حق عباد کند و دینی حرام حلال شده شود و حلال حرام شده شود و دینی بدی بر رأی معین شود و در آن احکامش مطلق مانده است و دینی بری دیری بر حده و کتاب کاره مردم استوار شد و دینی که مؤمن بگوید میسر کارهای حلال شود چیز همان را بشود دینی مان مروان در مورد حشم خود و بدی فرمان فرمان روائ کار را را بخود ردیف کند و هل خیر را از خود دور سازند و دینی که فرمانروایان در قصوت دشوه سبند و دینی فرمانروائی و منصب در مراد براد گیرد و دینی که حویشن محرم رنگاند و بدایها از بر گریس اکفاه کند و دینی که مجرد بهمت و گمان مرد را نکشد و خاطر حواهی مرد بر غیرت و دینی کند و جان و مال در راه عشق و دهد و دینی که مرد را بری همخواهش با دین سرزنش گیرند و دینی که مردی بر کسب هرزگی زنی مان مجبور و آرا میداند و نور بگشاید و دینی که زن بر شوهر خود سخط داند و آنچه را شوهر میل بدارد بخدم میدهد و شوهر خود خرجی و پول حب میدهد

و دینی مرد را بر و دخترش (کسرش حل) را با جازه میدهد و بخوراک و پوشیدنی پس هم رخصتی است و دینی که سوگند بخداوند عزّ و جلّ ساحق مروان شده و دینی که قمار بازی بدیدار است و دینی که اشکدار می معروف شد و مایمی بدزد و دینی زن ها خود را نکهار بخشند و دینی ساز و آواز تشکرات ست و مرده بدان گذرند و کس کسی را از آن مع نکند و کسی حرّات نکند

یمرئها ، لا یسمعها أحدٌ أحدًا ولا یجتريء أحدٌ علی معنیها ، و رأیت الشریف یستدله الذی یحاف سلطانہ ، و رأیت أقرب الناس من الولاية من یمتدح یشتمہ أهل البیت ، و رأیت من یحب یروء ولا یقبل شهادته ، و رأیت الرئوس القول یشاعس فیہ ، و رأیت العرآن قد ثعل علی الناس اسماعہ و حفت علی الناس استماع السطل ، و رأیت الحار یکرہ الحار خوفًا من لسانہ ، و رأیت الحدود قد عطفت و عمل فیہا بالهواء ، و رأیت المساجد قد حرق ، و رأیت أصدق الناس عبد الناس الممشری الکذب و رأیت الشر قد ظهر و السعی بالمیمة ، و رأیت المعی قد فشا ، و رأیت العسة تستملح و یشربها الناس بعضهم بعضًا ، و رأیت طلب الحج و الجہاد لعیب الله ، و رأیت السلطان یذل للکافر المؤمن ، و رأیت الحراب قد أدیل من العمران ، و رأیت الریح حل معیشتہ من بحس المکیال و لمیرن ، و رأیت سعد الذمہ یستحب فیہا ، و رأیت الریح یطلب الریسة لعرس لیدی و یشہر بعسہ یحدث اللسان لیتقی و تسد إلیہ الأعور ، و رأیت الصلاة قد استحب فیہا ، و رأیت الریح حل عندہ المال الكثير ثم لم یر کفہ مد ملکہ ، و رأیت المیت یسش من قبرہ ویؤدی و ساع أکفہ و رأیت الهرج قد کثر و رأیت الریح حل یمشی سواہ و یصبح سکران لا یهتم بما للناس فیہ ، و رأیت المہتمم تسکح ، و رأیت المہتمم یعرس بعضهم بعضًا ، و رأیت الریح یخرج إلی مصالہ و یرجع و

جدو آہر ، نگردد و دینی کسبیکہ ر تسعد و ترسد مردم شریف را حوار کند و دینی ردیکترین مردم بر مار و بان کسی تنگہ بشامده ماحوادہ مدح و ناگوید و دینی هر که ما را دوست دارد و با حق شمارد و گویش را بدیرد و دینی کہ در کفار با حق باہم دعات کند و دینی کہ قرآن و شہدش بر مردم گران ست و در برابر شہیدن دروغ و بیہودہ بر آنها آسان و دلچسب است و دینی ہمہایہ ہسابہ را ر ترس دہاش گرامی دارد و احرام کند و دینی حدود و معطل و بی احرا میدد و در بارہ آہرہ برآی و دلخواہ عملشود و دینی کہ مساجد معشی و آب طلا کاری شود و دینی کہ ر سنگورین مردم در مرد مردم آنکسی است کہ امراء دند و دروغ گوید و دینی شر پدیدار شد و ہم سخن چسی و دینی متبگری شیوع یافد و دینی غیبت دا سخن خوش مرہ شمارد و مردم بدان یکدیگر را مژدہ بخشد و شادمان کنند و دینی بیحج روند و جہاد طلبند ، برای جر رضای خدا و دینی سلطان مؤمن را بخاطر کافر خوار کند و دینی ویرانی بر آبادانی چہرہ شدہ و دینی مردم از کم فروشی روزی خوردند و دینی خون دیری را سبک و آسان شماردند و دینی مردم برای طلب دسا ریاست طند و خود را بد زبانی شہرہ کند تا از و ترسد و کاردار باو واگذارند و دینی ہمارا حور و سبک شمارند و دینی مردی ما را روان دارد و از آن گہکہ دشاہ رکوتش را بدادہ و دینی مردہ را ر گودش بر آرد و بیازارد و کفش را فروشد و دینی کہ آشفنگی بساز ست و دینی کہ مرد شاد نگاہ کند در شہ شراب و نامدد کند ست و دینی بدرد کہ مردم در چہ وصفی باشند و دینی بہائم را نگاہد و دینی بہائم ہمہ دیگر را بدرد و دینی مردی بہ

لنس علیه شيء من ثابته ، ورأيت قلوب الناس قد قسب وحمدت أعينهم ، وثقل الذکر عليهم ، و  
رأيت السجدة قد ظهر شفاف فيه ، ورأيت المصلي إذا مضى ليبراه الناس ، ورأيت الفقيه يتفقه  
لعين الدين يطلب ، الدنيا والرئاسة ورأيت الناس مع من علب ، ورأيت طلب الحلال يدم  
ويعتر وطالب الحرام مدح ويعتبر ، ورأيت الحر من يعمل فيهما بما لأجبت الله ، لا يسمعهم  
صانع ولا يحول منهم ، ومن يعمل لتصبح أحد ورأيت المعاف طهره في الحرمين ، ورأيت الرُّحل  
مكلم شيء من لحق ويظهر المعروف وينهى عن المنكر فيقوم إليه من يصحبه في نفسه فيقول  
هذا علك موضوع ورأيت الناس يطلب بعضهم إلى بعض ويعتدون بعمل الشرور ورأيت مسلك  
لغير وطريقه حالاً لا يسكنه أحد ، ورأيت المبيت يهرأه فلا يفرغ به أحد ورأيت كل عام  
يحدث فيه من اشرفه لبدعة أكثر مما كان ورأيت الحق والمجد ليس لا يتابعون إلا الأعياء ، و  
رأيت المحتاج يعطى على لصحتك ويرحم بعد راحة الله ورأيت آيات في لستأه لا يفرغ لها  
أحد ، ورأيت ليس ينتقدون كما يسوق لهم ثم لا يسكن أحد منكر أحد وقفاً من الناس ورأيت  
الرُّحل يعق لكنني في عمره عدته ويصنع اليسر في عدته ، ورأيت لعمري قد صهره استجبت  
دلو الدين وكأنا من أسوء الناس حاد بعد لولد وترجح أن يعبري عليهم ، ورأيت ليس ، وعد علي

حاجي آمد خود درود و ر کرد و حمامه بر سر سر و دینی دل مردم سجده و دعه تاه خشکیده و بد  
حد بر آن ها اگر است و دینی حرام خوردن بدستار است و در آن رقعات گشتند و دیدی که صادر گذار  
برای خود بدستی مردم صادر میخواند و دینی مسخران و فقه دین رای خردن مسخره می خوردند  
و ریاست مسخره و دینی مردم به جان هر کس که برور است و دینی آنکه حلال خوب نکوهش  
و سر دیش شود و طلب حرام سببش و بعضی دارد و دیدی در حرمین کاری کس که به سجد است  
و کسی جلوشان و مگر و احادی من است و کردار رشت آن ها جائز شود و دیدی در حرمین  
(مکه و مدینه) سبب لهو و چون در وطن خود بد شد و دینی مردی که بحق سخن گوید و امر  
معروف و نهی منکر کند کسی مرد او بد شود و او را بدتر دهد که آن نکلف تو نیست و  
دینی مردم با هم هم چینی کنند و بد بد قنداق کنند و دینی روش خرد و ده آن بی ست و  
کسی از آن گذر نسکند و دینی مرده را بد مسخره گیرند و حدی را و در هر س پند و دینی  
در هر سال شر و بدع بش در سال گذشته است و دینی مردم و محاسبه یروی مسکن در آن و  
گراں و دینی بگد عطا دهد در راه مسکه ، و مچندند و برای خرد بد و ترجم میشود و  
دینی بشاهای سمایی شد و کسی از آن ها هر س کند و دینی مردم چون بدنام ترهم چهند و  
کسی منکر کار آنها نگیرد و بر سر مردم و بدی که مرد در جر راه سعادت حد حرج بسیار  
کند و در راه طاعت حد را بدک در پیع کند و دینی بسیاری پدر و مادر بداند شده است و پدر  
و مادر و چشم کم بگده کند و در پیش مریدان همه بدتر باشد و بر شره بد به شاد گردید و



علی الملك و علی کلّ امر لا یؤثم الا ما لیس فیہ دھون، و ریاس لر حل یصری علی ابد و یدعو علی  
و یدعو یرح موئمهم و ریاب لر حل اقام یدیوم و لم یكسب فی الدنیا العظیم من فحور أو بحس  
مکیل، و مؤمر من أو غنیاب حرام و شرب مسكر كذا حریبا یحسب ان ذلك لیوم علیه سیمعه من  
عمره، و رأب السلفین یحكر لظعم، و رأب امدال دوی القربی یمسم فی لر و یتقاهر یهما  
و شرب من الحمو، و رأب الحمر دوی یم یوصف للمریض و یمنشعی بها، و رأب الناس قد  
استوا فی قرك الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، و لدن بد، و رأب رجح المفسن و  
أهل المنای قائمه و رج أهل الحق لا یجرت، و رأب لأخر و اعلاله بالأحر، و رأب  
المد حد محسنیه و من لا یفاته محضعون و لم یعد، و لدن یحوم أهل الحق و یتواحمون فیها  
شرب، و مسكر و ریاسكر ان یبانی لدن و عد لا یعتل و لا شان بالسكر و بالسكر، و لدن  
و اتقی و حیف و ترك لا یعاقب، و یعد مسكر، و رأب من اهل قوم لب علی یجند و الاحه  
و رأب القصد یصون خلاف م م م، و رأب الدلاه یا منون اعد و لنایع، و رأب امیران و  
و سیمه لولاه لأهل الهدی و ارجاه علی انه یاخذ من مریض و یجدهم و مسمون و رأب لمد.

برهان ددی که از حکومت عده شده و هر کاری و دست نگردید و هیچ کاری نداشت و در  
چهار ماه فسادش شده و ددی هر شخصی بدست و اید و ر بدو مدد خود مری  
لدن و از مرگش شد شود و ددی چون ددی دوری و سر و دود و ان گاه دگی مکرره  
باشد از هر دگی و کم و دوسی و سر من و سر حرم و مجواری دایت و عدالت شود و دود  
که ان دور بر و ماه دای و ده و از عرس حمار بوده و دین که سلف و حوراک و در کد و  
نگهدارد، گران و روشد و مدیکه حق دوازده (حسن و سیم امه) حق سیم شود و آن  
قمار دسد و میجواری کنند و دیکه، شراب مداون سدا که دوی سدا رسعه آمر نگردد و آن  
دزمان عید و ددی مردم همه در برك مر معروف و بی دمسكر و برت دس ددی هم آهت شد و  
ددی داد، برچم مدامان و اهل دای موزد و برچم هل حق بی حرکت ست و ددی دس برابر ادا مرد گیر  
و دس برابر مدد خود دس مرد گیر دودی مسدها بر میشد و ار کس که ز خدا سرسد و در  
ها گرد آمد برای عیب و خوردن گوشت هل حق دوا هم دیگر در نه، و صفت و شانه مس کسد  
پردرد و ددی که بشمار ست برای مردم عار خود دست سدا و لا مغل و سیمی و را نگوشت  
نکند و هر گاه مس شود گرامش داند و از و ملاحظه کند و سرسد ورها باشد و کمر شود و  
مستی و را مدد و ددی من سم حور و علاج و سادگی مسسد و ددی دس بر خلاف  
آیچ خدا امر کرده مداون کسد و ددی در مار و ان حاسناک سدا امس سارید برای جمع و ددی و مری و ان  
اوت را برای اهل عس و دکاری و ددی را خدا نصیب دهد (عسی مری شتم زانه دس آید سارید  
د بر حنی را خود بخود و بر حنی دای دس دهد) از آن ها حق و حسابی نگردد و آنها را و گذاردند هر چه





تَبَا لَاسَ مِنْ لَدُنِّهِ مِنْ ثَلَاثَةِ لُؤْلُؤَاتِ الْمَحْضَرِ، يَوْهَنَ وَلَكْتُفَ كَلَمٍ وَ يَصْدَقُ حَمِيعَ مَوْسِلِينَ  
وَيَشْهَدُ بِأَنَّهُ جَلَّاسٌ لِحَمِيعِ لَيْسَاتِ أُمَّةٍ مَرْجُومَةٍ مَبَارَكَةٍ مَا يَقُو فِي الدُّنْيَا عَلَى حَقَائِدِ لِهَمِّ سَاعٍ  
مَوْقِفَاتٍ تَوْفِيقًا مِنْ قِبَلِ الْمَقْدُونِ إِذْ أَاءَ الْعَمَلُ إِلَى سَيْتِهِ بِأَفْئِدَةٍ فِيهِ فَمِيقٌ وَ هَمٌّ حَدٌّ فَاتَمَّعَ فَاتَمَّعَ  
خَدُوتُ

مَوْسَى إِنَّهُ أُمِّيٌّ هُوَ عَمْدُ حَمِيٍّ سَارٍ لَهُ هَمٌّ وَ مِيعَ يَدِهِ عَلَيْهِ وَ يَدُ رُتْ عَلَيْهِ لَدُنَّ لَاسَ  
فِي عَمَلِي وَ كَيْدِيكَ حَلْفَتُهُ بِهِ أَفْجَحَ لَدُنَّ عَدُوٍّ وَ مُتَمَتَّعَ حَمِيٍّ عَدُوٍّ سَجَّ لَدُنَّ مَبَارَكَةٍ طَلَعَهُ نَبِيٌّ سَارٍ لَاسَ  
أَسْلَافًا سَوِيًّا سَمِعَهُ لَدُنَّ جَلِيلَةٍ وَ إِتَمَّ بِهَ عَمَلُهُ وَ حَثَلِي حَمِيٍّ وَ تَبَعَهُ وَابَا هَمٍّ حَمِيٍّ وَ هُوَ مِنْ  
حَمِيٍّ مَحْرُومٍ لَدُنَّ لَاسَ وَ هَمٌّ لَدُنَّ نَبِيٍّ لَاسَ لَدُنَّ نَبِيٍّ لَاسَ لَدُنَّ نَبِيٍّ لَاسَ لَدُنَّ نَبِيٍّ لَاسَ  
لَدُنَّ نَبِيٍّ لَاسَ لَدُنَّ نَبِيٍّ لَاسَ لَدُنَّ نَبِيٍّ لَاسَ لَدُنَّ نَبِيٍّ لَاسَ لَدُنَّ نَبِيٍّ لَاسَ لَدُنَّ نَبِيٍّ لَاسَ  
أَصْلِي عَلَيْهِ وَمَا لَكُنِّي .

یکی و دیگری و لرزش و کشته و زدن بر مردم حکم فرماست مثل احد است، معبد امن است و است  
مادگاری از گروه و لای گشته (نمی رگد و نه معبران سبب) چه کسب آسمانی مال دارد و همه  
رلاسور و صدیق دارد و روی احلاس گوشت صاف و همه من است امش مرحوم و مبارک کند از  
حفاظی در بر خاسته بری آنکه ساعت های معنی است که در آنهار یزد زهادی گویند، رسیده و طبعه  
خود را نسبت به آدامش بخدم دهد و مخصوص نمایی کن و از روش بریده و بر روی کن بر  
و بر در و است

اگر موسی دانسی و معبر می است و او رسیده و سگواست بر هر چه دست نهید او را کت داده  
شود و مرحوم او هم بر کت داده شود در عین من چیزی بوده و چیزی اورا آید هم موهبگامه را اعدا  
کنم (بر می امت و دوست و دشمن و امت و دوست و معنسی ده) و زنده ای موز جهان را با من است  
رسم و مراد از معنی هر آنچه سبکه کاری در مردم گشتاد رحمت و عذاب و مورث و معصوم  
ایست که همه را با من است و بیای رسد و گوی در که ای هستند که دست بها سرده شده و همگی  
سب کسبه از این باشد که همه امود از آنجا کامل شوند و بی نهایت شوند از معنسی ده) بسیار دانسی  
بر من و من به امش دار داده شد و بر منش دست نهاده

و دانسی که چیزی که با دوست دشمن و در بر من حسنه است من با اویم و من از حزب اویم و او  
از حزب من است و حریر آمان غالب و پیروز است و کلمات من نه شود دشمن در همه اذیان عیبه هم  
و در هر چه مرا سر رسید و با سبکه معصوم و آبی عرفان بر و فرو رسیم که در زمان هر آنچه در سینه ها  
است باشد در سینه های شیعیان ای سر عمران در او صدقت فرستد بر امان هم با فرشته هم بر و  
صلوات فرستیم



یمنوی میفرمود: «خوبی فاتی باغفر لث علی ما کان منه، لیسما، تسبح لی وحلاً  
والملائکة من محافلهم مشفقون» الا من تسبح لی طمعا و کن لحدی یسبحون لی داخرون  
ثم عندک بالصلوات الصلوات فاشهد منی وکن «لی عیدی عبد شفیق والحق به» و هو مہرب رکاء  
الفرمان من صفت لمال و الطمعة و حتی لا اقبل الا الطمعة و اذ به و حبیبی

«اخر مع ذلک صلة لا حاد و فنی اراه الی حسن لرحمتهم ان جعلهم فصلاً من احبب  
لصفت و بالعدد و لیا عیدی بطول فی معاد الآخرة و اذ قطع من قطعها و وصل من وصلها و کذا  
أعین من تسبح أہ»

یعنوی «کم لست لیل الا انک بر حتمل و عطاء یسر و فیه باعث من لیس باس ولا  
حر» ملائکة لرحمتهم یمنون کما انک مع مع اهل لک و کتب مؤانث و محاحو لک  
«حش علی و لک» مع «افندی» و لک لک «کتاب» «اعلم» «فی» «عک» «لست» «مصلو» «که» «لملح» «به»  
«ف» «لم» «ا» «و» «لک» «من» «فصلی» «عندک» «علم» «آ» «لک» «لک»

یعنوی «لا یسعی علی کل حال و لا یح کثره المال و لا یتسای فی لقاؤ» و مع  
کثره احوال کثره لقاؤ» الا من مددعه و لک و مطیعه و الحجا مطیعة و عصبی شعفا شملین

ای موسی هر دای میخواستی من آمدن در شی و در هر روز سمر مردهم هر چه ر و  
وده ست سمال و بر سر مرا - چ گویند و فرشته از سم من هر سینه دمی بضمم و جسم مرا  
تسبیح گوید و همه خلق در وی مرا تسبیح گویند و من بچشم مبارک و بار بر آن که آن مرد من  
مقامی دارد و در من یونین گیسوی است و من یونین پسند آنچه را آن است چون رکاء و رانی گذر بدن  
و مال حلال و حور و کبر من و در هر حال منی که بری رضای من پرداخت شود  
و صفت رحمت من یونین و بر اسم من حدی بد و مهر من آنرا معص رحمت و پرده  
بدنه ها و وسیله است بکنایه مهرای کند و او را در عدد سری دیگر در برد من سبقت و اعتراف  
ست و من بریده م اهر که در او سرد و سوسب کم ماهر که آنرا سوسب در د و مر عان کند و چپ  
کم ماهر که امر مرا ضایم کند.

ای موسی سائر را گرامی دار هر که در دنیا بد و سبکی او در دکن و جش اندکی وی ده  
را در برد و آنکه به سب و به جی فرشته های حضرت رحمت است با بود بد عاید که  
چگونه نکار بندی آنچه دو چشم و چه بد در همراهی داری در آنچه باختلاف نهادم براری  
در گاهم حشوع کن و وی کتاب را مریم بر آرد و ندانکه من تور میخواهم چنانچه رانی بد  
در خریدش را تا او را بمقامی شریف برساند و این از فضل من ست بر تو و بر پدر و زان نخست تو

ای موسی در هیچ حالی مر از یاد مرو و عزمی مال شاد مشو زیرا مرا موش کردن من دل را سخت  
کند و بهر راه فرونی مال گناه فرون شود و منی فرمان بردار است و آسمان فرمان بردار است و در راه فرمان





یاموسی کتب بحشع لی حلیمة لا عرف فصلی علیها . کتب تعرف فصلی علیها وهي لاتعبر  
 فيه و کتب تنظر فيه وهي لاتؤمن به و کتب یؤمن به وهي لا یحویو ما کتب رجه و اباً وهي  
 قد فعت بالذنب و شجدها مأونی . کتب لم یکن الشریک لکل معصی  
 یاموسی یفیس فی الحب اعمه من الحب کاسمه و مع الشر لکل معصی  
 یاموسی اجعل لبک من . و قلہ سلم و اشر و کری و المیل و الی هم و لاسع الحصى  
 فتسم فان الخطایا موعدها النار .

و موسی اظلم الکلام لأهل البیت و اللذین کان لهم جلساً و اتحدعهم لعینک إخواناً  
 و حدّثهم یحدّثک معک

یاموسی الموت یأتیک لامحالة فتدبر فی عمل صالحة و لا تدبر

و موسی و یوم یوم یفیس فلیمة و یوم یوم یفیس فلیمة و یوم یوم یفیس فلیمة  
 لیدی هو أم مع و یوم یوم یفیس فلیمة و یوم یوم یفیس فلیمة و یوم یوم یفیس فلیمة  
 لیدی هو أم مع و یوم یوم یفیس فلیمة و یوم یوم یفیس فلیمة و یوم یوم یفیس فلیمة

ای موسی چگو و بری من حاشم مشود مغلوبی که حسان مرا در خود بدست و چگو و  
 حسان مرا در خود بدست و چگو و بدست و چگو و در آن سرگرد و بدست  
 ما که بدست و چگو و حسان ما در بدست و چگو و بدست و چگو و بدست  
 بدست و چگو و بدست و چگو و بدست و چگو و بدست و چگو و بدست  
 ای موسی در کار حیرانان ایام است کن در هر چوب و بدست و بدست و بدست  
 هر که مرگ خود

ای موسی در این درخت دلب گزین سالامه منی ( یعنی بی امن گفتار در مرگ ) و در شما  
 روز ساز یاد من کن و چهره بری و چهره از گناه عکس و پشیمان سوی ریز و عده گناه  
 دور است

ای موسی و آسمان که گناه را و نهشت شیرین سخن باش و بسا آمان همیشی شو و  
 آسمان را برادران حال غمت خود گزین و چگو و بدست و چگو و بدست و چگو و بدست

ای موسی و چار مرگت در دست و شد کسی را بدست که مهمان و شحوش مشود

ای موسی و چاه مرگت در دست و شد کسی را بدست که مهمان و شحوش مشود  
 بسازش و زانی خوب ترین روزهاست آن روزهاست که در پیش در می بیند که روز است و بری آن  
 آماده و برسی باش زیرا و باردهشت شوی و برسی گردی پس خود را روزگار بگزر و این آن  
 در آن روزگار در شهم کوتاه است ( بری آنکه بعلت گذارد ) و کوتاهش هم در دست ( برای  
 آنکه مرصت بگردد و کار حیرانان در چهره است مشود چنان کار کن که گویند و اب غمت را

عملك لكي يكون جمع لك في الآخرة الامتثال فان بقي من الدنيا كما ولى مذهب كل عامل يعمل على بصره ومثل فكره باد، لعنك يا ابن عمرا لعنك تعور عداء، يوم السؤال فهذه لك  
بسم المطبوع

يا موسى اقم كعبتك ولا تن يدني كنعل لعن الله - تصرح لي سئته فديت ادا وعلم ب  
ذلك زحمت وانا اكرم القادرين .

يا موسى سلمي من فضلي ورحمتي فإني لا أملكهما أحدٌ غيري وأنت حينئذٍ  
 كنت رعايتك فمعدني لكل عمل خيرا وقد جرت الكفور واسعي  
 يا موسى تحت سماع الدنيا وأطاعه في الدنيا المسب لك والى بابك لك ذلك إن لم يكن  
 إلا له مل فيها خير وسم له نعم الله

[illegible]

چشم خود نمی آید به تحریر طبع و دری بچهره را چه رسد اما عاده چنان است که در گذشته و هر کار کسی به طبع و دری و عاده کار کند و رای خود جسم و روحی و سر اجرام و حیوانات که ای پسر عمر این شایسته و کمال شوی و در دنیا است که به پیونده گمان رانان خواهند دید.

ای موسی دو کت در جوازی بر زمین دار چون شده ای که در گاه آمشش شیون و سینه مرد  
زیرا چون تو چید کسی رحمتش روی و من گرفتاری و امانم

اگاموسی از فضل و رحمت من درخواست کن زیرا بن هر دو نامدار مسند و احمدی جبر  
من احتیاج آن ها را در دو هنگامه که ر من درخواست کنی بگر تا چه شوقی بداد چه بر دمست  
دازی؟ برای هر کار گری مردیت و ما که بناساس هم بداد چه کوش است سراسد

اکموسی جان خود را از دست پاک داد و از آن سگوشو زیرا که آن را آن تو مست و  
تو را آن مستی تو را چه کار، بخانه من مسم کاوان، مگر، آنکه در آن کار خبر کند که برای او چه  
خوب خواهد است.

ای موسی آنچه سوخا را من دهم بشو و هر آن رسمی که مصری دهم بکار بد جفاقی بوزارت  
در سینه خود جای ده و بجا آید در سعاد شانه زور بد از باش و وزیدن دیوار بر سه خود جای  
منده تا آنرا آشفته خود سازند چون آشفته بریده ها.

اگهی موسی زاد گالشیوادی بیرستان فریبده بکند گریه و هر کدام آنچه زادادند بری دیگران

له لآخرة فهو يظن بها ما يعتق قد حلت شهواته وبني لذة العيش فألحقه بالأشجار كعقل  
 الرب كالباشق إلى عاينه يظن ككسوف موسى حين بأفطرته لعل قد كشف العظام له من السارور  
 يا موسى الذئب نطفة لسبب شواب للمؤمن ولا تنم من فحري لويل الطويل لمن أعزوات  
 معاده بلغة لم ينفق وبلغة لم يندم كذلت فكس كما أم من وكن شري شاه  
 يا موسى إذا أسألني مملاً فقل رب عجل لي عقوبته وإرايه لعم مصلاً من عرجاً  
 شعب الصالحين ولا تكن حراً ظمناً ولا تكن للظالمين قريناً

یا موسی صاعروین طال یدم آخره و صاعرک صاعری عث إذا حمت معشیه بموسى  
 شرح الکتاب الثالث صراحاً ما أسأل له صائر فكيف يرق على هذا العبد ثم کتب بعد قوم  
 لذة العیش لولا التمدی فی العقله لا شایع للشهوة والتتابع ومن دون هذا یجسرع  
 الصنفون

ازایش و پیش میدهد برای مؤمن آخرت تراش شده و هسته بدون هستی و کاهی بدست نگیرد  
 شیفه گی و آخرت میان و بدست زندگی حیل شده و در در سحرگان شروی مشکشده شده کرد  
 شرسوزی که سوی هدنی میرسد و در در عمده سر به و داند و بهادست خوش بر و گزیده و  
 برگیرد چه شادی و خوشای جو هد به چشم خود دید

اگهی موسی در دهه ای پیش سمب به مرد مؤمنی را شنید و به کمر بخار روی در در مدتی  
 است بر آنکه ابوب معاد خود را پیش پندش میگفت مروشد که بعد ماند و بیست در دردی که پند  
 و چنین پیش که من بتو فرمان دهم و هر فرمان من را دوست است

شرح رومی در دهه ای پیش سمب به مرد مؤمنی را شنید و به کمر بخار روی در در مدتی  
 است بر آنکه ابوب معاد خود را پیش پندش میگفت مروشد که بعد ماند و بیست در دردی که پند  
 و چنین پیش که من بتو فرمان دهم و هر فرمان من را دوست است

اگهی موسی اگر دینی توانگری روی آورد گوی که ده که در کفر آب به شهادت شده  
 و هر گاه دینی هر روی آورد گوی مرحمت شعاع جویان روز گووستم کار مناش و در سم  
 کاران مگرد

اگهی موسی عربیکه یا پیش بکوهش باز شد عمر شمار باشد و گرچه در باشد و اگر سرانجام  
 خوب داشته باشی آنچه ارد فر عمرت بر چیده شده بود ربانی ندارد

ای موسی کتاب منور صراحت برایت سان کرده که میگذا میروی و چه سرحد می داری پس  
 چگونگی باین دیدگان بخوبی مبروی و یا چگونگی مردمی لذت زندگی را چشد اگر عفت نکند و  
 دستان بدبختی باشد و پرو شہوت بشوند و صدیقان بکوش از آن می دانی کند (عی آرا گشته  
 مردگی شد)



ی موسیٰ این الحسنة عشر د اصعاف ومن السنة لو حده الهلاك لا تشرك بي لا يحل لك ان تشرك بي ، قد ورد وادع دع الطامع الرأغب فماعدني ، لئلا على مقدمه وده من سواد الليل يمحوه لها ، كذلك السنة تمحوها الحسنة وعشود لذلك يأتي على سوء بها و كذلك السنة تأتي على الحسنة الحفلة فتسودها

۹ علي بن محمد عن د كسره عن محمد بن الحسن و محمد بن رعد عن الحسن بن محمد الكندي جميعاً ، عن أحمد بن الحسن الميموني عن حل عن صحابه قال قرأت حوا من أبي عبد الله عليه السلام بي حل من أصحابه ثم بعد فاشي أخصب بقول الله في الله قد بون لمن انما لم يحو الله عنه يكره إلى محبته ، و من حيث لا يحتسب و اياك أن تكون ممن يخاف علي بعد من دنوبهم و يذهب العقوبة من د ، قال الله عز وجل لا تجد من حبه ولا من بعده إلا بطاعته إن شاء الله .

۱۰ عدة من أصحابنا عن سهل بن داود عن محمد بن سليمان ، عن عيسى بن أشيم عن مهدي بن عمارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال خرج لي عليه السلام يوم و هو مسدود يمشي به و رأوا قال له الناس أنت جئت الله سبب و رسول الله و رادك ر د و قال رسول الله عليه السلام : إن الله ليس من يوم لا لله إلا ولي و بما جعه من الله ، لا إله الا الله في يومه هذا تحفة لم يتحفي بمثلها

ی موسیٰ داسی حسنه ده را ر ست دار شمس هلاک شد ، من شرک عبود رواستکه و من شرک وری ، دهر کار میده و محکم باش و د صبح کار دمشق مد به ارد من است دع کن که بر تچه پیش کرده ست شمس است در صاهی شد از در بر د و ده چید گاه و سه را حسنه و کرد از خوب بر آمد ، صاهی شب بر اش شب چیده گرد و در صاه کند و چید است کرد و د که بر حسنه چیده شاد و اثر بر و از سار

۹ و مردی را صعاش گوید در نامه ای که امده صادق (ع) در پاسخ مکی از ، ران خود و شته بود خواندم که

امده داسکه من بودا ، دعوی رخد و د سار شرعکم بر خدا و د صاهن اسکه هر که دعوی د شته باشد و د از د صیکه بد و دوصی مگر داند که دوست دارد و او را آید که گمان سرد روزی دهد عبادانو از کسی باشکه مرده ها از گناهان آنها بترسد و ز کبر گناه خود آید و ده سر مرده زیرا که خدا عز وجل در دانه بهشتش قریبه نمیخورد و آنچه در نزد او است جز باطاعت او بدست نیاید اشاء الله .

۱۰ در ماه صادق (ع) فرمود که روز رسو لغدا (من) بیرون آمد و شان بود و رشادی منجدید مردم را و گفتند یا رسول الله خداوند همیشه نور بخشد بد و شادی بویقر بد رسول لغدا (من) در پاسخ ابی فرمود ، راستش اینستکه هیچ روز و شبی نیست جز اینکه مرا در آنها از جانب خدا تحفه ای است هلاک

فمما مضى ، يا حبيبنا أيها النبي فاقربنا من ربنا في السلام ، قال : تشهد بأن الله عز وجل أحقر من  
بني هاشم سمعه ، لم يخلق منهم فيهم عصى : لا يخلق مثلهم فيهم يعني أنت يا رسول الله سيدنا النبي  
وعلي بن أبي طالب وصيكتك سيد الوصيين : لحسن والحسين سيدك سيد الأئمة ع و حمزة ع عندك  
سيد الشهداء و جعفر بن عمرك لطيف في لحنه يظفر مع الملائكة حيث يشاء و معكم القائم بصلي  
عيسى بن مريم جلوسه إذا أعطاه الله إلى الأرض عن ذرية علي و فاطمه من ولد الحسن عليه السلام

١١ سهل بن زبير عن نجاشي سلمة بن الدلمي المصري عن أبيه عن أبي بصير عن أبي  
سعد الله الخزاز قال قال له قول الله عز وجل "وهدىكم إلى صراط مستقيم" فقال إن الكتاب  
لم ينفذ وإن ينفذ ولكن رسول الله صلى الله عليه وآله هو الذي يهديكم إلى صراط مستقيم  
فقال نعم فقال قال الله عز وجل "وهدىكم إلى صراط مستقيم" فقال نعم فقال  
قال الله عز وجل "وهدىكم إلى صراط مستقيم" فقال نعم فقال قال الله عز وجل "وهدىكم إلى صراط مستقيم" فقال نعم فقال  
قال الله عز وجل "وهدىكم إلى صراط مستقيم" فقال نعم فقال قال الله عز وجل "وهدىكم إلى صراط مستقيم" فقال نعم فقال

[illegible]

۱- تو ای رسول خدا که سید پسرانی،

۲- و هب بن ابيطالب و می تو که سید اوصیاء است.

۳ و ۴ حسن و حسین دوسه و سید احمد و سید حمزه عیوب سید اشهد ۶۰۰ جعفر و نور دهب  
بریده پشتکه با رشتهها درهرجا خواهد پرواز کند و ۷۰ از شد است قائم که عیسی بن مریم دنبال  
و مبارک خواهد هرگاه خدا او را بر زمین فرو آورد و آن را م از براد علی و فاطمه و از فرزندان  
حسین است.

۱۱- زنی نصری (مصری) (غ) گوشت او کفعم اولی خدا و رحمتی (۲۸- ایدیه) این است کتاب ما که بر اوست سخن میگوید (همی چه) در پیسج فرمود زنی خود در آن سخن بگوید و هر کس سخن بگوید و اولی رسوا جدا (من) است که بر آن گویند است خدا و رحمت فرموده است است کتاب ما است که علی شهادت می سخن گویند (که بد زنی بر شما خوانده میشود حل) گویند کفعم در دست ما آید چینی میجویم فرمود جدا و گویند جدا بر آن آید چینی محمد درود ورده است و اولی این آیه هم در ضمن آنها است که از کتاب خدا تخریف شده است

شرح - ارجمندی ره - «هدا کدسا یسوع علیه السلام» ظاهر اینست که امام بنطق را بصیغه مجهول خوانده یعنی ارشادها جو داده میشود ولی یکی از استادان ما (رحم) بر اینیکم بشدید یاد میدواید یعنی عذی شده بنطق میکند ولی وجه او را اصغر است











بدو صبیح بهم من الایر د بالشوات لمدلعم فی لکتاب من المثالب ، حمدوا ربهم علی عاروقهم  
وهو هب الحمد و دمتو أنفسهم علی ما عرو، وهم أهل الذم و علموا أن الله تبارک و تعالی الخلیم  
اعلمهم بدم غصه علی من لم یصل منه رساء و اذ ما سمع من لم یفعل منه عطاء و اذ ما یصل من لم  
یصل منه عطاء ، ثم یحک أهل لستاب من لتوبة بتدیل احسنت ، دعا عاده فی الکتاب إلی  
دست بصوت رفیع لم یفزع ، لم یصع دعاء عده فلعل الله لیدین یکتبون ما أزل الله و کتب علی  
نفسه لرتحمه فسمعت فمل لعصب فسمعت صدقاه عدلا فلیس یسبى ، انما بالعتب فسل أن  
یعتبه و ذلك من علم الدین و علم لغوی و کل شئ قد و رفیع الله عنهم علم الکتاب حیر مسدود  
ولا هم عدوهم حسن نوتوه و کس من مدغم لکتاب أن اقموا حر و قد و حر فو حدوده فهم  
یربونه لا ربونه و الحال یقال یحکمهم حقیقهم للرب و به العلماء یحربهم نر کهم للرب عاید و کس  
من مدغم الکتاب أن ولوه الدین لایعلمون فاه دوههم الهوی و دوههم علی الرادی و غیره  
هستند بدن روش که این مصیبت را میجویند پیش بدسل شوون را بدور انداختند بحاضر آنچه  
در در آن ر غیبت و بد بدان رسیده است

پره زدگر خود را دایره دوری آنها کرده ست بدکردارند و حد ست که هل مدس  
ست و خوش ر بر آنچه کم و راست دارند بکوشش کنند در این در برابر خدا شایان بکوهشند  
و دعوی می دند که حد بدت و عدلی بدنازست و دان همان چشمش از آن کسی است که پذیرای  
رضای حضرت او نیست و قدر آن را نمی داند و بدان اعلاء ندارد و همانا دزیغ می دارد بیوضات  
خود را از کسیکه مسدود عضی حضرت او را و قدر آن را می داند و همان گمراه کند آن را  
که پذیرای حد است و رهبری او نیست

بپس هل بدکرداری و گناه را امکان داده بویه کند و بدکرداری های خود را بکردار  
بست بدی بددور آید گان خود راه آو د بددین کار دعوت کرده است بن دعوت مسطیع شود  
و دعای خود را برده بدش دریغ ندارد ، حدالمت کند آن کسیکه بپای یسارند آنچه حد بد در رسیده  
است حدان بد خود رحیم و مهری را فرس کرده است و دشمش بر چشمش بشی گرفته و  
درسی و عدالت تمام بشود حدان بدنه های خود را بضم آواز نکند بش زن که اور بضم بیاورد  
و این حقیقت از علم البین و علم پرهیزکاری است

حد ر هر می که کتاب او را بد دور بد بد علم کتاب ر سب کند و دشمن خود را بر  
انها حکم نما کند وقتی ر و روگردان شوند و یسبم از دور بد حد کتاب یست که حروف  
و قضایش را بخواهد و بداند و رواج دهد و حدود و مقرنش را بخراب کند و از دست سب  
و آرا روایت کند و رعایت نکند باده را حفظ و بیت خوش ست و بدشمان ر ترک رعایت  
گوار و بدو بار و یک قسم از دور انداختن کتاب بست که آرا در احتیاط و سرپرستی کسی سپردند  
که بیدانه و بن سرپرستان ناد آنهارا بهوی پرستی کت بندند و بپلاکت رسدند و رشه های



يعجبون على العلماء بالسكريت والعلماء في أنفسهم حبه أن كموا الصحة إن رأتها صلا لا  
يهدوه أو ميتة لا يحيونه ، فئس ما يصنعون لأن الله تبارك وتعالى أخذ عليهم لعين في الكتب  
أن يأمر أبا عامر وف و بما أمرو به وأن يسوء عمتها وعاءه وأن يعاونوا على لرب والمقوى ولا  
يتعاونوا على الإثم والعدوان والعلماء من الجهال في حقد وحقد إن وعطت فلولوا طبع وإن  
عممو الحق لدي ن كوا قولا . حالف إن اغتيلوهم وبوا فاف وب قائلو هانور هانكم  
على ما نجدون قلولو . فف وب أن عومهم قالوا عيب الله عز وجل فملك حبال فيما لا  
يعلمون ، أهيبون فمبطلون يمدقون ذلك عبد المعريف ويكذبون به عند التجريف ، فلا  
يكبرون . أولئك أشباه الأخضر والزهقان في الهوى . سار في لردى ، وآخرون منهم  
خلوس بين لعلاله والهدى لا يعرفون إحدى انفسهم من لأخرى . يقولون ما كان الله  
به قولا . ولا يدين ما هو ؟ وحدوا بر كهم رسول الله صلى الله عليه وسلم على النصارى ليأبوا من بهاها ، لم  
كنه و ساربه وسوربه وآبوا رعماء زمانى وحبيبكم . أمهدى هسه عيب كبيره كنهانها را حق  
منكبه ساربه ور حاصل رجدد ساربه ساسكه علماء حبات كلار باشد دردت خود اكبر را اندرز و  
اصبحت خود درى كنه وحقرا كنه ساربه

در صورتیکه سرگردان بر سرگردان و نور از همانی می کند و با مرده ای را بر حوریه و نور بود ایمان  
ریده ای دارند پس چه به کاری کرده باشد زیرا خدا سازش و تعالی در کتب خود از آب عهد و  
میان گرفته است که امر کند هر کار خوب و بد آنچه خود آب نامورند و بهی کند زهر  
چه خود از آب بهی شدند و بر سکه در بر و بهی کیمت کار باشد و نگاه وری و عدوان کیمت  
کار باشد

تیم، به حق می‌تواند آنها در کوشش و مبارزه آید:

گر سادات‌ها ببندد در، بر این گونه که حرکشی بمایند

اگر نادانها را بجای که برت کرده اند سینه سارند غمیان را مهم کسند که ماجرا همه معجزات و فریادند  
و اگر غمیان حق را بجا از آن ها کسازد گیرند و مگوشت ای بشنید گویند از جامعه اسلامی  
ورزیده اند

اگر شما به مادرها بگویید دلیل خود را بیاورید بر این که میگوئید در ر بر گویند

بغداد میوزیم -

و اگر رآن ها پیروی و طاعت کنند در برابر گویند هر سکپ در مانی حد عزوجل شدی.

چون در آنچه می دانست هلاک شد در آنچه بر ما میخواند معجزه در مقام معرفت کتاب حدیث بدقیق دارند ولی هنگامیکه بر اهراف کینه و اختلاف صدور و عطف نماید کتاب حدیث را بکندی میکند و در شکاری ندارند (رأها بکار شود حل) نه که چون احادیث و روایات را میخواند، پیشرو نهوا پرستی و فایان در پرتگاه میباید، میگوید اکثر مردم این امر را مترا میخواند و می دانست حقیقت نیست؛ اینکه خود بدقیق دید که رسول خدا برای آنها راه روش و شکاری بدست داده که هم

یظهر فیه بدعة ولم یدل فیه سعة لاحلاف عددهم ولا اختلاف فلما عشی لئاس ظلمه خطیاهم  
 سادوا امامین داع إلى الله تبارک و تعالی و داع إلى الله بعد ذلك بطل الشیطان فعلاصوته عند  
 لسان اولیائه و کثر حبله و حله و شذک فی العالم و الولد من أشکر کد فعل بالبدعة و بركة الکتاب  
 و السنه و بطل اولیاء الله بالحق و احدثوا بالکتاب و الحکمة و تعرف من ذلك اليوم أهل الحق و  
 أهل الباطل و تحدد و تهبین أهل الحق و تعان أهل الصلاة حتی کانت الجماعة مع فلان و  
 أشباهه فاعرف هذا الصنف و صنف آخر فاعرفهم ذی العین بحباء و الزمهم حتی برز أهلک فان  
 الحاسرین الذین حسروا أنفسهم و أهلهم يوم القیامة لذلك هو الحسر ان الممن

إلى ههنا وایه الحسین و فی روایه شمس یحیی زیاده

لهم علم بالطریق فان کان دونهم بلاء فلا یسطر إلیهم فان کان دونهم عسف من أهل العسف  
 و حسف و دونهم بلاد سقسی تم تصیر إلى حاء ثم اعلم ان إخوان الثقة ذخائر بعضهم لبعض ولو  
 شش روش است و هم روش و خود او بدعی در آنها بدید سکرد و ست و روش همرا بیهیاد و حر  
 دسود و صریح مراد و هه ما حادرا نکارست و دزد و زان اوحلاف و حلافی سود در خطر مردم و چوب  
 خطاها و شبهات مردم آنها دادر برده تارک خود و تو گومت اردو پشم پیری کردید و به سوال  
 دوزهر مگر نیدید که

یکی از آنها سوی خدا و حق تبارک و تعالی دعوت میکرد و دیگری سوی دوزخ در این هنگام بود  
 که شهادت سخن آمد و زبان دوستان و طرقداران خود در بادشرا بد کرد و یا زان سواره و پیاده به  
 دسال او هروا شدم و در مال و دزد مردم شرکت حست آن کسانیکه شربت او شدند و او را  
 شرکت دزدی کی خود بد بر مید و بدعترا نکارست و ار حکم کتاب خدا و ست پیغمبر (ص) بیکسو  
 شدند ولی دوسال خداجت و دلیلرا بر زبان آوردند و کتاب خدا و مضائق حکمت و صلاح عمل کردند  
 و از آن دور بود که در محیط اسلام اهل حق و باطل به دوسه مشخس ارم خدا شد و اهل حق هم  
 دیگر را بدی سکردند و دل بدعت و سازش نهادند (دل بدوسی و بدعتهم دادند خل) و اهل صلات و  
 گمراهی سازی پش دیگر را خواستند باجماعت و اکثریت و اولاد و همکاران او شد این دسه را خوب شناس و  
 دسته دیگر را هم برآی این بین که بحض و برگزیده های خدایه و بدانها بحسب و پند زی کی ا  
 باهل خود برسی (یعنی تاد در آخرت باسقاء و ائمه و مؤمنین بر سکه اهل نجات و اهل پشید از محلی به ده)  
 در زبان کاز با راستی همان کسانیکه که خود و خاندان خود در زبان کاز بودند در دور قیمت هلا که  
 زبان آشکارا همین است

در این جا روایت حسین بن محمد اشعری مایان میرسد و در روایت محمد بن یحیی بن زید آمده  
 موجود است.

داسس طریق و روش حق از آن آسان است (یعنی اهل حق) و اگر بلا و گرفتاری هم داند تو سبب  
 بر اسطر آری دیر این ادواء امتحان و آزمایش خلعت و دلیل باحق بودن آنها است و اگر مردم



وطاعته و صحبتش را نپذیرد و لا یوحّد ولا ینفرد الا فی عباد عو باء ، خلاصه من الناس فدانجدهم الناس  
محرراً اما بر موبهم به من المکرات و کان یقال لا یكون المؤمن مؤمناً حتّٰی یکون انقص  
إلی الناس من حبة الحما.

ولو لأن یصلک من الناس مثل الذی أمانا فتجعل فیه لناس کعدا الله - و أعینک بالله  
و یثاب من ذلک لفرس علی بعد من لک

رگرو در آورده اند - ار مجسی ده

تو ر بن تعجب کیکه رضا و طاعت و حر حواهی خداوند پذیرفته باشد و موجود نگرود  
و معلوم شود هر در بندهائی آواره و سر کنار در جمیع مردم که مردم آن ها را به اد  
مسخره گیرند به خاطر آن که آن ها در بارکاب کار رشتی و مسکری منهم سازند و چنین گفته  
میشد که

مؤمن مؤمن باشد ماد در مردم معوضر باشد ار لا شه کند به الاع  
شرح - معصود است که مردم همه و ادب که در سلط و پیرو حکومت و عقیده باطلید است  
بهر حق بصورتی و عدوب معروف با سعادت دارند و هر گونه اهانیه را بر یکب می آورند و حکومت  
باحق هم از آن ها طرمداری میکند و شخص مؤمن باید با کمان صبر و برداری این اهانیه ها را  
بجواب کند چه آنچه دشمنان بصورت عیسی و عیسی او را کردند کردید انواع اهانیه را بر او  
داشتند و چون معصود این ای مکر گرفتار طرمدان معاویه شد او را در شکم اغ مردمی کردند  
و آتش زدند

در رساله حدیث ۱۷

و اگر بود که توهم بلا و گرفتاری سخت می رسد مانند آنچه بیاها رسیده و با که توفیق و  
سختگیری مردم را مانند عذاب خدا بود میگردی و در عقیده خود بر می کشی (بواسطه سیکه تعجب است  
در نداشته) من و در و خودمان را در پناه خدا می گذارم از بر گشت (عقیده حق و همه همه مردم) هر  
آینه بادوری مقاسبت با نزدیک میشدی.

شرح - معصود این است که زمان سختی است و حکومت در دست دشمن بر جمعی است و هیچ  
کنشت و مرغابی ندارد و اگر تو رسد سار دین شوی و گرفتار دشمن گردی با که تو را چند  
عقوت کند که در عقیده خود بر گردی و در حال حاضر باید کاملاً عقیده خود را بهال داری و خود  
را بنظر از مادور نگه داری.

یا معصود این است که هر مرتبه ای از عرب مقام معنوی ما در گرو آزمایشها و گرفتاری های  
سیاد سختی است از طرف خداوند که با سو تاب و توان آن را نداری و ما هستی و در مدگی  
تو میشود



واعلم رحمک الله انه لا اله الا الله اعلم ان اکثر من الناس اولاد لاله الا بعدد نهم و  
فوت ذلک فليس يسیر لذکر ذلک من الله لندم بعامد

یا احي رب الله عز وجل جعل فی کل من لیس من اهل العلم يدعو من صل إلى  
لهدی وبصر من معهم علی الأدی . یحییون داعی الله ویدعون إلى الله فبصرهم رحمک الله فاستهم  
فی ممرلة رقیعة وین اعدائهم فی لدنه وصدعه انهم یحییون بکتاب الله لمونی وبصر من بود الله  
من العمی اکم عن فیه فی الالبس قد حیوه کم من ثلثه مال قد عدده بسلول دماء هم و  
هلیکه بعماد و احس برهم علی العباد و اقمح آراء لعمای علیهم

در نه حدیث ۱۷-

باب حدیث دهم کذا . که به دومی حدیث سوان رسد حدیث ششمی بشیر مرد ببولات  
و پیروی خود و نه سوان رسد حدیث هفتمی خصوصیت و عداوت بشیر مردم و دست دادن مهر و معیت  
مردم دیندار سواد کم و ی از رش است در بر رسد حدیث دهم و در بر حدیث دهم و در بر حدیث دهم که

فهمد و نه

ی را در دومی حدیث عروجه در دور هر کده در ببولات حدیثی در حدیث دهم و نه سوان رسد  
ششمی در طرف (مهر) مرد سواد کم و ی از رش است در بر رسد حدیث دهم و در بر حدیث دهم که  
بشیر مردم و پیروی خود و نه سوان رسد حدیث هفتمی خصوصیت و عداوت بشیر مردم و دست دادن مهر و معیت  
مردم دیندار سواد کم و ی از رش است در بر رسد حدیث دهم و در بر حدیث دهم که  
فهمد و نه

شرح- در این حدیث آمده است که در امور باید شتاب فضاوت کرد و نکور و نه  
و حاضر این حدیث که در راه عقل و برسی کامل فضاوت کرد و نکور و نه فضاوت درست همان  
حیر زمان است و مرور تاریخ همیشه تاریخ و حیر زمان بود حقوق بوده ست و گور نکور و نه  
املل حکومت دست آورده و بوسیله زور و زاری بشر و با ستمی و فقره سفاک کرده  
و باطل حق ناحق و بی آورده است و او را مورد آزار و شکنجه و کشتار کرده است و در  
نگه داشته که این آشوب حاصل شده کرد و عیاری و روشنی و چون لکه بر ساهی از هم گسسته و  
آفتاب حقیقت از پس ابریاطل نمایان شده و در این صورت مردم آید باطل چهره در رشت و بدشاهی آمد  
و آن حق مظلوم را بدستی و پاکی ستوده اند.

چنانچه در دوران گذشته همین موضوع در باره عیسی مرتیم بوجود آمد و مشتی بود و در دین دین.

۱۸ - عده من أصحابی ، عن سهل بن زیاد ، عن محمد بن سلیمان ، عن ابنه ، عن ابی بصیر قال :  
 یا رسول الله ﷺ ذلک یوم حالاً إذا قبل أمیر المؤمنین علیه السلام قبل ان یرسل الله رسول الله ﷺ ان  
 فیک شهما من عیسی بن مریم ، لولا ان تقول فیک صائب من اُمتی فقلت لعنری فی عیسی  
 ابن مریم لقلب فیک قولاً لا تمیز بملاء من التمس إلا اُحدوا التراب من تحت قدمک ینسبون  
 بدلک الله که قال فصعب الأعراس والمومنین شعبه وعده من قریش معهم ، فقالوا : ما  
 رعی أن یضرب لاین عمه مثلاً إلا عیسی بن مریم قال الله علی صلی الله علیه و آله فقال : « ولما ضرب  
 ابن مریم مثلاً ان قومث منه بفساد ذلک قالوا : آلله الا نحن انما هو ناصر بوجه لک لا اُحد الا لهم

روایت حسب بهر اھی دولت جباروم این بهر برزگو در گمر مار کرد و با کسان توهین و  
 آزار اودا در پای دار آوردند و نظیر خودشان اودا بود سحسد وار میان بردند و کار و را پا پا  
 رسانیدند ولی طولی نکشد که همین عیسی در شرمسار اجل ، وضع حال و زنده کی خود نمایی  
 کرد و چاهی را حفر بود و نارخ باز وجود او را پسند و تار دشتان او را دشت و بازوا  
 عیسی داد

و همین موضوع درباره عیسی بن علی (ع) سفید عصر اسلام مدار گذشت چه قرب بگرد شد و  
 و با سکه برید را حکومت سپاروسعی بود و بدمه طهرسار و سلیمان دمه داری محقر بود ولی  
 مدح عیسی بن علی و صحاب و فد و ورا کشت و مهر بها بری بحسب این عمل دشت خودمشقت  
 کردند ولی طولی نکشد که همه در سبکه و سم و دامه دار خودش بر و لغت و سرستاد و  
 و در بلاد سعادت گرفت و همه دولت و حولت او بر ، شد و جر همان لغت و سعادت او چیری  
 یاد ما

۱۸ - را بر بهر گوید در این میان که بکروز رسول خدا (ص) ششصد و ده سالگاه امیر -  
 اومین (ع) آمد پس رسول خدا (ص) باو فرمود درسی نو را شاهی است ، عیسی بن مریم (ع) را  
 نظر دهد و عبادت و ختلاف مردم درباره او اعمد جمعی ، جداتی او (و اگر بود ترس را بسکه طو اهی ار  
 متم درباره و ، بگوید آنچه را ترسانان درباره عیسی بن مریم گویند ( که او خدا است ) درباره  
 و چیری میگفتم که هیچ جمعی مردم بگذری حر اینک و در پست جات بر گری ، و وسعه آن  
 ترس جویند

گوید آندو بن اعرابی بحشم انداز شدند و بهر هی معیره بن شعبه و شمازه ای در مرشان که  
 بهر اه آنها بودند و گفتند برای عمو ده اش هیچ موبه و ماسدی زامی بسج عیسی بن مریم و  
 حدود بر بهر خود این (ع) در مسند (۵۷ - لرحرف) و چون بر اده مریم مشن رده شود ساچار قومت  
 از آن شاد میشوند (دوی بر میگردد اند خل).

۵۸ - و گویند با معبودن مانهر است یا او این مثل را بری بو برتند مگر در راه جدال و  
 ستیزه بلکه آنان ستیزه گرفت.

قوم حتمون و این هوایا عبد اعمد علیه و جعلناه مثلاً لسی اسرائیل و ولو شاء لجعلنا منکم  
(یعنی من، یعنی هاشم) ملائکة فی الارض یحللون»

۵۹- او جریده ای بود که مانا و همت سوخت دادیم و او را مویله ای برای سی اسرائیل ساختیم  
۶۰- و اگر بخواهیم هر سه ارشاه (عیسی از سی هاشم) فرشته هائی بسازیم که در دوی  
زمین بجای آنان باشند

شرح- از مجلسی ده- «قوله قال علی سه» باید بخت آنچه را معسرین در نازدهین آیات  
گفته اند، یادآور شویم و سپس برگردیم بشرح خبر «چون مثل برادره مریم رسیده» عیسی این مثل را  
این دهری رده است چون مرد رسول خدا (ص) آمد و در مقام اعتراف بدین آیه (۹۸- الا بیله) رسانی  
شما و هر آنچه میپرستید جز خدا سنگریزه و ذوقیست.

و یا دیگری گفت که معنای دایره کشیده و عسیر پرسید و او را زاده خدا دانند و هم  
فرشته ها برستند شوند و اولی این حکم هستند و هم بر این گفته خدا (۴۵- الزخرف) پیرس ازهر  
رسولی که پیش از او فرستادیم. و اس دشمن که محمد می خواهد ما او را پرستیم چنانچه مسیح را  
پرستیدند و نگاه دوستی فرستاد آن مثل «شوی شادی بر ما آوردند» بگمان آنکه رسول خدا  
مذکور میشود

سبع و این عامر و کسایی بعد از عمو صادق فراتت کرده اند یعنی ارحق روی میگردند و  
گفته شده این دو فراتت دو رساند یک معنی چون یکک و یکک دو گوشت آیا معصودان ما مقررند  
رد و یا او «عیسی عسی و اگر عسی در دوزخ باشد باید معصودان ما و بلکه ملائکه هم که  
معصودان در دوزخ باشد

«اس من راراه حداد نری و آوردند» و معصودشان بر حق نماند بخت «ملک»  
آنان دومی سمره جوسند و جریس بر لعدای «سب عیسی جریده ای که باو همت دادیم» سوخت  
«و او را برای سی اسرائیل جویه ساختیم» عیسی بگمونه شکست آورد و بدین حرب امتی سالتی میان  
سی اسرائیل و این جوی است که در مع شهادت میکند و اگر بخواهیم ارشاه در شهادت آرم ای مردم  
چونان که عیسی را می پدر بر آوردیم با اینکه جنای شده ها در روی زمین فرشته گذریم که به  
جای شما باشد.

و معصودان است که گرچه حال عسی عجیب است که بواسطه پذیری وجود آمده است و بی  
حد معانی عجیب بر آن نازل است و فرشته ها هم چون شهادت از اسرو که موجودات ممکن هستند  
و ممکن است بپایش آفریده شوند چنانچه ممکن است بواسطه سبب ماده تصور اندام بوجود  
آید و اگر کما شایسته اند که معصودان در دوزخ خدا باشد و بیاضی چنین تصور کرده است و سپس  
مرحوم مجلسی ده روایتی را عیسی بن ابراهیم بسند آمده از سیمان فارسی در بغیر آیه قریب بمضمون  
همین حدیث در صفة معصودان و گفته است

بن جر مروی از رجال عامه مؤید بفسرست که در این خبر وارد شده است و آنرا توضیح  
می دهد پس معصودان ما جبریه لک بفضل الهه است زیرا متضمن تشبیه و تفصیل هر دو هست و قول

قل فغضب الجارث بن عمره العبري فقال «اللهم إن كان هذا هو لحق من عندك (ن) بی هاشم يتوا: ثون هر قلا بعد هر قل) فأمطر علينا حجارة من السماء أو آتنا عذابا ليم»

خدا که

ما او را برای بنی اسرائیل نموده و مثل صحتیم، یعنی شبیه پیغمبر بنی اسرائیل است که حضرت عیسی باشد و قول خدا «لو نشاء لجهنم ملائكة» یعنی از بنی هاشم مرشته هامیما ریم مقصود این است که امامانی معرود معرود ریم مایند مرشته هاندز تعدس و طهارت و عصمت که «یخلعون» یعنی آن امامان حلقه روی زمین اند.

دساله حدیث ۱۸-

مرمود پس حارث بن عمرو مهربی در حشم شد و گفت ناد خدا یا اگر این حکم درست است و درود خواست که معرود شده بی هاشم پشوائی مت را مانند هر قل پس از هر قل حادث شد (یعنی برسم پادشاهان و امیران و مردان روم) پس بر سر نهاد از آسمان سبب فرو ایرد یا این که عذ بدرد، باکی بر سر ما بیازد.

شرح- از مدلسی زده «هر قلا» مد هر قل» هاء و زده روم مکشود است و نام پادشاه روم است یعنی شاهی بنی زده شاهی باشد و گویا باین لغت زده کرده است از راه کفر و عناد و اسهال بطلان آمان.

من گویم کلمه هرود بهتر است که مکرر هاء و صخ زده منعقد شود زیرا در شعر بی بی خرم باین وزن آمده است.

در کتاب آغانی در شرح حالتی مصیب شاعر گوید چون مصیب سرودن شعر تو را شد معسر رفت که در آنجا عبدالمعریس مروان از طرف پدر والی بود و قطعه ای در مدح او سرود و معصود و بازیافت و قطعه شعر خود را خواند و عبدالعزیز را شاعر خاص خود این بن خرم را درش آرا برسید و او جواب سردی داد ولی عبدالعزیز گفت سبید خوب سروده است و تو هم بهتر شعر گفته است، این حمیه باین بن خرم گرا بآمد و عبدالمعریس گفت تو مرد زود رنج و باده پستی هستی او هم در جواب گفته ها را وی کرد و در نسخه گفت بشر برادرت در عراق مراد عوث کرده است و اجازه بده برد او بروم عبدالعزیز باز اجازه داد و بپست مکومه آمد و چون معصود شعرش مروان رسید قطعه ای سرود که این دو بیت آخر آنست:

کل نباح تاج سی هر من	خلوه لا عظم الايام عیدا
نو گوئی تاج سی اهرقل است	که در عسدر رگی ریودش است
عی دیساج حدی وجه بشر	اد الالوا حیالیت الخدودا
ابر دسای گونه ی چهره بشر	چه بر هر گونه صدر بشکد گر هست

و گوید در این شعر آخر به عبدالعزیز طعن زده که گونه های و دورنگ بوده است. در این قطعه شعر از معرود وزن کلمه هر قل باید بر وزن سطر خوانده شود و اگر بر وزن درج خوانده شود که محسوسی گفته عروس شعر درست نباید و چون این کلمه را عربها تجسای

فَأَمَّا اللَّهُ عَلَيْهِ مَقَالَةُ الْحَدِيثِ وَبَرَأَتِ هَذِهِ الْآيَةُ «وَمَا كُنَّا اللَّهُ لَبَعْدَ نَوْمٍ وَأَمَّا هُمْ وَمَا كُنَّا اللَّهُ مَعَهُمْ وَهُمْ يَسْتَعْقِرُونَ» .

ثمَّ قَالَ لَهُ [ابن] عَرُوبُ وَأَمَّا سُبُوحَاتُ حَلَفٍ فَقَالَ: يَأْتِيهِمْ لَسَانُ قُرَيْشٍ شَيْئًا مِمَّا فِي يَدَيْكَ فَقَدْ هَمَّ بِمُوهَاشِمٍ بِمَكْرَمَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ ، فَقَالَ لِدَا النِّبِيِّ ﷺ : لَيْسَ ذَلِكَ إِلَيَّ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ بَارِكْ وَتَعَالَى ، فَقَالَ : يَأْتِيهِمْ قَلْبِي مَا يَتَّبِعُنِي عَلَى التَّوْبَةِ وَلَكِنْ أَرَحِلُ عِثَّ فَيُعَذِّبُ أَحَدَهُمْ فَرَكِبَهَا فَمَهَّ صَارَ يُظْهِرُ لِمَدِينَةٍ أَسَمَهُ حَمْدُهُ فَرَسَحَ هَدْمَتُهُ ثُمَّ أَتَى الْوَحْيَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : فَسَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَافِعٍ لِلْكَافِرِينَ (بَوْلَانَةُ عَلِيٍّ) لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ، قَالَ

هر اكلوس بكار برده اند و كاهن هر اكلوس را مغرب کرده اند . پس صورت در آئینه است تا در سطر مناسب تر است چنانچه بر اهل ذوق و ادب پوشیده نیست .

و این نام حامدانی پادشاهان معاصر بهضت اسلام بوده که در روم شرقی حکومت داشته بد  
در ساله حدیث ۱۸۸ -

پس حدادوند گفته اند حدیث را بمعبر فرو فرستاد و این آیه هم باز شد ( ۳۳ - لا مال )  
خدا در نظر نیست که مآنها عذاب فرو فرستد یا سکه تو بمعبر رحمت در میان آید هستی و خدا  
آنها معذب ندارد ، البتة که خود برگردند و توبه کنند

شرح - از جمعی زده و ما کال الله لمعذبهم و انت هم معذب است که معصود بر عذاب عمومی  
و ریشه کنی باشد که حرکت وجود بمعبر از امت برداشته شده است و این مذهب است که بخود  
و عذاب است که در روایت آمده و از دست شده باشد و ممکن است مراد از آیه اول یعنی عذاب استصال و  
عمومی باشد و معصود از جمله بعد که «و ما کال الله لمعذبهم و هم بمعبرون» یعنی عذاب وارد بر  
اشخاص باشد و از این جهت بمعبر به او در میان توبه داد و چون توبه نکرد عذاب بر او  
بازل شد

در ساله حدیث ۱۸۸ -

پس بمعبر باو فرمود ای عمرو یا توبه کن و یا بگوخ در پاسخ گفت ای محمد بلکه برای  
دیگران در عرش از آنچه در پی بهره ای معبر دار هر چه می باشم بر دگوری و از جمعی عرب و  
عجم را برده اند بمعبر (من) باو فرمود این به احسان من نسبت این چهر است که سر و کارش با خدا  
سازگاری و معافی است گفت ای محمد دلم دسل توبه میبرد ولی کوخ میبکرم رکناز تو و شتر  
سوازی خود را خواست و بدان سوار شد و پیش مدینه رسید بیکه سنگی بر سر او زدند و سرش را  
برم کرد و در ناله او بمعبر (من) وحی رسید و آن حضرت این آیه را خواند

(۱ - المعارج) در خواست کرد یک در خواست کننده ای عذاب را که و هم شود ،

۲ - مرکبان (بولايت عبي) که دوع كنده ای از آن بیست [ جمعة «بولايت عبي» در برخی  
نسخه ها جزء منی بیست و در حاشیه ثبت شده ] .

قلت جعلت فداك إننا لأعزُّه هكدا، فقال هكدا والله نزل بها حرثيل على محمد عليه السلام و هكدا هو والله مثبت في مصحف طمة عليه السلام فقال رسول الله ﷺ لمن حوله من الصافقين اطلقوا إلى صاحبكم فعد أنه ما استفتح به قال الله عز وجل «واستفتحوا وحال كل حار عيده» .

۱۹- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن علی بن العیاض، عن ابن مسکان، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام فی قوله عز وجل «طهر الصادق فی البر والجر بما کسب أبدي الناس» قال ذاك والله حین قال الأیضا «منا أمیرکم و منکم أمیر»

۳- از طرف حد صاحب درحالی (که، آنها سخن بخت و کرد رخساره، لا میروند از محسسی ده) گویند: گفتیم در حالت ما آنرا چینی میخوانیم در پاسخ فرمود بخدا سوگند هیچچیز خبر نگیرد در محمد درو فرستاد و بعد سوگند در مصحف طمة (ع) هیچچیز ثبت شده است پس رسول خدا (ص) یکی از مباحث که کرد او بودند در مورد برودید در برحق خود که آنچه را خود آغاز خواستی آن کرده برای او امده خدا عزوجل فرموده است (۱۵- ابر هم) وجود عز در خواست بالا کردند و بومید است هر دو گوی لیجاز

شرح- در محسسی ده- سل سائل عباد واقع- «بی خواهش کسدهای بر او ست می اصداء» کرد ر این جهت به خط ماه معدی شده است به سوی گفته خواهش کسده «مهرس حادث بوده بر و ود که گفت از حد» کرا این بدو سستی ز بر دو ست ما و چهل ست بر و و ود که گفت بر سر ما لکه ساهی از آسمان درود آورد، از روی استهزاء خواهش کرد و رسوا شد «س» در عد شان شداد بود

دو تاملی «دی لمدارح» عی صاحب مصاعد و آن پله ها است که کلم طیب و عین صاحب ر آنها بالا رود یا پله ها که مؤمنان در مقام صعود بر آنها بر آیند یا در بهشت از آنها بالا روند یا مقصود مراد و درجات فرشته هاست یا مقصود آسمان ها است که فرشته ها بر آنها بر آیند .

۱۹- از محمد بن مسلم ر عام سوره (ع) در سوره قول خدا عزوجل (۱-۱۶) آید و شد و شد در میان و در و آنچه مردم بدست خود کردند، فرمود بخدا سوگند این در میان مودعی شد که اعیان گفتند:

از ما پت امیر و فرماندهی باشد و از شاهم پت امیر و فرماندهی باشد

شرح- از محسسی ده- قوله حین قالت الانصار الخ شاید مقصود عصب حالات باشد یا گفتن خود همین کلمه و شعار زشت و دست زدنش از حشوه و جاشین رسول خدا (ص) و برک حشوه بر حق سبب گمراهی شد و در بیان و در بابیکه همه جهان احاطه دارد سران کرد و سبب یسکه آهن حق و عادات مسند بر کار ها بشدید خلاف حق در مجراها و دزیها عیان شد از سم و عصب و عادت و سبب اسبیلا هل باطل بر کسهای زمین و آسمان زنده ها در مع شد چنانچه امیر المؤمنین (ع) فرمود خداوند ما آغاز میکند و ما به عام مسند- یان باطل از محسسی ده.

من میگویم این اولین شعار محالعی بود که در سعه بی ساعده از طرف انصار بد شد و

۲۰. وعنه، عن محمد بن علی، عن بن مسکون، عن میسر، عن أبي جعفر علیه السلام قال قلت  
 قول الله عز وجل "ولا تفسدوا في الارض بعد اصلاحها" قال فقال يدميستران لا ص كانت  
 فسدته فأصلحها لله عز وجل نسبه عليه السلام فقال "ولا تفسدوا في الارض بعد اصلاحها" ،

### (خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

۲۱. علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن زر هيم بن عثمان، عن سليم  
 بن قيس الهلالي قال خطب أمير المؤمنين عليه السلام وحمد الله وأثنى عليه ثم تلى على النبي صلی الله علیه و آله  
 ثم قال

ألا إن "خوف ما أخاف عليكم حثان" اتباع الهوى وطول الأمل، ف"تتبع الهوى وينسى  
 الحق" وأما طول الأمل فيسي الأحرار، ألا إن "لدينا قدر حث مذبره" وفي الآخرة قدر حث  
 معمله، ولكل واحد بيون، فكونوا من أمه، لا حره، لا تكونوا من أسلافنا، أسلافنا اليوم عمل ولا حسب  
 وإن عدنا حسب ولا عمل، ونميد، وفوق لنس من عواء تنع وأحكام تندع، يتحالف فيهم،

در این نصب خلافت جعفر را در اجماع ساخت و بعد از آن امیر المؤمنین (ع) حرمت داد که هفتاد  
 را احراء کنند و حیوان قرائت رسول خدا (ص) را اولی امامت مسلمین معرفی کنند  
 ۲۰. میسر گوید امام باقر (ع) گفتیم مول خدا عزوجل (ص) لا عرف) تا بهی تکبیر در  
 روی زمین پس از اصلاح و بهبود آن (پس چاه) در پاسخ فرمود ای میسر کسی زمین باده و سر  
 بود و خدا عزوجل بوسیده میسر خود (ص) آن را اصلاح کرد و فرمود در زمین تا بهی تکبیر پس  
 از اصلاح آن.

شرح - از مجلسی (ره) - «کتاب فاسده» - معنی صعب کفر و بدای و گمراهی و سم  
 و خلاف حق.

### (خطبه از امیر المؤمنین (ع))

۲۱. زبیر بن قیس هلالی گوید امیر المؤمنین (ع) سخن را می کرد خدا را سپاس نمود  
 و را اوستش کرد و سپس صوات بر بصر (ص) ساز کرد و پس را آن فرمود  
 هلا در دو حصت بر شب نگران و بیماکم، بروی از هوای نفس و در روی دراز ما پیروی از  
 هوای نفس رحن در میدارد و اما آرزوی دواز دیگر سرای را بدست فر موشی میسازد، هلا که  
 دنیا پشت کتاب کوچ کرده و میرو و بر سیکه آخرت کوچ کرده و سوی میاید و هر کدام  
 را در بدان و دلستگانی است، شما از فرزندان و دلستگانی حارب باشد و از پسران و دانسته  
 های دنیا بشید زیرا مروره روز کرد راست و حسبی در میان نیست و براسنی که فردی بدست  
 روز حساست و روز کردار نیست، و هلا آثار و تنهها و آشوبها از هوا پرستی سرچشمه گرد و  
 حکام بدست و خود ساخته عذر شده، در این احکام خود ساخته با حکم خدا مخالفت میشود و مردمی در

حكم الله يمولي فيها حالاً ، ألا إن الحق لو حلص لم يكن اختلاف ولو أن الباطل قدس لم يصب علي ذي حجب لكنه يؤخذ من هداصعت ومن هداصعت فيمر حجب وحجابان معاً فهالك يستولي الشيطان على ألبائه ويحد الذين سمع لهم من الله الجسمي ، إني سمعت رسول الله ﷺ يقول كتب اسم إذا استكم منه ير بوفيه الصغير ويهرم فيه الكبير ، يحري الناس عليه ويتحدوها سنة فاذا عثر منها شيء قيل قد عثرنا السنة وقد أنى الناس منك رأيتهم شنداً للسنة وسمي الدرة

وَيَذَرُهُمُ الْفَسْهَ كَمَا تَذِي الْبَارِ لِحَطَبٍ وَ كَمَا تَذِي الْوَحْشَ الْبَالِي وَيَتَعْتَمُونَ لِعَبْرِ اللَّهِ وَيَتَعَدُّونَ لِعَبْرِ الْعَمَلِ وَيَطْلُبُونَ الْإِنْدِيَا بِأَعْمَالِ الْآخِرَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ بِوُجْهِهِ وَحَوْلِهِ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَخَاصَّتِهِ وَ شَيْعَتِهِ فَقَالَ فَمَنْ عَمِلَ الْوَلَاةَ فَلْيُأْمَرْ أَعْمَالًا حَالُوا فِيهَا فَيَرْوُونَ أَنَّ اللَّهَ يَرْوِي عَنْهُمْ مِنْهُ تَبَارَكَ لِلَّهِ لِحَقَائِدِهِ مَا قَصَى

چوری آپ، بجای مردہ، دیگر بشید

هلا گری حق پاک در میان و در احادیثی در آن بود و گویا طایفه مشی در میان بود - هر هیچ  
خردمندی پوشیده نمی ماند ولی از این حق مشی برگرفته شده و از این مطلق مشی و با هم آمیخته  
گردیده و همدیگر را در بر برده خود برگرفته اند و آنجا است که شیطان به دوسالاری خود  
چیره گردید و همان کسی بذات باشد که از طریق حدیث سرانجام خوب برای آنها پیش می  
شده است

دستی که من (رسول خدا ص) شنیدم معرود شد چگونگی باشد که گفته که دهنه‌ای شما را  
داور گیرد از دهنه در ما آید که کودکان در آن پرورش آید و ساییده در آن بر شود  
مردم رده کج آن برود و آبرایش و ست و شعاع علی خود برگردد هر گاه چیزی در  
تبدیل برود درست و حق گردد گه شود مستعدی شده و در هر مردم کار دشتی آید سپس  
دبالت آن گرفتاری سخت شود و ذریه و نژاد با مری رود.

شرح- پیشگویی از اسارت در به ممکن است اشاره بخداوند باشد و مقصود از در به در به رسول  
کرم باشد و ممکن است مقصود تسبیح کعبه در معامات و اسیر کردن در دایه مال باشد چنانچه در  
طول تاریخ درها و دوع بدو سه است

دوما به جلاله اے

میس تشه و شوب آمارا بکونه چد بجه آش هیرم را بکوند و دساس زیر د خود را  
در آموزه به بری جدا و دشت جویند نه برای عمل کردن و وسیله کار حریت دیبا د  
طلب کنند.

مسئله روی محاسبات کرد، در مورد او جمعاً از حدادان و منتظمین و شیعیان او بود.  
پس درمورد:

درماندازان پیش از این کارها کردند که در آنها نارسوینها (س) از ه ه بعد مخالفت و زوریدند



لعهده معیت بر لبسته و لوحه لیس علی بن کها و حوّلها إلى مواضع و إلى ما كانت في عهد رسول الله ﷺ لتفرق عشي حمدي حتى أنسي و حدي أنه قليل من شيعتي لبس عرفو فضلي و ورس إلهی من کمال الله عز و جل لبسته رسول الله ﷺ و أرايتم لو أمرت بمقام إبراهيم عليه السلام و ربه إلى الموضع الذي وضعه فيه رسول الله ﷺ ؟

و درت فدك ای و نه فطمه علیپ اسلام و درت صاع رسول الله ﷺ کما کن ، و اعصیب و فطمه اقلعها رسول الله ﷺ لا فطمه لم یصل لهم و لم یصل و درت دا جعفر إلى و رسته و هدمها من المسجد و ردت فدایا من الجوز قفني بها ؟

و بیان دور شکسته و روش در دیگر گونه ساخته و اگر من بخو هم مرد در یرک من کردارهای متخالف پیغمبر و ادا دم و ابارا بحق بر گردانم و بهما روش که در زمان رسول خدا (ص) بود مدین سامر همه فتویم از گردن برانگیده شود با خودم چه سبب باشد شماره بد کی از شیعه ام که هوس من شده اند و روی در آید حداد و جل و ست و دستور پیغمبر مرا تمام معسر لصدعه میدادند (و به حکم بیعت و اجماع است) شما بگوئید

۱- اگر من در سارده مردم بر هم فرمایم صد در کم و برا بهما مدخلی بر گردم که رسول خدا آرا در آنجا نهاد.

شرح مقام رهیم عذاب از آن قصه سبکی است شده است به سبب که حضرت ابراهیم زوی آل اسباط و دوار خانه دمه را ساخته و بالای آن ایستاده همه مرد مرا بدج حایه کعبه دعوت کرده اند و من آن حضرت زوی آن بخش بسه سب و در دوران خود ابراهیم در کنار خانه کعبه و ده ویران حراسهایی که خانه کعبه رسیدن و عبره زجر داده و بعد از صاحبان شده دوران جاهلیت از آن در کنار خانه کعبه کوی متعلق کرده بودند و عموم اسلام پس از بسط بر میگردد و در آن در مدخل صبی جای دهند و در دوران بعد از عمر حده کعبه و سینه سبلی حرایی را کرد و در همه آن عمر در محل آن دوران جاهد برش کرد و آن در محل کوی که صاحبانی بر روی آن شده است مدخل نمود و ست پیغمبر را برک کرد و روش دوران جاهد را مدخل عقد شد از غریب جاهلی را مدخل نمود و محسسی به گود حادث میسر مدخل معاصر خاصه و عامه روایس کرده اند

در ساله حدیث ۲۱-

۲- و فذك را بر گردانم یورثه فاطمه.

۳- و صاع رسول خدا (ص) را بر گردانم پیغمبری که در دوران آن حضرت داشت

۴- و در میباید آنرا که رسول خدا (ص) با و امی و گداز کرده بود و حکم رسول خدا (ص) در بازه آنها حرمان و بعد نشده است من اثر الاجراء و عقید کم

۵- و خانه جعفر که گرفته و حرمان مسجد کردند و بر گردانم و آرا از مسجد حراب کم

۶- و احکام و قوانین خلاف حق را که طلق آنها حکم شده بحق بر گردانم و احکام خلاف را علنی سازم.

و برعت ساء تحب رجال بغير حق، فردنهن<sup>۱</sup> إلى ارواحهن<sup>۲</sup> و استقلت بهن<sup>۳</sup> الحکام فی المروح و الأحکام

شرح - بسیاری از احکام خلاف حق در دمانه آبی سکر و عریان به صورت قانون در آمده بود و مورد عمل جامعه‌ای اسلامی گردیده بود و این مقررات خلاف حق به چند صورت موجود آمده بود

الف - همان فرمانی از متصدی خلافت مانند این فرمان عمر که:

عشای کاسا مدینستان فی زمن رسول الله با احرعها و اعاقب علیها - دو متعه در دمانه رسول حد (ص) حلال بود و من آنها را تحریم میکنم و بر عمل آنها کسر می‌مایم یکی متعه در حج و یکی متعه در مان

و مانند قانون عور و تعصیب در احکام ارت که اگر سهم بران ارت بیش از فروش مقوره باشد ارت نسبت آن فروش تقسیم شود و نقصان بهمه صاحبان فروش وارد گردد که آنرا عور خوانند و اگر فروش مورد ارت کمتر از آن باشد ندارد و بخریشانی پداری طعنه دوم دهد و اینرا تعصیب خوانند این هم به صورت فرمانی از عمر اجراء شد و صورت قانون وجود گرفت با اینکه در صورت اول باید نقصان بهمان کسانی وارد شود که فروش معرفی می‌دارند مانند پدر و یا فرس<sup>۱</sup> شتی می‌دارند مانند پدر و در صورت دوم میزان آن فروش چنان باشد که در طعنه صاحبان فرس می‌باشد

ب - همان قانون نامی را شوری اصحاب که عمر در دوران خود آنرا مقرر کرده بود و برخی احکام و مقررات را در شوری صحابه می‌گذاشت و طبق هر کثرت آنها اجراء میکرد و اکثریت هم از میل و رغبت او پیشانی می‌کردند، عمر در دوران مهدی امر خلافت را این گونه مقررات بسیار وجود آورد که جزء سنت حکومت اسلامی شد مانند حکم بریدن دست در دزدانچ دست و پا از مصلحان یا اینکه به غیر راه طلبان دست می‌زد و نگهشان یاد و خود کتب دست و دست عقب پاهای آنها می‌گذاشت و مانند حکم مطلق بیث صمه و مانند اینکه از فروش ام‌الوند غنای کرد و گریچه فرزند او مجرد و خودش گفت من چنین در نظر گرفتم و این رأی من است و آن را بر مردم اجراء کرد و مانند حکم به اینکه گواهی موالی کسی ندهد مسلمانان جز بر د عریز در مدینه کم پذیرند و و و

دنباله حدیث ۲۱ -

۶ - و زمانی را در بر دست مردانی که مدحق خود را شوهر یا تنای شرعی آن دانسته بر می‌گرفتم و آنها را شوهرهای شرعی آنان بر می‌گردانیدم و آنها حکم حد در باره روح و مقررات را بر می‌شد

شرح - از محدثی (ره) - قوله «و برعت ساء لیح» مانند زن‌هایی که در بیث مجری سه طلاقه شدند و جر آن‌ها که دست بدان‌ها حکم خدا می‌خواست شده است - ۱ ن نقل از مجلسی - و



از اصرارهای عرب زاد سبی بالا گرفتند و از پرداخت جریمه سر باز زدند و گردن خرازی کردند و از اصرار  
درخواست کردند که آنها را از جریمه معاف کند و دو برابر کوه سرد زدند و بر سرید که بروی پویندند  
و آب آنها را در صحنی است به اینکه جریمه سرانه را از آنها ساقط کند و کوه مهر در دوبر برابر آن ها  
دریافت کند و نه این در رضا دادند و محی السه گفته است که عمر از بهادری عرب جریمه خواست و در  
پاسخ گفتند ما عرب هستیم و آنچه را که عجم می دهند می خوریم ولی اما همسرانگیر که خود از این  
دیگر دریافت میکنند معصودشان را کوه بود عمر گفت این در حق خداست نیست مسلمانان، گفتند  
بهین نام هر چه خواهی من مهر و نام جریمه سر و ما آن ها تر می کرد که را کوه را دو برابر آن ها  
دریافت کند بدان عمل رحمی ده

من میگویم - این کار عمر معصوم خلافتی ندارد است

الف - خلاف صریح قرآن که براهین کتاب ادای جریمه را بوجه نیامی مهر می ده است و در موده  
(۲۹ - انوۃ) میگوید آن کسانی که ایمان بخدا و روز جزا بیاورند و آنچه را خدا و رسولش حرم  
کرده حرم ندانند و حق دین داری نکنند از مردمیکه این کتاب (مهود و برسا و گبر) تا بدست  
خود جزیه پردازند و برون باشند.

ارای آن است که استفاده میشود که موضوع در سبب براهین کتاب است از بهر انصاف و بعضی  
ما بر حق نگهداری آنها بوده بلکه خود کفر و دینی بوده است که مسئله هدایت و اسلام  
آنها گردد و بی تعصب هم این سبب بی رده بودند و از ابرو ازدادن مال بمویر کوه که بگویم  
امامان اسلامی و ده حجت در حق نداشتند و بی زبردت جریمه در حق داشتند

ب - ران به اسلام از بهر مالی در جریمه از بهر سری اندیشد و راه دعوی در آب کم بود و  
را کوه از اموال معینی با تصاب مخصوص اخذ میشد و به اندازه جبهه بر سرید و بملاوه قابل همه گونه  
دعای و تعصب بود

ج - را کوه در برابر برای بی مسابریع کرد و این هم خود دعوت دیگر است

د - از بهر آنکه بی تعصب بصرانی عرب نیز بودند و بی آنها این امسار را قابل شد و در محیط  
اسلامی بگروش طاعتی در باطن عرب مسلمان بودند بر سبب نظریه بی درستی و حمایت از  
بی در عرب و مسئله برتری و تعصب را دی را در محیط اسلام زنده کرد و هویت نبود با آنکه یکی  
از اهدافی معصوم و بی اسلام و بهر سلام ایمانی بصرانی بی بود که در قرآن فرمود  
(۱۳ - انجیل) یا مردم ما شمار از بی و بیث مده آفریدیم و شد و تیمه بده و دسته  
دسته کردیم تا یکدیگر را بشنید و این گرامی ترین شمارد جدا بر هر کار برین شهادت است و بی  
که خدا دانا و آگاه است.

و - بهر خدا من در فتح مکه پس از سقوط بهائی پرچم شرف در عربستان این حقیقت را  
در بصرانی تاریخ خود که روی سکون در خانه کعبه معصوم را از کرد علام نبود و در دلیل آن  
فرمود «کلکم من آدم و آدم من نراب و لیس لعربی فضل علی عجمی»

ای مردم همه شماها از آدم را دارند و آدم خود را حاکم است و هیچ عربی را هیچ عجمی  
تفاوت بی دانی نیست و عمر در زمان صدی حکومت اسلامی در زنده کردن عقیده برتری

## وردت ما قسم من أرض خيبر .

عرب افتد مت فراوان بود و آن هم اکتفاء نکرد و این عهده پسند خود را در کفار عرب هم باین صورت اجره کرد

۸- و آنچه را که در زمین های حشر تقسیم شده است بر میگردد

شروع - در این جمله معلوم میشود که در زمان حلفاء املاک سرزمین آباد و زراعت حیر میان رجال صاحب نمود تقسیم شده بود و طرعه را آن حلفاء ، به سهم املاکی بمع خود صورت داده بودند ، بلکه حیر از اراضی مفتوح الموده بوده که مشون اسلام نصرت شمر از کفار یهود گرفته بودند و چنین املاک و اراضی اسلام قابل تمك خصوصى نیست ، بلکه ملث عبود مسلمانست و این بمع آن مصرف امور مسلمانان گردد و خود به هم در جمع املاک حیر تقیمی نکرد و اگر املاک مفتوح الموده قابل تقسیم بود باید میان معاهدی که نصرت شمشیر را به دست آمده است تقسیم شود ، باید عیث های قابل نقل را باث و متاع دار الحرب و ولی سره بر هشتم عوی در دزد که دلالت بر اجره يك تقیمی میکند و ظاهر مفهومی تقسیم بمع است و عین رخصی و ملان (ج ۲ ص ۲۳۶ ط مصر)

## دگر مقاسم خيبر و اموال آن

بن سخن گفته بحث قسمت بندی بر اموال حشر شامل این سه مرده بوده است  
۱- شق ۲- نطاة ۳- کتیبه

شق و نطاة در سهم بندی مسلمان واقع بودند و کسی که مسلمان نبود و سهم ای و سهم بی العربی و شامی و ساکن و بان سرور زمان پیغمبر و بهره برد می بوده که در بین اراضی معاهد رسول خدا (ص) و این تمك دوندگی کردند ، باید معصنه معصود که رسول خدا (ص) می و شق جو و سی و شق حرمان و سهم داد (و شق شصت صاع است که هر شصت من بر بر باشد و می توان گفت یکبار معصومی شمر بوده است زیرا از معصولی رای يك انواع می بر بری است و برای ششر بطور متوسط ۲ در هر آستانه ۶۰ در بر است و معاهد بر می ۶۰ معصت)

حشر در خاصر - حدیده قسمت شد چه آن ها که در عروه حشر حضور داشتند و چه آن ها که غائب بودند جرجان بن عبد الله بن عمرو بن حرم که رسول خدا (ص) بطور سینه رای او سهمی داد ، از دیگران مورد ذکر کرد ، اما آنکه دو حدیه بود و دو دشت خسر دشت سر بر بود و دشت حاس و حشر بحساب این دو دشت تقسیم بندی شد ، نطاة و شق روی هم ۱۲ سهم داشتند که ۵ ن را آن طه و دود ۱۲ از آن شق.

و پیغمبر آنها را يك هزار و هشتصد سهم بخش کرد که بر پیادگان و سپاهواران شون و عج حیر داده شد ۱۴۰۰ مرد سهم بر بود و ۲۰۰ اسب سهم بر و هر آسبی ۲ سهم يك مرد را دشت و پیاده معط يك سهم دشت

شاید این اسب سواد سه سهم داشته و پیاده يك سهم ، در این صورت شصت سهم تقیمی به دو دست سواره داشته و ۱۲۰ سهم تعلق به ۱۲۰۰ ن پیاده داشته و تقسیم هر صد سهم يك سهمی دشته که ابو بجمی او بودند و این حساب سرسهمی هجده است

ابن سحوق سرسپاه را چنین ثبت کرده است

۱- عیسی بن ایطالب (ع) - مهاجر

۲- زبیر بن عوف - مهاجر

۳- طلحة بن عبد الله - مهاجر

۴- عمر بن خطاب - مهاجر

۵- عبدالرحمن بن عوف - مهاجر

۶- غاصم بن عدی احوسی عجلان - انصاری

۷- سید بن حصیر - انصاری

۸- الحرث بن الجراح - انصاری

۹- عامر

۱۰- سی - اصعب - انصاری

۱۱- شی عبیده

۲۲- بنی حرام از بنی سلمه و عبیدالمهام

تا اینکه در صفحه ۲۳۸ گوید:

سپس رسول خدا (ص) دشت کبک را که واحد عام است میان شویشان و زبان خود و جمعی از

مردان و زبان اسلام باین شرح قسمت کرد:

۱- فاطمه دخترش دویت و سق - بار شتری

۲- علی بن ایطالب (ع) صد و سق -

۳- امامه بن زید دویت و سق - ۵۰ و سق سه حرما

۴- عایشه ام المؤمنین دویت و سق -

۵- ابی بکر بن ابی قحافة صد و سق -

۶- عیال بن ایطالب ۱۴۰ و سق -

۷- سی جعفر - پنجاه و سق

۸- ذبیح بن حرث صد و سق

۹- صلت بن محرما و دو پسرش صد و سق که چهل و سق از آن خود صحت بود

۱۰- اکاثة بن یزید پنجاه و سق

۱۱- فیس بن مغرمه سی و سق

۱۲- بن قاسم بن مغرمه چهل و سق

و پس از شرح مردان سهم بر زبانی را هم نام برده است:

۱- از بنی چهل و سق ۲- حمه دختر حرث سی و سق ۳- ام حکم سی و سق ۴- حمه دختر

ایطالب سی و سق ۵- حمه دختر جعش سی و سق ۶- ام الرزیر چهل و سق ۷- صاعه دختر زبیر چهل

و سق ۸- ایطالب چهل و سق ۹- سیده کلثی پنجاه و سق ۱۰- ام حبیب دختر جعش سی و سق ۱۱ -

برای زبان خود هفتصد و سق.

و محبوب دواوین العظاماء اعطيت كما كان رسول الله ﷺ يعطي بالسوية ولم أحعلهم دولة  
بين الأغنياء .

و القيب المساحة

ابن هشام گفته است حسن اینها گندم و جو و خرما و دیگر اجناس بوده که باندازه حاجت  
میان همه قسمت کرده و چون فرزندان عبدالملک حاجت مند بودند آنها سهم بشاری داده است پس بان  
نقل از سیره ابن هشام.

من گویم بن تقسیم راجع به آمد املاک خسر بوده که در حال فتح بدست آمده و بر اساسها و ده  
و یا حدود مستمری هر ساله و در هر یک سهم ده املاک بداد و بسم هم دوی خدمتی بوده که هر مرد  
و زنی در جامعه اسلامی انجام میداده است و این دلالت دارد که میان بد بهفت اسلام و در دوران بهفتم  
(ص) نقش مهمی در شئون اجتماعی داشته بد .  
د ساله حدیث ۲۹ -

۹ - و دهر عصا و حقوق و مستمری را محو میگردم و در آمد اسلامی را مانند رسول خدا  
به همه مسلمانان برابر و برابر و در قسمت می گردم و بیت المال در دست گردان مسلمان توان بد  
گردان میساختم

شرح - از مجلسی «ده» - و د معنوت دو من العظاماء - یعنی آن دفتری که در زمان آن  
به تا تقسیم شد بر پایه برتری مسلمانان بر مکه دیگر در حق برتری از بیت المال - پایان نقل از  
مجلسی (ده)

چون فتوحات اسلامی بشارت و صل عداثم بدیده سرار بر شد عمرو در مع آمد که همه آن ها  
را بر همه مسلمانان برادر و در قسمت کند و دهمی سهم کرد و حقوق و معده می رای هر طبقه از  
مسلمانان در آن وقت کرد - در این دهر فتنه در شهر را معده داشت و در آن فریش مهاجران و حاضران  
حیث بد و زمان به معمر را در شهر بیت المال بر دیگران برتری داد و سهم بشاری برای آنها معرو  
ساخت و چون میان بر بر کثرت واردات اسلامی فرومند و وایگر شدند در هر ساله و بودجه  
خود پیدا کردند و سود خود در معمرات آن تصرف میگردید و این خود بد معتهای عمر بود که تا چند  
قرن ول اسلام مورد عین بود

د ساله حدیث ۲۹ -

۱۰ - و خراج و مالیات از دوی مساحت زمین را منقضی میگردم.

شرح - در مجلسی (ده) - «و القيب المساحة» این اشاره است بد آنچه خاصه و عامه از بدعت های  
عمر نقل کرده اند که گفت بجای این دهك و نیم دهك باید پول درهم از ملك در د دریافت کنیم و  
مساحت کن بهمه بلاد اسلامی فرستاد و صاحبان املاک را وادار کرد که طبق آن خراج و مالیات بدهند  
و در دور بد حکومت خود از مرده عراق همان را میگردم که مدوك درس را آن ها میگردند و هر  
جریب زمین یک درهم (سکه نقره ی بوری ۱۲ بخود ۳۰ حسن) و یک فقیر از حیوانات و هر جریر زمین  
در مصر يك اشرفی میگردم (هغه بخود غلای سکه داز) و یک از بد حیوانات بشیوه پادشاهان اسکندریه

و سوابق من لهذا که

نایب که محلی است و عمای دیگرشان در مصر (ص) نقل کرده اند که هر روز من در اهل عراق درهم و  
 مهر را ارد شتم و در اهل شام مدود، شمشیر و در اهل مصر ارد و در آذربایجان و در اهل مصر  
 شصت و چهار من بوده است و بشیر عسای اهل بیت این حدیث را تفسیر کرده اند نایب که شریعت  
 اسلام این قنونی مدانی را مقرر کرده است و او بنی را که عمر صاحب کرد شهر کوفه بود پان  
 من از مدعیان ده

من گویم آنچه مسلم است بست که از امی عراق و مصر و شام و میان مفتوح لغوه تصرف  
 اسلام در آمد و حکم دینی است که حکومت اسلامی در اراضی مذهب و سببی از رزاعت آن در  
 مورد حق هر ردادی که از رعایت و صم رزاع مضمون شود و این وضع مالیات و حراج که عمر حلی  
 معین و صم ساقی مقرر کرد و اقامت تطبیق میکرد در اراضی صحت و حرانی و سالن عمر و  
 آبادی در این کشورها معین شده بود و حکومت عمری در این باره اقدامی نداشت و هیچ و سالن بعد  
 زارین بود و در نوع زمین و اوضاع عامه در این اراضی حراج درست بود و همین جهت این سرزمین  
 های آباد و بوی برای زوت و خراج آنرا، چهار صد من محلی شد و چهار صد و چهل و شش  
 اسلامی که است در این حدیث که این مساحت عمری در حدود صد و هشتاد و شش درهم حراج حکومت  
 شش کوفه وصول میشد در حدود صد و هشتاد و شش درهم حراج مقرر می گردید و بعد از آن  
 کرد و یکسب آن همین وضع است یعنی بوده است که باعث دلزدگی زارعین شده و رزاعت را ترک کرده  
 و در ل کارهای دیگر رفته

دنباله حدیث ۲۱-

۱۱- و مر نکاح بریده بر بری و برادری مسلمانان سواد مسعود

شرح- در مجلسی ده بر بری در امر ردواج نیست که خاندان شریف و غیر شریف با هم  
 ازدواج کنند چنانچه رسول الله (ص) عمل کرد و در عمر خود که اربعه هجری بود سواد کند  
 زوج کرد

ازوهی من شده است که بن شاره است مدعت عمر که مدعی عمر غیر قرشی از قریشی را بگیرد  
 و عجم از عرب زن بگیرد.

من گویم موضوع صحاح از تزویج خانوادهها بر پایه اشرافیت و تبعیض زادی بوده است که بعد  
 بعد کامل بدان عقیده متد بوده اند و نه از خانواده غیر بنی اسرائیل زن می گرفتند و نه بدیگران زن  
 میدادند و این عصبه در عرب هم رسوخ داشته و یکی از عصبانیت علیه پیغمبر سلام این بود که امر ازدواج را  
 در عجم مسلمانان آزاد کرد و بن معز زاب را مبعی نمود و عمر که معتقد مصل بنیاد پرستی بود و برتری  
 بنیاد عرب را در دوزن صدی خو رنده کرد معتقد است که بنیاد مبنی عربی است این قانون را مدعت  
 گذاشته بود و بنیواسعه یکی از اصول عصبانیت اسلام از زمان برده و چون معتقدند دیرینه عرب ساز  
 گذار بود مودد قبول نهاده شده بود



وَأَمِنْتُ حَمْسَ الرَّسُولِ ﷺ كَمَا أُنِزِلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَفَرَصَهُ  
وَرَدَّتْ مَسْحَدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ ، وَسَدَّتْ مَا فَتَحَ فِيهِ مِنَ الْأَبْوَابِ ، وَ  
فَتَحَتْ مَا سَدَّتْ مِنْهُ .

وَحَرَّمَ الْمَسْحَ عَلَى الْحَقْنِ  
وَحَدَّثَ عَلَى السَّيِّدِ

سئال حدیث ۲۱-

۱۲- و خمس رسول ر (ص) چنانچه خدا عزوجل فرو فرستاده و معرود داشته اجرا میگردم  
شرح: خمس طبعی معروده خدا (۴۱-الاصول) و میباشد که هرچه عیبت بدست آورده شد خمسش  
در آن خدا و در آن رسول خدا و از آن دوی الفربی است. ولی غیر خمس را بکحق خلافتی نداشته و آن  
را تصرف گرفت و میان عموم تقسیم میگرد و از حاکمان پیغمبر در بیع میداشت و سال آن در دست آخر  
خطبه ایراد شده است.

سئال حدیث ۲۱-

۱۳- و مسحد رسول خدا (ص) در بدن و صمکه بود بر می گرداندم و هر دوی در آن کشودم  
میگرفتم و هر چه شنیدم میگردم

شرح: ادواتی یعنی آنچه بر آن فرود آمده از آن بیرون میگردم .  
من گویم، بغیر و تحریف در مسحد پیغمبر مقرر موصی معنوی آن در دکه هر گزیت حقیقی تبلیغ  
اسلام و اجراء عدالت سلامی و معروفات آن باشد در زیر سر پرستی امام عادل

سئال حدیث ۲۱-

۱۴- و عدن میگردم از مسح و صوه بر دوی موده و چکمه (که غیر رحمت داده بود برای  
مسافر تاسه روز و برای معین یک شاه روز ، اینکه در صورت امکان باید مسح بر شرف برای  
واقع شود)

سئال حدیث ۲۱-

۱۵- برای نوشیدن سید (شراب خرمای) حد شرب خمر را اجراء میگردم.

سید: در لذت بعضی آبی است که در آن خرمای ریخته شده است و چون بدمیه در آن تازیانه شود  
مرده پیغمبر بری خوشمزه شدن آن رخصت داده بود چندانکه حرما در مشک آب برای مدت یک  
شاه روز بریزد که بعد مکر برسد باین دمناء و شراب حرما را حلال کرده بود و مصرف میگردید

وَأَمَرَ بِاحْتِلَالِ لَمْتَعَتِي وَأَمَرَ بِالْكِبَرِ عَلَى الْحَنَائِرِ حَمْسَ مِائَتَيْنِ وَأَلْزَمَ النَّاسَ لِحَبْرِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَأُخْرِجَ مَنْ أُدْخِلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدِهِ مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ  
ﷺ أَحْرَجَهُ وَأَدْخَلَتْ مِنْ أُخْرِجَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَدْخَلَهُ  
وَحَمَلَ النَّاسَ عَلَى حُكْمِ الْعُرْآنِ وَعَلَى الطَّلَاقِ عَلَى السَّمَةِ وَأُحْدِثَ الصَّدَقَاتِ عَلَى أَسْمَائِهَا  
وَحَدَّثَهَا ، وَرَدَّتِ الْوُصُوءَ وَالْعُسْلَ وَالْعِلَادَ إِلَى مَوَاقِعِهَا وَشَرَّعَهَا وَعَوَاصِعَهَا ، وَرَدَّتِ أَهْلَ  
بَحْرَانٍ إِلَى هُوَ صَعَمَ

در ساله حدیث ۲۱-

۱۶- و در میان صادر میگردم که منم حج و عمره زان خلاصه ۱۷- و در میان میباید بر جبهه هجرت  
بار الله کمر گویند (برای ادای سار مریت به چهار سیکر چه عامه آید بدعت نموده اند و یکی از  
پنج تکبیر نماد میت را بسلقه میر کسر کرده اند) .

۱۸- و مردم را و میباشتم با اسم الله الرحمن الرحیم را در حمد و سوره سار بنده بخواند (بر خلاف  
شیوه عامه که آن را نمی خواند) آنکه در همه جاها همه میخواند مجتبی ده گویند بن جمعه  
دلاست دارد بر وجوب هر بسم الله بطور مصحح و گرچه ممکنست حمل بر استحباب مؤکد شود

۱۹- و هر کس را بهم راه رسول خدا (ص) در مسجد و در آورده اند برون میاید حرم و آنکه  
از مسجد رسول خدا (ص) بیرون شده وارد میسازم

شرح- از مجلسی ده- و آخر حجاج محصله که مقصود اخراج جسد آن دو ملهون باشد که بی  
اجازه اش در حرم او دفن شدند باینکه هر چه اصرار کردند اجازه نداد بآن در چه بمسجد داشته باشند  
و در آوردن جسد فاطمه زهرا (ع) در آن باشد که نزد بقمبر دهن شود یا دیوار فاصله میان آن ها  
بر داشته شود

و ممکنست مقصود این باشد که کسانی که پیغمبر در زمان حیات خود پذیرفته و ملازم مسجد  
بودند و اکنون بر کنار شد آں را در مسجد و امور سلاه و رد سار ماسد عباد و همسادهی و  
را و آن ها را که پیغمبر از مسجد زنده بود برون میاید (چون حکم و مروان بن حکم)

در ساله حدیث ۲۱-

۲۰- و مردم را و میباشتم بحکم آن و اخراج طایف فاطمه و آن و مواقیست اسلام و کوه  
را از همه اموات طایف مردات آن در امت میکرده و وصوه و عین و سار را بمواقیست و شرائع و  
محل خودشان بر می گردانیدم .

۲۱- و اهل بخران را بجای خود بر می گردانیدم .

شرح- بخران بخران و سکون چیم برون سکران در چند موضع است

۱- بخران پس در ناحیه مکه که داستان حدود در آن واقع شده و کعبه بخران بدان مسوب  
است و قوم زبیه در آن استقامت و مرجع دین بزاری بودند و مسدود و بخران کعبه بری  
مناظره نزد پیغمبر آمدند از اینجا بودند و پیغمبر آن ها را بمباهله دعوت کرد و حاضر شدند و  
همان جا ماندند تا عمر آنها را کوچانید

۲- نام موقعی است در دوه رلی کوفه یا آخر شرحی که حیوی در مر صد اصلاح بیان کرده است ووصف کوچاییدن عمر مر آنها را و سبب آن در صوح البلدان بلا ذری ارض ۶۵ چنین است

### عهد نامه رسول خدا با بجران :

این عهد نامه است که پیغمبر رسول خدا (ص) امجد برای بجران نوشته در صور سکه و زمان او بر آن ها نماند بوده است در هر موهی و هر سال رزق و پند و وسایلی رزق هر سده ی ۱۰ همه را به آب ها بخشیده و تنها بدو هزار حله پسی اکتفاء کرده که هر حله ارزش یک موهه یون بهره داشته باشد و اگر ارزش آن کم و بیش شود محسوب گردد و اگر در عوم رزق ماضی بشیر یا کالائی نماند بجران ارزش حساب شود.

بر بجران سکه پیکلی می را داشته و کمتر بجران کند و پیش از شام مفضل بکنند و اینها شرفست که سی ربه و سی رأس و سب و سی دندان شر در صورت شرکت در موهه بر عینه اسلام در آن حدس بشود اسلام دهند و هر چه از آن عر موهوشودار سب و شتر در موهه است بجران است و آنرا به بر گردند و بری بجران آن شروع شده شده  
در حدود ده ساله داشت و هر چه دارد حساب و من و ربه و در بی رعایت و حاضر و کاروان و دسته اعظم می و نماینده همه دل و حد و رسو حدایند

۲- وضع منی و مذهبی آنها به دانه شود و نه حی و حیوان آنها و نه شعائر آنها  
۳- برسی با سبب در موه و سر و مذهبی در موه و وظائف مذهبی شود و نه بدست بدایچه دل تصرف دارند از کم و بیش

۴- بشار و حوا و در آن حدست رآن ها موهی است  
۵- بر پرچم دعوت بشوند و از آن ها عشر گرفته شود  
۶- قشون بدانها و ریش مرد  
۷- در حقوق و موه که آنرا حدال و حوهی مساوی روه شود شروع بهره :

۱- هر کدام از آنها را بخواهند در پناه من نباشند  
۲- کسی از آنها مسئولستم دیگری نیست  
۳- آنچه حق در این عهد نامه دارند در ضیانت خدا و عهد پیغمبر حدست همیشه

۴- بدستور حد این عهد نامه دل نفس است و بجران و موهی باشد بدست بدایچه در عهد دارند اعتبار دارد و منتهی بر آنها تعصیل نشود (سپس شهود عهد نامه بیان شده است) و گوید گفته اند و بکر صدیق هم این عهد نامه را بجران کردند و چون عمر بن خطاب حدیده شد راجواری کردند و موهه های بسیاری بر حد سلام چیدند و بدن سبب آنها را کوچاییده و این معادشامه را یایها داد.

ما بعد مردم شام و عراق بعد هر بحرایی و دریایند از کار کشت برین و سده رندگی آنها را در هم کنند و هر کس کار کردند و بدی بوجود آورند در آنها باشد در عوم از اوصی پس آنها



وأعطيت من ذلك سهم ذي القربى الذي قبل الله عز وجل " فإن كسبتم أموالكم بالله و فداكم لنا  
على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان » .

ويعبر والله الذي عني بندي القربى الذي هو بالله منعته ورسوله ﷺ فقال تعالى « ولله و  
لرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل (فيما حصة) كيلا يكون دولة بين  
الأغنياء منكم وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا واتقوا الله (في ظلم آل خدا) إن  
الله شديد العقاب لمن ظلمهم

رحمة منه لنا وعسى أنعاما الله به » وصلى به سنة ﷺ ولم يجعل له في سهم الصدقة

و جماعت بدعت گذاشت ودر حدیث است که چون این بدعت را اعلام کرد و مردم بدان عمل کردند  
شب دیگر در مسجد آمد و چون دیده به در صبح ایستاده و در افق شب ماه و ماه را بدعت خواند  
گفت بدعت و بدعت بدعت، این بدعت است و چه خوب بدعتی است و از آنجا که بدعت بدعت بدعت  
با احکام خمس تقسیم کنند.  
در سوره حدیث ۲۱ -

من عفاكم من خمس بركة ذي القربى را که حد عز وجل فرموده است (۴۱ - الامان)  
گرمای ایمان دارد بخدا و چه در هر سادیم سده خود روز بزرگ حق در اهل (روز پیروزی صدایان  
در جنت بدر) روزی که دو گروه اسلام و کفر بهم بر خورد  
شرح این دیاله آیه خمس است که میفرماید

بدانید هر آنچه است برسد حبش از آن خدا و از آن رسول خدا و از آن ذی القربى است  
و سیمان و مسکین و ابن سبل اگر ایمان بخدا دارند و ذکر است حیر آیه برای ایست که  
عقیده بخمس آل رسول شرط ایمان بخدا و قرآن است  
در سوره حدیث ۲۶ -

بخدا سوگند بخدا از ذی القربى ما هستیم که خداوند ما را بخود و رسول خود و بر ما ساخته  
است و فرموده از آن خداست و از آن رسول خدا و از آن ذی القربى و سیمان و مسکین و ابن  
سبل (در ما مخصوص و از است) تا اینکه دست گردان میان یوانگران شما باشد و آنچه را  
رسول شما داد بگیرد و آنچه که شما را از آن میی کرد دست باز دارد و از خدا بپرهیزد  
(در سیم بخدا و محمد ص) زیرا خداست کثیر است (۷۰ - الحشر و صد آیه است و آنچه  
را خدا و رسول خود از اهل انادیها بهره کرد پس از آن حد است و از آن رسول و از آن ذی  
القربى و یتیمان و مسکین و ابن سبل) در بازه کسی که بدان میستم کند این مهریست که حد بهاها  
نموده و ما را نیاز فرموده است بوسیله آن و در بازه آن پیغمبرش سفارش کرده و از زکوة و  
صدقه بها بهره نداده خدا رسول خود را گرامی تر داشته و ما خاندان را هم گرامی تر داشته از اینکه  
با چهره کینی مال مردم بها خود را بدهد.

صبياً، أكرم الله رسوله ﷺ و أكرمنا أهل البيت أن يطعمنا من أوساخ الناس فكذبوا الله وكذبوا رسوله وحججوا كتاب الله السطوق بحججنا ومعونا فرما فرضه الله لنا، مالم ي أهل بيت نبي من أمته مالم ي بعديتنا ﷺ : الله المستعان على من ظلمنا ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم .

## (خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

۲۲- أحمد بن محمد الكوفي عن جعفر بن عبدالله، أحمد بن محمد، عن أبي روح وروح بن قرّة، عن جعفر بن عبدالله، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبدالله (ع) قال خطب أمير المؤمنين (ع) بالمدينة وحمد الله وأثنى عليه وصلى على النبي وآله ثم قال أما بعد فإن الله تبارك وتعالى لم يقم حباري دهر إلا من بعد مهمل ورجاء ولم يحضر كسر عظم من الأمم إلا بعد أزل وبلاء، أيتها الناس في يوم ما استقمتم من عطف واستد رتم من خطب معتز ما كل ذي قلب بليب ولا كل ذي سمع سميع ولا كل ذي صرعش معتز

پس بن مردم خدا را کذب کردند و رسوا خدا را هم کذب کردند و کتاب خدا را که بحق ما گوید ست بکار کردند و در معرری که خدا برای ما مهرد کرده است ما را در پیغ داشتند، خاندان حج پیغمبری از امیش رجورد نکرد بچه از مصیبت که ما پس از پیغمبر خود «مس» را رجورد کردیم و خدا اور ما است و از و کمت خواهیم بر عیبه کسی که ما سم کرده است و لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم.

شرح - از محسنی (ره) - «دولة رحمة الله لنا» می جنس ووی را رای ماها معمر دشه است و ما با این معرری اهداد مهری می رسوده است و ما را از چر کیسی آنچه در دست مردم است بشمار ساخت

## (خطبه از امیر المؤمنین (ع))

۲۲- از مسعدة بن صدقة از ماء صادق (ع) فرمود امیر المؤمنین (ع) این خطبه را در مدینه ایراد کرده است

خدا را سب گزید و بر او سبش بود و بر پیغمبر (ص) و آلش صلوات نثار کرد و سپس فرمود:

اما بعد پس بدینکه خدا تبارک و تعالی همه روز گویان و جباران روز گذرا بشکسته مگر پس از آنکه ماها مهلت و آسایش فراوانی داده است و استخوان شکسته هیچ محسنی را بسته و سالم نکرده مگر پس از سگی و گرفتاری اما ما مردم در کمتر را این بود بکه بدن روی آوردید و آن مشکلا سکه پشت سر گذاشتید عیوب گبری و بند آموری بود، به هر کس دلی دارد جرعه دست و به هر که گواهی دارد شواهی حق است و به هر که چشمی دارد بیناست

شرح - از محسنی (ره) - ممکنست مقصود از «ما استدریم» آن گرفتارانه باشد که در آغاز

عَادَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا يَعْبُكُمُ الظَّرْفُ ، ثُمَّ انْظُرُوا إِلَى عَرَصَاتٍ مِنْ قَدِ افْتَدَى اللَّهُ بِعَلَمِهِ  
كَانُوا عَلَى سَنَةِ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ أَهْلَ حَسَابٍ وَعِيدٍ وَرُفُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ، ثُمَّ انْظُرُوا بِمَا حَقَّقَ اللَّهُ لَهُمْ  
بِعَدَالَتِهِ وَالسُّرَّةَ وَالْأَمْرَ وَالنَّهْيَ ، وَلَمْ يَصْرِفْ مِنْكُمْ الْعَاقِبَةَ فِي الْحُسْنِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِأَمْرِهِ  
عَاقِبَةُ الْأُمُورِ .

فياضنا ومالي لأعجب من حظ هذه الفرق على اختلاف حجبها في دينها ، لا يفصلون  
أثر بني ولا يقتلون بعمى وصي ولا يؤمنون بغيث ولا يفتنون عن غيب المعروف فيهم ما عروا  
والمسكين عندهم ما أكروا ، وكل أهله منهم مفعلة ، آخذ منها فم يبرى بعري وثيقت و

مشت رسول خدا (ص) بود از بسط کفر و سبب گیری امانت و مسلمانان که در دینش حق و اهل حق پرورد شدند و دوت صمدان را رساند و حد رسون خود را بر کفار حضرت داد و میبکست معصودان و اسیرینم و نهایی پس رسول خدا (ص) بشود مسلمانان و اهل چهل و گم زاهی در موزعه صمدان و اربت یاری رسول پروردگار چنان و خطای بی شمار آنها در احکام دین و سبزی شدن دوت آنها و چنگ که روح در همه آنها عرت بگری بود رای کسیکه حرد و فحشی داشت و اعتبار حق و اهل را صمدان بر دوت رسون (ص) و عروا و صبح و سبزی او و کفار و مشرکان دوت احوال امرا مؤه بی معصیق بود از تاریخ فوت رسول (ص) تا و امانت خود او.

و می گفت مهربان بود و آن را به من داد و آنچه در دست داشت بگفتی بشماره ده  
آورد مرا که همه دیگر گوی هلو ملایب های دنیا و راه اندیشه و پند آموزی است بری

مرد حردمند

و محبت است گریه دور است که مفهود از آنچه من روی دایره احوال روح و هوای و باطن و عادت آخرت و عاشق باشد و مراد از آنچه من بحث کردید عمر گذشته آن باشد و معانی دنیا و دایره آن

دوالہ حدیث ۶۶۔

ای سده های جدید در جری شده است دارد خوب بگرد و با من کنید و سپس بنگاه  
کند بعد از رفتگی که بکه حد و د را کشید و مرد ( از نه اتمام گرفت حل ) و هم  
حد و د، آنگاه زندگی در عوسی د شد و سه نه کشید و چشید و کشید و نه و جاه و مقام  
رجید اندیشید، سپس بنگاه کند که حد و د نه و دمی کارشان بدین آورد پس ر نه و د حرمی  
و شدی و امر و دمی و دمی گراری، هر کدام شده شکستی کنید سر بهاء پست درید و حد و د  
آن جا بود نه اند و ر آن حد و د سر بهاء دور

شکوهم باید و چرا در شکست بدر بشوم و خضعی این دستجات بر کینه و دلهای پوچ که هر کدام بر دبدبازی خود می - شده به پیروی از پشمیری دارند و به افتداه میگرد و در روش وضعی بیهمبر به ایمن و عقیده ای سادیده آرد و به ارغبی خود در و پارسا سده (و نه رعنی در گزند خل) همان بر خوب دست که ماساها بخوبی یاد شود و همان را رشت شمرند که خودشان رشت و باروا دارند

أسس محكمات فلاير لول نحو ولن يرداهما إلا خطاً، لايد أن تفرشاً ولن ، ادوا الأبعد  
من لله عز وجل ، أسس بعضهم بعض و تصديق بعضهم لبعض كل ذلك حشمة مما وث أسس  
الأمتي <sup>عليه السلام</sup> وهو أمة في إلههم من أحب فاطر السموات والأرض

أهل حسرات و كهوف شباهة أعل عشوات وصاله . سمة من . كله الله إلى مسه و  
رأيه فهو مأمون عند من يحبه ، غير لمنهم عند من لا يعرفه . وما شد هؤلاء بأنهم قد عذب عنها  
عاقوها ووا أسفا من فعالات شمعني من بعد قرب مودتهم اليوم كيف يستدل بعضي بعضاً و  
يفل بعضها بعضاً ، المشقة عداً عن الأرض لدرلة ولفرع ، المؤمنة الصبح من غير حشمة كل  
حرب منهم أحد [مده] بعض أيامه هل بعد من بعد

مع أن الله . ولله الحمد . سجميع هؤلاء كيه مني أمة كم . بجمع من ح الحريه

هر که مشای بری خود امام و پسر و است و در هر آنچه از حق اندر است و پسر خود در دست میانه  
عمل ممکن و سخن بدان چیده و . اب از او محکم ساخته و اسوازی بدشمن و صده در خلاف حق  
میروند و جز خطاکاری بیفزایند

درب خدا نیویندند و هرگز بجز دوری از خدا عزوجل ننگرند ، الفنی که بایکدی بگردانند  
و سرودی آید از یکدیگر همه و همه را ، وحشت از آن فوایبی است که بهر می آید  
گذشته و زیستن از احباب خدای آفریده اسنان ها و زمین است که بدان ها رسیده و  
سمیع کرده

این مردم دوسویا در بی دارند و در هائی ایستاده بر همه گوی . چه شد در آری و کمر می  
وردد آشفته ردد آنگه خدا او را جدا و ص کوه و دواپاده و بر اوجی سک و بداده  
برد کسکه در همه و در اعمام و و ر کسکه و ر شد همه

و نه آنچه درم برین وان کود و نادان بر معهای بی چو مان مانند و افوس و دریغ ، بار کار  
های شایسته که شد آن من رودی خود داد کرد ، (وای) چگونه کدیگر بر خو ورم و ردد  
چگونه کشار هم دست یارید ، در داست که ازویشه جدا شوید و دور افتند و شاحه چسبند و دوری  
را بر پراخه جو در هر گروهی از آنها شد شاحه چسبند و در را بر هر نادی که در ، بار من  
سویان سو شود

شرح . در محسوسه دالمشده عدم از این . می . سید که ازیشو ، حق جدا شوند و  
آنها دایری نهد و ، شاحه ی رمدی جدا شد که یا رها کردن اصل سودی ندارد و پس از اینکه  
از مرکزیت حق دور شدند و در این حق رفته مانند مجاز و ای مسلم و رید و بعضی و  
ابراهیم و دیگران که از پراخه خواهند دور شوند و پس ر ح و و شودش مدبوب شوند و کشه  
شود یا معصود است که خروج آنها از راه بعضی از راه ، و وقت است

دیده حد ۲۲-

، آنکه جدا شد (وله احمد) بروی مردم گمراه را ری درین روز گمراهی می آید و





تیره اند و برخی ریشه عربی را که عرب حجاز و نجد را بر آنها جدا دانسته و عدنان و همدان را دو تیره مستقل و جدا شمارند.

هنگامیکه آثار ویرانی در مدینه عرب شد یکی از رؤسای مائیل آینده آن و پیش سنی کرد و بایرون خود را از آن کوچیده بدین شرح که در سیره بن هشام ج ۱ ص ۷ خط مصر گوید

سبب خروج عمرو بن عامر از مدینه این بود که وریدان بسیاری بازگفته است وی در موشهای سحرانی در مدینه مدب و حبه کرده اند از آنکه آنرا بر وی آید در ناچه می کند و بگفته اند تا آنرا هر طوری خواهند در مدینه کشت خود مصرف کنند و در باب که با وجود این موشها مدینه را نخواهند بستند و هضم گرفت که در مدینه کوچیده و برای مردم خود عقیقه ای کشید بخود سالقین پسرش سالقین کرد که چون او تنیدی کند و وی سلی را در او برید شود سنی او را پیسخند پسرش هم در مدینه و چینه کرد عمرو بن خود را بستند و عسائی شای داد و گفت من در شهری ستم که در مدینه ترین ستم در آن مدینه سنی رده است و از آنجا خود را حراج کرد اشرف بن گهسار این هشتم عمرو استفاده کند و از آنجا او را بخیرید و او هر چه داشت فروخت با سیران و ده های خود کوچ کرد تیره ارد گهسار عمرو بن عامر جدا شود و آهنگ در آن خود را فروخته و نادی فروخته شد و در مدینه تا بلاد عثاریه رسید و خواستند از آنجا گذر کنند بمحل وقت دادخواهی ندا کردند و عثاریه آن ها را بستند و آن ها را در مدینه آمدند و گاهی غالب بودند و گاهی مغلوب در آن مدینه عباس بن مردس شهری گفته است که آن مدینه را و ششم سنی را بعد کوچ آمد و چند دسه شده (و پس از شرح سرانجام دسته ها گویند)

سوم مدینه سنی در مدینه رسد و آن را از آن کرد و در مدینه است که حد بلات و مدالی به رسوم خود مجید (من) رس کرده است از وی قوم ساه در مدینه کن خود آیتی بود که آن دو عسائی و رار است و چپ

این جمعیه کوچ کردند به دسته مجیدند

۱- دسه که آمدند در جنگ عرب با مهاجر سنی تکامل دادند و در کنار جمعی از یهود که ساکن در آن جا گرفته و سنی آمدی و عمرانی فراهم کرده بودند و وطن ساحه و آن ها همان دو قبیله اوس و خزرج هستند که به ری پیغمبر سلام بر خواندند و در مدینه خود دعوت کردند و وسیله آن با اسلام داری حکومت و پیرو گردید

۲- در مدینه شام و کنار دولت محمد دوم باز آمدند و در مدینه حکومت روم را بدگمی کردند و آن ها را بنی هاشم نامند

۳- در مرزهای فارس و دشمنی اطراف فرات از آنجا آمدند و در ساه حکومت متصدان و مفتدر ساسانیان را بدگمی می کردند و رحمان آن را خود در بودند و بکندستگاه پادشاهی عشیره ای پیوسته آوردند که سلاطین آن ها را ملوک حیره در تاریخ یاد شده اند

و همه این دستجات عرب و همدان در آن سده با عربستان و سکه مسیح مشرق زمین نقش مهمی داشتند که در این حده حضور و محضر بدان شده است و آن ها را از نظر کلی بشبه به آب پادانی کرده که بر آسمان بر بر آمد و در شکم زمین و کوه فرو رود و بظاهر نمود گردد ولی بصورت

لكن لا يعتصموا ما عصوا ، يعصعص الله بهم ركاماً وينقص بهم طي الحادول من ارم و يملأه  
مهمهم لريون فوالذي فلق الحنّ وبرا السمة ليكون ذلك و كآتي أسمع صهيل حيلهم  
و صعلطه و حيلهم

چشمه سارو از زمین برآید و عاها برآید کند يك نقش مهم دسته ۱ که در مدینه منزل کرده بسی در  
حنگه سرف که به نام مدینه الرسول مشهور و نام آور گردید این بود که پس از ۱۲ سال خصومت و  
سرمستی در مش پایتخت اسلام قصوت اسلام را از این مسامت دور دزد کرد و پیغمبر اسلام گراننده  
و کمال رشادت و خلاص و را بازی کردند و آل و ساز سی امه که قربا در حجاز و در مکه و شه  
ر شد و در حقیقت حکومت و سلطنت مکه و قریش بدست آپ عاده بود بوسیله هدایت هدیه عرب قحطانی  
مدینه که اعمار اسلام شده تار و مار شدند و در مکه و حجاز آوره گردیدند بربر و هنگام جنگ در  
دری که در سال دوم هجرت پیغمبر و موغ پیوست با سال هشتم هجرت که شهر مکه مرگرمهم عرب سال  
در هجرت در مش و سی امه بدست عدوهایان فتح شد بیروکیهم اسلام هدیه انصار مدینه بودند و در جر آن  
چند سال بسیاری از سران قریش کشته شدند و پس از فتح مکه سی امه و دیگر قبائل قریش سر و  
مار شدند و آواره گردیدند و پس در آینده شام را مرکر خود ساختند و در آنجا گرد هم بر آمدند  
و دولت اسلامی برآید کردید

و اینکه امام در این قسمت خطبه پیغمبر را حدادند بوسیله هدیه دوم سیه که رسیده  
های بر عزم بودند چه کرد و چه کرد برای آوره ساحس سی امه مقصود این آواره گی دورن  
اولسکه سیه مبرزه آنها با اسلام بود و پیروی انصار مدینه تعقیبات

دینا حدث ۲۲-

و برای اینکه معلوم شود بر آنچه عصب کرده اند حدادند بوسیله آنها کی رالرب ساد و آن  
ها در بر سرگیهای رم و بلاد شام درهم شکند و بلاد حرم ریش و در آنجا بر کند و سوگند دادند که  
دایره و شکاف و گناه را رورند و چادار آورند و اسان و حیوان بر آرد هر آینه سکه گهم  
خو هدیه و گو یا من کون شیعه اسان و جعان مردان آب زامی شود

شرح رمحسی ده بهضم بهم رکاء پس از تفسیر کلمه ضمع قبل در پیروزی گوی  
حد و حینه آپ بر کی محکم و بر گیر که پانه و مدیه دولت سی امه ست و بر ساد و آنها را در  
بر سرگیهای رم درهم شکند بسی حداسیاد آنها را از سر زمین شام و دمشق و بران کند که بیشتر و دیت  
۱ بحث آنان بود مخصوص دوزمان آنحضرت

۱ آنکه گوید مقصود از هر دو فقره اینسکه شرح دهد تسلط این دوم مایر بر سی امه در  
وسط خاندان آنان و پیروزی آنها را در پایتخت آنها و شرح دهد که هیچ در و قلعه ای برای آنها نبود  
و در پایان نقل از مجلسی ده

ولی آنچه سطر میرسد اینسکه فقره اول خطبه که شرح آن گذشت بیان آواره گی سی امه است  
بدست انصار از پرچم پیغمبر چایچه گهم و این قسمت از خطبه بیان تسلط سی امه است بر شام و  
مقصود از آن کی و نمی که بدست آنها متهدم شد بر اماندن دولت روم شرقی بود که با انتخاب آن شام بود

وَأَمَّا اللَّهُ لَمْ يَدْرُوسْ مَا فِي أَيْدِيهِمْ بَعْدَ الْعُلُوِّ وَالْمَكِينِ فِي الْإِلَادِ كَمَا تَدْرُسُ أَلْفَهُ عَلَى أَلْفٍ مِنْ مَنَاسِبِ  
مِنْهُمْ مَا صَلَّاهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَعَصِي عَنْهُمْ عَزَّ وَجَلَّ وَيَتَوَلَّى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَنْ تَابَ وَلَعَلَّ اللَّهُ يَجْعَلُ  
شِيعَتِي بَعْدَ الْمَشْرِقِ لِسَرِّ يَوْمٍ لِهَؤُلَاءِ وَلَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَرْدَ الْحَيَرَةِ بَلَّ اللَّهُ الْحَيَرَةَ وَالْأَلْفَ  
حَمِيصًا .

۱. امیر بر کن وثیق بابی نسبت از امپراطوری روم و دولت سرانبطیه سیاد میبست و نسبت به فتح و  
استیلاء بر بلاد شام در آن روز و حاکم اسلامی شیره سیامیه سیار بیجا است زیرا

۱- نسبت بر چینی که ری رسال دشو و دارشامات و دستگیر شده و آمده به فرمان او که  
حرکت کرد بر چمن ری ای سفیان بود و گرچه بحسب ظاهر فرمانده کل قوی در بادی امر او  
عبیده بود و سپس در آن روز و دلی هفت روزگی فرماندهی دشو و فتح شام و مهیت سیاد آن دست سران  
سیامیه اداره می شد

۲- پس از تکمیل فوجت شام بر بدین ای سفیان فرمانروائی جمیع بلاد شام گماشته شد و در  
حقیقت حکومت و دستگیر سلام در این ناحیه و زحیر بدست آنها افتاد و در تاریخ بر د این خطبه که عینی  
(ع) در مدینه بوده است هجرت از حکومت رسمی سیامیه جاری بود و بدین اعتماد این پیشگویی درست  
از کرمات عینی (ع) است و بعضی این نسبت از خطبه بر روال ملک سیامیه سیاد مشقت زیرا روال  
ملک سیامیه از نظر صدور فرمان مسند و ابراهیم امامت و سران سیامیه و نظر از بروی  
نظامی مستند بانی مسلم حرمی و ابو سلمه خلال و امثال اینها است و سیادت آن فرماندهان و  
قومها بر آمد و شکست و هر روز من سرش لازم دارد  
و ساله حدیث ۲۲-

بعضی حدیث که هر چه در دست آنهاست آب شود پس از آنکه بر روی و سبط در آن روز  
باشد و به یک روزی آب شود هر که از آنها مرده گمراه مرده و سیان حدیث و حدیث که  
کار هر که از آن روز و حدیث و حدیث توبه هر کدام را خواهد پذیرد و امید می رود خداوند  
شعبان مر پس از آنکه گوی و ابراهیم کرد بد برای بد برین روزی که ایسان در پیش در  
رای هیچکس نسبت بعد از کیره و جاری نیست بلکه احتیاج و هر مری از آن حدیث  
شرح در این نسبت از خطبه بیان دوال و اقراس دولت سیامیه را کرده است و این حدود  
دلیل دیگر است ری شرحی که در باره و نسبت پیش از آنسان تاشیم و میفرماید حدیث و شعبان مر برای  
بدترین روز سیامیه و ابراهیم و هم دست می باشد و این حدود اشاره بهم آهنگی دستجات شیعه است در  
برانداختن حکومت و سیم و برداشته سیامیه که از جنال پیرو تا تخوم چین و دست یافته بود و فیما  
سی عباس به بروی شده آب حضرت پیش رفت کرد و شمار بهشت حداموی رضائ آل محمد (س)  
بود ، مرحوم محسنی در « بدترین روز سیامیه را روز فام و ظهور امام قائم (ع) دانسته و  
بعد است

بِهَا التَّسْإِلُ لِمُسْتَحْلِي لِلْإِمَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا كَثُرَ وَلَوْ لَمْ يَتَّحِدُوا عَنِ مَرِّ الْحَقِّ وَلَمْ يَهْمُوا  
عَنِ تَوْهِينِ الظَّلَمِ لَمْ يَشْتَجِعْ عَلَيْكُمْ مِنْ لِسِ مِثْلِكُمْ لَمْ يَقْوَمِ قَوِي عَلَيْكُمْ وَ عَلَى هَهِمِ الظَّالِمَةِ وَ  
رَوَيْتُمْ عَنْ أَهْلِهَا لَكِنْ مَهْمُ كَمَا تَهْتَبُ دَوِيسَرَاتِنِ عَلَى عَهْدِ مُوسَى [بْنِ عِمْرَانَ] عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَعَنَهُ رِي  
لِيَصَاعِقَ عَلَيْكُمْ أَلَتَبَهُ مِنْ بَعْدِي أَصْعَفَ مَدْرَهْتَ بِدَوِيسَرَاتِنِ لَعَمْرِي أَنْ لَوْ قَدْ سَكَمْتُمْ مِنْ بَعْدِي  
مَدْرَهَ سُلْطَانِ دِي اُمَمَةٍ لَعَدَا حَمَمَتُمْ عَلَى سُلْطَانِ الدَّاعِي إِلَى الضَّلَالَةِ وَ حَيِيْتُمْ الظَّلَمَ وَ حَلَمْتُمْ الْحَقَّ  
وَ اظْهَرْتُمْ كَمْ وَقَطَعْتُمْ الْأَدْمَى مِنْ عِلْدِيدٍ وَ وَصَلْتُمْ الْأَعْدَى مِنَ الْحَرْبِ إِلَى سَوَلِّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

دعایه حدیث ۲۶۶

بید مردم که بیکه با حق مصیبت داشت را بخود رساند و بگوید که سید سید و اگر شما بیکدیگر  
را و ایستادارید در راه حق صریح و سخی بکنید در وهی و بختی حاصل بر شما در شود کسیکه مدینه  
شما نیست در ایمان و عقیده و پروتگردد بر عینه شما آنکه خواهی شما ببرد و احضارت مانده بر حق را بر پا  
بهد و از آن شاه حالی کند و بی شما سرگردان شده چو آنکه بی سرانین در دوران موسی (ع) سر  
گردان شده و بعد از خودم سرگردانی شما پس از من امروده گردد و چه بر سر سرگردانی  
بی اسرائیل باشد

و بعد از خودم اگر شما بدارد و بختی بی منه را سر برد پس از من در هم گسرد  
صلحی را خواهید گرفت که بگویم ره می جوید و از هم بعد از زنده می کرد و حق را بشت  
سر می بید و از برد گیری مردان بدر می رود و دور بر آن کسان از بعد از آن در کتاب رسول  
خدا (ص) می بینید.

شوخ - در مجلسی زده و مری را زده که بگویم ای دوازدهم علی حاضرات ادعای ای  
الصلاة ای الداعی لی بنی عباس پایان دل از مجلسی ده  
من گویم در آن وقت در خطبه پیش گوئی از تشکیل حکومت بی عین شده است و  
بی هم خود دینی است بر آنچه که هم که وقت دوم خطبه در آن تشکیل حکومت بی می  
است و نفوذ و ترقی آن

و در اینجا دو سرگردانی برای شیعه بیان شده است یکی سرگردانی در زمان خود علی (ع) که  
دوران صدی آن به او و آن را شمه دوران سرگردانی بنی اسرائیل بوده با وجود وجود  
حسرت موسی در میان و دیگری سرگردانی شیعه پس از آن حضرت در دوران حکومت مطهره بی  
امه و در ضمن اشاره می فرماید که آن همه مشر و سرگردانی در هم برای تربیت شیعه و آب  
دیده شدن و هم عمومی شد کرد و آن پس بس و در هم پس از سرگردانی حکومت بی امه  
بدینال یک گمراه دیگر روند که از تیره بنی عباس است.

و از حامدان علی که سابقه جهاد و مبارزه و از ولایت سرور پریم اسلام بدر گیری نیست  
است بر ده و بدست مردان حامدان بی عین خود که بسازد دیر بر آن بیجا شده بر خواسته و  
آن پس از فتح مکه بود

ولعمري ألو قد رب ما في أيديهم لهذا المحجب للجرار، ورب الوعد وانصت له دة و  
 بدالكم الحجم دولد من قبل المشرق ولاح لكم القمر المشرق  
 قد، كان ذلك فرجعوا التوبة واعلموا أنكم إن أنتم طالع المشرق سلك بكم مناهج  
 الرسول <sup>صلوات الله عليه</sup> قد رسم من العمى الصمم والكم وكفتم مؤنة الطلب والتعسف وبتتم النقل  
 القادح عن الأعشى ولا يفتد الله إلا من أبنى وحلم واعتسره أحد مالمس له فوسمعلم الذين ظلموا  
 أي متقلب ينقلبون

دستاله حدت ۲۲

وحدان خودم سوگند که گر آنچه در دست آنهاست آب شود و از میان رود امتحان و  
 مجازات برداش شود و وعده فرح بردن گرد و مدت عمر دولت باطل بر آید و ستاره دبی  
 دری سری شام بد گرد از سوی مشرق و ماه مابست برای شما بیان گردد (شاید مراد  
 ظهور ماه و گر باشد پیچری باشد ماه در آسمان و گناه ارضیوز امام ماب (ع) است رجسیزه)  
 شرح- من گویم شده مقصود از میان شدن ماه بن باشد که بشر با مسائل جدید امروزه به  
 گره ماه مسافرت میکند و آب را بجوی ملاحظه میباشد و از آن مطلع میشود چون القمر المیرا شاره  
 بهین ماه معروفست و گره در درامبر گره شود و ظهور آب بوجه روشن که در آن کلمه لاح  
 تعبیر شده است بسیار مناسب با اصطلاح کلمی است که بشر بوسیله نفس مکره آب بدست میآورد و در  
 اینصورت پش پش سی مهم بشمار میرود

و سایر این مقصود از ستاره دستاله دری که در مشرق ظاهر گردد دو دهنای معموله فصاحت  
 که مثل از این خطبه و بعد از آن مکرر و دهاند و غم هست قدیم و جدید برای آنها نظریاتی  
 را باز میخندم دشته اند بلکه گناه از مابست که مخصوص در دوران اخیر پدیدار شود  
 و شاید گناه از بردن برین کشی فصاحتی باشد که نه گره ماه سفر خواهد کرد و از مشرق زمین  
 خواهد بود.

دستاله حدت ۲۲

و چون این امر بد گرد شد سوره اراعمال و غنای غلذ خود بر گردند و بداید که گر پرو  
 طالع شرق شوند شما را بحیثیت روشن رسول خدا (ص) برآورد و از نادانی و کوری و گنگی  
 بد آید و از روح طلب و دور گفتن و دور کشیدن ده شوند و باز بسکین و کمر شکن دار گردن خود  
 بدور آید و خدا دور دارد از رحمت خود هر کسکه سر بار دند و سم کند و رود گوید و دور  
 کشد و آنچه را حق ندارد گیرد و صرف کند و بروی بداند آنکسکه ستم روا داشتد بچه  
 سرانجامی خواهد رسید

شرح- رجسیزه مدادیم من المسیح یعنی برانزیریوی زمام قائم خدا بود بمان همه  
 اعصای شماعصا کند حق را غمید و بشوید و بگویند

«و کفتم مؤنة الطلب الحج» یعنی دو زمان او بار بداید که طلب دوری کید و مردم  
 ستم کید و مال آنها را بگیرد و باز بسکین مرس و مصالح عباد و اطاعت جبران و ستم آنان از گردن  
 شماها بدور افتد فتدبر جیداً

## (خطبة لامير المؤمنين ع)

۳۳ علي بن ابراهيم ، عن ابيه ، عن ابن محبوب ، عن علي بن ثابت و يعقوب السراج ، عن ابي عبد الله ع أن امير المؤمنين ع لما بويج بعد مقتل عثمان بعد المسير فقال الحمد لله الذي علا فاستعلى و دنا فتعالى و ارتفع فوق كل منظر ؛ شهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له شهد أن محمد عبده و رسوله حاتم السبطين و حجة الله على العالمين مصداقاً للرسل لا و لكن و كان دله و مدين رؤوفاً رحيماً فصلّى الله و ملائكته عليه و على آله

۳۴ آمد بعد ايتھا الشّس فارّ السّمي بعود أسجانه إلى النّس ؛ من أوّل من رمى على الله حلّ  
۳۵ ع عوف بن آدم و أوّل قتيل قتله الله عاق و كان محلّها حريباً [من الأُس] في حريب و  
۳۶ لها عشرون إصبعاً في كلّ إصبع طمران مثل المجلس فسأطاه ع ؛ حلّ عليها أسداً كالمل  
۳۷ ما ذكّيعير و نسر ؛ مثل العمل فقلبوها ؛ قد قبل الله الحمار ؛ على أفضل أحوالهم و آمن  
۳۸ و أمات هامان و أهلكت فرعون و قد قتل عثمان ؛ لا إله الاّ الله ؛ لم يترككم قد عادت كهنتها يوم بعث الله  
۳۹ ؛ و النبيّ و الذي بعثه بالحقّ لنملأ ببلية و لنعزّز بلسّ عربله و لنناسنّ سوطه لعدد حتّى

## (خطبة از امير المؤمنين ع)

۳۳- از امام صادق (ع) که چون پس از کشتن عثمان با علی (ع) بهشت شد آنحضرت بهر  
برآمد و فرمود

سپاس از آن خدا است که برادر است و فرار خود و رد بگشت و برتری بود و بالای هر  
دیده که بر آمده است و گو هم که بهشت شاسته پرستی هر خدا بگانه ست، شریک ندارد و گو هم  
که محمد سده و فرستاده او است پایان پیمر است و حجت خدا بر همه جهانیان صدق داشت همه  
رسولان بخت داد و مؤمنان مهرورز و مهربان بود و حد و ارشته ها بر او صوبت هر شده و بر  
و

اما بعد ایا مردم راستی که ستم و تجاوز بازان خود را بدورج کشد و نه راستی بخت کسی که  
حد چو رکزه ستم روا داشت عاق دختر آدم (ع) بود و بخت کشته چشم حد عاق بود و بخت چو رکزه  
یا حریب زمین را شمش خود میدشت و دارای سست انگشت بود که در هر انگشتی دو باخ داشت بماند  
دستی و حد از وجل بر و شیری مسخر کرد بسانه پل و گرگی بسانه شرو و کر کسی سرزگی  
سر و او را کشتند و معقود حد او را زور گویان و گردن کشتن را در بهترین حالی که  
داشتند و امن ترین وضعی که بودند بگشت از همان جان گریخت و فرعون را بکود کرد و عثمان  
هم کشته شد

هلاکه گرفتاری شما بهمان وضعی برگشت که در آنروز حد و بد پیمر خود بر بگشت  
سو گند به بخدا نیکه و را راستی معوث کرد معوض بهم در میرید و نمپا و غصه های مراوان بدر

يَمُوتُ أَسْلَمَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ أَسْلَمَكُمْ وَلَيْسَ قُتْلُ سَابِقُونَ كَانُوا قُتْلُ سَابِقُونَ  
 كَانُوا سَقُوا وَاللَّهُ مَا كُنْتُمْ وَشَمَةُ وَلَا كَذِبَتْ كَذِبُهُ ، وَلَقَدْ نَسَّتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَهَذَا الْيَوْمِ الْأَوَّلِ  
 الْحَلِيلِ حَيْلُ شَمْسٍ حَمَلُ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَحَامَتُ لَحْمَهَا فَتَقَحَّضَتْ بِهِمْ فِي السَّارِ أَلَا إِنَّ أَمْتَقُونَ  
 مَطَانِدِلُ حَمَلُ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأَعْطُوا أَرْمَتَهَا فَأُورِدَتْهُمُ الْحَنَّةُ وَفَتَحَتْ لَهُمْ أَبْوَابَهَا وَوَحَدُو يَحْيَى  
 طَيْبَهَا وَقِيلَ لَهُمْ : «أَخْلَوْهَا سَلَامٌ آمِينَ» ، أَلَا وَقَدْ سَبَقُنِي إِلَى هَذَا الْأَمْرِ مَنْ لَمْ أَشْرُكَ بِهِ وَمَنْ  
 لَمْ أَهْبِ لَهُ وَمَنْ لَيْسَتْ لَهُ مِنْهُ نُوبَةٌ إِلَّا نَسِيْتُ يَمُوتُ ، أَلَا وَلَا نَسِيْتُ مَعْدُ تَحْدِثُ شَرَفٌ مَعْدُ عَلَى شَاخِرِي  
 هَارِ قَانِدِي بِهِ فِي بَارِحَتِهِمْ

حَقُّهُ وَظُلُّهُ وَكُلُّهُ أَهْلُهُ ، وَلَكِنَّ أَمْرَ السَّاطِلِ لَعْدُ يَمَافَعِلُ وَلَكِنَّ قُلَّ الْحَقِّ وَلَرَبِّهِ وَلَعْلُ  
 وَلَعَلَّمَا أَدْرَ شَيْءٌ فَأَقْلُ وَلَكِنَّ دُعَايَكُمْ أَمْرُكُمْ إِنْكُمْ سَعْدَاءُ وَهَذَا عَلَى الْإِلَاحَةِ الْإِسْمِيَّةِ لَا حَشِي

شویید و شمارا باشد دانه‌های گندم و جو که با خاک و خاکش در آمیخته است بر باد زده و در چرخش  
 و گردش اوضاع آرمش گر آید و خوب و بد شمارا از هم جدا کند و باشد دانه‌ای که بر سر  
 آتش باشد و چون ستم و آرمش شمارا برو و کند و از این دو تان رو نگرداند و مهم آرمش  
 آنکه در ترس شاه را مراد شد آید و مرادترین شاهها دیر بر ارمه گرانند و در شمارای خود  
 روید که گویاهی کردند و پیش روی که پیش تاغی بدنبال مانند بگند ما داده است و در  
 حالی بر من نیست و در عمر خود بکار هم دروغ بگفتم و من دروغ گفته‌ام است و من دروغ  
 و باین روز خبر داده شده بودم

هلا که خطاها باشد سب‌های چپوش و سرکشی باشد که اهل آنها را بر آن سرور  
 کرده و مواد آن‌ها را بر لجامشان گزاشده و سر خود را شایسته سواران بر خود زده و در  
 در اندازند

هلا که دعوی دهر چیری باشد یا کشتی زام هسد که اهل آن در بر آنها سرور کرده‌اند و  
 مهاشان را بدست سواران داده و احضار خود آنها را میراند تا که سواران بر خود بهشت رسانند  
 دردهی بهشت بروی آنان باز است و بوی آنرا شوند و سیم خوش آنرا دریاسد و با پا گوشت در  
 آید با سلامتی و آسودگی

هلا در این امر خلافت بر من پیشی گرفت کسیکه من او را شریک در امر خلافت خود رساندم  
 و این امر خلافت را باو بخشیده بودم و برای او نوشتی و هستی در این کار بود (نوبه از عصب خلافت نیست  
 ح ل) مگر آنکه بر من محال بعمری بعوض میشد

هلا که پس از محمد بعمری باشد (و بوقت خلافت برای ایان محال باشد) (و قبول نوبه آنان را  
 حرم عصب خلافت میسر بود) از راه عصب خلافت بر برگاه دست سانی بر آمد و او را در آتش دوزخ  
 بر تاب کرده‌ای هست و باطلی و هر کدام اهل و طایفه دارند و اگر باطل را او بود و جرم بر دست او در بر  
 چینی کرده و چینی بوده است و نازگی ندارد و اگر حق اندک است با دوزگان که چینی بوده است  
 و شاید که بسپار گردد و شاید که از آن دست برداشت و بومی شد و چه کم میشود چیری پشت دهد



آن نگویند و علی فیه مسلم عتی میند ، کسم فیه سیدی غیر محمودی لرئی ، ؟ لو أشاء  
لقلت عفی الله عمت سلف ، سق فیه الر حلال و قام الثالث کالعرب همه بطنه و یله لوقص  
حاجاه و قطع رأسه کان حیر آله شعل عن الحنة و لسا أمامه ثلاثة و إثین حمسه لیس لهم  
دس ملک بطیر بحاجه و سبی لأحد الله بصره و رباع محمد و طالب مرحوم ، مفسر فی السار  
الیمین و الشمال مصله و الطریق لوسطی هی الحنة علی یائی الکتب و آت السوء ، هلت من  
ادعی و حاب من فتری إن الله أدت هذه الأمة بالسب و النبوه و لیس لأحد عند لا هم فیه

و ورود و باز گردد و رو آورد (منی چون شما را روز بخت و هنگام بوطنه سمعه سبی کردد  
و حق حلافت را اهل آن زوده شد و حکومت را ماء بر حق باز گرفته شد و بدو پشت کردد و صاع  
و ژگونه شد و معرفت جمعی اسلام دستخوش اعراض گردید و دیار محریب شد با سابی برگشت  
این اوضاع مفصده باز میسر نیست)

باز هم اگر در همین وقت کار شما را به ما زده دو بطنه گران و در شب از سر شما دست  
بردند بر سنی که شما را خوشبخت و سعادت مند خوانید شد (یعنی باز هم طرفداران مکار و دهنه گران  
در گوشه و کنار در کمین حکومت را شما هستند و شما خود آزاد هستید که سود حکومت  
حق را بکنید و خوشبخت و سعادت مند گردید) بر من عربین است که به پشت کوشش و تلاش و  
سمایم ولی ما را هم در شماها بگرام و می بخرم بکاره هست شوید ، بکاره زمین روی گرد بید  
بیت دعوی که بر دمن بسته شده رأی و درست بصر باشد و اگر خواهم می توانم گفته حد را آنچه  
پیش گذشته است در گذشت دعوی کرد (ظاهر معصود هست که گرامر در هم امور بریده حق  
استوار شود و مردم از راه باطل گذشته باز گردند و بدست حق و بدست بهرمهای گذشته متوجه  
بک دعوی عمومی صادر کرد و از آنها سر مهر نمود) دو مرد در ناله صدی مر حلافت پیشی گرفتند  
ملازم و خود را بر کرد ولی این عمومی بسته کلاعی شود ما مر حلافت قسم کرد و همتی جرشکم  
خود بدشت وای بر او اگر دو پرش چیده میشد و سرش بریده میشد بری و مهر بر صدی امر حلافت  
بود ، بهشت بدمند و دوزخ در پیش دارد خودو پنج اسب و شش می دارد

۱- فرشته ای که با دو پرش پرواز میکند

۲- به سیریکه جداوند بر دوزخ و در دوزخ راه حق میبرد

۳- مؤمنی که گوش و زنجیرش در راه حد

۴- حویده میدوار بحق

۵- مفسر یکه در دوزخ است

راست و چپ هر دو گمراه کننده اند و راه میانه درست همان جاده مستقیم است که بر پایه آن کتاب خدا  
ایستاد و سوت آواز نشان دهد ، هر که دعوی کرد هلاکت است و هر که امر است و ز خود حکمی  
در آورد بومید است راستی خداوند این امر را بوحیده شمشیر و تازیانه ادب کرده است بری هیچکس در بصر

هوادة فاستروا في بيوتكم وأصلحوا ذات بكم والثوبة من ورائكم ، من أبدى صفحته للحق هلك

## ( حدیث علی بن الحسین علیهما السلام )

۲۴ - عثمان بن حنی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن الحسن بن محبوب ، عن هلال بن عطیة عن أبي حمزة عن علي بن الحسين (علیه السلام) قال کان یقول إن أحبکم إلی الله عز و جل أحبکم عملاً وإن أعظمکم عند الله عملاً أعظمکم فیما عند الله رعة وإن أحبکم من عباد الله

مام بن هراخواهی و مسامحه است در جانی های خود نهان شود و خود را اصلاح کند و توبه در دین دل شمامست و شمارا معبود هر که بروی حق ایستد و با آن سیره کرد و صرف شد بهلاکت رسید

شرح از مجلسی رحمه «دوله مئة و اثنان» حاصل ایستکه احوال مخلوق مکلف بر پنج قسم منجر شد و دورا ارسه جدا کرده است بری آنکه آن دو ابره را با معانیات معصومند بی تردید و آنها را در دیگران ملاحظه نموده است

۱ - رشته آنکه خدا با او دو مال داده است و آنها در درجات کمال صوری و معنوی پرواز میکند  
۲ - پس آنکه خدا بر دو سازی او را دارد یعنی حد قدرت و عظمتش و از میان خلق بر آورده و رگزیده و مغرب در گه خود ساخته و گویا برویش را گرفته و او را معبود بدیث کرده و میست گرس دو بازو کشیده ازین باشد که دو دست او را بر گرفته رگشاهان و پادشاهان از تعویذ او باشد و معنی اول روشنتر است

۳ - آنکه کوش و ریح بر در طاعت با آنها که بود و مقصود ازین دسته سوم یا اوصیاء باشد یا پیروان خاص آنها و خود اوصیاء داخل در قسم دوم بر وجه عیب یا سوم عم در آن ها است

۴ - عابد طالب آخرت با کوشش و اندازه و بیان درست و بدیوسه میدواید و پیروز گداست  
۵ - مقصر گمراه از حق که کافر است و در دورخست

قوله «والتوبة من ورائکم» من منم گفته است این آگهی است برای گناهکاران که توبه گرایند و از میدان گناه بدر آمد و پیروی از شیطان نکند و آنرا در دستان سیه سپرد کرده از نظر اینکه بهمانند مأموری بر او گذاشته شد و است تا او را از گناه باز دارد

## ( حدیث علی بن الحسین علیهما السلام )

۲۴ - از ابی حمزه ر امام عی بن الحسین (ع) گوید بود که میفرمود راستی دوست تر شما در برابر خداوند آنکس است که خوش اخلاق بر باشد و به راستی بر رگوار بر شما برد خدا آنکسی است که بد بچه برد خداست بر رگوار و بر کوشتر باشد و راستی بعات یا بر شما از عذاب خدا آنکس است که بیشتر از خدا بر سر دارد و راستی بر دیگر شما خداوند



ممن یرو این سه عصیان کنید  
- و نه نفس - اعز من سلطان  
که شد چیره منک از کف من سینه

چرا حمله حنفه درمان سر من  
ماداک الا ان سلطان الهوی  
شاد من از بیکه سلطان عشقش

در صورتیکه يك پيشوای استبداد و خودکام که نام خلافت مذهبی خود را پشوا و رهبر  
انام میداند و مرجع امور دین و احکام میشمارد و از نظر تالیف حنیفه مردم و دینش بسزوه و  
دانش پرورد بشمار است وضع خود را بدین روش بیان کند حال دیگران روش است و چون دینا  
رویان مهوش بموان خام و دلکش بر مردابی چنین مسقط شوند ساچار کارها در سکران و کلفت  
های بر بدست خود میبازد که وسعه خود کامی شود و راسطه های دلخواه آنان در دیگران فراهم میسازد  
و در چنین وضع معصده داری است که مردم حکومت و درمان کودکان و با کودک طمان و اگر گذر  
میشود زیرا مردمی که عرق منقلب فساد اخلاقی و شهوت دانی هستند و همه چیز را با آنچه هوا  
و هوس خویش ساحل با شودانی کودکان و کودک مشان متواند به عراس پلید خود دست ببرد و  
باید گفت که فاسدترین وضع يك اجتماعی را بهتر را بنیون نموده کرد که امام متهمان آن در  
سهمیه گویا خلاصه کرده است

۱- تسلط زنان بر امور.

۲- مسقط ساحل سکران و کلفتها در انعام کارها

۳- امارت و بر مردوانی کودکان بی دین و با کودکان دین دار

آری چنین است وضع حکومتها و اجتماعهای فاسد که امروزه بر یوغ استعمار دراز دارد و  
مستعمره چنان در دست آنها در این روز سپاه امکنده اند آری مولا مهادست و این آمده سکنت باز  
را پیش بینی میکرد و بحساب سفل در کات نامت تقریر کرده است و آه سرد کشیده

آری من خودم دیدم و هم شنیدم که در دوران استبداد بحسبست بر مامداری احوال چگونگی عاشقان  
گر سپیدی مجلس دست دمن حاسمها شدند و از آنها برای رسیدن هدف و آرمان خود بازی میجستند  
آری من خودم شنیدم و سی در شکست ماندم و هراسدم که یکی از زمان معروفه گفته بود من هشت  
ماه بده در این انتصابات سهم دارم ناده هشت گرسی بشین مجلس را از کمتر از دوست گرسی بشین من  
مجلس بفرستم آری آری

هر موده امام حق بن و حق گوی در آخرین درك اعطاف يك اجتماع و يك ملت کار اینها  
میکشد که :

حاشا مسلط مشوب و کیرها و کلفتها را هم بدست خود مسقط میدارد و حکمهرمانی و امارت  
بدست کودکان میافند چه تعبیر رسا و شیواتی است ؟

۲۶- عده من اصحابنا، عن سهل بن زب، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن جعفر العنسی رفعه قال: خطب أمير المؤمنين عليه السلام وحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أيها الناس إن آدم لم يلد عبداً ولا أمه وإن الناس كلهم أحرار، ولكن الله حوّل بعضكم بعضاً فمن كان له نالاً فصر في لحيه ولا يمس به على الله عز وجل إلا قد حصر شيء، ونحن مسؤولون فيه بين الأسود والأحمر. فقال مروان لطلحة ولربيع هاتوا بهما غير كما قال فأعطى كل واحد ثلاثة دنانير وأعطى رجلاً من الأتباع ثلاثة دنانير واحد بعد علام أسود فعطاه ثلاثة دنانير فقال لأتباعي يا أمير المؤمنين هذا علام أعفنه بالأمرين تجعلني في شيء سواء؟ فقال: أي شيء بطرب في كتاب الله فلم أحد لولد إسماعيل علي ولد إسحاق فضلاً.

### خطبه دیگر از امیر مؤمنان (ع)

۲۶- از محمد بن جعفر عنسی که صدرا بالا برده است، گویند امیر مؤمنان (ع) خطبه خواند، حدیث را میانس گفت و متابش نمود و فرمود:

ایا مردم را سبکه آدم نهاده و نه کبر پس بداده و باز داده و راستی که همه مردم آزادند ولی حدای عروجن شمار در اختیار کند اگر قرار داده و بهمنگر مسند داده است؛ هر که در زمایش و انعام و غیر سبکی کرد (و آنرا در خبر صرف نمود) مانند حدای و حل شدن منت نبود (و بخود پیالند).

هلا جری (از حراج فراهم شده و ما آنرا بدین مسافروست و سرچ و ست بر بر اعظم میکنیم، در اینجا مروان - بطحانه و ذبیح - گفت در این سخن جرش دوس زاهد مکرده است، فرمود هر یک از مسلمانان سه اشرفی هدیه بخودی عطا کردند و سبکی را بهار هم سه اشرفی هدیه بخودی عطا کردند و پس از آن بیست علام سه آمد و از هم سه اشرفی هدیه بخودی عطا کرد، آن انصاری گفت یا امیر المؤمنین این علام من داده که در ورش آزاد کردم مرا و او را بر بر مسایا در پاسخ فرمود من در کتاب خدا اگر رسم و در آنچه بدیدم که مردم را بر اردندان اسحاق بر تری و تندی باشد.

شرح - از مجلسی ده - «قوله ولكن الله خول» جری گفته در حدیث است که بنده ها بر اردان شاید و خول شما که خدا آنها را زیر دست شما قرار داده خول چشم سرور است و اتباعش.

قوله «من كان له نال» یعنی منت و مار و آنرا صرف جبر کرد و مصروف جبر رساند ما صدق کثر نسخه در راه بهر که توان بدستی و نال مس صرف و سبکی می نمود ما به گرفتاری بجهاد و فقر و زردیشان باید آن را جدا منت نهاد بلکه حداد را او منت باشد و ماو اجر تحریر هم دهد و مقصود اینست که مسلمان باید در برابر اعدای خود حتی بشری در قسمت است المسال بخواهد که خدا مقرب داشته میان مسلمانی بر این تقسیم شود.

قوله «عني ولد اسحاق» شاید آن سده از سی اسرائیل بوده است چنانچه در غلب چنین بوده  
بایان نقل از مجلسی ده

من گویم ظاهر یسکه ایراد این خطه در اعداد و تعدادی امیر المؤمنین (ع) بوده و در مدسه  
ایراد شده است زیرا در مجلسی ایراد شده که مرو و طبعه و دیگر هر سه حضور داشتند و اینگونه  
مجلس همان در مدسه و در آغاز کار بود زیرا بری نگذشت که صفحه و دیگر از مدینه مکه رفتند و  
شورش حمل را رهبری کردند و بگری علی (ع) دور و بساط مگر در جره در میدان جنت چین و  
امیر المؤمنین (ع) هم آمده بود و بگری مگر کت کرد و از مروان مفارقت نمود و این جمله اینکه مرو و  
طبعه و دیگر گشت بری بن بود که تپان است علی (ع) مدینه کند و شورش و مخالفت و او در  
ر را هر گونه خلاف در دستگاه حکومت عینی و مخصوص از طرف زحان صاحب بودی چون طبعه و  
دیگر بود و در مدسه سی امه و مرو بان بود

آری عینی (ع) در آغاز حکومت خود هدف های اصلی سلام را که پندسر «من» در نظر  
داشت در نظر گرفت و در مقام اجرای آن در آمد و در این خطه کوتاه دو اصل مهم را مطرح  
کرده است

۱- الفاء رفیت، اگر قدری تأمل شود و در وی انصاف صداقت شود این دعوت کلامی صریح و در صحت  
در در افقه رفیت را تکلام یسکه

آدم والشر آمده و در دست و نه کسر و همه مرند ترا بد

بدان رفیت که در رسم جاهلیت و شیو و حیل کهن و خد را از جهان و آنچه عذری صریح در بن مشددا  
کرد ولی معاصد و ماطدان و سرمانه در ب گذشت عینی این من اسلامی را چرا کند و جامعه  
شری در در مدینه سی منیت رساند و پس در پان اصل اسلامی بصورت ساده و بوی من المظلی در آمد و  
سام پشامر، کانی شت و سده، ایسکه بدگفت عینی و در که این مردم صریح و مستدل حکم ایمانی  
رفیت را صادر می نمود.

۲- لدای سمن یاد و برادر میهن من مسلمانان از بهر منی و جود و یکه همه مایه و من  
مسوون ده بین لاسود و ای خبر معصاه و سب و سرح پوس را بر در مدینه چه می شود و رسائی  
یعنی در بهر اسلام از بهر معموزه شما که بشن گاه سرح پوس است در جرین معصای معسوزده  
استو لی و خوب اسوه که من سباه پوس است بکیست و اسلام همه بطور بر از و پچه دعوت  
عدالت و برابری را می نماید.

آری این هدفهای شری و پرور و معص بنو که عینی (ع) در امر مردم در ب خود جدا می کرد و مگو شها  
می کشاد و با این می کشد ری این هدفهای سیاسی عینی بنو که در آینده دور و در دین  
صورت یکی از اهدافی عمومی شری خواهد گردید و امروز شعاع میلادها شری روی زمین  
شده است

آری عینی (ع) بود که روی آمده های خود استوار ماند و در راه این مبارزه کرد ادای  
آنها شد و خون پاک خود را در میا کرد آری زمین شریست از من خوب پاک و شری دوست و  
شرشار می کند و در سلطه ی همه جوش مد و موج برداشت و امروز بصورت پش ایابوس جلوه  
گری می کند

### (حدیث النبی ﷺ حین عرضت علیه الخیل)

۲۷ - أبوعلی الأشعری، عن محمد بن سالم، وعلی بن إمرهیم عن أبیه، حمیلاً، عن أحمد ابن الصقر، و محمد بن یحیی، عن محمد بن أبی القاسم، عن الحسن بن یحیی فتده حمیلاً، عن عمرو بن شهر، عن حابر، عن یحیی جعفر بن محمد، عن جرح رسول الله ﷺ لعمر بن الحیل و عمر بن أبی الحیجة فقال أبو یسکر لعن الله صاحب هذا العیر ووالله إن کان لیصد عن سبیل الله و یکسب رسول الله ﷺ فقال خالد بن الولید لعن الله أبا قحافة فوالله ما کربیری لصیف ولا یصل بعدو فللعن الله هوبهم علی العشیرة بعد فلعن رسول الله ﷺ حطام حلتی علی عا دهاثم قال إذا أنتم سألتم المشرکین فعموا ولا یجیبوا فیعصب ولدهم وقت عمرضت علیه الخیل و عمر به فرس فقال عبیة بن حصن، ی من أمر هذا العرس کب و کب فقال رسول الله ﷺ دره و ما أعلم بالخیل من و قال عبیة و أنا أعلم بالرحل مداک، فعصب رسول الله ﷺ حتی ظهر الدم فی وجهه فقال له فی الرجل فصل؟ فقال عبیة بن حصن رحال یشکون منحد یصمون سیوفهم علی عوانقهم و یرد هم علی کوب حبلهم ثم یصر یون ثم فتمأ قدما و قال رسول الله

### حدیث یحیی (ص) در سان اسبها

۲۷ - ارجاء ارامام، در (ع) گوید دوزی رسول خدا (ص) برای سان دهن اسبان بیرون شد و گوید ای احببه عود کرد ابو یسکر گفت خدا صاحب این گوز و لغت کند بعدا سو گوید که بعد از خدا و دو رسول خدا (ص) و نکند به مکرر خالد بن عمر بنی احمه در پاسخ گفت بنکه خدا ای بعدا (بددت را) لغت کند که بعد نه مهمان و از بود و نه سرد کنی مادشمن (نه سخاوت داشت و نه شجاعت) خداوند هر کدام این دو که در عشره خود بیفقد از روز و سر بودند لغت کند، رسول خدا (ص) مهار ماه خود را بر پشت شاه تن انداخت و سسی فرمود و سسی شاه از مشرکین بدید گوید و هوز عوم تعمیر کنید و نام خصوص کسی را سرید تا در ریش بچشم آید سپس بدایسند و اسبان را در برابر او گذارند و سبی بر او گذارند و عبیة بن حصن گفت این اسب چنین و چنانست (و از آن سرع و بویع کرد) رسول خدا (ص) فرمود ما را و - گذر من خود باسدان از تو دانایم عده (گستاخانه) در پاسخ آن حضرت گفت و من مردان از تو دانا ترم.

پس رسول خدا (ص) حشم کرد ما خون در چهره اش مایان شد و روی مدد کش سرح گردید و ناو گفت کدام مردان بهرید عبیة در پاسخ حضرت گفت مردانی که در حده و شمشیرهای خود در روی شاههای خود می گذارند و بیره ها بر شاه اسبان خود جلورین و نا آنها میزند و بشروند رسول خدا (ص) فرمود تو دروغ گویی بلکه مردان اهل یمن بهترند ایماں در پس است و حکمت و

وَالْأَمْرُ مَنْ أَهْلُ الْيَمَنِ كَذَبَ بِلِ رَحَالِ أَهْلِ الْيَمَنِ أَفْضَلُ، الْأَيْمَنِ بَعْدِي؟ الْحَكْمَةُ بَعْدِي؟ فَلَوْلَا لَهُ جَزَاءُ لَكَلَبِ  
أَمْرًا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ

الجمع والفسوة في العدادين أصحاب اليمين، وسعد ومعاذ من حمير يطعنون في نسبهم و  
مدحهم أكثر قبل يدخلون الحنة وحصروا حير من عمار بن صعصعة ثم أتى عيسى بن  
من الحارث بن معاوية وبجيلة حير من رعل وذكوان وإن يهلك الحير ولا رأي

مردم مدعی و درانگی هم در یمن است اگر هجرت نبود که مرا بپندیدند انداختن من خود مردی و  
امن من بودم.

جمع و اساسی و سخت دینی در چند لایه و سرد رن است چهار شیطان و حاربه و شان که  
هائل در مضر باشد از آنجا که شعاع سرخگون خورشید در سرزمین عربستان می آید و مدح  
یمن بیشتر تیره می باشد که بهشت و دوزخ حصروا حیر از یمن جمع شده اند و برخی روایت  
کرده اند که پسر تیره حادث بن معاویه همد و تیره بجيلة رعل بن عمار بن صعصعة را کشت  
مکرم همد و اگر تیره لایحان با و د شود مرابا کی نیست

شرح - از معنی (ده) - و دوله اصحاب الیوم یعنی ددیه بعد از ده چهره یهود در  
موت و کثرت مسلمانان (در برابر هل مدد یعنی نهشتان که حاربه از گن و حشر در سرزمین) - و آن  
من و مجلسی ده

من گویم این حدیث بسیار پر معنی و دایم مصالحه و دقت است از جمله

۱- رطبه محل صدور و جریان آن که در چه زمانی بوده و در چه دورانی در دگر رسیده است (س)  
و آن گوی که بر آن گذر کرده است و بر سر آن این سیره و حلال رجوع شده و رفته پس ۱۰  
بسیارها کشیده است که آمده است و این خالد که بوده که به این گستاخی با و بگر سجد گفته است در  
حود حدیث هیچ شای از این موضوع درج شده است آنچه در حدیث بر می آید آنست که با و بگر و حلال  
و آن یمن حصی در خدمت حضرت بودند و باز دیده شده است شوشا و مردود و جوانان در خدمت آن  
حضرت و باز دیده در میان شانه ایست که زمان جریان این حدیث در دوران او در عصر جاهلیت است و  
بدکی بش از هیچ مکه یا بعد از آنست زیرا عیسی بن حصی در هیچ مکه ملازم رتاب پیغمبر (ص) بوده و  
ظاهر معبود از خالد هم همان خالد بن ولید باشد ولی فر پدر و بنیاد است که در مدینه باشد و بلکه  
مدینه در مکه است زیرا او از سران مکه بر پیش بود و در شرکت آمد و مبارزه و مدینه و در مدینه پیغمبر  
سلام در از یمن تبت است و می توان گفت که این جریان در مکه و مدینه و پس از مدینه مکه بوده است  
قبل از حجت حیر یا بعد از آن و بیشتر احضار دارد که قبل از جمع حدیث باشد و خود بن اردن پیغمبر  
(ص) از حیل و معذرات حرکت بشون برای جنگ حیر و یهود با یافا بل هوا زن باشد و پادشاهان یهود  
کنیه همان ولید بن مغیره می پدر خالد است که با و بگر سیره کرد و سخت روی او آمد و  
و در بر او آمد پدر او بد گفت و او را مردی عاقل و دانا و شجاعت و بی سبب و بی همت  
وصف کرد



۲- گساحی غیبی من حصص فرزی در برابر پیغمبر و بی ادبی و جسارت آن حضرت ناشد مریں  
عبر که شاه ناسیاسی وجعا و سخت دلی عربی بی ادبی حجاز و نجد است که پیغمبر (ص) در جواب  
وی آنها را بدان توصیف کرد.

۳- برداری و حلم و کرم خلاق پیغمبر در برابر بن مردم بی ادب و جح کار که در برابر پیغمبر اسلام  
با این اقتدار چنین سختی داشت و ناهنجاری پذیرفتند.

۴- سران نصرت از نظر بی پایان عرب و رومیان: «تعبیر دیگر اینها بی هزاره و از نظر پیغمبر اسلام  
معنا فصاحت در نظر عیسه همان مدبری و آدم کشی و چندان است ولی نظر پیغمبر سلام  
میران فصاحت ابدیت و حکمت عیسه و دیش و بده و اخلاق پادشاه و بس دو صفت در میان  
فصل سالار کم و در سرزمین پساورد شه جرده عربستان در مردم بس وجود داشت

مردم من از نظر سابعه ماریج مردم مدین و شهر شین و پرورش پادشاه حریقه لعرب شمسار  
میرسد و ایضا فصاحت مربوط و مسائل تفصیل و برست و هم اجتهاد و تمدنی بود که در زیر زمانی در میان  
آنها وجود آمده بود بدین شرح

الف- داستان الفی که در تاریخ سابعه ماریج است و در آن شرح حال و راهیان کرده  
است دلالت دارد که سرزمین من از دیر زمانی مسکن و معبود بوده است و در آن نظام اجتماعی  
مردمی در وضع کشور مشروطه منظم می بوده (برابر مراب جنب فرموده است (۲۶- اصل) ی  
شرف و بزرگان در بن کار من رأی میدهند من در کاری مصمم نگرم باشد گواه و موافق و هم  
آمده من باشد

و بوسه نفس مسکن و روح و هیروی و پدرش کش او باعث مریدری و بشرف و  
مدن کشور من گردید.

ب- موضوع صد بندی و آمدن امراب محیط من که خداوند در سوره ساء شرح آن  
پرداخت است با آنچه را که در واریج در راه آن رسیده خود پس دیگریست از هوشمندی  
سعد مردم من

ج- دوست من کشور پساورد و مسکن فارس و ابر و مدیم در دوزن ووشیرو و زمان عظمت  
علمی و مدنی کشور سامانی دلیل دیگری است بر سابقه مدنی من و در کتاب سیره ابن هشام شرح آنرا  
چنین نگاشته است

ح ۱ ص ۴۰- چون سبط حش بر من طولانی شد مناسی دی بر من حمیری من قهر و روم رفت  
و به او شکایت کرد و از او خواست که آنرا را از من بیرون کند و خود بعدی آن گرد و  
هر که را خواهد به من فرستد و صرف و فرمان دار من باشد و بیصر روم به شکایت و  
توجهی نکرد.

او هم در میان من مدد رفت که رطری حار و ابر در حیره و سرزمین عراق و لی بود و از  
حکام حش بدو شکایت برد و میان گفت من سالی بکنار رد حیره و دمانم باش تا وقت آن رسد برد و  
ماید و ناو خدمت حیره رسید و حیره در ابون خود جدوس می کرد در برابر اج بزرگی که از طلا  
ساحه شده و با دانه های هاون و لؤلؤ و بربرج برداخته و دو باره بخیری از سبب آویخته و حیره  
زیر آن می نشست (پس رمان و زرد او بخسرو) گوید عرض حال خود را بن من صورت  
در من رسد

بادشاهها بیگانه‌ها بر کشور مایه‌ره شدند.

حسرت - کدام سنگها، حشوها یا سبزه، گوی از حشوها و من امدن مرا یاری کنی و کشور مرا زیر سلطنت خود بگیری.

حسرو - کشورت دود سر و کم اسفاده من بشون مرا ادر سردم هلاکت ناز عرستان بمی  
اندام و بدن بیازی ندارم، دهرار درهم نیت دست خدیه نو بدیده چو سبب بولهازار او گرفت  
برو بشد و شازم دم کرد و هر آن شاه سدد گفت س ی این داسای درد و زحواست و گفت تو بخش  
شاهرا - ز مردم کردی

سعد - من یوں چہ کاز دارم، کوهپای کشورم سے جلا و بقرہ است (ایہ سنہ حسرو دا تشویق کرد)

حسرو بیادشده شوی رحیم . خودم را هم صاحب و گفت سه در پیشه این مرد چه نظر  
در یادش کی گفت جمعی در میانها شد که محکوم به اعدام شد باز هم راه دور است اگر مردی که سرای  
خود رسیدند و اگر پرو شده همگی دست آوری حسرو هشتم مردی را به فرم دهی یکی از  
خود + نام و هر که درس و فصل و حدیث داشت و در سادات و طب کششی در  
مقتضای آنها گذاشت و دو کای عربی سه و شش کای حاصل بن رسید و بیاب تاهریچه توانست  
در قوم خود بر آید و هر جمع کرد و گفت بی بی و به است . هم میرم به  
پرواز شویم

و هرگاه که عیاف سخن گزین، موقوف بر ده سر از من هم لشکر را هم کرد و در بر آن  
ها آمد و هر سر خود و هر سر را که بدست می آید و کشته شد و هر بر آن ها  
حشم کرد و چون در لشکر رفت بر آن هم صف کشید و گفت: ای پادشاه! این نشان بدهیست و  
گفتند: که سوار این است و چون بر سر درود و در ده دوت سر ج را در دست دارد و ده  
اسب گویا از من گذرد و مدعی دولت گشت و گفت: کون بر چه سوار شد؟ گفت: سوار  
شده است که بر من گذرد و مدعی گشت بر چه سوار شد؟ گفت: سوار سوار شده است  
زاده الاغ است و نخواهد شد و ملکش خواهد شد.

گفت من برای ۹۰ می روم اگر دعد در شادی کردی سرهای خود نشاند من و من دهم  
 زیرا بر حصار دهنه و گریه دیده گریه او جسته شد و جسد و جوش نشاند من او را هدف گریه  
 را آنها پوشش برید و سپس به گمانی را کهید که جاذبه ای و است آینه را بشکند و دستور داد  
 بر او شش را بازی دهنه اش سید و جسد بر همان دیوار بکشد و او را در پیش نشاند و از پشت  
 سرش ببرد شد و او را در میان جسد دور او و او را در میان جسد بر آنها حمله کردند و آنها  
 را شکست دادند با گشته شدند و هر جا که جسد و او را در میان جسد شد - اینان مثل از سینه  
 این هشام

من راسته و هر درستی که نور پس بحث لجمه کمبود سیاسی بود با اسلام منبر شده و من و ایران داهم فرا گرفت این اوضاع مردم را رانده و راجع به این مسئله که اعراب من دزای هوش و استعداد و اعم - ی سرشاری شده و در ی فهم حق اسلام از سایر قائل عرب

آماده تر گردیدند

دنباله کلام این هشام:

چون وهرز می خواست وارد شهر حصه شود پرچم او سفید بود و دروازه شهر کو ماه، گفتم  
من پرچم خود را سر بریز و رد شهر بکشم باید در حراب کندی و دروازه را برافرازد و پرچم  
افراشته وارد شهر شد و سید بن دین در این باره بعضی شعرهای سرود که در آن دول مثل حیشه و  
استقرار ایران را در پیش یاد آورد.

و امه بن ای بصیرت هم در این باره این قصه را سروده است

خونخواه چه دی بر من ماند بود	کاسه در دست بود گره گشودن
بصیرت که جان کوچیدین داشت	درخواست ولی بیعت در سودن
دشمن گشت و دشمن و دشمن	با حوری خوش و دل زده بودن
آورد گروهی را از مردی ر	با خوش و شب راه پندودن
و جمله یلان آزادی بخش	کاپال می وان کس مل بودن
اسید و گو و پیلان و سرود	شیران را به سرور و بدن
از تیر و کمان دند بیکان پدید	دشمن را تان به خون کشیدن
شیران مثل سیاه رده و دوش	مثل هار چاره انداز در بدن
می پوش که رخ بر سرش نهاد	در کاخ امین حاکم آمدن
می پوش گوارا که رخ بر نهاد	می مال به خود برادر مرد بودن
بست بر گوی و دوستانه زدوغ	آمنه با آب که آورد ششیدن

نظر من این قصه شعر عرب صریح که در آن سوم اسلامی در کبی می چون سره بن  
هشام درج شده است مدحی و مدح و تعازی عربی را برآورد که در آن سدی گویند  
و معتبرتر از آن بدست آورد و بتوان جز اسلام را بر آن برتری داد خود اشعار بسیار برمدارند  
این ترجمه دست و پا شکسته که من شنیده و در اینجا ضبط و گزارش آورده و آمده است در موقع مناسب  
تری شرح و مبالغه بیشتری در آن بهر شرح شود

در شکلی سلفه مروت که مدح در آن قسمت داری نظام حکومت بود و بود و بود و بود  
پیوسته و از آن طریقه داری میگردید

همه این سوانح را در عربی عرب می دانند اعراب حریره العرب میگردید و در نظر  
اخلاق و آداب و هوش و دیانت بیش انداخته بود و از این جهت پیغمبر (ص) میفرماید ایمان و عقیده ایمانی  
ست و حکمت که عبادت از هم حقایق و تهذیب اخلاص است.

همه صریح پیغمبر اسلام در طریقه داری اردش و اخلاق و برکاتی آن حضرت از هر گونه  
تعصب و زناد دوسی و طرفداری در بره و عذیر بهیچ جهت عرب می دانسته و از هر پیش که برودند و تلاش  
وده اند چشم به شده و در موده ست گرسنه که حضرت در میان تمدن و مذهب عرب در اسلام می توان خود  
میدار گردیدند و در آن بهیچ عنوان شک نشده من خود را با آن مردم می دانسم و باصلاح مرور  
نام دانی خود را بهایی می گردشم

ثم قال لعن الله الملوك الاربعة حمداً ومجداً وشرحاً وبعده واحتهم العبد لعن الله  
لمحلل والمحلل له

مجلسی ره گوید «دوله لايمان يمانی» حرری گفته است در حدیث سبكه الانسان يمانی و  
الحكمة يمانية هذا چنان فرموده است بری آنكه بیان از مکه مدد رشد و مکه رتبه است و تهاه از  
رعیس و از اسبوت گفته شده الكمة اسب و گفته شده است كه سبكه را باحاطه ابعاد مدینه  
فرموده است در این اسم از عربی من و دند و هم آیه ایمان و مؤمن را نودی کردند و مأوی دادند و  
ایمان را بدانتها منصوب کرد

دوله اولاً لهجرة» شانه مقصود این باشد كه اگر من از مکه هجرت مكرده بودم امروده در  
لحن یمن بودم زیرا مکه از یمن است یا مقصود است كه اگر از مکه مدد از ادالهجرة مكرده بودم و  
در مکه خیر مكرده بودم پس در وطن خود مدد مكرده بودم یا مقصود است كه اگر هجرت عنوان اشرعی  
نبود من خود را دشمنان انهداد قرار می دادم و از یمانی ها میشدم پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم كلام حرری كه مرحوم مجلسی هم بر وی و مکه در یمن دسه است مودد  
اعتراض است.

۱- از بعد از سبها در این سرزمین - ۲- حیره العرب را پنج قسم کرده اند در  
حرب شمال

۱- یمن ۲- مدینه ۳- بیه ۴- حیره ۵- مکه در حیره حیره شده است و حیره  
یمن مدینه است

۲- مقصود از حیره حیره است یا مقصود است كه مقصود است از این سرزمین ها است و  
از این جهت اصعب و رد كه مودد اسماء و از داده اسماء مدو دسه شده و مصر مصر کرده و شت  
یست كه قبائل عرب از حیره های مصر منصوبند و در یمن مدینه است

در حدیث ۲۷

پس فرمودند و بعد از آن كه مدو دسه و كه حیره و مدو دسه و شرح و مدینه بودند (مدو دسه)  
و شرح بر وی در - سبها در مدو دسه در مکه مدو دسه كه پس از مدی كرب بودند پس بخدا آبان را  
بهم رده خواهرشان بنام هم رده است کرد  
خدا الفت كند محلل و محلل له را.

شرح - مجلسی ره در چاه گفته است در حدیث آمده است كه لعن الله السجدة والمجدة (و)  
مدینه دیگر هم از همین مدینه حدیث را بیان کرده و پس از شرح لغوی آن گفته است (مدی  
همه آنها است كه مردی در شب مدینه طافه كند و مرد دیگری را بری گیرد بشرط سبكه پس مدینه  
طافه دهد ای شوهر حجب حلال گردد كه در نامری گیرد

طی در شرح مشکوة گفته است شوهر من ملامت بری آنكه نامرد و بشرم و پست است  
كه باسه در شب را طلاق داده و داضی شده كه باسومع بنا هم او را بری گیرد و محلل  
مدو دسه بری آنكه مدو دسه در خود را اجازه داده است و مدی آن را در دیگری را اصلاح كند  
تا اینکه گویند:

ومن يوالي غير هؤلاء فهو من ادعى سبأ لا يعرف.

من می گویم اگر حلاق را از مجلس شریعت بکنند و بگذارند بشیر عامه نکاح بصدقت و لمن بر مجلس را با بصورت حمل کرده بدو دول به خیال با بر اصول صحت بدهد بر میده هست - بپایان نقل از مجلسی ده

م.س. گویم - دل به بطلان نکاح و جوی ندارد و اگر چنین شریعی صحیح باشد و مافی  
ما حداد روح باشد خود شریعیست مخصوص اگر در م.س. عقد خارج از نکاح شریعی  
شده باشد.

سپس مجدداً ره گوشت را که ممکن است مقدار حدیث معنی دیگر هم حمل شود چرا که معنی

که ۱۶۹۸ ره گوشت را

۱- مقصود از محلول و محض «خارج ماده حرم باشد که براسی، امینو در دم، جاهت معمول بوده است و معشری گفته حوادثی عوی کبابی در زمان جاهت مصراع و در موسم حج بر پشت بکشتاری برپا میشد و بعد از این آثار جود می گفت معبودی شده معجزه را بری شده، حلال کردند شما را حلال شد، برود در حال آیده حرام میگردد که درود شده معجزه را ریشه حرم در شده آیده و شما هم آنرا حرام دانید.

و عیسیٰ ابراهیم گفته است مردی را گفته بوده که در موسم حج مرا بفرست و میگویند من حرم  
محرمان را که طایف و حرم باشد در ماه محرم حلال کرده و آن را حجر احدم و بعد از آن ماه  
صفر را حرام ساخته و در سال آینده حجر میکنند که ماه صفر را حلال کرده و آن را احرام خیم  
و بهیای آن محرم را حلال ساخته است.

و شاید این ممتی به روایات و اصول اصحاب ما او حق باشد.

۲- معصود مطلق تحلیل حرام الهی باشد

— ۷۷ —

و هر که راعطه و لای خود را با عر مولای خود در آید و هر کسی که عسفی را در دست  
گردد که شایعه شود

شوخ - چون در صدر اسلام هر کسی را مستحق که از یاد عرب بود، بنده خود را و سه شاک  
جندان عرب کند و بران امروز اسو بسنگی برده قبول شد سرمایه مسلمانان و حفظ حقوق مدنی و  
بودی و عیوان را رابطه ذات گردید بدگیا گرفته شده بود که هر گاه کسی بندهای زائد را  
میکرد آن بنده بهر بعهه وارد کردن مولای او بود و آزاد کننده هم مولای او بود و این بعهه  
در نظام اسلامی بر زمان عمر که دسر حقوق بنظم شد جزء امت اسلام گردید و هر مسلمان باید  
یا از آن عرب باشد و با و است یا بیست جندان عرب معرفی شود و سب و آزار عذر احکام خاصه و برضر  
عذر اجتماعی خود از او احکامی داشت و سب و آزار که به جهت بعهه و آزار دزدی یا تسبیح  
دزدی جعل میکردند.

والمتشبهين من الرجال بالنساء والمشتمل على النساء بالرجال

و من أحدث حدثاً في الإسلام أو آتى محدثاً من قتل غير قاتله أو ضرب غير ضاربه و من لعن أو يهينه فقال رجل يا رسول الله أي واحد حل يلعن أو يهينه؟ قتل نعم، يلعن آية الرجل و أمتهنهم فيلعن أو يهينه لعن الله رجلاً و ذكوان و عصاة و لحیان و المحدث من أسد و عطف و أما صغار من حرب و شهبان و الأسس و امی ملیک بن حرم و و و و هو و و هو و

مانند اسکه معاویه برای جنب رساند معاوی خود و حد کردن و ۱ امیر المؤمنین سپاهاموی برای او ر شد و در روز خود و در مدای سعاد و اندوچ و اعتبار احزاب حکومت ها اعتبار حاکمان های عرب و و بسته گیتی بهاء میگرد برخی مردم هم در خطه و لاء و سب خود در بر طلق و هم زمانه عوس میگرد و خود را مولای یک خاندان محبوب بر مرد حکومت وقت معرفی میگرد و یا اینکه سب خود را دروغی اظهار میداشتند و بل اسکه برخی مردم در این زمان در نظر شایسته چنان میگرد و ملیت خود را برای معاوی، دروغی اظهار میدادند، برای جلوگیری از این موضوع پیمبر اسلام این لغتنامه را صادر کرده است.

رساله حدیث ۲۷-

و آن مردی که خود را مانند زنان میداند و آن را می که خود را مانند مردان کند، شرح- در مجلسی (ره) « و قوله والمشبهين الخ » باینکه مرد لباس مخصوص زن را بپوشد یا آرایش مخصوص زن را بپوشد و عکس و مشهور میان علمای حرمت در هر دو است باینکه بپوشد یا بپوشد.

من گویم - شبه هر کدام به دیگری در صفات خاصه جسی مانند اینکه مردی ماهی و ماهی شود از این میتوان مشاهده خود را مایل در از دهد است بمقام است

رساله حدیث ۲۷-

و هر که در اسلام حاد های پند آورده و سعی بد (و در برخی احوال عقل نفس بهیر شده است از مجلسی (ره) با آنکه حاد های بدید کرده بهر لش حادی دهد و او را در پناه خود گیرد و هر که جرمش خود را بپوشد انعام نکند (یعنی ولی خون باشد و از هر شخص قبل انعام گیرد که شرعاً باید عفو شود یا مقصود آنست که جریمه که با او محو کرده و نخواهد از بکشد عقل رسد و مجلسی (ره) و هر کسکه او را میرسد برسد و هر کس پدر و مادر خود را لعنت کند.

مردی گفت یا رسول الله آیا مردی هم لعنت میشود که پدر و مادر خود را لعنت کند؟ در پاسخ فرمود آری پدر مردم و پدر مادر مرد را لعنت میکند و آن ها در عوس پدر و مادرش را لعنت میکنند (و این مرد حق است بر پدر و مادر است که پیمبر (ص) توضیح داده)

و خدا لعنت کند قبیله و ذکوان و عطف و لحیان و بیره جدید از قبیله اسد و عطفان را و ابوسفیان و شهبان ذالاسنان و و سیر ملیک بن حرم و مروان و هو و و هو و

شرح- از مجلسی (ره) - قوله شهبان - ناشی عطفه دار و ناشی يك نقطه و در برخی نسخه ها

۲۸- علی بن ابراهیم عن جده عیسی عن یونس، عن بعض اصحابه عن نبي عبدالله عليه السلام قال: «إن مولی لأمر المؤمنین عليه السلام یخرج عطاءنی و قدسمت هو، فقال لأکفنی وخرج إلى معاوية فوصله فکنت إلى أمر المؤمنین عليه السلام یخرج بهما أصاب من امر ل فکنت إليه أمير المؤمنین عليه السلام»

أما بعد فانتم فی یدک من العال قد کان له أهل وکنت وخصوصاً فی أهلک بعدک و إنما لث منه ما مہدت لبعثت فأنزل بعثت علی صلاح و اندک و شما مت جامع لأحد و حلل إنما رحل عمل علی بطعنة الله فبعد به شکت و إنما حل عمل فی مہمة الله فشی ما جمع له و لیس من هدیین أحد بأهل أن تؤثره علی بعثت و لا تره به علی طهرک و خرج لمن و سی مہمة الله و ثوق لم یقی برزق الله.

«سپیدی عطیه و باده و عطیه صحت شده و شاید نام وردی باشد مانند آنچه پس از او در حدیث ذکر شده است»

### حکایت یکی از حوالی امیر المؤمنین (ع)

و به آن حضرت بوی

۲۸- ابراهیم صادقی (ع) فرمود یکی از آرد کرده های امیر المؤمنین (ع) بولی از آن حضرت در جویست کرد و فرمود بهره عطی می که از دست العالی بروشد من آن را مانو بخش می کنم (یعنی می ارم باشد و سبی از او) گفت برای من سی سیصد و من مابین کفایت کنم و بپوشد برده معاویه رخت و او وی صبی دود و هم نامی به امر المؤمنین نوشت و گرازش داد که چه اندر به بوی در بیعت کرده است.

امیر المؤمنین (ع) در پاسخ او این نامه را نوشت  
ما بعد از سی آنچه ما در دست تو ست پیش رو در دست دیگری بوده و پس بر تو دست دیگر افتد و از آن همان بهره دار که برای خود بردی، خود را بر من انداز برای مردندت مقدم در زیرا تو برای یکی از دو جانشینم فراهم کنی تا آنکه در طاعت خدایت نکارد در این صورت و سعادت مند شد بد آنچه بر خود را بری و بدست کردی و یا کسی که آن را در بافرمانی خدا نکارد و بد بد آنچه برایش فراهم کردی بدست شده و هیچکدام بر دو شایسته باشد که آن ها را بر خودت برگزینی و پیش داری و برای او ناری بر دوش خود گرازی، بری آنکه گذشته رحمت خدا آمد و در باش و برای آنکه به باد پروری خدا اعتماد کن.

شرح از مجلسی ره - «قوله فارج لمن مضی» یعنی درباره آن فردی که در گذشته بد میدو داشت - پایان نقل از مجلسی ره

﴿كَلَامُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام﴾

٢٩. حدثني محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، وعلي بن إبراهيم، عن أبيه حميلاً، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن عبد الأسيدي، عن أبيه، عن سعيد بن الحسن، عن علي بن الحسين عليهما السلام، يعط الناس و يردهم في الدنيا ويرعشهم في أعمال الآخرة بهذا الكلام في كل جمعة في مسجد رسول الله ﷺ وحفظ عنه وكتب كان يقول

أيها الناس اتقوا الله واعلموا أنكم إليه ترجعون وتجد كل نفس ما عملت في هذه الدنيا من خير محضراً أو ما عملت من سوء، يودّ لو أن بينها وبينه أمداً بعداً ويجدّ لكم الله نفسه ويحدث بآدم العاقل وليس بمفعول عنه.

باب آدم إن أحدث أسرع شي، إليك ، قد أقبل بحوك حبثا يطلب ويوشق أن يدر كك  
وكان قد أوفيت أحلك وفوض الملك وحت ومسا إلى عرك وحيدا فرد إليك فيه روحك  
واقترح عليك فيه ملكا ، كرو كبير لماء لك وشديد انجناك ، الأول ما يسألناك عن

مرگوم در نامه امر لودویج (ع) اسقادی ازین روی بریده نمائید و بسته مالی که  
اخذ کرده بیان حرمی بگردانده و چنان بر می آید که رهن و سرد معاویه با چاره خود حضرت  
وده و مالی را که گرفته است اعزاز سهم خود را بیت المال بوده و با به حساب در دست با چاره  
علی (م) .

سختی از علی بن الحسین (ع)

۲۹- سعید بن مسیب گوید علی بن الحسین (ع) را شبیه بود که در هر روز جمعه در مسجد پیغمبر (ع) مردم را پند میداد و آنها را استیسا دعوت بر عهد میکرد و نکات آخرت ترغیب مینمود و این سخن را از وی حفظ شده و نوشته گردیده آن حضرت در هر جمعه میفرمود:

ای مردم! احد سرورید و بدانید که نزد او بر میگردید و هر کس آنچه کار خوب در این دنیا کرده است دریافت میکند و برای او حاضر میشود و هر چه کار بدش هم کرده در برابر او حاضر شود و آرزو کند که کاش میان و او یک روز بدش صلاهی فاصله بود و خداوند شما را از خود بر حذر داشته ، وای مر تو ای آدمیراده عادل با اینکه از تو عفت بشود و حساب تو را دارند .

ی آدمبراده مرگ تو در هر چهر شناسده تر اسب محققا شو روی آورده و تا کمال جدیت تو را میخواند و بر دیک است گریه باس را بگیرد و گویند ای سکه عبرت سر زنده و فرشته خدا جانت را گرفته و سها میگوید در مهدی و جانت هست بر گشته و دو فرشته خدا سام با گرو و بگیر ما خوانده و بی اجده برای یاز پرسی از تو میگویند در آمده اند و بودا سخت آزمایش میکنند





والجرائم بالنسبة إلى من كل من المؤمنين عمل في هذه الدنيا من قبل أن يدخل من حوزة وحده ومن كل من المؤمنين عمل في هذه الدنيا من قبل أن يدخل من حوزة وحده

فاحذروا أيها الناس من الدنيا وكونوا لله عبيدا كما قال الله عز وجل «وَمَا يَدْعُوا كُفْرًا وَلَا نَجَسًا» كما هو في كتابه العزيز والبيان المناهض ولا تأمنوا مكر الله وتحدثه وتهديده عند ما يدعوك الشيطان اللعين إليه من عجل الشهوات والدلتات في هذه الدنيا فإن الله عز وجل يقول «إِنَّ الدِّينَ اتَّقُوا إِدَاعَتَهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَأَشْعُرُوا قُلُوبَكُمْ حُوفَ اللَّهِ وَتَذَكَّرُوا مَا قَدْ وَعَدَ اللَّهُ فِي مَرَجِكُمْ إِلَيْهِ مِنْ حَسَنَاتِهِ كَمَا قَدْ حَوَّكُمُ مِنْ شَرِّهِ الْعَذَابَ فَإِنَّهُ مِنْ حَذَرِ شَيْءٍ تَرَكَهُ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْغَافِلِينَ إِلَى زَهْرِ الدُّنْيَا لِلَّذِينَ مَكُرُوا لِسَيِّئَاتِهِمْ» وَاللَّهُ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ «أَفَمِنَ الَّذِينَ مَكُرُوا لِسَيِّئَاتِهِمْ لِيَحْسَبُنَّ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْيَاتِهِمْ الْعَذَابَ مِنْ حَيْثُ لَا شَعْرَ لَهُ» أَوْيَاتِهِمْ فِي بَقْلِهِمْ فَمَعَجَرُونَ أَوْيَاتِهِمْ عَلَى تَحْوُفٍ وَحَذَرٍ مَا حَذَرَ كَمَا اللَّهُ مَعَاوِلٌ بِالْعُلْمِ فِي كِتَابِهِ وَلَا تَأْمَنُوا أَنْ يَرْبِلَ بَكُمْ بَعْضُ مَا نَوَاعَدُ بِهِ الْمَوُودَ

دیدن پادشاه و چری کارهای حیر و حساب و دین سرا و کفر بد کرداری ها و صفت ها ، هر کس در مؤمنان باشد و در بر سر او دین داری کار خوب کرده است آبرو در پادشاهت کند و هر مؤمنی هم در این دنیا بوزن یک ذره کار بد کرده باشد آبرو در پادشاهت.

پس آما مردم از رگها و دهر منی ها حذر کنید در آنچه خدا بر شما عذبت کرده و شما را از آن ها بر حذر داشته است در کتاب راست گو و پادشاه خود از عقاب خدا ، و از بر حذر داشتن و تهدید و آسوده خاطر باشید و مسکه شیطان امیر شما را دعوت میکند بخاطر شهوات و لذات آنی این دنیا زیرا خدا هر چهل میفرماید (۲۰۱- لا عرف) در سنی آنکه یکبار چو شیطان و اگر دی آن ها بر خورد یاد آور خدا شود براهوش و پشیمانی باشد

ترس خدا را در دل خود احساس کنید و بیاد آورید آنچه خداوند است خود در هنگام برگشت بدرگه وی شما وعده داده است چنانچه شما را از عذاب خود بر حذر داشته زیرا هر که در چری سم دارد و آن بر حذر باشد و هر که از چری حذر کند آبرو و امید شما در راه عادلان و بی خودانی باشد که شکوفایی دنیا دل داده بد آن ها آنکه برای بد

کرداری ها توطئه میکند زیرا خداوند در کتاب محکم خود فرموده

(۴۵- لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاسِقِينَ) و آنکه یکبار توطئه بد کرداری کند از آنکه خداوند آن ها را بر زمین فرو برد اعدای آن ها را در گنبد از آنچه که هیچ گمانی بر بد تو جویی نداند (نابینگری کند) ۴۵- با آنکه خداوند در هنگام حرکت و گردش آن ها بگردش و نشو و نساز از حدود دعا می کند

۴۶- با آن ها در حال سم و ترس بر گیر و مأخوذ دارد و در حذر باشد از آنچه خدا شما را در حذر داشته شرح آنچه باسم کارن کرده است و در قرآن آمده و آسوده خاطر باشید در

## الظالمين في الكتاب

والله بعد وعظكم الله تعالى في كتابه بغيركم من السعيد من وعظ بغيره وانفذ  
 سمعكم الله في كتابه ما قد فعل بالقوم الظالمين من أهل القرى فليكن حيث قال «وكم وصفت  
 من قرية كانت صالحه وإني أصاعى «لعنهم» فلما حيث يقول «وأنشأ بعدها قوماً آخرين» فقال  
 عز وجل «فلما أحسنو أناساً إدا هم منهم بر كصون» (يعني پور نون قال) «لأتر كصوا ورجعوا  
 إلى ما أنتم فيه ومن ككنكم لعنكم تسألون» (فامعاً آنها هم العذاب) «فلو أن يدينا كنا ظالمين»  
 «فأزال تلك دعويهم حتى جعلناهم حصداً حامدين» و أيم الله إن هذه عظة لكم و تحذير إن  
 أنتم عظم و حقتم ثم حج القول من الله في الكتاب على أهل المعاصي «الذنبون» فقال عز وجل  
 «لئن مستهم فجعة من عذاب ذلك ليقولن «ويلنا إن كنا ظالمين» و من فلتم أيتها الناس: إن الله  
 عز وجل «لن» عني بهذا «هل الشرك فكيف ذلك وهو قول «صنع لموارين القسط ايام القيمة  
 فلا ظلم نفس شيئاً و من كان مثقال حبة من خردل أتسبى و كفى بحسبي»

پسکه بر سر شده فرود آمد بمصری در آنچه در کتاب خود بنوع سم کار و عده داده است بعد سوگند  
 شمارا در بر آن خود شرح حال دیگران بدست موجه

و راسی خوش بخت و سعاد مند کسی است که در ملاحظه حال دیگران دست آموزد و هر آنکه بداند  
 شده شود بد است در هر آن خود که نامردم سم پیشه از این آید بدی بی از شما چه کرده است در آن  
 که هر ما (۱۱ - الانساء) چه بسیار آنادیکه آن در هم شکستیم در موردی که سم کاره بود و  
 همانا معصودش این آنادیس چونکه مبر ما شد دو پند آوریم من بر آن مردم دیگری در پس  
 از آن مبر ما بد عز وجل

۱۲ - پس چون عذاب ما را حساس کردند ما گاه آنان بدو افتادند (یعنی گریختند فرموده)

۱۳ - مگر برید و برگردید سوی خوش گریزهای خود و مسکن های خود شاید بررسی شود  
 (و چون عذاب بر سرشان آمد)

۱۴ - گفتند وی ما را احتی که ما سم شده بودیم

۱۵ - و پیوسته این بر سرشان بود ما را را حور و انود کردیم

سوگند بعد که این خود بدیدست برای شاهان و پدید پیر و بساک شوید، سپس  
 گفتار خدا در بر این اهل معصیت و گناه برگشته و خدا عز وجل فرموده است (۱۶ - الانساء) و اگر  
 بشکستی یا مردم راسی خدا عز وجل در این آیه شرك را معصود دارد چگونه میشود این سخن را گفت ؟ پس که  
 در آنش مبر ما بد (۱۷ - الانساء) ما بر از وی عدالت در در در قناعت بر ما کنیم و هیچکس به هیچ  
 اداره سم نشود و اگر بوزن یکدانه خردن هم کرداری دارد آنرا بحساب آوریم و حسن مسکن ما  
 حسابگر باشیم

اعلموا عباد الله أن أهل الشرك لا يند - لهم لموازين ولا يشر لهم الدواوس وإنما يحشرون إلى جهنم مرة واحدة تصب الموازين ويشر الدواوين لأهل الاسلام فانقوا الله عباد الله و اعلموا أن الله عز وجل لم يحب رهرة الدنيا وعاجلها لأحد من أوليائه ولم ير عنهم فيها وفي عاجل رهرة و ظاهر بهجتها وإنما خلق الدنيا وخلق أهلها لينلوه فيها أنفسهم أحسن عملاً لأخرته وأيم الله لقد ضرب لكم في الآيات لقوم يعقلون ولا قوة إلا بالله .

و ر ه د و ا فمار ه د كم الله عز وجل فيه من عاجل الحياه الدنيا و الله عز وجل يقول و قوله الحق و إنما مثل الحيو د الدنيا كماء أنزلناه من السماء فاحتلظ به ناس الأرض ممسكاً بكل أنس و الأعمام حتى إذا أخذت الأرض حر وها و ر تبت و طفت أهلها أنشهم فذرهم عليها أماها أمرنا للبالأ و بها و اجعلها حصيداً كأن لم تكن بالأمس كذلك بعض الآيات لقوم يفكرون

ای همه های خدا را بداند که برای مشرکان مرامی بر پا شود و همه علی همان باید و همه ای حساب یکجا بدو روح معشود شود و همه که هب مرمها و شر با معنی اعدا بر می این اسلام است.

ای همه های خدا را بداند که خدا عز وجل شکوهی آبی دمی دایر دوست دارد بری هیچکدام و دوستاش و نای را بدن و شکوهی آبی ا و حرمی آب تشو و نکرده است و همه ای از آرمه و هشت را آرمه با از ما بد که کدامشان خوش کرد و بد برای دیگر سرای خود و بعضی خدا که برای شما درباره آن منبها رده و آبی بر شمرده برای مردم غر دمد و لا قوة إلا بالله.

ر ه د و ر زید در بچه خدا عز وجل شمر ارمه در آ و ر ا ش ه است درباره رنه گی آبی دیا بر ا حد عز وجل میفرماید و گفتارش حق است (۲۴ - و س) همه تا نمونه ژندگی دیا چون آب باوان است که در سوی آسمان در داید و نا گیده زمین در آرمه را چه که مردم و چهار بیان میخوردند با آنگاه که زمین بگازسان شد و بجوی ریود جو را از گل و سره و چمن بخود بر گرفت و مردم آب بد شد که ر آن بوانا و ملسند در شنی یا زور روشنی فرمان در رسد و آرا در د کد و بود سازد تا گویا د پرو سیزه و گیاهی نداشته همچین آیات خود را شرح دهم برای مردمی که میاند بشند.

شرح - ر مجلسی ده - صاوی گفته د اسام مثل الحیوة الدنیا - یعنی حال دنیا در دود گذری شکست آورد و دمی نمیش پس از دوی و ددن آن و در پیش می مردم د چون باز است که از آسمان بر آید و نا گناه زمین در ا میرد و بهم پیچد از آنچه مردم و چهار بیان میخوردند و ر داعت و سر سجات و غلبه نایان.





مع لکرام الکائنات لو قد بلغت نفسك فيها - وأهوى بيده إلى حنقه - ومن عشي نرى ما يعرض الله به عيشه وتكون معاني السام الأعلى [و] قال الشيخ كيف قلت يا أبا جعفر؟ فأعاد عليه الكلام فقال الشيخ الله أكرى يا أبا جعفر إن أمانت أرى على رسول الله ﷺ وعلى علي و الحسن و الحسين و عبي بن الحسن و علي بن عيسى و شريح و علي بن عيسى و فؤادي وأستقبل بالروح والريحان مع لکرام الکائنات لو قد بلغت نفسك في شيء - إن أعش أرى ما يعرض الله به عيني فأكون معكم في السام الأعلى؟ ثم أقبل الشيخ بنحج - شيخ عداها حتى لصق بالأرض و أقبل أهل البيت يتمتعون و يشجون لم يروا من حال الشيخ و أقبل أبو جعفر عليه السلام بمسح باصبعه الدموع من خدائيق عيشه و يعضها ثم رفع الشيخ رأسه فقال لأبي جعفر عليه السلام يا رسول الله دولي يدك جعلني الله وذاك واوله يده فمستب ووضعا على عيشه وحنقه - ثم حسر عن نظمه و صدره فوضع يده على نظمه و صدره - ثم قام فقال السلام عليكم و أقبل أبو جعفر عليه السلام ينظر في وجهه و هو مدبر ثم قال بوجهه على اليوم فقال من أحب أن ينظر إلى رحمن من أهل الجنة فليطرق إلى هذا فله الحكيم بن عتيبة ثم أرمأ ما فقد يشهد بك المحسن

های کرام الکائین و را روح در دهان اسماعیل مسکند گرجات ایضا مرشد (و بادست خود اشاره بکوش کرد) و اگر هم رنده حسی آنچه چشمش روشن کند سنی و در بالا برین درجه های بهشت باها باشی آن پیرمرد گفت ای ابا جعفر چه فرمودی؟ آن حضرت همان سخن را شایسته گفت آن پیرمرد گفت

«الله اکبر» گریه میبرد بر صومعه (س) و آرد مشو و ز عینی و حسن و حسین و عیسی بن الحسین و چشمش روشن میشود و دلم - ش می گردد و درونم آرام و خوش میشود و مرشد های کرام الکائین بر روح و دهان اسماعیل مسکند اگر عالم بدین جا (گدو) رسد و اگر هم رنده نسیم چشم خود به نسیم آنچه در حد دهان چشمش روشن کند و در بالا برین درجه های بهشت باشد باشد؟ سپس آن پیرمرد فریاد گریه برداشت و نالید ها ها ها ها تا روش بر زمین شد و اهل آن خانه هم درید گریه و در حد رحلی که در آن پیرمرد در دست و امام (ع) موجه و شد و با گشت خود اشکم را از دو پلک آن پیرمرد میسود و میاشید.

سپس آن پیرمرد سر برداشت و گفت امام (ع) ما رسول الله خدا مرا فرستاد که دست را بر من بده و امام دستش را بر روی دست امام را بوسه و بر او دیده و گونه خود بچا و سپس شکم و سینه خود را گشود و دستش را بر روی شکم و سینه خود گذاشت سپس به حالت و گفت السلام عليكم و امام (ع) بدست او مسکریست و او پشاده و میرفت سپس امام روی سر روی مردمان کرد و فرمود

هر که دوست دارد میردی در اهل بهشت بگردد باید پیرمرد بگردد عینه گوید من هیچ مجلس سوگواری را ندیده ام مجلسی بر او شود و گریه ندیده

### «قصه صاحب الزيت»

۳۱ عهد ، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : كان رجل يبيع الزيت وكان يحب رسول الله صلى الله عليه وآله حتى شديداً كان إذا أراد أن يذهب في حاجته لم يمض حتى يطر إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وقد عرف ذلك منه فإحاطا ، تطاول له حتى يطر منه ، حتى إذا كانت ذات يوم دخل عليه ففقط ول له رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يطر إليه ثم مضى في حاجته فلم يكن بأسرع من أن جع فلعنهم آه رسول الله صلى الله عليه وآله قد فعل ذلك أشار إليه بيده جلس فجلس بين يديه فقال : «مالك فعلت اليوم شيئاً لم تكن تفعله قبل ذلك ؟ فقال : يا رسول الله والذي بعثك بالحق سميتاً فمسي فلي شيء من كرك حتى ما استطعت أن أمضي في حاجتي حتى رحمت إليك ، فعدله وقال له حسرتاً ثم مكث رسول الله صلى الله عليه وآله يوماً لا يرى قدمه سأل عنه فقيل : يا رسول الله ما أياه منذ أيتام ففعل رسول الله صلى الله عليه وآله واسأل عنه صحابه و انطلق حتى نواسوق الركب وإذا كان الرجل ليس قد أحد فسال عنه خبره فقالوا : يا رسول الله ما ولدك كان غدياً صديقاً لأنثى وقد كان فيه حيلة ، قال : وهى ، والوا كان

### داستان ریت فروش

۳۱ - ر ماه صادی ۱۸۰۰ مردی بود که دوعن ، چون میخواست ورسول خدا (ص) را دوست میداشت شب و روزش و درگاه معجرات دستان کاری برود ، به وقت نمازت به معمر (ص) را میزد و گوید و شود از او مرده شده و در هرگاه بر رسول خدا (ص) می آمد و حضرت گردن نمیکشید که آن مرد ویرا ننگرد .

۱۸۰۰ در خدمت آن حضرت آمد و او هم کرد ، را در دست در برابر او و او هم بگریست رسول خدا (ص) و دستان کارش رفت و دیگری شد که رود ، رگشت و چون رسول خدا (ص) را دید که چپ کرد ، دست او شامه کرد که شمشیر را بر رسول خدا (ص) نشاند و آن حضرت را و پرسید : مردی کاری کرد که پیش از آن بگریست (یعنی بود بر گشتی) در پاسخ عرض کرد : رسول الله صو گد مدامکه و را راسی و درسی رای هدایت حق مبعوث کرده است : «ایا هر کس - و هو ی د نارت مرا چال دود که سواستم دمال کارم بروم و خدمت شما بر گسم به معمر در ماه او دعا کرد و جواب خوبی و دار سپس رسول خدا (ص) چند دور گد شد و او را دید و چون سافش او و پی پرسید ، در پاسخ به عرض رسید که

۱۸۰۰ رسول الله چند دور است که ما و در خدمت رسول خدا معین خود بوشید و پاداش هم به معمر می آن حضرت معین خود را ساگر بد نهی و ارد مار دیتون قروشان شدند و بر خلاف انتظار دیدند در دکان آن مرد کسی نبود و در همه ای و را و ریش کر در پاسخ عرض کرد : رسول الله مرد و هر آینه در میان ما امانت دود ست گفت : بود حرایکه که حضرت دستوده هم داشت ، فرمود : آن چه



یرهق یعون یتع النساء فقال رسول الله ﷺ رحمه الله وآله لقد كان يحسني حسنا لو كان  
حسنا لعلم الله له

۳۲- علي بن محمد عن أحمد بن أبي عبد الله عن عثمان بن عيسى عن مسروق قال دخلت  
على أبي عبد الله عليه السلام فقال كتب أصحابك في فضل جعلك لجن عبدك أشر من إليهم - و  
والصاري والمجوس والذين أشركوا قال وكان منكك فتوى حاسا ثم قال كتب  
قلوب في فضل لجن عبدك أشر من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا فقال أبا  
والله لا بد حل لك منكم اثنا لا والله ولا واحد - الله إنكم لدي قال الله عز وجل ووفوا ما  
لأبائكم حلالا كتب بعدكم من الأشرار أن تجدكم سحرتم راعب عنهم لأبصارهم في ذلك  
لحق بحاصم أهل الباطن ثم قال طلبواكم وآله في الباطن ووجدوا منكم أحدا

بوده گفتند لوده بود، منی دنبال من می مروم پس رسول خدا (ص) فرمود حد او را رحمت کند بخند  
که هر سخت دوست بدشت و اگر بدد و روش هم بود هر آینه حدش می مروم (در این عبارت  
نگوشت - حسنی است و بدد و روشی شده معصود کسی شد که آرد بر او احق و دروی تمام سحر  
کند و عروشد - در محسنی ده)

### در علاج شیعه

۳۲- رمیز گوید شریف حضور امام صادق (ع) شده فرمود حد او را رحمت کند و بر او  
چگونه است؟ گویم بر او آتیه (مسئله سیاسی مات) از یهود و رسو و گرو و سکه  
مشرکند در هم.

گوید و سکه زده بود، در حساب نیست و سپس فرمود چه گفتی؟ گویم جدا سوگند که ما  
شبه در بد مغایر از جهود و رسا و گرو و آن ها که مشرکند بد رهسپار در پاسخ فرمود حالا جدا  
سوگند از شما دو تن هم بد و زح برود و بد که یکی هم برود بعد سوگند شما ها هستند که جدا و بد  
عروجن فرموده است (۶۱- ص) و گوید در حساب چه شده است مادر مردانی را در دوزخ میگردیم  
که آن ها را شر در بد و بدیدیم

۶۲- ما را را از بد و بد می گردیم (در بدی مذهب آن ها را مصحک و در بدی می گردیم) یا  
سکه دهنده ما را آن ها را بد است (در بدی سحر و گویکند بچشم می آید) ۶۳- دانست که من حق  
است و دوست که در بدی هم بد است

سپس فرمود (ع) جدا شد در دوزخ جسد او کند و شما ها بچشم می آید





۳۵- عنهم ، عن سهل بن زید ، عن الحسن بن علي بن فضال عن علي بن عمة ، وثعلبة بن ميمون ، وعلب بن عثمان ، وهاشم بن مسلم . عن يزيد بن معدية قال كتب عبد الله بن جعفر عليه السلام في دستاورد له ، مني فطر إلى ربه ، والأمر مصلح الرّحل فرثاله وقال له : ما رجليك هكذا ؟ قال : حشيت على ، كما لي بصوف كنت أدشي عند عمة الطريق ، فرثاله وقال له : عند ذلك زید ، وني لم يلدن ، حتى إني ، أني قد هلكك دكر حشيتكم فرحوب النجاة وبعثني عني وفان أبو جعفر عليه السلام وهل الدّين إلّا الحشيت ؟ قال الله تعالى : حشيتكم بكم الأيمان وريسته في قلوبكم ، وقال : إني كنتم تحبون لله وشعوبني بحسبكم لله ، وقال : ويحبون من هاجر إليهم ، إني حاشا أبي السّي عليه السلام قال : رسول الله أحبّ لمحبّي ولا أبغض لي وأحبّ لصوامي ولا أصوم ؟ وقال له : رسول الله عليه السلام أحبّ من أحبّ وثبت ما كسب و قال : عاشعون وما يريدون أمّا يشبه لو كان فرع من ليمه ، فرع كل قوم إلى ما همم وفرع إلى سبنا وفرعهم إلى

۳۵- در این معادله گوید من در خدمت من (ع) ودم آن حضرت در چادر خود سراف داشت که در می ریخت و بگهی سوی ردا سود کرد که هاشم از من را آمده بود و بری و سوگور و آمده شد و او فرمود : چرا بهشت حبی شده است ؟ گفت من سوار بر یکسره ازه من و لایم که خود داشتم ، که آمد و - راه را بری و آب و پیاده طی کرده و امام جهان اوسو گوا شد و دید که این صفت را بد گفت

در سبب من بگفتن بد شود ، آنجا که درم امی ملائشدم بیاد دوستی شما را هم و امید بهشت پیدا کنم و اگر تمام گمده شود من (ع) در دستش فرمود مگردن هر دوستی من ، خدا تعالی فرموده است (۷- احزاب) حدیث : ما من دامعوب شه ساجده و دن شمار اعدا رسنه و برداخته ، و هم فرموده است (۳۱- آل عمران) اگر شما بدید که حذر دوست در دین پس از من پیروی که کند ، خدا شما را دوست ندارد - و در فرموده است (۹- احزاب) دوستی ندارند (بهار مدینه) هر کس را سوی آپ ، بگویند

راستی مردی بر دهنم آمد و گفت : رسول الله من بهار که در دین دوست دارم و خودم بهار می گردم و روزه در دین دوست دارم و خودم روزه میدارم رسول خدا (ص) در پاسخ او فرمود تو با انکسای هستی که چهار دوست داری و از آب و اسب هر چه بدست آری و امام فرمود چه می چویند و چه میخواهید ؟

هزار شش است که اگر با هر اسبی در رسد هر مردمی بهانه که خود رو کند و ما در پناه پیغمبر گزاینم و شماها در پناه ما

شرح- اظهار آن شخص که خود ما - بخوانم و دوره ندارم - یکی از دووجه است

۱- در آن عدیست که نمی تواند بهار بخواند و روزه بگیرد و این مست سمار واجب شده



أصلحت الله إن هؤلاء امرئته يقولون ما علينا أن نخبر على الذي نحن عليه حتى إذا جاء ما  
تقولون كتبنا وأتمم سواء؟ فقال يا عبد الحميد صدقوا من تب تاب الله عليه و من أصر بها فأ  
فلا يرعم الله إلا نأفقه ومن أظن أمرنا عرق الله دمه يد بحيم الله على الإسلام كما يدبح العصاب شاته  
قال قلت فمن يومئذ والناس قد سواء؟ قال لا أستم يومئذ سام الأرض وحكها لا يسمع  
في ديت الآيات قلت فان من قبلش أدرك لقائم <sup>اللعنة</sup> قال إن لقائم منكم يدول إن  
أوركت قائم آل عبا نصرته كالمعارع معه سبعة والشهادة معه شهادان

گفتیم اصحبت الله راستی اس عرقه مرجئه مگویند که ما را بی بداد که بر همین عقیده خود  
باشیم تا گهی که بیاد آنچه شاهها مگویند (یعنی دولت همه صبور کند) و باشا همه عقیده شویم  
و برابر گردیم

فرمود ای عبدالحمید راست گویید هر که توبه کند خدا توبه و را پذیرد و هر کس صادق  
در است و در دل مان بداد خدا جر سی خودش را بدارد و هر که امر امت را فاش کند  
خدا خوش را برسد خدا در مسالمتی سرشان را برسد چنانچه عذاب گوییدش را برسد

گویید که هم من در آن دور که امام ظهور کرد و دیگران هم با او گرویدند و مردم  
دیگر برابریم!

فرمود (ع) نه! شما در آن دور سروران و فرماندهان روی زمین باشید در عالم دیانت  
برای ما جر این روا شد که هم گری من بشی ر درک امام قائم مردم؟ فرمود هر که ارشدها گویند  
گری من قائم آن محمد (ص) را در تمام او را یاری میکنم چون کسی باشد که همراه او شمشیر  
دند و شهادت با او دو بار شهادت محسوب شود.

شرح - ارجمندی ده - دو آمد بر ک اسوات الحج تمه کار ظهور امام قائم را بر مردم شیعه  
مشیه میکردند و بعد از آن و برای مکه بومید شوند و شمه امید داشتند که ظهور دولت حقه  
و امام با شمشیر بدست جر امام دوازدهم باشد و اعتماد آن را میبردند و شاید ترث کعب و باران  
رای آمادگی این کار و امر است لازمه بوده است یا به امید آینده بر دت ظهور دولت حقه کسب  
و باردگی و برین کرده بودند بگمان اسکه پس از ظهور دولت حقه دهان ساری بدادند و  
برای اهتمام در دانش جسونی و هدایت حق و بی اعتنائی به عبادت به همین جهت - یا مان نقل  
در محاسنی ده

من گویم بسیار دور است که تمه شیعه را راه اشبه و ابهام برسد و سرگردانی با این  
اندازه نکشد یا اینکه قیام دولت حقه بدست امام دوازدهم جری تعمیمات مذهب شیعه امامیه بوده است  
و همه احادیث که در این باره وارد است در آن صراحت دارد و موضوع ترث بار در برای آشفته بودن  
وضع اجتماعی دوران امام باقر (ع) بوده است و تعداد مرجع معون انتظار میر و صبح با گواز دوران  
ای امامیه دیرا شد نیست که هر چه سیاد حکومت ستمکار می امامیه بر اثر برآمدن شدن مردم آزادی  
طلب کشور پهناور اسلامی آن روز لردان بر میشد و دو سرانیشی و سقوط میرمت عشار آنها شیعه

شیر میشد زیرا همه حضرت با و و با حامیهای کشور اسلام و مردم را به حساب آن ها مگذاشتند.

چندین سی امه که يك حامدان عشیرگی بود و از منظم و درست و با سب يك کشوریکه از مرز فرانسه تا اواسط چین گسترده شده بود بی حیر و بی اطلاع بود چرا همه شوش و باسامی بود در محیط پهنای اسکتور اسلامی حکومت بدست يك مشت رادگان امه و سر سپرده های آنها داده میشد که جز خوش گذرانی و حکمرانی و زورگویی کاری نمیتوانستند و نمیدانستند بنایی براحتی می آورد، آبادی و عمرانی هر ستایی رو کاستی میرفت و مردم گرسه و سکار و بچره میشدند و هر کس بر چینی نمیکرد با چار سال او میرفت با چاره ی بخوند حکومت سی امه می بو دست ديك جمعیت وضع یں اجتماع پراکنده و یزوك را بنماید او شوه که توری حامدانی، امه سی هشتم و پیروان آن ها را حدود ستم صرف خود میدادند و به فشار به آنها میخواست همه کارها را اصلاح کند.

چنانچه امروده در کشورهای کم رشد و توسعه یافته هین مال بخوبی در زمینداران حامدانی حکم میدادند بجای آنکه در دوزن وضع اجتماعی میت خود بررسی کنند و علت از حد بهار جستجو کنند يك طرف حیاسی و آن که حامدانی بی خود متر شد و سر کوی او میدادند گمان اینکه سر کویی او همه کارها درست میشود و جهان يكام آنها میگردد.

در اسو صومریشی که جامعه شعه را بر فشار دوا، دوا، دوا، دوا حکومت و دانه های سست میدادند و مهر مودید درج ردیکست و لازم نیست که معبوداران روح طم و زام دائم باشد بلکه دهم شاد و سخت گیری حکومت دعت و شاید در صحن تعلیمات عربی دستور هم آهنگی با دستجات بهجت بر حد حکومت اموی هم بوده است که خود به بعد کاری و صرف وقت داشته و شاید يك علت عمده ترك باز و کساد کسب و کار شعه این بوده که حکومت و دوا شاه هائی که در محیط آنها داشته است آنها را در معاصره تنفیدی میگذاشته و همه دزدهای دزدگیر روی آنها می ست و نماند چنین هم باشد.

مثلا حمید کوفه پس از شهادت امام مظلوم در کر بلا پسوسه دچار شورش و انقلاب بود یکی از وسایل انقلاب و دجه و مکمل مالی است و بی مردم یکی از اقدامات جدی حکومت شام ایجاد هر گونه فشار معصودی است مردم کوفه بوده است که با چار کساد باز و تیرا کسب و کار میکشیده است.

از این جهت امام در عین حال که بعد از حمید کمال طم و زام را بر ج او میدهد و او را پاداش معنوی بیشتری میدهد و میسازد دستور کند برای همه وجود داری هم باو میدهد و میفرماید هر که رده حرب را برد و وجود را آشکار کند خدا او را با صد قصبی سر میرسد و بطور می این کار در صورتی که موجب ریایی دیگران شود گناهی ندارد و مکوع جابجاری پسندیده است این جهت امام بری آن کثیر احروری سان نکرده است و همان جا بازی میفر کرده است آن هم نکرد خدا که چه سعادت خوبی است اسنان بدست خداوند برایی راه حق شود و دو چشمه بدو چشمه الله عی الاسلام کما یندیح انحصار شده چه اندره لطیف و زیبا و پر معاد ادا شده است.

۳۸ عنه عن الحسن بن علي، عن عبد بن الوليد اللخمي قال: دخلنا على أبي عبد الله عليه السلام في زمن مروان فقال: من أنت؟ فقال: من أهل الكوفة، فقال: مامن بلدة من بلدون كثير محب لنا من أهل الكوفة ولا يستمدها لصاية، إن الله حلّ ذكره هذا لكم لأمر جبهتنا الناس و أحسنهم و أنصبت للناس و استمعهم و حالهم الناس و سدت قلوبهم و كذبوا الناس فأحبكم كم الله محبا و أمّا تنكم الله] مما بنا فأشهد على أبي أنه كان يقول: ما من أحدكم و من أن يرى ما يقر الله به عبده و أن يعشيط لأن يبلغ نفسه هذه - و أعزوني بيده إلى حلقه - و قد قال الله عزّ و جلّ في كتابه: و ولد أرسلنا سلاماً قبلت و حمدا لهم رأوا حد و ذنوبه فبحسب دريغ رسول الله ﷺ

در ضمن بیان میکند که دولت حقه اعلان حق عمومی خواهد کرد زیرا برای صلاح و صلاح جامعه بساد میشود نه برای مقام و خود دیری چنانچه خود بهست اسلام هم رهایی دوش و و بهر اسلام رستگاری و خودخوازی در شتاب خود مجرد اسکه نسیم مشد و اظهار پیشانی میکردند در میگذشت و آنها را از همه کردارهای ناروای گذشته عفو میفرمود و البته مردان سابقه دار که در راه اساسی این دولت حقه مدبره کردند و آزموده شده و آت دیده شده اند در رأس امور قرار میگرفتند و کارمندان دولت حقه بشمارند.

از محلی رد - موه دو لشکره مع شهادت ممکن است مقصود این باشد که در وی شهادت یث و اب دارد و هر که درک شهادت در کتاب امام کند دو ثواب دارد یا مقصود اسکه در وی شهادت با آن حضرت ثواب شهادت چهاره و را دارد و شهادت چهاره دو ثواب شهادت با دیگران را دارد و در این صورت خود آرد وی شهادت با آن حضرت هم ثواب دو شهادت دارد.

۳۸ از عبد الله بن ولید کنی گوید مدد دوران حکومت مروان (عمار آخرین خلفای سیامیه) شهادت حضور امام صادق (ع) شدیم فرمود شد چه کساید؟ گفتم از اهل کوفه هستیم، فرمود در هیچ شهری نیست که به اندازه شهر کوفه دوست و طرفدار داشته باشیم، و زه از آن جمعی از قبایله نمیکنند ظاهراً).

در سنی حد خود کرده شهادت را برای مری هدایت کرده اسکه مردم بدان دادند و آرد بیفهمند شد ما را دوست دارید و مردم ما را دشمن دارند بشیر و مائید و مردم ما را مخالفت میکنند، شد ما را تصدیق میکند و مردم ما را نکند میکند خدا شمار برنگی ما زده و و مانند ما میرند من گواهی که پدرم میفرمود میان هر کدام از شعبه و میان اسکه بسد آنچه را که خدا بدین چشم و و روشن کند و بر او رشک برند فاصله نیست چو هیتکه جانش بدینجا رسد و با دست خود اشاره به کلوش کرد و هر آینه خدا عروج در کتاب خود فرموده است (۳۸ الرعد) و هر آینه ما رسولانی گسل داشتیم و برای آنها رواج و درجه معرد داشتیم - ما درجه رسول خدا ایم (س).



۳۹. حمد بن زیاد، عن الحسن بن محمد الکندی، عن أحمد بن عديس، عن أبي بن عثمان  
عن أبي الصباح قول سمعت كلاماً يرمى عن لسان علي بن أبي طالب و عن علي بن مسعود  
وعرضه علي أبي عبد الله عليه السلام فقال هذا قول رسول الله صلى الله عليه وآله  
الشقي من شفي في نفس أمته والعبد من وعظ بغيره وأكسر الكسر لقي وأحقق  
الحقوق المجرود وشر الردي، روي الكذب وشر الأمو محدثها وأعمى لعمى عمى القلب وشر  
المداومة مداومة يوم لغيره وأعظم الخطايا عذبة لسان الكذاب وشر الكسب كسب لبرئ وشر

۳۹. ارای الصباح گوید سخن شنیدم که از بعض (م) و از علی (ع) و از ابن مسعود نقل  
میشده و من آن را بر امام صادق (ع) عرضه کردم؛ آن حضرت فرمود من گفتار رسول خداست من آن را  
میشناسم، فرمود رسول خدا (ص) فرموده است خوش بخت در شکم مادرش خوش بخت است، سعادت  
آنسکه دیگری پس گرفته است بربت برین ذکر که: هر که کار و دعوی است و در این بی  
جودی هر گاه است و مادرش نقل من دروغ است (یعنی دروغ پردازی) و مادرش امروز است  
است که مدعت شود (یعنی بر خلاف قانون باشد) و مادرش کورها که روی دل است.  
شرح از مجلسی ده - قوله «الشقي من شفي في نفس امته» یعنی شقی آنکسی است که خدا میداند  
در عاقبت کارش شقی است و اگر چه بحسب احوال و شش عشرش در مردم سعادت پیدا است  
بیاں من از مجلسی - ده

من گویم این حدیث معروف است و برخی از آن معنی خبر فهمیده اند و در مسیر آن سرگردان  
شده اند تا آن جا که آن را حدیث معذوله دانسته اند و معذول معذر حرهم اسمعده میشود که این  
حدیث در زمان امام باقر (ع) معروف بوده و شاید در فهم معصود آن وجه شده و معصوب  
بردید گردد که ابی الصباح را در جمیع امام صادق (ع) مطرح کرد و امام صادق (ع) آن را تأیید  
فرموده است؛

بناظر من این حدیث از ادبه روشن احضار شده و من این الامر را آنسکه ما آن را در حدیث اعتبار  
کردیم معصود از من جمله آنسکه شعاوت شده مسند سوء احضار خود او است و احتیاج از دایات هر  
انسانی است و ما در اینجا برای روشن شدن این موضوع بهیم کریم که احضار عین وجود است  
و چون شعاوت و ندی بطور سفلان مربوط بهمان سوء احضار است و هیچ چیز دیگر بطور کامل در  
آن حدیث ندارد این جمله صبیح آنسکه هر که شقی شده و شکم مادرش شقی شده یعنی شعاوت و  
مسند به خیار او است که عین وجود او است و در شکم مادر هم همراه او بوده است و شعاوت  
دیگر این جمله گفته است از بعضی هر گونه مؤثری در شعاوت انسان جز ذات خودش و سوء  
اعتناش، بنظر من این بهر بی و رسان بر عاید است در اثبات احتیاج دومی خبر

در حدیث ۳۹ -

بدرین پیشیابی پیشیابی روز و ستاخیز است (که دوعانی ندارد) و بزرگترین خطاها نزد خدا  
زبان دروغگو است بدترین کسب زنا است (زنا است خ ل) بدترین خوردن مال یتیم است

ایمان کُل مال التیمه و احسن الریبه الرّجل هدی حسن مع ایمان و اتمک امره به و قوام حوایمه و من تشیع السمعه یستمع الله به الکذبه و من یتولّی الدّین بجمعهها و من یعرف الملاء یصر علیه و من لا یرفعه یمکل و الرّیب کم و من یتکبر یضعفه و من یطع الشّططن یعص الله و من یعص الله یردّه الله و من یشکر یردّه الله و من یرسو علی الریبه یعیده الله و من یدو کذل علی الله و حدیثه الله - لا تسجدوا الله درصا أحد من حلفه ولا یقرؤوا الی أحد من الخلق تشاعداوا من الله ، فان الله عزّوجلّ لیس بینه و بین أحد من الخلق شیء یعطیه حدیاً و لا یدفع به عنه شراً الا بطاعه و تشامع مرصاته و ان شاعه الله یحاج من کلّ حیر یتعی و یحاج من کلّ شر یتقی و ان الله عزّ ذکره یعصم من اطاعه و لا یعصم به من عصاه و لا یجذالها رب من الله عزّوجلّ مهرباً و ان امر الله بادل و لو کره لخلایق و کلّ ما هو آت و ربّه شاء الله کان و مالم یسألهم یکون فتعاونا علی المرّ و لتقوی و لا تعادونا علی الاثم و العذبان و اتقوا الله ان الله شدید لعصا

بهترین ریور مرد در دست زدن است از روی ایمان ، تا مگر من خود مختاری و ارادی ستواری و بجا دوی تمام کارها است (مجدد است که و و بر سر کلمه دوام از نسخه و سبب دروده شده باشد در دینی ده) هر که در سال شهرت و باه شد و کار بر رای آت کند خداوند بدو بخ اراد بدرد ،

هر که دوست دارد دنیا باشد در آن درماید و هر که بلاء و عجز بر آب صبر کند و هر که ابراهیم عیسی و عذاب کشد (یعنی هر که بداند بالا و گرفتاری جرم سازمان ربه کی است و در خدا مرد دارد برای پذیرش آت آمده شود و بر آن صبر جمیل کند هم آرایش خود را از دست ندهد و هم از خدا مرد در) و هر که مابین حقیقت عارف باشد بوی کند و در سختی و عذاب نگذارد و مرد هم بدرد) تردید در اصول ایمان کمر است هر که کمر و زرد حد پیش روی کند

، هر که در میان شیطان مرد خدا را با فرمائی کرده و هر که خدا را با فرمائی کند حد پیش عذاب کند و هر که شکر گزاری کند حد بر پیش برآید و هر که بر معصیت شکیه باشد حد باو کمیت کند و هر که بر حد توکل کند خدا او را بس باشد خدا را رای رضای حدی از حدش چشم بدو بدید تا از خدا دور شود و خدا هم از او جدا شود.

در ا خدا عزّوجلّ ، احدی از جن خود در مصای ندازد که بدو جبر رسد یا او بدیر نگرداند در میان فرمان بردن او و پیروی از آنچه رضایش در آن است و راستی که فرمان بری از خدا کامیابی برای هر چیر است که خواسته شود و عبادت ابر هر شمس که از آن برهیر شود

و راستی خدا عزّ ذکره بگوید هر کسی که در مانش بر تو هر که با فرمائی او کند باو بپا هنده یست و آنکه از خدا عزّوجلّ گیرد گریز گاهی ندازد و راستی فرمان خدا را بشود گر چه همه آورنده ها در بدید و هر آنچه آینه باشد رذیلت آنچه حد خواهد باشد و آنچه را نخواهد باشد سبک رسد و برهیر کاری بیکدیگر کمیت کند و برگرد و بخاور همدست بشوید و از حد برهیرید بر سر خدا سبب کبر است

۴۰ - و بهذا الاسناد، عن أبيه، عن يعقوب بن سبيع أنه سأل أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «كان الناس أمة واحدة» فقال: كان الناس قبل نوح أمة صلال فبدأ الله فبعث المرسلين وليس كما يتولون لم يرل. وكذبوا. يعرق الله في ليلة القدر ما كان من شدة أوجاع أو عطش بفدوم يشاء الله عز وجل أن يعدر إلى مثل من قابل.

### (حديث البحر مع الشمس)

۴۱ - علي بن إبراهيم، عن أحمد، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن معروف بن حمرثود عن الحكم بن المسعود، عن علي بن الحسن، عن أبيه قال: إن من الأقوات التي قد رها الله للناس مما يحب حور إلى البحر الذي خلقه الله عز وجل من السم، والأرض، قال: «وإن الله قد قدّر فيهما محاري الشمس والعمر، والحجور والكواكب وقدّر ذلك كله على أهلك، ثم وكن أهلك ملكاً ومعه سبعون ألف ملك، فهم يدبرون أهلك وقد أداروه ذات الشمس والعمر والحجور والكواكب معه فمرلت في عارلق التي قدّر الله عز وجل فيها لومهم ولبانتهم قدّر.

۴۲ - راجع بن شمس که از امام صادق (ع) پرسید رسول خدا عز وجل (۲۱۳- المهره) مردم همه یک هستند در پیخ فرمود پیش از نوح همه امت گمراهی بودند و خدا عز وجل است رسولان خود را چنان است که می گویند همیشه بوده است دروغ گفتند خدا در شب قدر جد مسکین و مساکین بدهد و مقدر می سازد هر آنچه از سحی و خوشی و باز است و ده اینکه خدا عز وجل می خواهد که مقدر سازد تا بمانند آن افسال آینده.

شرح - در بعضی ده - دو نیست که بخواهی لم برن، یعنی مطلب چنین مسکه می گویند هر چه هست از آن و ده و تغییر و دیرد مسکه بدها هست است و ده و روح معده و است است شده و ده فرموده است معده که خدا هر چه را خواهد و است کند دهر کل برد و است و تحقیق این مطلب در کتاب توحید گذشت.

### حديث دریا یا خورشید

۴۱ - از حکم بن مسعود از علی بن الحسین (ع) فرمود کسی را است پرسید که خدا آن را بری مردم معدر کرده و اداره کرده است. چهره آنکه بدانید دارید در بانی سکه خدا عز وجل از آسمان و زمین آورده است.

فرمود و راست که خدا بخاری خورشید و ماه و اختران و ستاره ها را در آن اداره کرده و همه را برین معدر و مقدر و اداره کرده است، پس بعلت قرینه گشاید که معتاد هر در شب به همراه اوید و شب را می چرخاند و چون او را می چرخاند خورشید و ماه و اختران و ستاره ها هم با او می چرخند و بر لهای خود که خدا عز وجل برای آن مقدر ساخته است در شبانه روز به وارد می شود و هر گاه

ثبوت دبوب العباد و الله تبارک و تعالیٰ ان یسعیم تبه عن آیاه أخر لملک لمو کذلک بالعلک  
 أن یربل الملک الذي علیه محاري الشمس و العمره لحوم و الكو کب فأنمر الملک اؤلک السبعین  
 ألف ملک أن یریلوه عن محاريه قال یریلوه فصر الشمس فی ذلك اسحر الذي یحری فی  
 العلک قل فیظم صوؤها و یتعیر لونها فدا الله عز و حل أن یطعم الآیة طمس الشمس فی  
 المحر علی ما یحب الله أن یخوف خلقه بالآیة قال و ذلك عند انکساف الشمس و ل و کدث  
 یعمل بالمر ، قال فاد أرادته أن یحلیها ویرها إلى محراها أخر الملک الموکذل بالملک  
 أن یرد الملک إلى محراه فیرد الملک فترجع الشمس إلى محراها ، قال فتخرج من الماء و  
 هی کدرة ، قال و العمر مثل ذلك ، قل ثم قال علی بن الحسن (عليه السلام) ما إینه لا یرع لها  
 ولا یرهب بها من الآتین إلا من کان من شعبه ، فدا کل کذلک و فرعو بی الله عز و حل ثم  
 ارجعوا إليه

گناه بدهد ، سیارشد و جدسات و تعالیٰ خواستکه در آنها برای یکی از شاهانهای خود کثرت حواهد  
 هر شبهه مو کل ملکت فرمان دهد آن ملک که محاری خورشید و ماه و اختران و ساردها بر آید  
 خود بدر بردن درشته هم بآن ۷۰ هر در شبهه فرمان دهد که آن را در مجاری خود بدر برد  
 فرموده آنرا بدر برد و خورشید در آن دریا آمد که کثرت در آن روان است فرمود پس  
 بازش معوشود و رنگش مگردد و هر گاه حداعر و جل خواهد آید خود را بزرگ سارده خورشید را  
 در آن دریا بر دوش که خواهد مان خلق خود را رساند در آورد ، فرمود این در هنگام گرس آفتاب  
 است فرمود و همین کار را میکند بامام

فرمود و هر گاه حداعر خود را از روشن سارده و گرفتن آن بر طرف کند درشته مو کل بعل  
 فرمان دهد که ملک را محاری خود برگرداند و کثرت را برگرداند و خورشید به محاری خود برگشت  
 کند فرمود پس آفتاب بر آید و بزه رنگ باشد فرمود ماه هم بمیشد آید

گوید سیم عی بن العیسی (ع) فرمود علاوه بر آنکه هر سال یکبار و از این دو شبهه گرفتن  
 خورشید و ماه برسد هر کس که دشمنان باشد پس هر گاه چش شد بدرگاه حداعر و جل بر آید  
 و پناه برید و سپس مایه باز گردید

شرح - از محسی (ره) - «الا من کان من شعبه» - زیرا من این است در د و گریه بیشتر  
 گرفتن خورشید و ماه را بجز کثرت افلاک مسدود و از به ترس ندارد

من گویم تسلیم حداعر این خبر را حاکم مشکله شاه مؤمنان پیروان اطاهاست زیرا در آن زمان  
 برای اعتماد مهم کوتاه و حرد نارسا است بایزوی از فلاسفه منعبدیت که حرق و التیام و اختلاف  
 نظام را بعلک و حرکاتش روا میدارند و حرکت راسا را در برابر حرکت دوری بر آید روا میدارند  
 و حداعر این مقررات فسیف که آنها را سات نمکند حرما شبههای واهی و حرقات فاسده و چسبیدن  
 ناین مقررات مستقیم انکار میباید از آیات و اخبار و در آنها است زیرا اخبار سازی دلالت درند

بعضی حرکات افلاک و در نور دین و خرق آنها و بیه شدن خورشید و ماه و همه ستارهها در روز قیامت و بازماندن آنها از حرکت.

و اما تجربه اینکه گرفتن خورشید هنگام حائل شدن ماه است میان آن و میان زمین و گرفتن ماه هنگام حائل شدن زمین است میان آن و خورشید مضاف ندارد که در وقت آنها بدین دریا افتد علاوه بر اینکه ممکنست جمع میان این تجربه و معصوم سحر بوجه دیگری که شرح صدوق ره در فیه یاد کرده است آنجا که گفته است آنچه زامعین از کسوف پیشگوئی کنند و طبق آنچه گویند واقع شود غیر کسوفی است که در اینجا ذکر شده است و همان لایمت که از کسوف مساجد و بلاد پناهانده شد چون شاهان است مانند نشانههای قیام ساعت ( یعنی روز قیامت ) انبیا

و مؤید کلام و حسب آنچه روایت شده است از کسوف و خسوف در روز و شب عاشوراء و در حصار روایت شده که یکی از شاهان های صفوی امام فتم (ع) گرفتار آفتاب و ماه است در غیر موسم مهر و در آنجا است که حصار معیان محفل شود و در میان برود - پایا - فصل از محسسی ده

من گویم - مرحوم محسسی ده در بسادی از کلیات خود مدعی و اصول حکمت یونان را که پایه و پایه مسنده در علم و حکمتی مسلمین هم کور کور به از آن پیروی کرده بود نادانان شریف گرفته و در آنجا شبهه و حرکت سحر کرده و آمده بخوبی مهر آورده کرد و آراء پشهای علمی فروغ جبر و کالوش دانشمندی معاصر ثابت کرد که آنچه حکمتی یونان در دوران طلایی مسنده علمی خود در علم و کشف حقیقی در فلسفه و چند هر در علم و حکمت در آن شهر را به سال خود بردند بر این علم و دانش معاصر که بر مبنای دانش و تحقیق ضروری استوار است اطلاق و پیچیده بود و در روز ثبت شده که نظر این دربار آسمان و زمین و حصار اینها خرافاتی بیش نبوده است چه آنچه محسسی مرحوم ره دور بیان خود در ریاضت و آرا آن سحر کرد و امروزه مسنده که جسم و ذراتی در مباحث و مسائل زمین از عناصر و گاز و مواد نیست شکن با فضا و آتار و جواس جدیدی در زمین و آتار از آن یاد آوری در باره شرح این حدیث که مرحوم محسسی آرا از صفات و مشکلات حادث در مسنده کتاب برورد باید مورد توجه ساخت

۸. هر ی که در حدیث نکات رفته است

۹. در نای میان آسمان و زمین

۱۰. مجاری خورشید و ماه و نجوم و کواکب

۱۱. فصل ۱ - فصل ۲ - فصل ۳ - فصل ۴ - فصل ۵ - فصل ۶ - کسوف و خسوف

در ۱ دومعی در در یکی حجم آب - مدار و مسدود و ماه که بشر از سطح و هر باشد و گیری و مسدود و پیاواری که این آب در آن جای گردد و مانند گشت در در در سطح همان وسعت را محدود از نظر چشم انداز و بوجه عمومی است چون سحر و حلیج و دریاچه هم همان طریقی است که معدر معینی آب در آن جای دازد .

و در اینجهت مستحق است که گفته شود در حاشیاست یا آب ندارد چه در هر هم همین معنی صحیح است بدانکه در این معنی است و وسعت نامحدود عربی است و لازم نیست که هر جا در

تفسیر میشود حجم آب عمیقی هم در آن وجود داشته باشد و این دریائی که جداوند میدان آسمان می دستگیره چرخان بر فراز زمین حلقی کرده عبارت از مای محدودی است که در زان امروز از آن وسعت شش منظومه شمسی تغییر می شود و اثر روزندگی خود بدان میازمند است

وام مخازی جوشیده و ماء و آجر و سازه ( که بعد است مقصود از کواکب در بی حدیث  
همان سیارات باشد که از اجزای دیگر اعمار دارند در حرکت و روشنی و به اعتبار عدم مرور هر  
مظومه شمس ( یعنی بحساب ) همان مدارهای حرکت آنها است که در جوشید گرد است و در آن  
میچرخد و در کواکب سازه که حرکت انفجالی دارند نیزه مخصوصی است . یعنی وضع دیگر که  
حرکت کواکب در آن منظم است .

واما ميت كه همه مذرات جو شده و ماه و كواكب - آن اسوار است و بعد است همان جاذبه  
عنه باشد كه پس از آن ها سون فلكي معروف بدان پي برد و جمعيت آن مذرات از يك پيروي  
ست شگرف كه حساب ث معلومه شمسي معياري از آن هدي بي سرويه و اسرار آسمان قسمهاي  
ديگر بعد مسكنه كه حوز شيد ان هم در حساب ان پيروي در هر كری اسوار است و بدور خود چرخند  
و پس پيروي شگرف بكنه گاه همه موجودات من معلومه شمسي مشتمل است و معير از آن بلك  
سيار شوالست در امت يك پيروي چرخنده و چرخانده است

میت که در ماضی مرشد گوید: ما در هیچ مرتبه از عمرت از مذهب عدلست وجودی است چنانچه بروی ماضی و کارگاه را که که بعضی شری دارد از بروی اسب تعبیر کنند و معیاس یک فعالیت فوق صنعت بشر را و یا تعبیر دیگر فعالیت ماوراء الصنعه را ، ب معیت کند و بروی حدیثه عامه تقویت همتان را از معیت تعبیر شده است

وام، طبقه ممتاز کواکب ششمین در می باشد که می تواند ( ۳۹ - پس ) و هزار دو صد و بی  
اندازه گیری گردیم و همچنین هم صلاح مدارا که می کواکب در کتب خود ثبت کرده اند  
بظاهر را این است که در این و ممتاز در ۲۸ شماره اند ۴۰۰۰ و بیست و یک که در یک شب است  
مستول دارد و در مست کروز در ۲۸ در ۲۸ دوره ماهانه خود در سر می رود و در این حین  
مستول شبانه روزی را برای همه کواکب انبیا کرده است.

و مثلاً مایل خود شد در هر شب هوس اینسین آن است و در هر روز هوس الهیارت که عادت ر  
کبابی سم دائره نامری شب و کبابی سم دائره مرغی روز باشد و همین معامدیل شب و روز برای  
دیگر کو کب هم منظور میشود زیرا از هر مسجش ما که در زمین زندگی میکنیم هر کو کبابی  
داری این دو مریل شب به روزی جدوه گر مسود و در معادری مصره خود مدانی دارد و یا ر  
نظر ما بیست

و اما راجع بسکوف و خسوف آنچه معجم قدیم و جدید گویند اینست که  
سکوف گرامس قلاب همیشه در عقده رأسی یعنی عقده بالای مصلحه ابرو است که ماه رخورشد  
است نامدار ماه اتفاق می افتد و درخصوص جان موارنه خورشید و ماه میسر میشود یعنی هنگامیکه  
این دو در زینت درجه و یک دقیقه مدار خود باشند که در این صورت آفتاب در پشت جسم ماه واقع میشود و  
سایه ماه که امتداد آن ، می کشیده است بر روی قطبهای از زمین می افتد و مردمیکه در آن قطعه  
زمین باشند نمی توانند آنرا ببینند و بر اثر غیب از آنها بمانند ، و گرفتن ماه در عقده ذی است یعنی

بفصله بر خورد منطقه الروح با مدار ماه در طرف مقابل رأس و این در حال مقابله مسر اسکه ماه و خوردشد در نظر ما در دو نقطه مقابل قرار دارند ( از ۱۳ - ۱۴ ماه ) قمری و در این حال اسکه ممکن است زمین داخل شود میان ماه و خوردشد یعنی سایه آن که با حرم ماه امتداد دارد روی زمینی را ماه بعد و مردم آن نقطه از زمین که معنای این سایه واقع بر سطح ماه هستند آنرا تیره شگرفتند

از نظر حدیث این دو حد که کسوف و خسوف حلالی است در معنای مهر بر روی خوردشد و ماه و شاه است از چشم خدا نیست مردم زمین.

از نظر علمی تو را گفتیم که منظور اینست که کسوف و خسوف غایب است و معنی ندارد مانند ول هر برج و هر ماه در گردش خوردشد و مانند رؤت هلال و دوره سال در گردش ماه و وقوع آنها بوجه انعطافی است در بعد دوره سال و هم در هر مناطق خاص رؤت و پس از آن در گردش خوردشد و ماه در هر معنای از زمین بحث نموده با گمانی و برخلاف اسناد بر خوردد میشود

و در نظر ۲ - علمی است از شرع و فاس ندارد است و گرچه دوزان معصوم و مری هم داشت زیرا تنظیم مدار ماه و خوردشد و گردش آب در عدم لای بر بن تناسب تطبیق شده است و اگر دوزی رای جهان آید که در هر گونه بودگی گناه و ستم باشد شود دور نظر میرسد که وضع مدار آب ها دیگر گونه گردد و از کسوف و خسوف نیست مردم زمین را کنار شود و بر دیگر گویی مدار آب که معنی است که در فاصله قدم و حدیث بعدی مورد تکرار است می باشد عذاب آخر حدیث که می فرماید در معراج من آمده و می گذرد ، یعنی چون از آب بر آید تیره نماید و این تعبیر معنی این نیست که خوردشد در حجم آبی فرو میشود بلکه ممکن است از آب همان گرداب سایه ماه باشد که چون نور ندارد آکنده از لطافت جوی است.

و مقصود این باشد که چنانچه در حدیث آمده در باره سر دوازده در در آن معین این تعبیر آمده است که

«... مع عرب الشمس و حدها عرب فی بینهما» یعنی چون عرب خوردشد در سمت که در چشمه آب گرمی فرو میشود

۴۲- علی بن ابی‌رهیم، عن ابيه، عن محمد بن سليمان، عن الغضنفر بن اسماعيل الهاشمي، عن ابيه قال: شكوت إلى أبي عبد الله عليه السلام ما ألقى من أهل نسي من استحقهم بالدين فقال: يا اسماعيل لا تذكر لك من أهل بيتك من الله ناك وتعالى جعل لكل أهل بيت حجة يحتج بها على أهل سنة في القيامة فيقال لهم: ألم يروا إنا أمكم، ألم يروا عديدهم، ألم يروا صلواته فيكم، ألم يروا دياره، فإلا فتدبر به، فتكون حجة عليهم في القيامة.

۴۳- عنه، عن ابيه، عن محمد بن عنبس الحنظلي، عن معاوية بن عمار قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن الرجل منكم ليكون في لحيته فيحج الله عز وجل يوم القيامة على حبرائه [به] فيقال لهم: ألم يكن فلا تأيكم، ألم تسمعوا كلامه، ألم تسمعوا نكاهه في النسل، فتكون حجة الله عليهم.

۴۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن حماد بن صالح، عن أبي مريم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن قول الله عز وجل: هو أرسل عنكم طير أبابيل، فترميهم بحجارة من سجيل، فكل من طير من طيرهم من قبلهم، رؤوسها كأشجار، رؤوس لسباع، وظهرها كأظفار، تستخرج من طير مع كل طير ثلاثة أحجار، في رجليه حنجران وفي

### اخبار متفرقة

۴۲- الغضنفر بن اسماعيل الهاشمي از پدرش گوید: امام صادق (ع) شکایت بردار آبله به من می‌کردم، اینکه خداوند مراست می‌شمارد و بدست عسکری که ایست دارد در پاسخ فرمود: ای اسماعیل! آن وضع از حیوانات، شایسته مگر دول است مدار، در حدی مبارک و الهی بری هر خاندانی حجتی معروض شده که در روز قیامت بدان بر آن حدی حجت آورد و بدست فرمود: آبله، ولایت در میان خود پیدا، آیا رفتار درست او را در میان خود ندیدید، آیا مادرش را در میان خود ندیدید، او ایست می‌کرد و حجت بر آن می‌باشد در روز قیامت.

۴۳- در معاویه بن عمار گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود مردی از شما در محله باشد و خداوند حجت آورد در قیامت بر همه انگیزش دهد و بر آنها گفته شود: «ولایت در میان شما بود» آبله، کلام او را شنیدید، آیا او را گریه در شب شنیدید؟ پس او حجت خدا شده بر آنها.

(حدیث طیر ابابیل و آغاز پرور آبله).

۴۴- زانی مریم گوید: امام ابی جعفر امام علیه السلام رسیدم، در دول خدا عزوجل (۳ لعل) و در دست بر آنها انداخته را ۴ - که پرتاب می‌کرد، آنها سنگی از ساجل - ۲ فرمود: پرتاب‌های وند که شبانه در بردگی زمین می‌بردند، و از سمت دریا بر سر آنها ریخته و سری داشتند مانند سر پرنده‌های درنده و چنگالی مانند درندگان ریخته و با هر پرنده‌ای سه سنگ برده دو تا در چنگال داشت و یکی در صفا و شروع کرد که با آنها پرتاب



منفرد حجر . و جعلهم برهیم بحتی حدّی احسانهم فصلهم بها و ما کان قبل ذلك رئی شیء من الجنّیّ ولا اودلّک من الطّیر قبل ذلك الیوم ولا بعدہ ، قال : و عن اُملت منهم یومئذ اطلق حتّی اذ ابلغوا حصر موت و هو و د من لیس اُسل الله علیهم سیلاً فعرّهم اُحمعین قال : و ما رئی فی ذلک لو اذی ماء فطّ قبل ذلک لیوم بحمّة عشر سة ، قال : فاذلک سمّی حصر موت حتّی ما یوفیه

۴۵ تقدّس جیجی عن اُحمد بن تقدّس عیسی ، عن ابن فضال ، عن عبد الله بن بکیر ، و تعلّم من میمون ، و علی بن عبّاس ، عن رازبه عن عبد الملک قبل دفعه بین اُبی جعفر و بین ولد الحسن (علیه السلام) کلام فلعنّی ذلک و دحب علی اُبی جعفر . **فصل** و ذهب اُنکلم فقل لی مدّ ، لا تدخل فیما ینبذ منه و مثل دبی عمتما کمثل حل کان فی دبی اسرئیل کاب نه اثنان فروح احدھما من رجل راع و روح الاخری من رجل فحار ، ثمّ رھما و ما رھما اُردع فقل بها کب حاکم ، فقل : و د راع و روحی راعاً کثیر و اُرسل الله السماء فحس اُحسن بی اسرئیل حالاً ، ثمّ مضی لی امر و اُتحتا و قال لہ : کب حاکم ، و قال : قد عمل روحی

کسید تا نشان دانه آبله زد و آنها را بدان کشتند و پیش از آن هیچ آبله دانه نشده بود و آن نوع پریده را پیش از آنروز ندیده بودند و نه بعد از آنروز کسی ندید فرمود : هر کدام در آنروز رھا شدید و دید تا نوادی حصر موت من دزدید و آن یک دشتی است بر دشت من و حد سالی فرستاد و همه را غرقه کرد فرمود : در آن دشت از یازده سال پیش ایمی دینه تشنه زد ، فرمود از یازده

در دشت حصر موت آمدند و یکدیگر را پیدا کردند (یعنی مراد در دشت)

شرح : از حدیسی (ره) - « دزدان سال - » بدوای گفته ست پس جمع ابله است پس جمعی از سبای این پرده ها بدان رسیده و بر جی گفته بد موری بدزدند و دزدان را بدوای جمع ابله است پس بدوله جی حدیث اجسامهم ، « تن ساهت به بر آورد و بر آورد ، دی گفته جوری تمام جسم و فتح آن دشمن که در آن رسیده بد کرد و بر کرد و صھر سسکه بر هر کدام سسگر ره بد از زدند تا آنجا سوراخ سوراخ شد و صھر احزاز و وارج دیگر سسکه بر هر مردی سسگر ره زدند و همان مرد .

۴۵ - رعدا ملک گوید میان ماء باور (ع) و کنی از مردمان نام حسن معنی معنی در گرفت و گرفت آن من رسد من رسم خدمت ادم باور و تا رسم در آن باور معنی گوم من فرمود خاموش باش ، در میان منھا و زد مشو همتا مثل ما و مثل عبور از گان ما مثل مردیست که در سی سرایتیل بود و دو دحر داشت بکمر بر دامنکاری شوهر داد و دیگر بر بکوره گری سپس بدیدار آنی رفت و دست برد در بر دامنکاری رفت و گفت حال شما چگونه است ؟ دحش در پاسخ و گفت شوهرم رو عب بسیاری کشه و اگر خداوند بازاری بسد حال ما در میان بی اسرئیل در همه بهر است

سپس مرد بن بکوره گرفت و گفت حال شما چگونه است ؟ در پاسخ گفت شوهرم که وره

فجار كثيراً فان أمسك الله السماء فحين أحسن بني إسرائيل حالاً فصرف و هو يقول اللهم أنت لهما ، وكذلك نحن .

۴۶- عهد عن أحمد بن محمد بن محبوب ، عن حماد بن صالح عن دريغ قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول بعض ولده ويقول «عزمت عليك يدريج و يدويج ، كائن ما كنت بالعرصة التي عزم بها علي بن أبي طالب أمير المؤمنين عليه السلام رسول رسول الله صلى الله عليه وآله علي حسن وادي الصرة فأتوا واطاعوا لم أحب فأتعت و حرجت عن أبي قحافة ابن أبي السباع الساعه»

سند صحیح و اگر آسمان باز در حال دوزخ می اسرائیل از همه بهتر است و او برگشتن می گفت باز آمد تا و بری هر دوی آنها هدی و هدی می داد

شرح- از محسنی (ره) - قوله «و کذاب نحن» - می شد در میان ماها و صاوت کنید را هر دو طرف فرزندان پیغمبر (ص) و حرام ما هر دو در شب و روز است و میان ماها بطرفه دری نهاد که چنانچه آن مرد در میان ده دزد و دزدی میکرد و کار هر روز به حد و گذاشت.

۴۶- از درج گوید شده امیه مدنی (ع) در عهد رای کی در نزدش فرمود  
تو را قسم می دهم ای داد وای دود هر چه ناشی بدان عزیمتی که علی بن ابی طالب امیر المؤمنین رسول رسول خدا (ص) بر جن وادی صیره عزیمت نماد و این هم احست کردند و اطاعت کردند که و هم با چادر احست کی و صاع کی و از من پسر ملان که دختر داده من است بیرون دوی الساعه الساعه

شرح- از محسنی (ره) - «علی بن وادی الصیره» - شاید سبب شد بدینچه شرح میبرد در ارشاد رسیده خود را بن عیسی مکرره است گویند چون بعد از سوی بنی امیة سلطان مبعوث از راه کداری گرفت و شش در و در که در دود خانه ی منزل کرد چون آخر شب شد جبرئیل بر او فرود آمد و به او گزارش داد که خانه ای را در راه بن وادی موعص گرفته بد و هک و طایفی را علیه او و صیغش را در دود موعص که در آنجا گذرند با حضرت امیر المؤمنین (ع) در خواست و ماو فرمودند بدین و دخانه برو و جمعی از دشمنان جن خدا بر سر زادت آیند و آنهک تو کنند و بیرون کنی که حدودت داده شد را آب دوع کن و با مایه ای حد عروجن پناه گیر و حدودت را مالم خود پناه دهد و حدت را بر سر دود موعص را و در ساد و باها فرمود در خدمت او باشید و فرمان او را ببرد

امیر المؤمنین (ع) بد رود خانه دو کرد و چون به آن رسید آن حد بن هر دو خود فرمود بر آن ایستاد و کاری نکرد و خبر بد نمود او و خود پشیمان و بر لب زود خانه بساد و اعوذ بالله گفت و ما خدا بدو شده پسر عیسی خود کرد بد بر سر شد و با نداده شد تا بر پناه را او فاصله گرفت و خود بیرون رود خانه سر بر شد و بد بی و رد که بر آنک بود آن مرد مرا برو در امداد و آنهارا از حای بر کند از حد دشمنی و سم و حبس امیر المؤمنین (ع) فریاد کشید منم نمی پس ای طالب بن عبدالمطلب وصی رسول خدا (ص) و عبود و ش اگر خواهی بایند و شدایی

۴۷- محمد بن یحیی عن حماد بن محمد، عن ابن فضال، عن ابن سنان، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر علیه السلام قال قال رسول الله ﷺ من يتعقد يفقد و من لا يعثر لعمر لبواب الدهر يعثر و من قرص التمس فرصه و من برکهم لم یبرکوه، قيل فاصح ما رواه رسول الله ﷺ قال: «قرضهم من عرضك لیوم فقرک».

پنجم هر ها از آنکه مانند برکس بودند و دست آن ها زبانه آتش میمان بود که جای گرفتند و در کنارهای آن رودخانه بگردش آمدند  
امیرالمؤمنین در آن معجونه و بدون رودخانه میرفت و ما بیع خود برست و چپا شاهه میگرد و آب اشخاص درنگی میکرد و مانند دودی سبزه شده و امیرالمؤمنین این کبر گفت و سپس از آنجا که مرود شده بود آمد و هر هاشم بن علی او آمدند آن موضع از آنجا که رح داده بود  
ث شد

صاحب رسول خدا (ص) باو گفتند با بالجنس آنچه بر خودی زدند بود و بر سر میزد و رتو بشیر سمات و دم را آنچه خود در آن گرفتار بودم در پاسخ آن ها فرمود چون دشمن خود را خود با صهای خدا را میزد و آن ها را زدن شده و با ما چه می توانی بدان ها دست داده میهم می ترس و آن ها در میان رودخانه میزد و اگر بعد خود مانده بودند همه در شکشم و حد میکرد و شر آن ها را جمع کرد و مؤمنان و می مانند بشیر از من خدمت رسول خدا (ص) روند و ایمن آوردند امیرالمؤمنین یا همراهان خود برد رسول خدا (ص) بر گشت و گردش کار خود را داد و آن حضرت آسوده حاضر شد و حرم گرفتار و دعای حرم را از او کرد و فرمود تا عی بی بی رسول آن ها که حد را و با کشتن کرده و آمدند و سلام در آمد و سلامشان پذیرفتم پس با جمع مسلمانان کوچ کرد و آسوده حاضر و بی ترس از آن رودخانه گذاشت و عی هم بر حدیث را حدیث انکار موافق خاصه روایت کرده اند انتهی

۴۸- در نام مادر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود هر که و رسی کند دست سازد (جزوی گفته معصود اینست که هر که از حیوانان مردم و رسی کند و در معصومیش آن ها بر آید آنچه پسند و ست مانند بر جبر در مردم کم است) و هر که برای نگو ر چای در گاو شکستانی پشه میکند در ماند و هر که مردم فرس دهد باو فرس دهند می هر که از مردم برد و کساره کند و او کساره کند (اینکه هر که مردم بد گوید باو بد گوید) و هر که مردم را برک کند دست از او بر نندارد

فرمودند یا رسول الله ﷺ پس چه کنیم؟ فرمود مردم از آبروی خود وام بده برای روز درصیت (یعنی در برابر مگوئی و پرو دیری نه صدم کن و اسفد مکش و در روز قیامت از آن ها عوس گیری)

۴۸ - عنه ، عن أحمد بن محمد بن يحيى ، عن حماد بن عثمان قال سنا موسى بن عيسى في داره التي في المصمعي يشرح على المصمعي إدرأى أن لحسن موسى <sup>عليه السلام</sup> مقبلاً من المروءة على بعله فأمر ابن هباج رجلاً من حماد بن عثمان منقطعاً إليه أن يتعلق بالحامد ويدعي البعلة فأبى فمعلق بالحامد وأدعى البعلة فشدّ أبو الحسن <sup>عليه السلام</sup> رجله فمزل عنها وولّ لعلمه حدو شرحه وادفعوها إليه فقال و لشرح أيضاً ، فقال أبو الحسن <sup>عليه السلام</sup> كسدت عند البعلة بأشبه شرح محمد بن علي وأنت لبعلة وقد اشتريه محمد بن قرب وأب أعلم ووقفت

۴۹ - عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن مرام ، عن ثوبان قال خرج مع أبي عبد الله <sup>عليه السلام</sup> حيث خرج من عذاب أبي جعفر المصور من الحيرة فخرج ساعة أدركه وانتهى إلى السالحين في أول الليل فمر له عشر كان يكون في السالحين في أول الليل فقال له لا دعك أن تحوز

۴۸ - از حماد بن عثمان گوید در آن میاستکه موسی بن عیسی (از سران بنی عباس) در خانه خود بود که آن خانه در کنار محل صبی من صفا و مروء بود و بعمل صبی توجه داشت بناگاه دید ابو الحسن موسی (ع) (امام همام) از طرف مروء سوار اسیری می آید، و در پشت این هیاج که مردی همدی و سرسوده بود فرمود: نامهار استر امام را بگیر و مدعی شود که اسیر آن و است نزد او آمد و بنکام چسبید و مدعی آن شد.

امام کامل (ع) ی در آن ایام کار برداشت و آن پند و اندرز و علامش فرمود بر سر بردارید و اسیر را باو بدهید بن هباج گفت من هم ارم است بر با صبح و فرمود دروغ گفتی ما سینه داریم که بر این ارم من محمد بن علی (ع) بوده است ولی اسیر را همین بر سبکی خریدیم و تو بهتر میدانی و آنچه می گوئی .

شرح - ارم محلی بود که مردم بر آن ایستاده و سوار می گویند یا برای حمل بار و باده و دروغ از آنکه ، بن مرد دعوت رد و آلتی سوار گشته بود یا برای بن و ده که در صورت مرافقه با او هم بخورد و بدعوی او و آلت دروغ داشته است و رای آن بوده که مردم در صورت جمل بجان مدعی طرح دعوی نکنند و تسلیم مدعی شوند پس آن محل ارم محلی ده

من گویم - چون امام (ع) مد است که بن اندام مسوز موسی بن عیسی مرد متعهد حکومت وقت است مد است که گر کار مرافقه که بشهود آلتی و دروغ سازد و در محکمه اور محکوم می کنند هم استروا اسیرند و هم عت رحمت او میشود بن و - که اسیر را بستم کرد و از شر و طئه آسوده شد و در خدمت و طئه را کشف کرد و حقی خود

۴۹ - از محمد بن مرام روایتش گوید ما در خدمت امام صادق (ع) بودیم که در حیره وارد ای جعفر المصور دو صبی رحمت خروح در دست کرد و آورد شد در همان ساعت اجازه بنی در دست حرکت کرد و سرشپ ساسانان گشتی بر حوز و بیت گمرانچی که در میان پاسانهای گشتی بود در همان سرشپ بن حضرت در آویخت و گفت من می گدازم ، و ارایش بگدازی و حشوب ناو اصرار کرد و اراد حو هشکرت و او سبکی سرار رد و چو حضرت را گرفت من و مصادف در خدمت آن



۵۱. عنه، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن حاتم [عن أبي علي] قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لا تدركوا سرّاً بخلاف علامته ولا علامته بخلاف سرّاً بحسبكم ثم تقولوا ما يقول وتصموا عما تصمب بكم وقد يؤمن أن الله عز وجل لم يجعل لأحد من الناس في خلافه حيراً أو أن الله عز وجل يقول «فلجند الدن يجعلن عن امره أن تصيبهم فتنة أو يصيبهم عذاب أليم».

### (حدیث الطیب)

۵۲. عنه، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبي جعفر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال موسى عليه السلام «قل متی، وقل فالشفاء» قال عیسی قال وقل وقل یسع عبادك لعلهم لا یفلتوا یطلبن بانفسهم شوهة تدسمی المعالج الطیب

۵۱. ر بی علی گوید شیدم امام صادق (ع) فرمود در پیش مردم ظاهر و اطمینان بخلاف یکدیگر جلوه دهد شما را در مذهب خود هیچ س که هرچه را با بگوئیم بگوئید و هرچه دم بدم بدم بد در اسی شما بدید که در عروجه در معالجه دیگری برای کسی در رسیده زاسیکه حد عروجه فرموده (۳۰) اسود و بد حد که کس که معالجه کند در زمان حد از آنکه دچار شبهه ای شود و بعد از بدی

### حدیث راجع بطیب

۵۲. امام صادق (ع) که فرمود موسی (ع) عرض کرد روید که از درد از کجاست، فرمود ر حسب من، عرض کرد درمان از کجاست؟ فرمود از من است، عرض کرد پس بدید همت را یا پر شک معالج چه کار؟ فرمود بد دلخوش شوید و از برور معالج طیب نامیده شد شرح - از حدیسی زده «طیب بانفسهم» در برخی نسخه آمده است و در برخی بد دو نقطه پیوسته زادی گفته معنی طیب می و بطلب است معنی طیب معالج گفته اند بری آنکه بواسطه ذهن و مهرورزی و بد در خود اندوهر را در دل بنماز میبرد و شعله بدست اوست و امام بر نسخه دوم مقصود این است که طیب از آن ماده باز گرفته شده چون یکی مصاعفست و یکی عقل و سکه مقصود است که با طیب با عصار این است که سمی از من برد لکه با عصار است که هم از دل برد و در آنرا خوش کند بدان نقل از مجلسی ده

من گویم بیماری معصای است در جهاز زندگی بشو خود چند و بواسطه فقدان یکی از شرائط زندگی با یکی از اعضا و ارگان آن و بدست بخداوند از نظر اینسکه آثار بیابریده است یعنی العرس و جهاز است مانند سب خلق شر و صفت بدن حضرت او و شفاء و درمان بیماری عبارتست از ایجاد در شرط و یا حره فرمود و بوجه صفت می شد بعضی و دود است و کار پر شک هرچه هم استاد و درست هم و درست کار باشد آماده کردن زبیه است بری ایجاد شرف و اجزه چهار رنگی باشد

۵۳- عنه ، عن أحمد ، عن ابن فضال ، عن بکیر ، عن أبي أيوب ، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال : من داء إلا وهو يسرع إلى الحديد ينتظر متى يؤمر به فيأخذه وفي روايه اخرى : إلا الحمى وشها ترواوه

۵۴- عنه ، عن أحمد بن حنبل ، عن عبد العزيز بن المهدي ، عن يوسف بن عبد الرحمن ، عن داود بن رزي قال : مرصت دلمديه مرصاً شديداً فمدح ذلك بأعبد الله (عليه السلام) فكتب لي قد بعني عثث وشرب صاعاً من بر تم اسلق على فمك واشره على صدرك كيما استبرقن واللم إنني أسألت باسمك الذي إذا سألتك بالمصطر كشفت فيه من صر وعكشت له في الأرض وجعته حلقته على حلقك أن تعلي علي ثم وعلى أهل بيته وأن يعافيني من عثتي ثم سحوحاً لسا واحص السر من حولك وقل مثل ذلك وقسمه مداً لكل مسكين وقل مثل ذلك. قال داود : ففعلت مثل ذلك فكتب ما سطت من عقل وقد فعله عمره حد فاشفع به

بسه درع بدر شنبه ویا آنکه بهال نکارد و ... در ای درماریها دوره ای دارد درمراج ... از که خود بخود بگذرد و بهودی پدید آید اذ اینجهت میفرماید بیشتر فائده بر شک از نظر روانی و روحی است و در ی خوش کرس در بیمار است

۵۳- از امام صادق (ع) فرمود هیچ دردی نیست مگر آنکه سه شنبه (راه درادخ) و با انتظار است که چه زمانی درمان شود پس را فرو گیرد و در روایت دیگر فرموده است که - جرثبه ریز که آنکه زده پس در د

شرح- از عصبی زده - «دوبه دهو شزع الی الحديد» می دان روی درد و خود میکند و شاید معصود است که عذاب درخود پس ماده ای دارد و در مورد امضاء شدت باشد جرثبه که بی ماده در روی بدن سمط باند مثلا مسدود و رود هوای سرد یا گرم بر آن

۵۴- در داود بن رزی گوید من درمديه سخت بیمار شدم و بگوش امام صادق (ع) رسید و من نگارش فرمود که:

درمديه . ومن رسید يك صاع گندم بخر (یکم تریز کمتر) و بر پشت بخواب و آنرا بر سینه ات بپاشان هر گونه آتش شد و بگو : یا رحمان من ادنو خواش دارم بدان نام تو که هر گاه من پریشان تو را بدان بخواند آنچه پریشانی دارد از و برطرف کنی و او را بر زمین جای گزین ساری و حلیه بر منی خودت بدانی که رحمت فرسی بر محمد و اهل بیتش و مرا را پس دردی که دارم عافیت بخشی سپس بر حذر بشی و آن گندم را از گرد خود جمع کن و همان دگر را بخواب و آنرا چهار مد (در حدود یکچادک) بخش کن و هر یکرا اسکینی بده و همان دگر را بخواب و دود گوید من چنین کردم و گوید از سندها شدم و دیگران هم عینکردند و ازین سود بردند

## (حدیث الحوت علی ای شیء هو)

۵۵. قال سألته عن الأرض علی أي شيء هي؟ قال هي علی حوت، قلت والحوت علی أي شيء هو؟ قال علی الماء، قلت ولما، علی أي شيء هو؟ قال علی صخرة، قلت فعلى أي شيء لصخرة؟ قال علی قرن نور أمّس، قلت فعلى أي شيء والثوب؟ قال علی الثرى، قلت فعلى أي شيء، الثرى؟ قال ههنا عند ذلك صلّ علم لعلم.

### حدیث ماهی که بر چه استوار است

۵۵. ارمان بن مطلب از امام صادق (ع) گوید: من حضرت پرسیدم که زمین بر چه استوار است؟ فرمود: ماهی که هم استوار است، فرمود بر آب، گفتم آب بر چه استوار است؟ فرمود بر صخره، گفتم صخره بر چیست؟ فرمود بر شاخ کوهی خوشبخت، گفتم گاهو بر چه استوار است؟ فرمود بر حاک نام، گفتم حاک نام بر چه استوار است؟ در پاسخ فرمود بر شور و دهنی است که در آن دشتیان کم است.

شرح - این الفاظ را بترتیب باید در خاطر سپرد:

- |             |                |                        |         |
|-------------|----------------|------------------------|---------|
| ۱- زمین     | ۲- حوت = ماهی  | ۳- آب                  | ۴- صخره |
| ۵- شاخ گاهو | ۶- تری حاک نام | ۷- کس - آگاهی یا آگاهی |         |

اکنون این مصاحبه سؤالات می توان به دو وجه تبیین کرد

۱- از نظر ساختاری و شکل عمودی و مقصود این باشد که ساختمان زمین و پایه های آن تا هر جا که باشد بتوان یک ساختمان محکم و اشکوبه تنظیم گردد که دوی هم چیده شده و بر ذره هم قرار گرفته است و از این ضرورت ساختاری به این شکل درمی آید

۲- از نظر عمرانی و دوره های زندگی تاریخی بشر بر روی زمین و شکل افقی و منظور سؤالی در این است که عمران و آبادی زمین از روزی که کوه و اجتماع بشری بر چه پایه بوده و بر چه عواملی استوار شده است و در این صورت می توان این مصاحبه را به این صورت تشریح کرد:

۱- راهی - عمران و آبادی زمین بر چه وضعی بوده است؟

امام بر ماهی - این بیان اول زندگی بر رومنه بشر است زیرا او تشکیل اجتماع



ماه

آب

سخت

گاهو

کوه

مجهول است



و عمری شری در کنار هر ها و دریاها نوره و اولی جور' معنوی او را شکار ماهی نامیده شده است پس می توان ماهی زمیث دوزن اسداتی زندگی بشر است

۲- راوی - ماهی برچه اساس زندگی داشته و کمات موت بشر را می بوده است ؟

امام ماهی بر آب زنده گانی دارد و هرگز ناب میشود و بیار سرورش دارد

۳- راوی - در برچه هر زمی گمرد؟

امام - بر صخره - بعضی ماده ای که فشرده شده است و سبک شده و ممکن است مصدور شود برش از آذر شروع پس گویند زندگی بشر باشد و مصدور جواب این باشد که زندگی بشر و حوراث ماهی و شکار و پر و در هر ه دوران زندگی حوری او بوده است که یکی از او را با زخی زندگی اسداتی بشر است و هر افسار بندر کشیده است

۴- راوی - زندگی دوزن چه بر چه اسوار شده است؟ یعنی این زندگی دوران حوری که شکار ماهی و حیوانات در گذشته چه وضع دیگری مبدل شده است و بیچه صورت تازه ای در آمده است؟

امام - شاح بره گاو ستوار شده است می دوران حوری بشر در سیرنگانی دوران رعیت و کشت گندم و حیوانات مسفل شده است و نموده گاو و آهی گذاشته شده است و معنی این مثل معروف که

رهن روی شاح گاو میگردد همین است، می گردش عمران زمین و زندگی بشر را پایه کشت و راعت است که بر روی بره گاو در دوران سار و دیم تا آذر همین طریق دره نموده و از آذر بر قرب آذر و سارن مکاسره و تراکود بحواله داده است

۵- راوی - توضیح بده که جمله «علی کی شیء» اصطلاح حقوق صرف معبر است و حال و مجرور معنی همین عام معذری است و لازم نیست آن فعل عام نیست حورد معبر معنی باشد بلکه دو است مستقل باشد و چنین معبر شود که زندگی دوران حوری بر چه وضعی است و اگر هست ؟ و امام در جواب معبر ماید بر زندگی رعیت و کشاورزی و ما بحصل عدا ر گندم و حیوانات آن دوران همی حورد و سار و شکار حیوانات دریاها و بهرها گذر بدن و پایا رسد

۵- راوی - بره گاو که کار را عرا اندامده برچه سوار است؟ یعنی چه وسیله و برچه پایه کار راعت از او ساخته است؟

امام - حاک رعیت که هم می تواند آراشد و کند و هم بخسکه در آن کشت میشود سار میکند و میزاید و سار میرسد و خلاصه مقصود است که زندگی راعی که روی شاح گاو بر میچرخد بر زمین حاک و سار است و دست و گاو بر ری است که در ربه وجود حاک و رعیت میتواند تولید راعت کند

۶- راوی - زمین باطلوت برچه وضعی استوار میشود؟

ممکنست مقصود برش از سراجام زمین باشد و پایا زندگی بشر و ممکنست مقصود برش روضع باز ر راعت باشد که جایشین رعیت آگو میشود ماسد ر راعت و اسائن صنعتی امروره و در پاسخ این برش بهر ر باشد

امام - سار دوزن است، یعنی دوران پایا عمران زمین که بر ستانیز میکند با دوران تبدیل وضع

زراعت با گاو، زراعت، ماشین بسیار دور است و علم آشنایی با هور با راه سرده و در وادی مهم آن کم است و در آن زمان میسر نبوده است که دریا صخره این پوشش بیانی شود که برای عموم مردم داشته باشد و آبرود هم و باد باشد

۳- طرح سئوالاٹ از نظر علمی و فیزیکی و مهم رموز نظم زمین و مو دشبستانی زمین و فصل

۱- زوای - از او پرسیدم زمین بر چه استوار است؟ یعنی بچه و سینه زمین در قرار گاه زمین خود در بخش ناشی و فضا بر قرار است و از مدار معروضات این دوران و زمین پرود؟

امام - بر ماهی استوار است - یعنی طبع سرد و آگ و آب و از زمین و در راه است که بر در و در و سردی در نهاد زمین و خود آمده و آنرا در فاصله معینی بر مرکز خورشید و سیارات دیگر متوقف و مستقر ساخته است .

۲- زوای - قوه دهنده که کلمه حوت بهر شده است بر چه حقیقتی استوار است؟  
امام - بر آب که مایه برودت و ثقل است.

۳- زوای - آب که خود جسم سائل و روانی است چه وسیله مستقر مانده است تا جاذبه بر روی دامنه زمین باشد؟

امام - بر مواد متجزیه زمین که سرد شده و هبوط کرده و (بگر دریا در آمده است و این موادی "آب است" است که در در آن محبذ کوهها را که صخره های کوه زمین است و آب و وسیله استقرار زمین در مدار خود بهر کرده است از آب جمله میفرماید (۳۰ - الباریات) و زمین را پس از آن گسترده ۳۱ - و آب و چراگاهش در آن بر آورد ۳۲ - و کوهها را لشکر آن کرد.

و خود بررسی که در این آیات مقرر شده مصححون پاسخ های امام (ع) در اسروایت بسیار برداشت

۴- زوای - صخره بر چه استوار است؟

امام (ع) - بر زوی شراره های شاح شکل مایع بر شود و ریه و بدون گیره درون زمین در حقیقت بر صخره های سخت فشر زمین باشد در پوش محکمی است که زوی شراره مایع مذاب درون آن قرار دارد که باشد شاح بره گداز جوش میرسد تا سر بر آید و اگر کوههای آتش و شال خاموش را در نظر بگیرد و تصور کند که چگونه در هنگام آتش مثنی شعله های از دهانه آن بر روی صخره که چون شاح گداز درون زمین سر بر می آورده است برسانی و ششوائی این صخره مصدق می گوید و توجه به این حقیقت که چگونه پس از صخره شدن این مواد این صخره باشد در روشی در زوی این شاح قرار گرفته و آنرا نگه داشته است مطلب بسیار روشن میشود

و کلمه املس هم این معنی را میدهد می کند - در مجمع البحرین گوید ملاست ضد خشونت است یعنی نرمی و ملس الشیء ذاتی است در جایی گویند که برای چیزی گیره و وسیله استمالک باشد

السجد گویند ملس که جمع آن مدوس و ملاس و جمع بر جیش ملس است یعنی مکان منوی است و ملسی یعنی ناه سدر و تا آنکه گویند املس ضد خش است



مستند آنان بنی نعیم که از اصلا و دانشمندان تمام دوران خود بوده است مستند ده در شرح حال و گفته‌اید (ص ۶ رجال کبیر طاط).

ابو عمرو کثی در کتاب رجال خود گفته است آنان را علی بن ابی حمز (ع) روایت حدیث کرده است و ابوذرعه رازی و را در شمار روایت امام صادق (ع) ثبت کرده است و هم روایت از تائمی و بر دیگران نداده و گفته بنی نعیم را اسیر مائک روایت کرده و ابو سکر محمد بن عبد الله بن ابراهیم شافعی حدیث آنان را چنین یاد آور شده است

۱- اعمش ۲- محمد بن مسکدر ۳- سنان بن حرب ۴- ابراهیم بن محمد و ابان بن محمد بن هرون از موالی داشت اسناد و پیشو بوده است، در میان حدیث و ادب و نحو و کسبی دارد  
۱- تعبیر غریب لغز آن

۲- کتاب فضائل- و پس از ذکر سلسله خود در روایت بنی نعیم دو کتاب گوید  
۳- کتاب صفت- تا آنکه گوید احمد بن محمد روایت کرده که پرسش گفت من پدرم خدمت امام صادق (ع) شرفنا شدیم و تا چشم او پدرم آمد و فرمان داد تو شکی رای او انداخته و با و دست داد و او را در آغوش کشید و از او احوال پرسید کرد و با و خوش مذاکره  
و گفته چون آنان آمدند و در پیشگاه مردم دوز او را میگردانید و یکی از سبطو بهای میبرد پیغمبر برای تدریس و سخنرانی او آماده میشد

و از یادوری در وصف او روایت کرده است که عصیه عوفی از آنان روایت کرده است که امام باقر (ع) یار فرمود: در مسجد مدینه بنشین و مردم موی بده و من دوست دارم که در شما میماند تو می دیده شود.

۱- بنی مدح- بنی مدح و فصل و دانش شگرفیکه رجال ساسان اسلام از موق و مخالف درباره آنان بنی نمبره بیان کرده‌اند بنی ساسان است منبهم جاهل شایع و آن بنی که بر زمین کمره است در صفا و از همه طرف بهوا برخورد دارد و روی بهای ساخته شده است زیرا بنی نمبره هر ده سال پیش از دوران آنان بنی نمبره شده بود و کوچکترین دشمنان را انداخته و خصوصاً در این تاریخ که اسلام در محیط جهان پهن شده بود و دشمنان یونان و ایران و مصر و کشورهای دیگر جری سازمان فرهنگی اسلام شده بودند و حضور در محیط کوفه محسوس شود بنی که بد شگاه جسدیسا و بر دین بود و در کنار مدائن تحت عنایت و مسی دولت ساسانیان ساخته شده بود. توجه بنی مطالب هرگز مسوان گفت آنان بنی نمبره را ساسانیانهای اشکوه دار بر زمین از امام صادق (ع) پرسش کرده و جواب روی این نظر صادر شده است.

و باور را اینکه امام صادق این گونه پرسش موافقت کرده و برای زمین و پایبندی آن بنی اشکوه‌ها را تحویل آنان بنی نمبره داده است چنانچه بنی ساسان معذور کرد که کسی چنین مصوبه را تمام مصاحبه می میان آنان بنی امام صادق (ع) جعل کرده باشد زیرا در زمانه ساسانیان (بنی نعیم عقیده‌ای از حرافی سران هم در هیچ کجاست بر سر نه است تا بنی حرافه را در زمانه امام جعل کرده باشد زیرا چنانچه گفتیم بنی نعیم گروهی بودند زمین و معلق بودند آن در زمانه اعتقاد بر گران جهان مادیکه یک من و لایه یونانی است در این دوره معروف و مشهور بوده است و در محافل بنی نعیم هم چنین سخنارم در میسر بوده تا برسد به جعل علمی کشف حقائق جعفر بن محمد صادق (ع) و دانشمندی چون بنی

۵۶ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن اس ابي عمیر ، عن حمیل بن ذرّاج ، عن زرارة ، عن  
أحدهما <sup>(العلی)</sup> قال : إن الله عز وجل خلق الأرض ثم أرسل عليها الماء لئلا يفسح الأرض صباحاً  
والله العذب أربعين صباحاً حتى إذا التفت واحتلظ أحد بيده قصة فعر كعباً عراً شديداً  
جميعاً ثم فرّقه فرقتين فخرج من كل واحدة منهما عرق مثل عرق الدابة فحد عرق إلى الجنة  
وعرق إلى النار

تنبی و - ملاحظه آنکه سید ایرونت هم صحیح بوده است و علاوه بر اعتبار وصحت کلمه حیار  
کافی صحت استماعی هم دارد بسوی بر اصرار کرد و ساجار موصوفه از آن باب یثقه یعنی است  
که بعضی من هر کدام در دو وجه خرج آن سارگاز است و ساجار صحیح دیگری هم در  
نظر دیگران است

### حدیث آثار آفرینش اسان

۵۷ - زرارة از امام ابرو (ع) فرمود راستی حدیثی را که در آن آمده است که در آن  
چهار روز آب شود بر آن روان گردد و تا چهار روز آب شیرین تا چون بهم بر خورد و آمیخت بدست  
قدرت خود منشی از آن برگرفت و هر دور سخت در هم ماند و مشرد و سپس بدو بخش کرد و از هر  
کدام از آن شود و شیرین شودی بر منده منده بود و ده ها و گروهی ده پشت گرفته و  
گروهی راه دور

شرح - از مجلسی ده - ده دوم در میان در میان فصل استرازی گفته است یعنی حدیث  
حاصله آنکه آب شیرین بر شده بود در حدود آن آب حصه که آب سود بر شده حد شود و هر کدام  
از آب سکه کوچکی شوند بصورت دانه ناهر بیکه سی شد بری روح مخصوصی از ارواح که در  
رومبانی دریا صح حدیث فرمود تا من برورد کار شد بسم که ساداری و سکه های حاصله از آب  
شیرین از ارواحی شدند که در آن روز هر مان بر شان ناسد شد و بیکه های حاصله از حصه بیکه  
شود بر شدند تن شدند برای ارواحی که در آن روز با هر مایشان ثابت شد و از احادیث آنان پیمنده شود  
که خدا تعالی دو بار آنها را بصورت در در ورده یکی پیش از آفرینش آدم (ع) و یک بار پس  
از آفرینش

من گویم - ما در باره این گونه احادیث سخن در باب کفر و ایمان تمام کردیم - پایان دل  
از مجلسی ده

من گویم در این حدیث است که خلقت پسری اسان در آنکه در این جهانست درست نیست و  
مسلم قول مناسب است و عده تعداد آن دسوار است و دیگر گونه احادیث که در این است که میان  
حوال و بدان در عالم ربانگی آنان پدید می آید و میر بر و ب کردن آب شود و شیرین بر روی زمین عذارت  
از وجود آحاد گشای حویلی و بدست که برابر احتلاص اجر هفتی مادی و بر کعب آب پدید می آید  
در اساطیر عالم ماده در باب خود موصوف و عوی وندی متو شده و نری هم می آید و در کتب آنها  
است که آثار پدید آید و تناسب خوب و بد فراهم میگردد



در اینجا توجه به این نکته لازمست که در احوال و احباب و سن و سته به اسبکمال روح و قدرت و فکر و فعالیت نیروهای درونی نسبت از حیال و وهم و توهم و حکم ناموس بشو و از قاعده سه بر نیروهای معنوی در آغاز آفرینش بویا بوده بدو شش اولیه زعفران نیروهای درونی ساده بوده و نیروهای درونی و بیخواب بوده بدو با قطع نظر از تجربه شو و از قاعده درونی و با اعتقاد به اینکه شریوعی در مخلوق است که مخلوق سه سال حد و بند او را بوجه اندع و سکار آفریده از هم نیروهای درونی او در آغاز آفرینش جشی بداشه است و در سه عملی برای او ساخته گویا که پس از آن دارای معنویت منکملی بوده اند، از آن جهت که مسوان از وضع یک کودک بود و بررسی کرد که ناز و مادر رانه است و نیروی عقل و حیل و وهم و سکار در سه و حقه است در اینجا این پرسش میان میآید که آیا زاهدی برین جدا ازان مایه است معنوی حوال مسند و آب پت کودک و دراد حوال میباید و این پرسش در آیه چند دان دیگر هم بخاست

پس گر مقصود حدیث برین باشد که شش و حیل و واسطه است که نیروهای درونی حقه و بدای و به با مدنی رؤیا بداشه و مایه پت کودک بود و آسوده در سه بر خویش مد زنده معنی دور از آوری است و چون نیروهای درونی او بر شریعت دور او پدید شد زیرا رؤیا مصر منکملی است در نیروهای درونی انسان که حرد و واهه در آب شریعت در سه و در کات بهیاست که در سه بر پدید میآورد و همین جهت معنیهای رگاز پت دارد و دست و دروغ در سه و آنچه بر ادراک حقیقت درست است و آنچه از وهم و توهم بر کتب حیل است سکا که درست است و حقیقت میر و بیا است که معنیهای عملی و روش آن آنچه نیروی وهم و توهم است حیل بدان آنچه جدا شود و من شرح این موضوع را در کتاب کانون بحث در آن تفسیر سوره يوسف شرح داده ام

۲- در خواب و درین دلیلی وجود روح جدا از است و شایه است که در درون معنی انسان پت حقیقت معنیهای حقه است جدا از چهار بن و اندام و حیل و زندگی مادی که بر حیل است و حیل حقیقت است که نوع است یا از جاغله های دیگر جدا میسند و رؤیا و خواب درین شایه است

۳- رؤیا یکی از معنیهای جدا است در سه معنیهای خود و پس از آن حیل است و شریعت در سه و در خواب و درین دلیلی وجود روح جدا از است و شایه است که در درون معنی انسان پت حقیقت معنیهای حقه است جدا از چهار بن و اندام و حیل و زندگی مادی که بر حیل است و حیل حقیقت است که نوع است یا از جاغله های دیگر جدا میسند و رؤیا و خواب درین شایه است

- ۵۸ - علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول رأى المؤمن ورؤياه في آخر الرمان على سبعين جزءاً من آخر الرمان السوء .
- ۵۹ - محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد ، عن معمر بن حازم ، عن الرضا عليه السلام قال إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان إذا أصبح قال لأصحابه هل من بشرات ؟ يعني به الرؤيا
- ۶۰ - عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال عن أبي حميلة عن حابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رجل لرسول الله صلى الله عليه وآله في قول الله عز وجل ولهم المشرى في الحيوة الدنيا قال هي امرؤ أو الحسة يرى المؤمن فيشرى في به

۵۸ - از هشام بن سالم از امام صادق (ع) گوید شنیدم میفرمود رأی و نظر مؤمن در رأی او در آخر الزمان بر هفتاد جزء از اجزاء سوت استوار هست.

شرح - از مجوسی روایت در رأی المؤمن و رؤاه چون حدیثی در آخر الرمان حدیث خود را از مردم بیان کرده است با آنها فصل کرده و نظر واقع بین در اساساً احکام دین عطا نموده از مدار کسی که از آنجا بدیده رسیده و چوب و حی و حرات و حی از آنجا بدیده است رؤیای صادقه بدیده شده پیش از دیگران باشد و بدست حوادث آینده پیش کسی کند و برخی ن موه رؤی و رؤیای برمان قائم مخصوص دانسته اند با آن نقل از مجلسی ده

من گویم این حدیث هم مؤید صدریه است که در شرح حدیث گذشته بیان شد از آنکه تکامل عقول و پرورهای درونی انسان در بشریت و تکامل بشری صلب زوای و است و بلکه جلب است که رأی و رؤی در ردیف هم آورده است و بیان کرده است که رؤی هم همان اندیشه و عقل است که در حال سکون و سکای حواس صافیه بدن انجام میشود و چهر دیگری نیست و قوت و صحت آب را بر آن قوت و صحت فکر و بدنه بیداری است که او را ایند رأی و نظر صحیح و هتائی مینماید.

۵۹ - از امام رضا (ع) که چون رسول خدا (ص) صبح میکرد بیدارش میفرمود آیا بدیده بخشهایی در میان شب مقصودش رؤیا بود

۶۰ - امام باقر (ع) که مردی از رسول خدا (ص) معنی قول خدا عز و جل را پرسید (۶۵ - یونس) رأی آنجا است بدیده در زندگی دنیا میفرمود مقصود از آن خوابهای خوش است که مؤمن بدیده و در آن مزه گیرد





روحی گفته اند روح سانی در حال خواب در عجب گفته شود و هر کس بر او در خود تجربه کرده تا حدی که باور دارد و بن دره اندیشه بیست در اندیشه در می داری بوا با راست و از آن عجب بی خبر است چگونه در جواب به ابراه پادشاه که روح سانی سبب دانی دارد نامیدی غایب یکم آنچه بوده و هست و باشد در آنها نقش است و مساوی است با پیوسته روحانی داشته باشد و از قوت علمی آنها درک کند ولی بوجه و گرفتاری و نگرانی معنی بی مانع از سبب و زهی بی روح بی روح است بطور کلی با آنچه در مادی عالم سبب در روح ما نقش شود بر آن یکی بر موانع توجه و گرفتاری و رنجست نگرانی و بی در کارند و راست زهر این گرفتاری روح سبب ولی در حال خواب این گرفتاری سبک گردد

در این حدیث، مداری روح، موسسه شرعی، حواس ظاهره پیوسته و مدانی سرگرم شود و چون  
موسسه خوب روح در درون حس شود و حواس ظاهره از کار معطل گردد مداری روح سست شود و  
موسسه که مبتدای عالمه پیوسته و از عویش آن درک کند، که ماده است مانند آبها، که  
را آلوده نگردد و چه در اوست در حدود منعکس سازد و او هم معجزه هم داده است که این عویش را  
حکایت کند و در خود گیرد و آن را در صورت جری و مناسب در آورد و آنرا حس مشترک تدوین  
دهد و در عرض شهود در آن و این میشود خواب راست.

[illegible]

و دشمنه هست که آن سال در سرج خوب بر داد کی آمدن است و گفته است از روی  
گمان و ردد و بدلای و رهنی و شهود و عادی سعاد دارد و به وحی الهی و رایه وجود  
عقوب و عوس نمیکند سب که شرفت مقدسه بر روی کرده

«مادری» در شرح قول پندره (من) در آیه من یبذلکم من انفسکم گفته است  
و مذکور می است در حقیقت روان است که خدا برای در دل شخص خوب عقاید الهی آفرید  
چنانچه در دیوار و جواب و مدیری مریع خواست خدا سخنه نیست و در عقاید بدیسان خود عدم  
سامود دیگر را دارند که بوده اند یا می باشد و چون در در بنام آورند که پرویز میکند و برده  
نیست از معتقد امر خلاف واقعی شده و آن شاه چیر دیگر است چنانچه امر شده راست (و گفته  
دیگری هم چنان سستی و می پر و شای از محلی الهی بدل کرده و سپس گویند سید مرصی در کتاب  
عرب و در در جواب این سؤال است که

۱ چو ۱ تا ۵۰ به دست دروس شد باور ص

۲- خواب از کار کیست و وجه اینکه بیشتر درست در آید چیست؟

۳- عین ادراک می بری خواه بدین جماع چیست؟

۴- اگر خوب را با سوء و ذرغ دارد بچه وسيله رهم میسر شود؟

گویی: جواب- هذا که شخص خواب عقل کافی ندارد در خواب بکفر و سوء است و سوء مصافی علم است و این جهت آدم خواب عاقلانه ندارد برای آنکه خرد و دانش و کاسته است و همه خوب و بد کار خود انسانست و نتواند کاذب بگری باشد

برابر جرح وود و رکب که حدیث که به خواه آدمی باشند باورشته یا جی چیست جسم به سواد در جسم دیگری بی واسطه عقیده آورند و همه احساس چنین باشد و همان هر جسمی در خود تواند عقیده یا عاقل و سکه کفیم سوان درد بگری بی واسطه آورده و آوردن یا عقلی که بقدردن در دیگری بود کند و رازی- شده باشد و در جنس عاقل و سواد و رازی نیست که در غیر خود کند و سرواگر یکی از همه عمری بد بگری در دهد و دل به واسطه سوان در آن دل عقیده بداند کند و این حقیقت در موارد بسیاری بیان شده است.

و همان حقیقت است که مغلوب لغو و سب و میسواند بواسطه در در ماهها عاقله ای آفریند و در نیست که خدا در دل آدم خواب عقیده آورند زیرا بیشتر عقائد آدمی که خواب بیند خلاف واقع است و در عالم خود معتقد است که می رسد و راه میرو- و سوار سب و و صاف میبری دارد و همه خلاف واضح و اعمی و است و اعمالی چنین در است و در این به که همه آنچه خواب بیند از کار خود او است

و در مقالات گفته شده که صالح به معتقد بوده آنچه را در خواب بیند حقیقت دارد و معیت است و این چنین اور میسر است که به سب و سوء و سب و برایش در خواب بیند سر او را برینده و مرده است و سمان در دهان است و ما به سب و سوء و سب و برایش در خواب بیند سر او را برینده و حقیقت دارد باید سر او را هم که در خواب میور کند و چو- که در آن شکبه بدر راه شده و مع و معیت دارد چه باشد که کسکه خواب را خلاف واقع در دهان میور کند و بر اعتقاد از کمال بسیار دور است و بقصای نزدیک راست

و سرا است که آنچه در خواب بیند بر سه قسمت باشد:

۱- آنچه بی سبب و داعی باشد و خود ناظم آغاز کند

۲- آنچه را و سوء و ششمان باشد به این سبب که در درون گوشش سببی آهسته گوید که شیء مخصوص در درون ناظم آفر شود و بداند که به سبب بسیاری را خوب و بدیم که سخن کسی که نزد آن ها حدیث کنند شوند و بپندارند که مضمون آن داستان را در خواب دیده اند

۳- آنچه سبب و علت آن حصره ای باشد که حدیث آفر بداند و به سبب ششمانی فرماید و آفر در گوش ناظم بخواند و ناظم بداند که در خواب به و هر حوی که داعی بخیر و صلاح در درین است چنین است چنانچه هر حوای که داعی شر و سوء و سبب و سوء است و سوء و ششمان است و سبب و سبب و سبب که چه در خوب به مصافی همان باشد که در سبب و سبب و هر خوب که تغییر درست دارد بیش اینست که حدیث خواب نشانه ای برای مصلحتی فرزند و آن نشانی درست در

آن (در میان این بیان مریضی مفاشه‌ای یا ابوعلی حیاتی دارد و مفاشه‌ای یا حکماء و عقده آنها را در مباحث حقیقت رؤیا، محال میکند و مرحوم محسنی در «هیه را نقل کرده است و سپس گفته است).

ما نقل این افوا را گفتیم و وارد بحث و مفاشه آنها نمی‌شویم زیرا ما طبع کلام است و از مقصد کتاب بیرون می‌رویم و در اینجا باید آنچه را خود از احادیث و اخبار در این باره دانستیم نقل کنیم و نیست که

رؤیا چند چیز است و چند علت دارد.

۱- روح در حال خواب حرکت می‌کند و در آن حالت خود را در آنجا که جسمانی است چنانچه ظاهر بیشتر اخبار است یا وسیع جسمانی اگر در آنجا که هم بدان مقصد باشیم و بگوئیم روح دارای دو جسم است اصلی و فرعی و در بیداری تعین او حاصل می‌شده است و جسمانی ضعیف و در خواب بزرگتر است یا آنکه روح او عالم روح در حال خواب شده می‌شود و واسطه ضعف تعین جسم گویا که حد جسمانی هم در دو سائر یکجا جسم هم باشد این محال است چنانچه بعضی احادیث اشاره دارد و سائر این حرکتش گویا در توجه و تعالی بالا و اعراض از حد جسمانی است

و توجه او به سوی دیگر هر چه می‌شود سبب می‌شود که برخی چیزها را در ملکوت صبی بگرد و برخی روح که هدایت در آن است محال می‌کند و اگر پادشاه و پوری باشد که عین خود را بیند و بیار و میرسد و اگر چشم بصیرت او پرده دارد و گرفتار حجابات جسمانی و شهوات نفسانی است خود را نمی‌بیند و شبهه و شبح آفریند چنانچه دیده ضعف حقیقت اشخاص را نتواند دید و شبح آفریند و آنکه عارف بصیر خواهی است از آن شبهه و شبح دور است و کشف خواهد کرد و این کار معریت که در هر کس و علت او را می‌شناسد

و ممکنست خداوند در بین جان بری مصیبتی شده را بصورت مناسبه آنها را در بیدار کند چنانچه سالکان مایل بصورت ماز در خواب می‌بینند و سکه‌های و را را بصورت غشیه و ندانند و بدان دارند و بیدار و این را آن‌ها دوری کرد و آنکه روح در خواب چرخها شده و چرخهای دایره شده (مفسرین مقصود از آنچه در خواب چرخها شده که بدانها اس دارند از موزن و موزن و شهوات و خیالات باطله)

و سپس حدادی را امالی شیخ صدوق در این باره نقل کرده است که ما آنها را در شرح و ترجمه امالی نقل کردیم و توضیح دادیم و هر که خواهد بداند در خواب کرده و اخبار دیگری هم را جمع خواب دیدن و رؤیا نقل کرده است

۲- خواب چنانکه سبب انصاف است را در حال خواب و در سه صورت شده است و سه چنانچه خبر ابی بصیر و خبر سعد بن ابی خلف بدان اشاره دارند.

۳- آنچه در سه و سه و سه شیطانی و چیرگی آن است بدو بخاطر گداهانی که در بیداری کرده و در سه و سه طاعت و آلودگی کلمات صاف و واضح در هم زدن و مانی شیخ صدوق شاهد آورده است.

۴- آنچه در خیالات و هیه و امور فاسده سکه در حصار و نباید و بخواند و خبر سعد و

دیگران بدان اشارت دارد و بعضی کلام در این باره مقدم دیگری خواهد و بعضی آنرا در کتاب حجاب  
لا یوار آورده ایم پایان نقل از مجلسی ده

می گویم چنانچه پیش از این شایسته بود با عبارات اربعه سببی بروهای درونی انسانی است که در دو مورد  
و وهم و نفس در آن زد می شوند و چون حواس صاهره حقیقت در کات درونی بدون معارض جدیه  
گیری میکند و مشاهده بعد صحنه ایست که مانند هدایت حواس صاهره درک میشود و در این شهود  
ادراکی اندیشه و حدس و وهم و جد در همست و چنانچه انسان در اندازی نهاده شده و حدس و وهم خود  
چیزهایی می بیند و با درست است و با نادرست و جدایی میکند که هر صورت صوری چیزی نیست  
در عالم حجاب هم چنین است و حواسی در است ادراکات درست حواس است که مگر و حدس در باطن و  
حواسهای دروغ حقایق آنهاست و صورت بی و مع متعدد و کارها و زوایا و همه و همه و معنی  
همین حجاب جد کردن ادراکات معصوم اندیشه و حدس است از آنچه وهم و خیال بدان اهرام و قدرت  
زیاد تبدیل و تجربه ایست مانند تجربه و جدایی در مولفین خبری و ما شرح کامل آنرا در کتاب  
کانون حکمت غرب در مسیر سوره يوسف نکاتیم و معهود روایت ۵۸ که میفرماید

و ی مؤمن و زوالش در آخر الزمان بر روش ۶۰ جزء و سبب دلالت روشی نهایی  
معنی دارد زیر

۱- رأی یعنی نظریات و درک های عالم بیدار را با روش معنی نظریات عالم حجاب در این هم

دسته است:

۲- صحت هر دو را و با هر دو عالم شمرده که بروهای درونی درک و درست می بیند و وهم  
بی جا و خیالات فاسد و ازواد و در مضمون می بیند و در این کتاب اخبار هم که حجاب در مسیر خروج  
روح و مشاهده معانی به صحت گرفته و حواس دروغ در دنیا آنچه در هوا و بی پروا است و بی  
صحت میکند و در خروج روح همان وجه اوست حقایق و حقایق و حقایق می آید و خدا است که حقیقت  
دل است و سرچشمه هر داسی و درستی است بر هر داس و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی و درستی  
روایت بی پایان حق و سبب و هر دروغ و بی حقیقت در مصرف معانی است و بی در هوا است و مورد  
بعضی این مثل معروف که

در هوا صحت میکند

## (حدیث الریاح)

۶۳- ثمالس یحیی عن حماد بن ثمالس عیسی عن الحسن بن محبوب عن علی بن رؤف و هشام بن سالم عن ابي بصیر قال سأل ابا جعفر علیه السلام عن الریح الا یبع لشمال و لجنوب و الصبا و البور ؟ قال ان لیس یدکر من الشمال من الحنہ و لجنوب من الصدر ؟ فقال ان لله عز وجل جنوداً من ریح یعدب بها من یشاء ممّت عصاه و یکل ریحهم املک موکّل به فادار الله عز وجل ان یعدب قوماً یوع من العذاب او یرحمهم املک موکّل بدک ان یوع من الریح انی یرید ان یعدبهم به قال فامرهم بالماک فیهیح کما یسبح لاسد المعصی قال و لکن ریح من یرسم فیتسمع قوله ته لی و کذّاب عا و کذب کان عدائی و یدرک انما سلط

## حدیث بادها

۶۳- از یحیی بن ثمالس روایت کرده که از امام (ع) پرسیدم که چهار باد نام ۱- شمال (که در اصل سوی قمره آید و با آنچه از قمره میان مشرق و ستاره سات و مش و ورد از مجلسی ده)

۲- باد جنوب (که در برابر جنوب است و سوی ستاره صهر و ورد از مجلسی ده)

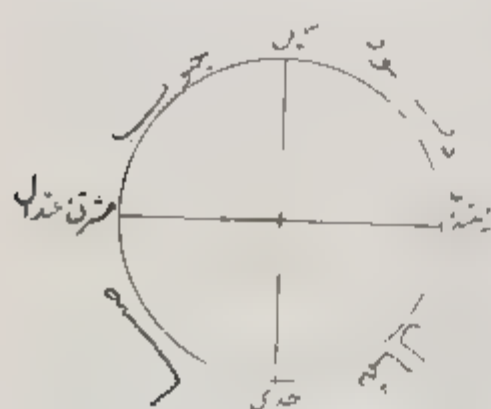
۳- باد صبا (که در شکافش مطلع از صبا سات و مش از مجلسی ده)

۴- باد دبور (که در برابر باد صبا است)

شبهه - در دگر گویی گفته است محل جنوب از صبح سهیل است تا مشرق خورشید در موقع اعداس شد روز و ورشگاه صبا از صبح شمس است تا حدی و شمال رحمتی تا مغرب خورشید در حال اعدال و دبور در مغرب سهیل که فاصله جنوب است)

من گفتم راستی مردم می گویند که باد شمال از بهشت است و باد جنوب از دوزخ در پاسخ فرمود

خدا را لشکرها است از باد که هر کدام از بدنه های ناهرمان خود را خواهد بدان عذاب کند و بر هر پادی فرشته ای گماشته است و چون خدا عزوجل خواهد مردم را سوزنی عذاب کند به فرشته گماشته بدین نوع از باد که یا بقوسيله عذاب باشد دستور دهد و آن فرشته بدان باد فرمان دهد و آن باد چون شیر خشمناک بجهد



فرمود هر کدام از این بادها را نامی است ناشی از گفته خدا تعالی را (۱۸- القمر) دروغ شمرده بوم عاد (دعوت مارا) و چگونه بود عذاب من و سم کینه های من؟

عليهم رجاً صرنا في يوم نحس مسجوراً وقال: والريح العقيم: وقال: ريح فيها عذاب لهم. وقال: وقاصاً به: عصاره نازقة حترقت. وفي ذكره من الرياح: اني يعد الله بها من عصاه. قال: ولله عز ذكره رياح حمه لو قح وغير ذلك. شعرها بين يدي: حمته منها ما يهب السحاب للمطر ومنها ريح نجس السحاب بين السماء والأرض، ورياح تعصر السحاب فتمطره. صدر الله، و من ريح مما عددته في الكتاب قائم الرياح، الأربع: الشمال والجنوب والصلب والذنوب قائمها هي: سماء الملائكة الموكلة بها. وإذا أراد الله أن يهب شمالاً أمر الملك الذي سمى الشمال فيهبط على الباب الحرام فقام على الركن الشمالي فصر بحاجته فتفرقت ريح الشمال حيث يريد الله من البر والبحر. وإذا أراد الله أن يهب جنوباً أمر الملك الذي سمى الجنوب فيهبط على الباب الحرام فقام على الركن الشمالي فصر بحاجته فتفرقت ريح الجنوب في البر والبحر حيث يريد الله وإذا أراد الله أن يهب لساناً أمر الملك الذي سمى لساناً فيهبط على الباب الحرام فقام على الركن الشمالي فصر بحاجته فتفرقت ريح لساناً حيث يريد الله حلّ وعز في البر والبحر.

۱۹- در سببیکه خداوند ما را بر سر آب نادی میفرستد و در روز محشر، سر سر

و خداوند فرموده است (۴۱- ابراهیم) نادی عظیم و بزرگ و فرموده است (۲۴- ابراهیم) نادی

که در آنست غذای در دشت

و فرموده است (۲۶۶- النور) نادی رسد گردد نادی که در آن آتش است و بسوزد.

و آنچه از آدنها جدا شود حلّ پیدا کرده است که سدهای فرود را، آدنها عذب کرده

فرمود و برای خدا عز و جلّ آدنها را دشت است که آمش کنند و در حبه بپزند و دانه های دیگری

که آنها را در پیشگاه رحمت بوزند

۱- آدنها که ابراهیم را بر انگیزند

۲- آدنها که ابراهیم را میان آسمان و زمین نازدارند

۳- آدنها که بر آتش نازلند تا سوزند و آدنها جدا

۴- آدنها را دیگر که خدا در قرآن بر شمرده.

و اما آنچه آدنها را چهار گونه نامیده در شمال و جنوب و در میان آنها و در شرق و غرب است که بر آن

نادهای گماشته اند و چون جدا خواهد شد شمال و در شرق بر آنکه ناهش شمال است فرمان دهد تا بر حبه کف

فرود آید و بر رکنی شامی بایستد و بر رکنی و باد شمال تا آنجا که جدا خواهد شد و بیدای و در آنجا که

شود و هرگاه خدا خواهد که باد جنوب و در شرق بر آنکه ناهش جنوب است فرمان دهد تا بر رکن

فرود آید و بر رکنی شامی بایستد و بر رکنی و باد جنوب در دشت و در آنجا که جدا خواهد شد

و هرگاه خدا خواهد که باد شمال را بگیرد و در شرق بر آنکه ناهش شمال است فرمان دهد تا بر رکن

فرود آید و بر رکنی شامی بایستد و بر رکنی و باد شمال تا آنجا که جدا خواهد شد و در آنجا که جدا گردد

وإذا أراد الله أن يعذب من أمر الملك الذي سمع له نوحاً، يهبط على لسان الحرام فقام على الركن الشامي فصر به صرخة فصر فيها ريح الذنوب، حيث مر بدالله من السر والنجس، ثم قال أبو جعفر عليه السلام: أما سمع لقوله: ريح مال وريح لحبوب وريح الذنوب وريح الصدقات، إنما تصاف إلى الملائكة الموكلين به.

۶۴- عنه عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن حسن، عن معروف بن حمر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن لله عز وجل خلق ريح رحمة وريح عذاب فإن شاء الله أن يجعل العذاب من الرياح رحمة فعل، قال: وإن يجعل من الرياح عذاباً قال: وذلك أنه ثم يرحم قوماً فقط أطاعوه وكتاب طاعهم إن شاء و دلاً عليهم إلا من بعد تحوّل لهم عن طاعته قال:

وهرگاه خدا خواهد، باددود برانگیزد و ریش را که نامش دود است و مانند باد بر بیت الحرام فرود آید و بر دکن شامی آید و بوزد باددود، تا آنجا که خدا خواهد از دشت و دریا بر آید کشته شود پس امام (ع) فرمود: این دودی که تارش را «دشمن» نامجوب، باددود را «دشمن» و هوا سبب داده شده بفرشته ها که موكل بر آن است.

شرح: از مجلسی (ره) «وای» در معرفت ریح الشمال» توهم نشود که از این بیان لازم می آید که در شبکه همه، در جهت دانه شد زیرا فرشته اندازه برگشت که بر بیت الحرام که میستند میسواند وجود و هر چند در سو حرکت دهد و دود است که بر کعبه ایستد رای شرافت آن و رای ایسکه محل رحمت خدا تعالی و معبود است (و در دین که عرب و وسط معوره چهار سبب)

قوله: «ما سمع لقوله» یعنی قولی که گوید امام، این کعبه معبود است لذلّال کرده است که با دجربشمان و جنوبیست که با صافه میشود در ظاهر اصنافه است که بلام باشد و مصاف و مصاف اله جرهم باشد و اضافه پیاپی با دراست و اگر چه گویند که در معبرها با دندولی ریب بر این ر کسای شیده اند که این حقیقت را مدافعه است (و این روایت شمار در که واضح لغات بعضی از آن ها حد و حد تعالی است چنانچه جمعی بدان قائلند) پایان سخن از مجلسی (ره)

من گویم: باد کثیف است در هو که حیم حسالت و سبب آن از هر طبعی سرد و گرم شدن هو است تا این معنی که چون حرارت هوا کم شود میرا کم گردد و مانند آب یخ زده و یخ گردد و چون حرارت آن بالا رود مسط شود و یخ و گشاده گردد و یخست سرد بشود و در و دریای بویید کند که و ریش باد است و سابق که هم فرشته دوز یک اندازه بروی مؤثر در جهان است و هر بر وئی بر توی در چشمه هسی خداوند است و انگاه یں بر و است الحرام بدان دمر این انگاه است.

۶۵- از معروف بن حمر و در امام باقر (ع) فرمود: اینست که خدا را نادهای رحمت و نادهای عذاب: اگر خواهد عذاب نادهای رحمت گرداند نواید فرمود ولی هر گر نادهای رحمت را عذاب بکند فرمود این برای آنست که هر گر مردم فرمان بر خود را مورد مهر و رحمت ساخت و بدشالطاعت امارا و دل و بدجنی آنها کرده باشد هر ایسکه از دین طاعت حضرت او بیکسو شود.



و کذلک فعل يقوم یونس لما آتوا حمیم لله بعد ما کان قد علم العذاب وفساهم بما کفهم  
برحمته فجعل العذاب لهم قدر علیهم رحمة فصره عنهم وقد نزل علیهم وعشیم وذلک لما آتوا به  
وتضرعوا الیه

قال وأما ابن ربیع لغتیم و شہ . ربیع عذاب لا یصلح شیئاً من لأرحم ولا شیئاً من لسات وھی  
ربیع تخرج من تحت الأرض السبع و ما خرج حب من ربیع قط لا علی قوم عا حین غضب الله علیهم  
فأمر البحر أن یخرج من علی مقداسه لحدیم قال وعتب علی البحر أن یخرج من علی  
مقداسه بحرانیو یعیطاً من علی قوم عاد . قال فصاح البحر أن إلی الله عز و جل من ذلک فقالو  
ربما إننا قد عتبت عن أمرنا بما یخاف أن یملک من لم یصلک من خلقک و عتبت بالذلک . قال  
فمث الله عز و جل لیس بحرانیو فاصغلت بحسبید و رد فی لیس هو عتبت و قول لها بحرانیو  
علی ما أمرت به . قال وخرج حب علی ما أمر به و هلك قوم عاد و من کانت یحضرهم .

فرمود: با قوم یونس چنین کرد وقتی ایمان آوردند و آن‌ها مبرور و پدید رحمت عطا گردان  
همان بود عذاب که بری آن‌ها مبرور و مبرور کرده بود و وضع بد آن‌ها را بر رحمت خود جبران کرد و  
عذاب مقرر در آن‌ها رحمت بود و آن‌ها را بر آن‌ها برداشت پس آن‌ها که بر سر آب‌های  
در سبانه و در آن‌ها را در گرفته و در آن‌ها بود که آن‌ها را آوردند و بدرگاهش  
داری کردند

فرمود و اما در ربیع عظیم همان باد عذاب است که به رحمتی بر آن چه در خود گیرد و به هیچ گاهی  
از آن تنگی و بارور شود و آن بادی است که در هفت طبقه زمین بر آن و بر آن هر گز بادی  
برآمده جز بری هلاک قوم عاد که عذاب خدا بر آن‌ها حشم کرد و بد آن‌ها فرمود که به داده  
و سخت باشد عذاب بگشاید آن را آرند فرمود بر در زمان خود سرکشی کردند و به داده سوراخ  
سبی بگشاید در حشم او بر قوم عاد

فرمود در آن‌هاش بدرگاه خدا و عروج شیون کردند از آن و عزم کردند بر ورزگداز  
دست‌ها بدر زدن و به داده که بوسله آن مردمان ی گناه و آباد کنای زمین خود را هم  
هلاک کنی

گوید خدا عروج جبرئیل را در برابر آن باد فرستاد و او بر خود حلقه بر بست و او را  
بغای خود برگرداند و او فرمود بهمان اندازه که دستور داری بروی آن فرمود چنان در دستور  
برآمد و قوم عاد و هر که یا آن‌ها بود هلاک کرد

شرح: معنی ده قوله لا من حولهم شاید مقصود است که چون خدای تعالی باد  
عصب مردمی فرستد و آن‌ها از حال گناه بر گردند و راه طاعت گیرند عذاب خدا برای آن‌ها  
تبدیل رحمت شود چنانچه با قوم یونس عمل کرد ولی چون سیاد رحمت بر مردمی فرمان بر فرستد  
و آن‌ها راه عصیت پیش گیرند خدا از بخشش خود باز نگردد و بد رحمت را بر آن‌ها  
عذاب سازد

۶۵- علی بن ابراهیم ، عن أسد ، عن الموهبی ، عن السکری ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ من ظهرت عليه العمة فليكثر ، كر والحمد لله ، ومن كثرت عمومه فعليه بالاستعصار ، ومن ألح عليه القدر فليكثر من قول « لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم » يعني عمه القدر ، قال فقد السی عليه السلام رجلاً من الأندلس ، قال ما عشت عداً ، فقال القدر يا رسول الله و طول السقم ، فقال له رسول الله ﷺ « لا أعلمت الا ما إذا قلته ذهب عنتك لفقر والسقم » فقال بلى يا رسول الله فقال إذا أصعبت وأسميت فقل « لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم » وكتب علي بن ابي حمزة عليه السلام في الدعاء الذي لم يستجد وداً ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من لدن وكتبه سكراناً ، فقال برجل فوالله ما فعلته الا ان لا انا ايام حتى ذهب عني الفقر والسقم .

۶۶- محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن ابي حمزة ، عن اسمعيل بن عبد الحاق قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول لا يجمع الا حول و ان اسمع ابي عبد الله عليه السلام فقال نعم ، قال كيف رأيت صاعدة الشئ الى هذا الأمر ، و جوابهم فيه « و الله بهم لفيل و لقد فعلوا و ان لك لعالم » ، فقال عليك ، لا تحدث و منهم أسرع الي كل خير ، ثم

### دستوری برای دفع فقر و پریشانی

۶۵- از امام صادق (ع) فرمود هر که بوقت بندها گشت ، بگوید « الحمد لله » و هر که را هم و غم سوار شد ، باید به اسمعید از گناهان چسبد و هر که در و پریشانی چیره شد ، باید سوار بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ، و هر ار او میرود و فرمود مردی را بهار را بهار وی بنده شد و چون از آمدن او فرمود چه تو را ما بهار داشت؟ در پاسخ گفت یا رسول الله و هر و بیماری زبون خدا (ص) ، او فرمود « و کلامی نامورم که چون آنرا بگوئی فقر و بیماری از تو دور شود؟ هر صکر چو را رسول الله فرمود چو نام و شدم کسی بگو

« لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم » [ یعنی العظم ] و نوشت علی بن ابي حمزة عليه السلام و الحمد لله الذي لم يشغل ولداً و لم يكن في الملك ولم يكن له ولي من الدن و كرهه مكيناً » آن مرد گفت بخدا سوگند من آنرا هر صکر دور میکنم که در و بیماری از من دور شد

### پرسش امام صادق (ع) از پیشرفت مذهب

۶۶- از اسمعیل بن عبد الحاق گویند شیخ امام صادق (ع) « ابی جعفر احول در حدیثی که من می شنیدم فرمود تو بصره رفتی ؟ عرض کرد آری ، فرمود شب مرا در ورود به مذهب شیعه چگو به دینی؟

در پاسخ گفت بخدا جمعیت شیعه بد کند و مخالف هم میکند ولی بهم کم است فرمود شما بیشتر بجوانها ، و چه کنید زیرا جوانان بهر حیر و خوبی شتادان ترند سپس فرمود هل بصره

قال ما يقول أهل البصرة في هذه الآية « قل لا أسألكم عند أحرار إلا المودة في القربى » قل جعلت قدرك إيتهم يقولون إنهم لأقرب رسول الله ﷺ . فقال كذبوا إثمهم لت وذا حصة في أهل البيت في علي و فاطمة و الحسن والحسين أصحاب لكاء ﷺ

### (حدیث اهل الشام)

۶۷- عنه « عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن محمد ، عن محمد بن داود ، عن محمد بن عطيّة قال جاء رجل إلى أبي جعفر عليه السلام من أهل الشام من علمائهم وقال يا أبا جعفر حدثنا عنك عن مسألة قد أعت علي أن أجد حاداً يسترها وقد سألت عنها ثلاثة أصناف من الناس فقال كل صنف منهم شيئاً غير الذي قل الصنف الآخر فقال له أبو جعفر عليه السلام « ذلك ؟ » قل « أي أسألت عن أول ما خلق الله من خلقه فان بعض من سألته قل القدر وقال بعضهم : القلم وقال بعضهم الروح فقال أبو جعفر عليه السلام ما قولوا شيئاً ، « حركك الله تبارك وتعالى كان ولا شيء غيره » او كن عزيزاً ولا أحد كبر قبل عزه وذلّ قوله « سبحان رب العزّة عما يعصون » و

در تفسیر این آیه چه گویند ؟ ( ۲۳- الشوری ) بگو ( ای محمد ) من از شما مردی خواهم جر دوسه در باره خوشتان

گویم قرابت می گویند در باره همه خوشتان رسوا شد ( من ) است فرمود : دروغ می گویند همانا در باره ما بخصوص بارش شده است ، در باره اهل بیت ، در باره علی و فاطمه و حسن و حسین که اصحاب کساء هستند .

شرح- از مجلسی ده- « قوله في أهل البيت » من گویم احبار بسیاری وارد شده است در روی این آیه در باره آن ها ( ع ) و آنها را علمه سر در کتب خود ناسید و ناسکرده اند و در شرح کتب حجت گذشت و صدای هم رو نیکرده که چون این آیه نازل شد عرض شد ، رسول الله خوشتان کسانند در اینان؟ فرمود علی و فاطمه و فرزندان ایشان

### حدیث اهل شام

۶۷- محمد بن عطفه گویند مردی از دانشمندان اهل شام نزد امام دهر ( ع ) آمد و گفت ای اجماع من تمام بر پرسشی کنم که در مانده شده از اینکه کبیر محویم ، آیا برایم تفسیر کند و من اراده دهنه مرد . این مسأله را پرسیدم و هر دسته ای با حق داند هر آنچه دهنه دگر گمانند امام باقر ( ع ) در پاسخ او فرمود: چیست آن پرسش ؟ گفت من از شما میپرسم از نخست چیزیکه خدا از خلقش آفریده است زیرا روحی در خواسته گه اند قدر است و روحی گه اند قلم است و پرسشی گفته اند روح است .

امام دهر ( ع ) فرمود چهره درسی نگفته اند من تو خبر دهم که خدا سارک و تعالی بود و چیزی بر و سود ، عزیر بود ، کسی هم سود پیشداد عزت او ، و است معنی قول خدا ( ۱۸- الصافات ) سره باد

در الحاق قبل المخلوق و او در اول مخلق من خلد لشيء من الشيء و الم یکن له عطاء  
 آدم و لم یزل الله إذا و معه شيء لیس هو یتمدده و لکنه کان إذا شيء غیره و خلق الشيء الذي  
 جمیع الأشياء منه و هو الماء الذي خلق الأشياء منه فجعل نسب كل شيء إلى الماء و لم یجعل  
 للماء سبباً یضاف إلیه و خلق الریح من الماء ثم سلط الریح علی الماء فشقق الریح من الماء  
 حتی ثار من الماء رید علی قدر ما شاء أن ینثر و خلق من ذلك الرید أرضاً بیضاء بقیة لیس فیها  
 صدع و لا ثقب و لا صعود و لا هبوط و لا شجرة ، ثم طواها و وضع فوقها ثم خلق الله النار من الماء  
 و شقق النار من الماء حتی ثار من الماء دخان علی قدر ما شاء الله أن ینثر و خلق من ذلك الدخان  
 سماء صافية بقیة لیس فیها صدع و لا ثقب و ذلك قوله « و السماء سبعة » رفع سمکها و سويها  
 و أعطش لیلها و أخرج صحبها و ل و الشمس و القمر و النجوم و السحاب ، ثم طواها و وضعها فوق  
 الأرض ثم نسب الحلیفتین فوق السماء قبل الأرض فذلك قوله عز ذکره « و الأرض بعد ذلك  
 دحیها » یعول یسطها ، فقال له لشمی یون جعفر قول الله تعالی « أولم یزددناکم من الأرض  
 لسموت و الأرض کما سارفاً فصعناهم » فقال له أنه جعفر **عجل** فعلت ترعهم ثم کانت رها

پروردگارت پروردگار عرت از آنچه (مشرکان ستادش) و خالق پیش از مغضوب بود و گرفتار  
 آورده که آفرید چیزی و د که از چیزی نداشت هرگز دانه آن سرد و پیوسته در صورت  
 چسبیده او باشد و بر آن پیشی در دلی و بود و ج را او را او بود و چیزی را آورده که  
 همه چیزها را از آن آورده و آن آب بود که همه چیزها را از آن آورد و راد هر چیز را از آن  
 مات پیوست و برای آن زادی چیز دیگر به پیوست که و را بدان مسوت سازید و باد را از آن  
 آورده و سپس باد را بر آن چیده ساخت و باد من آبراشکافت با و آب کفی بر حیمه ماندازه ای  
 که خواست بر چید و از آن کف زمینی سید و است آفرید که بر آن بک و سوزح و سدی و  
 پس و درخت بود سپس آنرا فراهم آورد و بالای آن چاد سپس خدا آن را از آب آفرید و آتش متن  
 آبراشکافت تا از آب دودی بر حاست ماندازه ای که خدا می خواست حیر کند و از آن دود آسمانی  
 آفرید روشن و پاک به رکی بر آن بود و به سوزاخی و ایست گفته حد (۲۷- البرعات) آسمان را  
 ساخت ۲۸ و سارماش را برافراشت ۲۹- شش را تار کرد و نیش خودشد را را رود

فرمود : نه خودشدی بود و نه ماهی و نه اختری و نه ابری سپس آنرا در پیچید و دوی زمیش  
 نهاد و سپس این دو آفریده را بهم پیوست و آسمان را پیش زمین را افراشت (یعنی پیش دگرش  
 زمین) و این است معنی قول خدا عز ذکره و زمین را پس از آن گسترش داد - معرمانه آید پس کرد  
 آن شامی گفت ای اباجعفر گفته حد تعالی (۲۹- الانبیاء) آسمان را آنگه که کافرند  
 ندیده آسمانها و زمین در دست بودند و خداوند آنها را بر گشود

امام باقر (ع) فرمود : شاید تو بیداری که آنها بهم چسبیده و بهم پیوسته بودند و از همدیگر

علمهم فمن ملتصعين ففتنهم إحداهما من الأخرى ؟ فقال نعم . فقال أبو جعفر عليه السلام سبعين بيتاً من قول الله جل وعزَّ : « كانت رتقاء » يقول كذب السماء . نقلاً عن المصنف . وكانت الأرض تقرأ لا تسب الحب . فلمّا أحلق الله نذرك وعلّى الخلق وثبّ فيها من كبرياءه فوق السم . والمطر والأرض سبّ الحب . فقال لشعبي : شهد ثنتان من ولد آدم . وأنّ علمت من علمهم

جدا شدید ؟ در پاسخ گفت آری ، خدا او را (ع) در مودار پروردگارت آمرزش بخود و بر او قول جدا  
حاج و عمر هر دو سسه و ده ، میفرماید آسمان سسه و ده ، را با فروجه سازید و زمین سسه و ده و رود ۹ و درو ۹  
و منی پرورید و چون جدا بدارك و عیالی حدی در آورید و از هر جانده ای در آن پراکنند سماں ملاک  
گشوده شد و منی پرورده گناه بر شده آن شامی گفت من گواهم که و بمرداده ای و دشمن تو  
از دامن پنهان است

شرح اربعه جلسی ده - بدنگه اعداد در ده اول فریده حد اختلاف دارند بیشتر اعداد دلالت دارند که اول فریده است مانند بن حجر و حجر ده ولی حجر بنده دلالت ندارد که از بر عرش مقدمه شد و رئیس مملکتی اسکندری در آنجا حاکمیت چینی من شده است و از مشاهیر حکامی درین است و بن اعراف سنگی صانع و پاره حضرت و گویند عسری آورید که صورت همه موجودات و معلومات در آن بود و آن فریده هست و آن است و همه موجودات جوهری از آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست درین فریده شده است و گفته است از بعد از این تکوین شد و در حالش هو بر آمد و از رده آتش حلی شد و در دور و بخارش آسمان پدید شد و گفته اند آفریده نخست جوهری بوده که آب از آن پدید شده چنانچه در سفر نخست تورات است که نام از رنده جوهریست حد آمد و در آن بگرفت از روی همت و اجزایش آمد و در آن آب بخاری چون دود بر آمد و از آن آسمان را آفرید و در روی آب کفی پدید شد و از آسمان را آفرید و با کوهها آنرا چایستکوب کرد .

و یعنی بر سر هم در هم دو یک حد دو یک عرشه اند که گفته است این در آثار آفرینش است  
در حد درك و نه لی هوزد افرید و سپس بعد از آفرید و او را در میان دزد زد و شد و گشت  
بروزد گدا چه نگارم؟ فرمود هر آنچه بودی است پس از هوزد زنی را آورد و دزد و او را هم  
هوا فرید و همه خلق را از آنش چیر آفرید که آنها را از هوا آفرید و در هر بسکه او هم از  
در حدی گرفته و ای مسدود است و گویم که هر درسد باشد جمع میان آن و حد دیگر مسدود است  
اینکه حد دل بود آب حمل بر او انصافی شود نیست محسوس می که همه درك کنند و هوا از  
اینجا بس و در ی همین بهایی و است که بر حق وجودش و حاکم کرد

آنها در میان حدیث و بعضی عزت و پنددار و هواداری داشت و ذات خود عزیز بود و باده رب انبیا استدلال کرده است که دلالت دارد خدا سب هر عریس و مگر عزت و مددگری بود آن دیگری رب العرة بود.

مولہ «واو کاں دل ماحول من حلقہ سی من الشیء» جسی اگر مسئلہ ایجاد اشیاء چنان باشد کہ حکماء گویند کہ ہر جہتی مسووم صت تمامہ باید اوی مادہ بعض باشد جر با ذات الحقیقت











فی الحان استاد علیه الملك الموكمل بحضانه نبوته مكرامة لله عز وجل آية و مقول له حدّام المؤمن من الوصفاء والوصائف مكثف من ولي الله قدانك على أريكته وروحته لحوراء نبيّاً له فصر أولي الله

قال فتخرج عليه روحه الجواء من حيمة له تمسني معنله وحولها وصائف و علمه سمعور حلة عسوحة بالياقوت : الأولو والرُحرد وهي من مسد وعبر وعلی رأسا تاج اكرامه وعلیها بعلال من ذهب مكملین بلباقون : الأولو شر : كهف : ياقوت أحمر : فاداب من ولي الله فهم أن يوم إلباشوقا فتقول له يا ولي الله ليس هذا يوم تعب ولا نص ولا هم أياك وأنت لي قال فيعتصر معدا حمسمائة عام من أعوام الدنيا لا يملها ولا يملّه ، قال وذا فتر بعض المتو من عبر علاله بط إلى علف قدأ علیها فلائد من قدس من ياقوت أحمر وسطها بوح صفحته درّه مكثوف فیه آب یولی الله جسمی و آب الحوراء حیبتك : إلب تاهب مسی و الی تاهب هست ثم یعد الله إله لك مدب یستوبه : لجنّة ویزو حونه بالحوراء .

ول یستمنون إلى آب من حدیه فیقولون للملك الموكمل بأبواب حضانه استاد علی ولی الله و الله بعد إله یهتبه : فقول لهم الملك حتی أقول للحاجب وبعلمه

گوید که کسی که حجاب و حجاب را کرده است و خدمتکاران مؤمن او از علما و کثیران بهرشته گوید بعدی خود را در دست حدیث خود زنده و همیشگی و حوراء پس او آماده شده است اینده بهر خدمت ملائک و ولی خدا صبر کنی

گوید همسر حوراء پس او از خدمه خود بر آید و سوی او آید و در گردش کسر به پیشی باشد و بر نشتر هماد حدیث و آب و آب و در در رجاء است که از مشق و عذر است و حج کرامت بر سر ندارد و کفش از طلا مکمل سمعور و اولو پا دارد که در لباقوت احمر است و چون دوست حدیث است شود و خواهد از شوق سوی او رجرد حوراء و گوید ای دوست حدیث امروز روز حج و خدمت است از جای خود حرکت مکن من از توام و تو از منی

فرمود که در ۵۰۰ سال در روزهای دپ ( که نیم روز آخر است ) همراه او آتش کشد و از هم دل تنگ و سیر شود

فرمود چون اندکی تا مردم معنی مست گردد بی احساس حسگی بگردن خود بی آن حوزیه نگاه کند که بر آن گویسهای سب از شاخه دعوت درمیان آن مثل لوحی است از در که بر آن نقش شده ، ای ولی خدا و دوست من هستی و منم حوزیه دوست تو ، جامم بر آن بومیشود و جانب بر آن من ، سپس حدیث هر روز به سوی او فرستد ، او را بهشت ریت گوید و آن حوزیه را جعبه اوسازند .

فرمود پس به او در سالی او رسد و بهرشته به او گوید ، ولی حدیثی مسا جاده ورود بگر بر حدیث مرده شده به او نهیت گوئیم بهرشته به او گوید به من بدندان بگویم

سکامکم من فدخل لملك إلى الحاجب و بينه و بين الحاجب ثلاث حنان حتى ينهي إلى  
قول رب و يقول للحاجب إن على باب العرصة ألب ماك أسلمهم رب العالمين نارك و عالي  
ليهنوا ولي الله و قد سئوني أن أدل لهم عليه فيقول الحاجب إن الله لي عظم علي أن أستدل لأحد  
على ولي الله و هو مع دوحه الحوراء ، قال و بين الحاجب و بين ولي الله جنتان .

قال فدخل لاجار إلى القسم فيقول له إن على باب العرصة ألف مدك أسلمهم رب  
العزّة يهنئون ولي الله فاستأب لهم فتعظم القسم إلى الجند ثم فيقول لهم رب أسلمهم  
على رب العرصة و هم ألب ملك أسلمهم الله يهنئون ولي الله فاعلموه حكمهم و ل فعلوه و يؤد  
بلملائكة فدخلوا على ولي الله و هو في و لا ألب و على كن د من أوام ملك هو كل به  
و دا أس بلملائكة ، لد حوال على ولي الله فتح كن ملك د د ا مو كل به قل فدخل لهم  
كل مدك من رب من أوام لعرصة و ل فيلعبونه سله الحث حل و عن ذلك قول الله عالي  
« و املائكة يدخلون عليهم من كل باب (من أوام له و ه) سلام عليكم أي اخر الآية . »

و اورا بعمل شما اعلام دارم .

فرمود آن فرشته وارد دران رود و سه سال مد آب فاصله است تا دران رسد و دران  
گوید در شانرون دریا هر از فرشته است که برود - گویا دران دران و بالای آنها را در شانرون  
است و وی خود بر سه گویا و از من خود سه ساری آن ها جابت گیرم ، دران گوید زانوش  
یست که از من گراست و وی خود کسب احاده و رود برای احدی کم و ازان خود سه خود  
خلوت کرده است

فرمود میان دران و ولی خدا دو پستان فاصله است

فرمود دران مرد سرپرست و بشکار رود و نه او گوید در شه راهان هر از فرشته اند که در  
لمرت آنها را بری پس و دران که ولی خدا فرستاده است ای چه حده شرفی بگیر آن  
سرپرست را خدمت کار بحدود من و دران چا گوید دران آندهی حد و حدار در میدان حدان حدان دران  
فرشته اند که خدا فرستاده و ولی خدا در کند گوید اورا بر محل بها خبر از کند

فرمود به و حرد و به و و فرشته جرد و رود دهد و آب در عه به رانی بر دوست حد  
رود و آب عه به هر از در در و در هر کدام درها فرشته ای گداشته شده و هر گاه فرشته ها اجازه  
ورود داده شود که در ولی خدا و به فرشته ای که دران گداشته است در کند

فرمود بشکار هر فرشته را در دران و از کند و دست و پیغم حدی جاز حل و در راه  
و برساند و است و بر و در حدان لی (۶۳ الرعد) و فرشته ها از هر دری بر بها و رد شود (ر  
درهای دران بر رانی) و گوید سلام عليكم تا آخر به

قول و ذلك قوله جل و عز "يا ارايب ثم رأيت نعيماً وعلماً كبيراً يعني بذلك ولي الله  
و معوهه من لكرامه و السعیم و المثلث العظیم الكبر ، ان الملائك من سل الله عز ذكره  
يسألون [في الدخول] عليه فلا يدخلون عليه الا ان به فلدنث المثلث العظیم الكبر قال  
والأشهر بحري من حب من كبره ذلك قول الله عز جل "بحري من بحهم لأشهره و لشمار  
دایه منهم و هو قوله عز و جل "و ادانهم عليهم صلاب و دلت فظوفها بدلیله من در بهت منهم  
يسأل المؤمن من التسوع الذي يشبهه من الماء بید و هو عتکی و ان لأشهره من ان كبره  
المعنى لولي الله بالولي الله كلني قد ان كل عداقلي .

قال و ليس من مؤمن في الجنة إلا له حنان كثره معروفات و غير معروفات و شهر من  
حمر و أشهر من ماء و أشهر من ل و أشهر من عسل و اذ و ولي الله بعد كد نبي بمشتبهی عده عند  
الملائكة من غير أن یسمی شهده قال ثم تجلی مع إخوانه و هو عتیم بعضا و یتمعه و فی  
حنانهم فی ظل عتیم فی مثل عاتین علوه بعد إلى طلع الشمس و نبت من ذلك لکن مؤمن  
سعون روحه حوزا و أربع رسوم من آدمیت المؤمن به مع لحوه و به عده مع الآلهة و

در مورد و است عتیم و در حد و روجل ( ۶۰ - الانسان ) و هرگاه ببینی آیهارا ببینی نعمتی  
شاید و مکی بشکوه موصوفش را و ولی خداست و آنچه در آیت او کرامت و نعمت و ملت  
عظیم و اشکوه دانسته که بهمان از طرف حد و در کرده همد را ی زود را او  
احاره خواهد و هر جاره را و برود و است مکت و و اشکوه

در مورد و جوب را در صفی به من به رواه و است معنی قول خدا عزوجل ( ۹ -  
یوس ) از هر پای او جوب را رواست و موهه به به و نکست و است و در حد و روجل  
( ۱۴ - الانسا ) و بریکت بر در برشان به هدی در حنان بهشت و چیدن موهه به جوی  
آمال و زمست به از من بریکت مومن هر موهه در خواهد همان طور که مکی دده است  
دهانش بر گیرد و راستی که هر نوع از موهه بدوست خدا گوید: ای دوست خدا مرا بخور پیش  
از آنکه آندیکری را بخوری پیش از من .

در مورد هیچ مؤمنی در بهشت نباشد مگر آنکه سالی به به در دود که در حنان او شده  
و داریشه دارند و جوبه را می و جوبه را آب و جوبه را شیه و جوبه را عسل در آیه است  
و هرگاه دوست خدا خوراک صفت آنچه را در دوش خواهد برایش و رند بی آنکه دلخواهش را  
به ران آورد

در مورد سس را بر از ش حوث کند و از همدیگر نفس کند و در بهت های خود در سده ی  
بلند نماید همان سیدی سپیده دم تا بر آفت حورشید سر برید و خوشتر از آنها بری هر مؤمنی  
۷۰ زن خورده و غ همد آدمی راده است و مؤمن ساعی تا آب خورده رعنا خوش است و ساعی تا آن

ساعه بخلو بسعه ساعه الا انك منكثا يطر بعضهم الى بعض ذان المؤمن لعشاء شعاع نور وهو  
على اريكته ويقول لحدث الله ما هذا لتعاج للاح لعل الحشر لخطي فيقول له حدثه قدوس  
قدوس حل حلال الله بل هذه حواء من بانك ممن لم يدخل بها بعد قد اثرت عليك من  
حمتهم شوقا اليك وقد عرفك من لث احب لعاك فقلت ان رأتك منكثا على سر روك تسلمت  
بحوك شوقا اليك فالنعاك لدي ايب والشور لدي سيث هو من يمس نعره و صغافه و بقاءه  
ورقهه

قال فيقول وبني الله ائذيو لها فتسرل الي فيستد اليك البك وصيف ولب وصيفيش وروها  
بذلك فسرل اليه من حمتهم و عليها سبعون حكة مموحة بالذهب و لوصة مكثلة بالدر  
والباقوب والبرجر حد صعب لمست و لعن بالون و حلاله يرس مع سقمه من ورسعين حلة  
طولها سبعون ذراعاً و عرس من ماس منكم عشره ذراعاً و ماس من لي الله قبل الحد ثم يصحاف  
لذهب و لوصة فيها الدار و الوب و لبرجر حد فسرل بها عليها ثم يعتم و يعده فلاجل و لا من  
قال ثم قال ابو جعفر عليه السلام اما لحد المدكو و في الكتاب في شهر حنة عدن و حنة  
الفردوس و حنة نعيم و حنة المأوى قال في الله عز وجل جناباً محفوظاً بهذه الجنان و ان

تدبر انه ريد حوش است و ساعى هم بها سر برد و ريدش كيه ريد و بهر بگرنگه كسند  
و رسي بر و وري در دوى نعت بر سر ريد مؤمن بدرخشند و خدمت کاران خود گوید پس  
برو در حش چيست شيد حد و حد حش كيه ريد حنة است و حد حش كارش گوید  
هوس و دوس حل جلانه بر بر و در حش يكى ر حور ان حمت و تو اس كه هوز  
ملاقات او برقى و ر میان حمة خود به شوق دوس و سر كنده و بودا حوشه و شفته دوس  
بو است و چون دیده و ر حمت خود كيه دوى لحدى بر ليه آورده است پس روشي كه دندى و  
اين بر وى كه روزا و ر و گره ر سمدى دند نهى مرواز دى يك و پ كره و لطف و است  
هرمود پس دوست حد گوید نه او اجاره دهد ما مرد من درود پس هزار علام و هزار كبير  
پيشي گيرند و ان حور و حرم اين مرده ر رسند و و ر حمة خود شب آد و عباد پيرهن  
بادنه از طلا و نقره و شر هاى در و افوت و بر جند سر كرده كه م مش و عرس الوان دريت  
اميرى شده اند و مع حلق پاش از پس هفت پيرهن به ساد هفت درع دمت دارد و مينه دو  
شا مش ده ذراع و هر گاه در دت وى حشا بد خدمت کاران با سيبهاى طلا و نقره كه بر در  
و افوت و در جند اسب پشوار و رويد و انهار بر سر و بر ريد و سس مؤمن و در در عوش كشد  
و حوزيه هم مؤمن و در عوش كشد به و حمة گردد و به و

راوى گوید امام باقر (ع) پس هرمود اما آن شب كه در حش دكر شده است

۱- بهشت عدن ۲- بهشت فردوس ۳- بهشت نعيم ۴- بهشت حنة المأوى

المؤمن لیکون له من الحسن ما أحب و سبی و سقیم فیمن کتب [بشأنه] و إذا أراد المؤمن شئاً أو اشتیئاً استمدعوا به إما إذا أراد أن یعزل «سجدهم للکم» و قد قالها تدریس علیه السلام بما اشتی من عمر أن یکون طلحه مریضاً أو أمر به ، و ذلك قول الله عز وجل «و دعواهم فیما سمعناک اللهم و تحببهم فیما سلّم» یعنی الحدّام

قال «و آخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمین» یعنی بذلك عند یفصور من لدنهم من الجماع و لطعم و لیسراب ، یحمدون الله عز وجل عند فرغتهم و أمّا قوله «و أولئک لهم رزق معلوم» قال یعلمه الحدّام فیما و من أولئک الله قبل أن یسألوهم إیتاه و أمّا قوله عز وجل : «فواکه و هم مکرمون» قال «فمنهم لایستویون شئاً فی الحجة» إلّا کرموه

۷۰ الحسین بن محمد لا شعری ، عن معالی بن محمد ، عن الوشاء ، عن أبان بن عثمان ، عن أبي بصیر قال قل لأبي جعفر (علیه السلام) یا أبا عبد الله إن سالم بن أبي حفصة ، أمّ حواء یروون عنك أمّا یکتم علی سماعی و حقّ لك منها المخرج ، فقال «ما یرید سالم منی أیرید أن أحمی بالمالئکة

در مورد . رای حدّام عز وجل همیشه است در دوزخ این پیشانی نامرده و بر سبی هر مؤمن تا آنجا که دوست در دوزخ خواهد بهشت دارد و در آنها هر طور خواهد بهشت خود را ، باشد و خوشگذرد و هر گاه مؤمن چیزی خواهد و شهادتی باشد دعوت و اظهار حواسش در بهشت هست که بگوید «سجدهم اللهم» باز حدّایا و مرهی و بعضی آنکه اس سحر را د کد (که در ریزد آنکه احوال بهشت است) خدمت کارب شایند و هر چه را خواهد برایش بیآوردن آنکه از آنها خواهد یا آنها فرمانی دهد.

و ایست معالی بن حدّام عز وجل (۱۱- یوسف) دعوی آنها در آن سجدهات اللهم است و در و درشان در آب سلامت - (یعنی خدمت کاران این را می داند و خواسته مرد دوسان حدّام آوردند و اما قول حدّام عز وجل «الحمد لله رب العالمین» معصودش از آن است که پس از ذریک لغت و بهره گیری از جماع و حور و و شیدن و پس از عزت حدّام سپاس گوید

و اما قول حدّام عالی (۱۱- الصافات) آنکه که رای آنها دوزی داسه و معینی است - در مورد یعنی خدمت کاران این را می داند و خواسته مرد دوسان حدّام آوردند و اما قول حدّام عز وجل (۱۲- الصافات) میوه هائیک در بهشت و بهشتیان پذیرائی میفروند

در مورد . یعنی هیچ چیزی را نخواهد و بدین میل میکند در بهشت جز آنکه بدان پذیرائی شود

### پرمعنا بودن اخبار الهه (ع)

۷۰- ابی بصیر گوید من برد امم (ع) بودم که بنا عرس شد سالم بن ابی حفصة و یارانش (و غلات صحاب امم بود) از او گزارش می دهند که سخنی میگوئی و هفتاد بوجیه دارد و در هر یکی مستوای خود از مسئولیت بیرون می

«الله ما حارب بید استقامه و لعدو و لیر حرم تفتیح» «ای پی سقیم» ما کن معیماً و عاکف  
و بعدة ال ابراهیم علیہ السلام «من فعله کسر هم هاء و ما فعله و عاکف» «بعد قال یوسف علیہ السلام  
«أیتب لعیبر شکم لسان قوس» دشت ما کن یواب فین و ما کنف

درمود سالم از من چه موقعی دارد محو او در سر و دره دهم، نه که پیغمبر ن  
هم چندی چری در و وردند، ابراهیم (ع) هم سخن و حه داد درمود (۸۸-۸۹) براسی من بیامدم  
«سما و دو و نه دروغ گفت و معده امر هم (ع) درمود ۶۳-۶۴» (لا سماء) بلکه ت برداشتن  
کرده سنت برداشته کرده و دو دهم معده دروغ نگفت و معده و سب (ع) درمودان کار و  
شما در دینت بقدا دزد بودند و یوسف هم دروغ نگفت.

شرح از معنی ده «می برای مصلحت و» «کلام» وجه و دو پیغمبر گویند معصود سالم  
روانش بعد از امام (ع) بوده سزا و عدم صراحت بر لجه امام (ع) معصود من سالم معصود  
هی حیره کشیده بودند و در او را نکرده و معصود در شهادت گوئی امامت خود را و آوردم  
چکه پیغمبر انهم برای است سب و پیچیدگی نکرده

سب نام ر غیر من سالم که اندکونه سخن دروغ آفرست جواب داده که «گویند معصود»  
از پیغمبران معصود هم صبر شده و دروغ است و نه شت بلکه در معصود است (و سپس استظهار  
مام را شرح داده است)

من گویم یکی از محاسن بلاغت و شوقی سخن پرده ها ان کردن آست و یکی از روشهای  
مهر بودن سخن اینست که می و بد داری معنی معده باشد و هر معنی مناسب به دق شود و من  
سر بلاغت شهر و شهر است که سخن سری و بی لبان امیب حاضره در آن استاد بوده است و شادی  
در مدح پیغمبر من عر لسانی را نکرده است که در عین حال بر معاصد عمومی مهر و زری ناکش  
و معشوق هم تطبیق می شود مثلاً

بگردن که یکبار رفت و خط پوشید

بهره مدینه مور صیده بوس شد

رزدنی است که در این شهر می بودی پیغمبر را در هر گرده و بان کرده است که همه داشت  
عمی و چه که و جانبدان حضرت و نصر حد و و عده و عدت وی بوده است و در آن کار خوانده است  
معنی را رانش می و معصوب معصود و معصودش را عیبه همان بخار لطف حد است که وی  
سوت و در است عطف کر ولی در عین حال در معنی عمومی و دشتی دیگر هم میدهد که پنا عشق دل  
احیه معصود دهی وی سو دلی را و امر خود می وانه آن که گویند و در هم می گویند  
گر نه به خوش شود که گوی و معصود و در و به کشش شد با بروی او پیوست

در معصود و شکل معصود و در معصود و بالای صورت است  
این هم در وصف پیغمبر اگر است که و سینه و واسعه معصوبی مادی و معنوی شر بوده است در گره  
حد تعالی در این اسناد به بلاغت و ابر معصود و حد اعجاز شیو و پر معصود است که معصوبان و معصودان  
در و در کلام بشر کلمات پیغمبر اسلام را در طر و در شر و که من بالیده درمود (او است جو مع  
انکام و کر سالم در سخن را پیسنیده همانا خرد و ذوقش با سالم بوده است

## (حدیث آنی بصیر مع المرأة)

۷۱. عن أبي بصير قال كنت جالسا عند أبي عبد الله عليه السلام إذ دخلت عليا أم حاتم التي كان قطعها يوسف بن عمه تستأذن عليه فقال أبو عبد الله عليه السلام: «أيسرُ لك أن تسمع كلامي؟» قال فعلمت نعم، قال فذن لها، قال: «فأجلسني معه على الطنفسة» قال: «ثم دحلت فتكلمت وأمرأة بليغة فسأله عنهما» فقال لها: «تولتنيما» قالت: «فأقبل لرتبي إذ لفنته إنك أمرني بولايتهم» قال نعم، قالت: «ول هذا الذي بعثت على الطنفسة يا هري» قال: «ممن» وكنتم لولاء هري بولايتهم فأيتهم حرُّه أحب إليك؟ قال: «هذا والله أحب إلي من كثير لولاء وأصحاب» قال: «هذا حاتم يقول: «هل لم يحكم به أن لائه فأولئك هم الكفرة» قال: «هل لم يحكم بما أمر الله وأولئك هم المنافسون»

## حدیث ابو بصیر با آن بانو

## (مصابحه آن بانونا امام صادق ع)

۷۲. بان از ای بصیر گوید: من بر امام صادق (ع) شش ماه بودم که بی نظار محال بود که بانوانیکه و صفای عمر را در برنده بود احدهم شریفی خواست امام صادق (ع) من فرمود حوشت میاید سخن آن «و را شوی؟ گوید گفتم: ری، گوید امام اجازه ورود داد و مرا با خودش روی و شکمی شامه گوید سپس آن «و وارد شد و سخن من را بوی سحران و مدینه بود و او در از آن آید و ای مکر و عمر) پرسش کرد و امام صادق (ع) ما فرمود: «و آن دو را حمله و و لی شمس (دوست دارم) گفت و هرگاه پروردگار در ملاقات کم نالو گویم شب من فرمودی آن بان را و ای شمس؟ امام فرمود ای، آن بانو گفت من مردی که پسر مردی که پسر مردی که پسر مردی است من فرمود آن بانوانی را و ای حوتم و کثیر النوا من دستور دهندها سپاه پیوندم و از آنها پیروی کنم کدام پسرند و آن دوست داری، فرمود این مرد بعدا سوگند که از کفر اسوا و ریش در من معذور است راستی این مرد سارزه میکند و احتجاج میکند و می گوید (۴۴-۴۵) و هر کس با آنچه خدا نازل کرده حکم میکند و برخلاف آن حکم کند پس آنست که کافرند ۴۵- و هر کس با آنچه خدا نازل کرده حکم میکند و برخلاف آن حکم کند پس آنست که کافرند ۴۷- و هر که حکم میکند طبق آنچه خداوند نازل کرده است پس آنان بره کارند

توضیح: در مجلسی ده «و خدا و نه احبابی» باز بحث از راه بعد بانو در میان دوستی بی مکر و عمر داد و سپس جوان در پرسش مطالعه کرد مکنده این آنها را ثابت نمود و متمرکز خود آنها شد که مورد پرسش وی بود بلکه فرمود این ابو بصیر نزد من از کثیر النوا معصومتر است زیرا منطق او درست است و کثیر النوا صاحب میان مردم قضاوت میکند و ثابت قرآن کفر و ظلم و فسوس است و در ضمن کفر و وجوب برائت از آن دورا هم بدو حجت ثابت کرد



۱- مشورت است با مدیر مدرسه که در هر سال برات ارائه می‌دهد

۲- علت کفر کثیرا و شامل حال تمام می شود و کفر و ظلم و فسق آنها را هم ناست می کند و این خود نوعی از معادین کلام است که امام در تحریر سابق بدان اشاره کرد و ممکن است مقصود من باشد که گفته ۱ و بصیر از گفته کثیرا و آوردن من محبوب بر است زیرا از کفر آن دو بدین آیات استدلال می کند و درباره آن با مخالفان طرف می شود و بر آنها چیزی می گردد ولی این را با صحت قابل توجهی ادا کرده با این نوع از معادین ده

من گویم بر حدیث يك صححه بر ممت ر شافعیان را در جهان اسلام و مذهب بیان نمكند  
آنچه از بدل در آید معلوم میشود است كه محالده هرمان داستان با حقیقت این حدیث يكي ر  
تاوان با اسمعزاز و پرشور مذهبى بوده است و امام صادق (ع) او را تاوان يك نوى پرورش  
پخته در مكتب امام صادق (ع) يكي از رزگنرین شاگردان مازر خود ابو بصير مهربانى میداند و  
برای فهم مقام این باب و عمق این حدیث شافعیان این اشخاص بحال است

١ - يوسف بن عمر

۶۲۔ گھر! گھر!

یوحنا بن عمر پسر محمد بن حکم بن ابی عبدل بن مسعود دہلی است

هشام بن عبد المطلب و زاد در ماه رمضان سال ۱۰۶ هـ والی بمصر بود و در آنجا حکم روا بود تا سال ۱۲۰ که او را به عرق سحبت و سرش صحت بخاری و شکست یافت که گوید

چون هشام بن عبدالمعز آهست آهست عزل حال بدین شد به قسری از عراق ،مود خاصه و سفین عمره می  
از پس نرداو آمده بود. هشام و را طلبه و گشت سرور بر زحف خود تجاوز کرده و سره را زی کرده  
است و دستور دادچامه برتن او درینند و چند نامه باوردند و در حضور او کاتبی را خواست و گشت به  
یوسف بن عمر نامه ای بنویس و با آوردت نامه بنویسد بخط خودش نامه ای او نوشت و دستور داد برود  
عراق و حاکم آنجا باشد و چون کاتب نامه را آورد بهروریکه بفرستد نامه خود در درون پاکت  
جای داد و یوسف بن عمر نامه را سر برداشت و حاکم را بر کفار کرد (با آنکه گویند)  
یوسف در کردار و سیاست خود مودد میگوشت مردم بود و به حکومت میگرد احب میبرد  
خفق و دسترس بود ولی خود و بخش داشت و در سر پادشاه مفره مردم را مهمانی میکرد و شاهی  
و عراق همه بر سر سفره او می نشستند (و در سر احجام کار او گویند)

چون ولید بن برید اموی کشته شد و عمودامش برید بن ولید بجای او خلافت نشست و کار او درست شد مأمون بن حمور را والی عراق کرد ووسف بن عمر گریخت و خود را به قهقهه رسانید و جامه زبان تن کرد و در میان زبان جدید نرس می برد تا در او کشف شد و او را گرفتند و بزندان دمشق افکند.

ننگاه که عشق مروی بن محمد حریف حیفه اموی بافتن ابراهیم جلت کرد و آپ را شکست داد و دمشق بر گشت طرقدان ابراهیم بیم کردید که مادا مروان مدمشق اید و حکم و عثمان پیران ولید را زندان آرد کید و حکمران سارد و ابراهیم کایکه در کشتن پدرش دست داشتید بکشد و تمیم گرفتار دو زندی را بکشد و بر بدی جلد را نامور ب کردید

۷۲ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن الحسن بن علی بن فضال ، عن علی بن عمارة ، عن عمر بن عثمان ، عن عبد الحمید الوائلی ، عن أبي جعفر علیه السلام قال قلت له : إن لنا حاراً یمنهك المحارم کثیر حتی أنه لا ترک الصلاة فصلاً عن غیرها ، فقال سبحان الله وأعظم دیک إلا أحرکم من هوش منه ، قلت بلی قال : لاصب لاشر منه ، أعايته ليس من عند یدکر عنده أهل البیت یبرق لدرک : لا مسح الملائکة طهره وعمر له دیونه کلها إلا أن یحیی یدب یخرجه من الایمان ، وإن الشعاعة لمقولة وما تقبل فی ناصب و إن المؤمن لیشتع لحد و ماله حسنة فیقول یدرب حاری کان یکتف عتی الأدی فیشتع فیہ و فقول الله تبارک و تعالی اباریک

و رند هم یکی از علما و مدرس در امام اول و اسد جمعی بودند و رسالت امر آن دو پسریچه را کوهسد و یوسف بن عمر هم در و رند و گردن رند در امانت خاندن عبدالله سری بود و این واقعه در سال ۱۲۲ هجری بود و یوسف شصت و چند سال داشت و چون سرش را برگرداند کودک را در میان پایی و سستد و او را در کوزه های دمنی گذاشتند

و اما کثیر لبوا چنانچه از این حدیث استفاده میشود یکی از راسخ تقلید عامه معاصر امام بوده است و شهرت دهد و عدالت داشته و بی برجه او در کتب رجال عامه و خاصه بسیار کوبه ضبط شده و در ادب حکومت های وقت او را چندان سری نمی گرفته اند که شهرتی باز نمی داشته باشد و سماعت دیگر مرد تاریخ معاصر خود نبوده

این حجر در لمریب خود گوید ص ۴۲۸ - ۴۳۰

کثیر لبو ، مد و شد و فعل الحدیث است و در دم و شکوهش کرده اند و متروک الروایه است در جامع الروایات در سلسله ۱ ص ۲۸ او را درج کرده و گوید امام پدرش اسماعیل است و در معاصیق (ع) دو روایت در مذمت او نقل کرده است

### احادیثی درباره شیعه و مخالفان

۷۳ - از عبد الحمید الوائلی از امام باقر (ع) گوید ماو گفتم : و اسی ما یک همسایه داریم که مرتکب همه مجرمات میشود تا آنکه دینش مبار را هم سبجواید ما به دیگر مجرمات برسد ؟ در پاسخ فرمود : سبحان الله چه خطای بزرگی است این ، اما من شما از بدتر از آن گزارش بدهم ؟ گفتم چرا فرمود بدخواه ما را و هم بد راست

هلا دینش داشت که هیچ پندهای نباشد که ما اهل بیت در بر او نامرده شویم و او از شیعیان ما رفت کند و تحت تاثیر قرار گیرد چیزای که فرشته ها او را توارش کنند و همه گناهانش آمرزیده شود چرا ای که گناهی آورد که بی ایمان شود

و رستی شعاعت پذیر است و درست است و درباره بدخواه ما که با صبی است پذیرفته باشد و دینی مؤمن برای همسایه نهی دست خود از هر کردار خوب و شعاعت کند ، گوید پروردگار این همسایه جلو آراشدن مرا میگیرد و نمی گذارد من آزاری رسد و شعاعت وی درباره او پذیرفته گردد و خدا تبارک و تعالی فرماید :





۷۶ - وبهذا الأسناد، عن أبيان، عن عبد الله بن حمزة عن أبي عبد الله عن أبي العباس المكني قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول إن عمر لقي علياً صلوات الله عليه فقال له أنت الذي تعبراً هذه الآية «بأيكم المقتول» وتعرض لي وبصاحبي؟ قال فقال له أفلا أحد رآه مائة برلت في سي أمية؟ «فهل عسيتم أن توليتم أن تفسدوا في الأرض» وبعضعو أرحامكم؟ فقال كذباً سوا أمية أوصل للرحم منك ولكنت أميت إلا عداوة لسي تم وسي عدي وبني أمية.

۷۷ وبهذا الأسناد، عن أبيان بن عثمان، عن الحرث المصري قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل «والذين بدلوا عهدة الله كفر» قال ما يقولون في ذلك؟ قلت نقول هم الأحرار من قريش وبو أمية وسوا المعصرة، قال ثم قال هي والله قرش قطعة من الله سارك ونعالي حاطب بنية فقال إني فصلت قريشاً على العرب وأدمت عليهم نعمتي وبعت

قوله معجزة. یعنی شاح جعالت یعنی باندازه بربك شاح جعالت خون، یعنی هر شش و کمی از دامن خون ریخته شود سبب اینست که آنها اندر هم کردند در جامعه سلامی و عطفی در میان است که گناه از دست که هر چیزی از محل شسته خود بهای دیگر مبدل شود و گناه از تیر انداختن شرع و بدعتها است پایان نقل از مجلسی ده.

من گویم گناه از وراسهای جهالت که برار نصدی آنها و خود آمده است

۷۶ - ابی العباس مکی گوید شنیده ام از (ع) معمود عمر بنی (ع) بر حور و در حضرت گفت نو بیکه این آیه را میخواهی (۸ - اهلیم) کدام شماها میگیرید؟ و من در مقام (ناسکر) هر من میبکی و گوشه میری. در پاسخ فرمود من سو گرازش بدهم از آیه ای که در دوزخ می میرد شده است (۲۲ - محمد) آیا این امید مبرود که اگر مصدق کار شود اسلام پشت کید و در زمین ساری آوری و قطع رحم کنید؟ عمر گستاخانه گفت تو دروغ می گویی سی امیه از تو خویش پرور نبرد ولی تو بخواهی جز دشمنی با سی بیم (بره ابوبکر) و سی عدی (تیره عمر) و سی امیه

شرح - از مجلسی ده - قوله «بایکم المقتول» یعنی کدام شماها بدو انگیز کردار شد - باعتبار اینکه باه زنده باشد یا کدام شد خون دارند، که معنوی مصدر باشد چون معقول معنی عقل یا کدام دسته شماها دیوانه آید مؤمنان یا کافران، بصدای چش گفته است و هر یک بن آیه بدانها بری اینست که در شان آنها قائل شده چون بهم در برای آنچه در دوزخ امیر المؤمنین (ع) گفت دیوانه خواهند

۷۷ از حرث مصری گوید از امام باقر (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز وجل (۲۸ - ابراهیم) آن کسانی که بخت خدا را بدل میکرد کردند فرمود آن در مسیرش چه گویند؟ گفتم ما میگوئیم منظور از آن دو حجر زین فریشت یعنی پتی امیه و بنی مضره (سی مخزوم). گوید سپس فرمود مقصود از آن همه فرشت خدا تعالی بهم خود را مخاطب ساخت و فرمود راستی من قریش را بر عرب برتری دادم و بخت خود را بر آنها تمام کردم و رسول خودم

اینها رسولی نیستند که او احکام را قوی کند و از آنها قوی شود.

۷۸. و بهذا الاسناد، عن أمال - عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام أنهما قالَا: إن الناس لمّا كذبوا برسول الله صلى الله عليه وآله هم الله تبارك وتعالى يهلك أهل الأرض إلا علياً فمساواة يقولون «فقتلوا علياً» فمأنت معلوم ثم بداله فرحم المؤمنين، ثم قال لسيته عليه السلام «ود كثر فان الد كرى سبع المئتين»

در این آیه، سه موث کردیم و معنی را مکرر و کهران بدل کردیم و تیره خود را نه بر تگاه هلاک کشیدیم.

شرح - در معنی ده - ای معیره اولاد معیره بن عبد الله بن عمر بن محزون فرمود که رسول خدا (ص) را بسیار آزار کردند ولی بشر آنان در جهنم انداخته و اسیر شدند و هر کدام هم ماندند. خدا را این حادثه را پیغمبر (ص) را آزار کردند چون حادثه بن الولید

و آنها که در بدر کشته شدند

۱ - و جهل عمرو بن هشام بن معیره

۲ - عامر بن هشام بن معیره دانی عمر

۳ - اومس بن ولید برادر خالد بن ولید

۴ - و قیس بن فاکه بن معیره

و آنها که در بدر اسیر شدند

۱ - خالد بن هشام بن معیره

۲ - امیه بن ابی حذیفه بن معیره

۳ - ولید بن ولید بن معیره

۷۸ - از ابی بصیر از امام، و امام صادق (ع) که فرمودند چون مردم رسول خدا (ص) را تکذیب کردند خدا تبارک و تعالی آنها را هلاک مردم زمین را کرد جز علی که دیگران همه محکوم بهلاکت شدند طبق قول خدا (۵۴ - الذاریات) از آنها زوی گردان (ای پیغمبر) که تو سرزنی میدادی - (ذریه حق رسالت و، پس بعد از او) سپس از احرای بن حکم که مردم سر او را آن شده بود دست برداشت (دار آنها در گذشت) و مؤمنان رحم کرد و سپس به پیغمبرش فرمود ۵۵ - یاد آوری کن زیرا یاد آوری مؤمنان را سودمند است.

شرح - در معنی ده - بوله تم بداله ای بعد دلالت دارد که آخر آیه ماسح او است (آیه ۵۵ ماسح آیه ۵۴ است در دست بر نظر میرسد) و مشهود میان مفسران اینست که مقصود از توبی اعراس از معادله و تیره با آنها است پس در تکرار دعوت و اکتفا به بیان یاد آوری و یاد آوری که برای مؤمنان سودمند است. مقصود گمانست که خدا برای آنها ایمان پیش بینی کرده است یا مؤمنانیکه گرویده اند و تذکر و پند مایه فروتن بیانی میباشد

۷۹- عده من أصحابنا ، عن سهل بن زيد ، عن الحسن بن محبوب ، عن علي بن رئاب عن أبي عبيده الحدادی ، عن ثوير بن أبي فاحیه قال سمعت علي بن الحسن عليه السلام يحدث في مسجد رسول الله ﷺ قال حدثني أبي أنه سمع أبا علي بن أبي طالب عليه السلام يحدث الناس قال إذا كان يوم القيامة بعث الله نذرك وبعث لي الناس من حرقهم نذراً لا يهاجر أحداً مرد في صعيد و حد يسوقهم النور و تجمعهم الظلمه حتى ينفوا على عنة المحشر فيركب بعضهم بعضاً و يردحون و يهاضمون من المضي فتشتد أنفاسهم و يكثر عرقهم و تعميق بهم أمورهم و يشد صحتهم و يرتفع أصواتهم قال وهو أول هول من عوالم يوم القيامة ، قال فيصرف الحمار برك و بعالي عليهم من فوق عرشه في طلال من الملائكه فيأمر ملكاً من الملائكه فيدي فيهم يبعث الحلائق فاستوا و استهمو صادي اجترار قال فيسمع آحرهم كما سمع أولهم قال فتكسر أصواتهم عند ذلك و تحشع أنصارهم و تعطرب فرائضهم و يصرخ قلوبهم و يدفعون رؤوسهم إلى باحیه اصوب هم طمعين

۷۹- از ثوير بن أبي فاحیه گوید شدم علی بن الحسن (ع) در مسجد رسول خدا (ص) و می‌گفت که پدرم بنی ناز گفته است که از زبان پدرش علی بن اسطالب (ع) شنیده ام که مردی از حدیث را می‌گفته است

چون روز رسا حیر شد خدا ، از آنکه بوالی همه مردم از کورشان بی‌سار و برك و دران در کام و اجرت و بن بیدو بر آورد در يك سردمين بود ، نور مال را برید و تاریکی همه را فراهم سار و تا در گردیده محشر از اسید و بدوش هم لا روده و در گذشت از آن بهم تنه رسد و اهام مراحت کنند و در گذشت و بشری ایشان دارد و همس آید شود و در او ان عرق برید و کار بر آید سحت شود و شیونی بر آید و فریادشان بلند شود

شرح- از مجسی ده- دله یسوقهم النور و جمعهم لظلمه- چند حیل دارد  
۱- رسانشان و در سکه آنها را پیش میراند ولی در ملائکی راه می‌رود و طلیت آید ، را فرا گرفته است

۲- معبود از نور مرشه باشد یعنی مرشه‌ها در تاریکی آنها را محشر می‌رسد  
۳- هر گاه روشنی را آنها باند جلو می‌رود و چون تاریک شود بوی مشکیده و می‌باشد و برهم گردد میشوند

در سده حدیث ۷۹-

فرمود این بحسب هراس روز رست- احیر است فرمود سپس حدای جسد عازت و نمایی و فرار عرش بر هل محشر وجه کند در ایوهی از مرشته هلو به مرشته ای دستود فرماید تا در میان آنها جاد رود

ای گروه حلائق ده برسد و بحاجتی جداوند جسد گوش فرا دازند فرمود آنکه در دایر صفت باشد آنکه در اعاد است فرید مرشته را بشنود ، فرمود در بن گاه است که آوازه در گلو شکسته و دنده‌ها ترسان شوند و در گهای گنگو گاه بلرزد و دلها پریشان گردد و سرها را بد که

إلى اذاع» قال فعند ذلك يقول الكافر «هذا يوم عسر» قال فحشرنا الحذر عن وحل الحكم  
اعدل عليهم فيقول أنا لله لا إله إلا الله الحكم العدل الذي لا يخو . اليوم أحكم بكم عدلي  
ووسطي لا يظلم اليوم عندي أحد . اليوم أحد لمصعب من القوي ثقتة ولصاحب المظلمة  
بالمظلمة المصعب من الحسب . لستشأن ما أتيت على الباب ولا يجوز هذه لعنة اليوم عندي  
بما لم تعد . لا أحد معه . لا مظلمة بينهما . لا حشر واثمة عليهما أحد له بها عند الحساب فلا رموا  
أيها الحلائق وقلوا هذا لكم عند من ظلمكم به في الدنيا وأشهد لكم عليهم وكفى بي شهيداً  
قال فيعرفون ويتلذذون فلا يفتي أحد له عند أحد مظلمة أو حشر إلا لزمه بها . قال  
ويمكنون ما شاء الله فيشتد حادهم ويكثر عرفهم . يشتد عذابهم يرتفع أصواتهم بصحاح شديد .  
وتتمنون المجلس منه يترك مظالمهم لأهلها قال . يصفع الله عن وحل عدلي جهنهم فيباري مدد  
من عدلته . لا نه لي . يسمع آخرهم كد يسمع . آه . يا عثر الحلائق أفتوتوا لدعي الله  
بإلهي . سمعوا . إلهنا . لا نه لي يقول ( لكم ) أو الوهاب إلى أحسنهم أن يهدوا  
أور برآر . بر رند و گردن کشند که چه گویند . فرمود . در آن هنگامست که کاهر گوید این روز  
سخت و دشوار است .

گویند هدای حاد کمر گسرد . سر کشد و فرمود . هم حدانکه شایسته بر سرش حرم  
است ها کم دا گسری هم که حلاف که بد من است . و دعای خود و صاوت کم امروزه  
در بر من کسی سمع برود

امروز برود دار و ن . م . و ده فارغ من کار بگردد . حساب و دستاوت ما برنده  
کار بهار . م . و ب بخشها را بر دادم .

مرور است که هیچ سیمکاری را نکرده . بر آید . و مصدع ای در کسی گرسنگان باشد  
حق آنکه صاحب حق را وی بخشد و من داشت او را هم و در برد حساب حق او را بسم آید  
حلائق چسبید هم و هر حق نگرانی کسی نازید که در دستم ارشد . در گرسنه را و بخوانید من خود  
گوشتها هستم رعیه و من سبچون من گوشتی

فرمود پس هم را بشنید و هم چسبید و کسی نمید که دعای و حق نگرانی دارد حر گرسناز  
است فرمود . نا آنچه خدا خواهد برین وضع نموده و حالش سخت شود و عرق و آب بر برود  
عم آنها شده گردد و آب شوب سخی بر آید و آرد کند که رحن خود بگذرد و به کاردا  
ره کند و خود را شود و جد عز و حل بر رخ این آگاه است و نیک صادی از بر حد سارک و  
تعالی جا کشد که همه اذانیام تا آغاز باهم نشوند که:

ای گروه حلائق بگویند خدا سارک و تعالی در میدهد و بشوید را می حد سارک و  
تعالی میفرماید:

منم بر بخشش اگر دوست دارید که بهم دیگر حشر کنید و هم دیگر را ببخشید و اگر هم دیگر



فتواهبوا، و این لم تواهبوا أحدث لکم بمطالعتکم قال فبعض حویر بذلك لشدة جهدهم وصيق  
مسلكهم وبرا حتمهم قال فبعض بمطالعتهم رجاء أن يتحلصوا مما هم فيه ويعفی بعضهم فيقول  
يارب مطالعتنا أعظم من أن سهيا قال فسادى من بلاد العرش بين صوان حور الحسن  
حسان الفردوس قال فيأمر الله عز وجل أن يطلع من الفردوس فصرا من قصبة ناعية من لأسية  
والحدم .

قال فطلعه عليهم وفي حقه لعصر الوصائب والخدم قال فسادى من عند الله تبارك  
و تعالی یعشر الخلائق زرعوا رؤوسكم و نظروا إلى هذا العصر ، قال فبرقع و رؤوسهم  
فكلهم يتمناه ، قال فسادى من عند الله تعالی یعشر الخلائق هذا الكون من عما عن  
مؤمن ؟ قال فبعضون كلهم إلا لعلل ، قال فبعضون لله عز وجل لا يجوز إلى حسني اليوم طاهم  
ولا يجوز إلى بري اليوم ط لم ولا أحد من المسلمين عنه مظلمة حتى يأخذها منه عبداحسب  
أيها الخلائق استعدوا للحساب .

قال : ثم يخلى سبيلهم فيطلقون إلى الجنة يكره بعضهم بعضاً حتى يذهبوا إلى العرش  
و استعيد من حق شما را میستانم .

فرمود از این بد شد شود بری معنی و یکی راه و مراد است با هم فرمود برخی مظالم  
شود و بعضی باز این معنی دور معشر خلاص شود و رحمت خداست و گوید ، روزگار را حقوق  
ما را بر روزگار است که را سقیم و جادچی در عرش فردوس  
که است رصوان حور حسان ، حسان فردوس ؟

فرمود پس حدیث عز وجل ما فرماید ، لا تلاحقوا به ساجدین و جادین  
کذاش میباش دهد .

فرمود آن کاح را مردم معشر نماید که در گردن کبریا ماه دو و خدمت کاران خوش  
رو باشد

فرمود پس جادچی از نزد خدا تبارک و تعالی مراد کند  
ی گروه حلالی سر بر آید و سگریه  
فرمود : سر بر آورند و هر کدام آنرا ادرل آرد و کسد :  
فرمود جادچی از پر خدا تعالی فریاد کند ، اس کاح ، آن هر آن کسی است که از مؤمنی بگذرد  
فرمود همه حق داران بگذرد ، چرا که کسی از آن  
فرمود خدا عز وجل فرماید امر و هیچ سبکازی سوی دشمن در نگردد و هیچ سبکازی هم که  
از بخت مستثنی نمی گردن دارد بدو رحم راه ندارد نهنگام حساب حق را از و سبام ، ای خلائق  
آماده حساب باشید

فرمود سپس راه آنها را بر کند و بر آن گزیده بالا رود بطوریکه هم دیگر بر عقب



وحدوا علیه إنيما أحسنكم بقر من رسول الله ﷺ ولما أوجب الله عز و حل من حنكم  
 أحسنكم بلذنيا نصيبها منكم إلا لوجه الله والدار الآخرة ولصلح لأمه متادينه

فقال أبو عبد الله عليه السلام صدقتم، ثم قال من أحسنكم معا أوجاه معا يوم القيامة هكذا  
 ثم جمع بين الستة من قال والله لو أن خلاصهم لم يروا النبل لم لعني الله عز و حل بغير ولايتنا  
 أهل البيت للقيه وهو عنه غير راض أو صاخط عليه .

ثم قال ورويت قول الله عز و حل فيهم من عمل منهم بقايتهم إلا أنهم لا يرو الله و  
 بر سوله ولا يرو العتود إذا هم سألوا ولا يفتقروا إذا هم كاهون فلا يعصمكم أموالهم ولا  
 أولادهم إنما يريد الله ليعذبهم بها في الآخرة لئلا يفرحوا أنفسهم وهم ذووهم ثم قال  
 لعلكم لا تنسوا معه العمل كذلك الكفر لا يتبع معه العمل ثم قال من يكو بواحدائيس  
 فقد كان رسول الله ﷺ وحدايتا يدعو الناس فلا مستحيين له و كان في استحيائه

همان ماهها شماها را دوست داريم برای اسكه در زمان رسول خدا (ص) هيبند و برای اسكه  
 خدا عز و جل حق شما را بر ما واجب کرده است برای دنیا شماها را دوست داريم كه شماها  
 بر ما هيبند و برای دناي خدا و ديگر سراي شما را دوست داريم و برای اينكه هر گداها دين خود  
 را دوست كند .

امام صادق عليه السلام در پاسخ آنها فرموده است كه بعد از من هر مود هم كه ملا دوست  
 دارد همراه من است ، هر مود ياد ( برده در دوست محبتي زده و ) را اسكه او مودى لي باشد  
 مودى ما است و ملكه هر جا بروم ما را دوست ( در روز رسا حير همچنين و منس بوا گشت مود خود را  
 اردو دست بهم چسباند ) ( برى بشا دان كمان همراهي و دوست )

سپس فرمود بعدا اگر مردى همه دوره دوره در همه شبها عبادت روزه دارد و خدا عز و  
 جل حق دست او ولايت و دوستى ما ، همه اهل بيت ملاقات كند او را ملاقات كند و اوست و دوست  
 و ملكه چشمكزي است

سپس فرمود اينست تفسير قول خدا عز و جل ( ۵۶ لواء ) بار داشت ، در اسكه حرج كه  
 كسي پند رده باشد حرج كه اذن خدا و رسواش كاهند و بار سحواست حرج با كسان و مودى و گرمي  
 خاطر و حرج هم دوره خداي كند حرج روى كراهت ۵۵ ، و در موال فراوان و مردان ، ان  
 در شكوت مباحها خدا حواسه بهاها در اين جهان عبادت كند و در بختان دهد و جانش  
 را بگيرد و كافر باشد در منى علاوه مان و در رند مانع از استكه و بيق امان معصومى رند  
 سپس فرمود: همچنين امان و عهده حيفى از كرد و ظاهر رمان بر دود و وجود كهر ردها چ  
 كردار خوبى هم سودمند نباشد .

سپس فرمود اگر شما يروا ائمه در اين جهان بها هستند رسول خدا (ص) هم نسبتا بود و  
 مردم را بعد دعوت ميكرد و را او پذيراي بودند و بخت كسيكه و را جاست كرد عيسى بن ابيطالب (ع)

علی بن ابی طالب علیه السلام وفد قال رسول الله صلی الله علیه و آله «أب عمی بمر له عارون من موسى ولا أنه لا یبغضه»

۸۱. علی بن ابراهیم ، عن محمد بن عیسی بن عیسی عن یونس قال قال أبو عبدالله علیه السلام لعباد من کثیر المصری الصوفی و بعثک یاعد عرک بن عبّ بطیك و فرحت بن الله عرک و حلّ یقول فی کتبه «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیداً و یصلح لکم أعمالکم» اعلم أنه لا یتقبل الله عنک شیئاً حتی تقول قولاً عدلاً .

۸۲. یونس عن علی بن شجره عن اسی عبدالله علیه السلام قال قال الله عزّ و جلّ فی بیادیه خمس حرم حرمة رسول الله صلی الله علیه و آله و حرمة آل رسول الله صلی الله علیه و آله و حرمة کتب الله عزّ و جلّ و حرمة کعبه الله و حرمة المؤمن .

۸۳. عده من أصحابه . عن أحمد بن محمد . عن ابن ابی حنرا ، عن محمد بن القاسم ، عن علی بن ابن لمیره ، عن اسی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول إذا بلغ المؤمن ربع سنه اتم الله من الأدواء الثلاثة : البرص و الحذام و الجور و إذا بلغ الخمس حقت الله عزّ و جلّ حرمة و إذا بلغ ست سنه رفقه الله الالهة ، و إذا بلغ السبع احبته اهل السماء ، و إذا بلغ الثم من امر الله بود و رسول خدا (ص) هم باو فرمود :

و سنت من همان مقام و منزلت را اری که عارون است . موسی (ع) داشت عزایکده را ، من پیغمبری است

شرح - ر معینی «ره» - «دوله لا یمصر منه العمل» - معنی کردار بد با عیبیه درست است آن جا از آن ندارد که باعث حدود در دوزخ شود با سلب استحقاق شفاعت و رحمت را نماید

۸۱ - از یونس گویند امام صادق (ع) بغداد بن کبیر مصری گفت وای بر و ای عباد تو در فریب دده است و معروز ساجده که شکم و فرحت باز نمایند و سبی حداعر و حل در گناهش فرمود (۷۰ - لا عراب) آیا کسانیکه گرویده رحمت را بر هر یک و در سب و محکم نگویند ۷۱ - با کردار شما خوب باشد . باینکه حدود عمی را از او بزد با عیبیه و گناه زد درست داشته باشی

۸۲ - فرمود (ع) برای حد عز و جل در لازمه پنج حرمت است (که باید به ازارعات کرد)

۱ - حرمت رسول خدا (ص) ؛ ۲ - حرمت خاندان رسول خدا (ص)

۳ - حرمت کتاب حداعر و حل ۴ - حرمت کعبه خانه حد ۵ - حرمت شخص مؤمن

۸۳ - از علی بن مفیره که شتیدم میفرمود (ع) هر گاه مؤمنی چهل سالگی رسد خداش از سه درد این سارزد پستی و خورده و دیوانگی و هر گاه پنجاه ساله شد حد عز و جل حساست راست کند و هر گاه شصت ساله شد حد او توبه و مار کشت روزی کند و هر گاه هفتاد سالش شد اهل آسمان ها او را دوست دارند و هر گاه هشتاد ساله شد حد عز و جل بر مایه حساستش را نویسد و گناهش





۸۸ الحسن بن محمد الأشعري عن شهاب بن إسحاق الأشعري عن بكر بن محمد الأزدي قال قال أبو عبد الله عليه السلام حم رسول الله ﷺ فإنه خير مني فقال فعوذ به فقال بسم الله أرفك يا محمد وبسم الله شفيت وبسم الله من كل داء يعيبك بسم الله والله شافيك وبسم الله حده فلتنبئك بسم الله لرحمن الرحمن فلا أقسم بمواقع النجوم لتسألن من الله ول مكر وسأله عن رمية الحمى فحدثني بهذا .

۸۹ أبو علي الأشعري عن شهاب بن سالم عن أحمد بن لبحر عن عمرو بن شعبر عن حماد بن عمار عن أبي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ من قال «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم» ثلاث مرات كف الله عنه كل تسعة وتسعين بوعاً من أحوال الملاة أيسرهن الحق .

۹۰ حماد بن عمار عن الحسن بن محمد الكندي عن أحمد بن الحسن الميمني عن أبيان بن عثمان عن نعمان الراري عن أبي عبد الله عليه السلام قال أبلغهم الناس يوماً أحد عن رسول الله ﷺ وعصب عصاً شديداً قال: وكان إذا غضب اتخذه عن حنفيه مثل الكؤلؤ من العرق قال: فمد يده علي عليه السلام إلى حنسه فقال: له الحق بمي أبيك مع من أبلغهم عن رسول الله ﷺ وفل

۸۸۰ بكر بن محمد زدي گوید امام صادق (ع) فرمود رسول خدا (ص) سه کرد و چهار میل آمد و او را این عود معالجه کرد. گفت: امام خدا بود و به دارم ای محمد و امام حد و روشا دادم و بنام خدا از هر دردی که در مائدهات کنده بنام خدا و خدا شفا دهنده تو است بنام خدا آن را بگیر و تو را گوارا باد .

بسم الله الرحمن الرحيم فلا أقسم بمواقع النجوم هر آینه مهوود شوی امام حد - بکر گوید و وردی بری به حواسم و این حدت را بر من باز گفت  
۸۹۰ در جابر از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود هر که بگوید بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم تا سه بار خدا عزوجل بود و به نوع بلاد او و کلمات که که آسان تر همه بلائی خفه گی است .

### وصف شجاعت امیر المؤمنین (ع)

۹۰۰ از نعمان زادی از امام صادق (ع) فرمود روز جنگ احد همه مردم از دور رسول خدا (ص) گریختند و آن حضرت سخت خشم کرد فرمود هرگاه خشم مسکند عربی چون مرودید ، پیشانی او مرو میرفت فرمود نگاه کرد و دید علی (ع) در پهلوی او است فرمود ای علی تو هم در دکان دیگر بدون بگریخته های از دور رسول خدا (ص) پیوند .

۱. رسول الله لی بک أسودہ قال فا کفنی هؤلاء فحمل فصرق أول من لعی منهم فقتل حمزئیل علیه السلام این هذہ لہی المواساة یا محمد فقال إنه منشی ونامہ ، فقتل حمزئیل علیه السلام وآن مکہ ما تم . وقل أبو عبد الله علیه السلام فمدر رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم إلی حمزئیل علیہ السلام علی کرسی من ھب من السماء والأرض وهو یقول : لاسیف إلی ذوالفقار ولافتی إلی علی .

۹۱- حمید بن زیاد ، عن عبيد الله بن أحمد الدہقان ، عن علي بن الحسن الطاطري ، عن محمد بن ريدس عيسى بن ع السمری عن أنس بن عثمان قال حدثني فضيل البرجمي قال كنت بمكة وحالده بن عبد الله أمير وكر في المسجد عند رهم فقتل ، فدعوا لي قتاة قتل فحاج شيخ أحمر الرأس واللحية عذوب لأسمع ، فقال حاله ، يا قتاده حمزي ما كرم وقعه كانت في العرب وأعر وفعه كتاب في العرب وأدل وقعة كتاب في العرب ، فقال أصلح الله لأمير أحمرك ما كرم وقعة كتاب في العرب وأعر وفعه كانت في العرب وأدل وقعة كتاب في العرب ، وحده قال حاتم ويحيى واحده قال نعم أصلح الله الأمية قل حمزي " قل سر قتل وكيف

در پاسخ گفت : " رسول الله من دو اسماء کم فرمود پس من را از من دور کن علی (ع) و درش بر و اول کسی که رسید او را رد حمزئیل گفت از جنگ که اس موسات است ای محمد پیغمبر (ص) فرمود او از دست و من را او هم ، حمزئیل گفت ای محمد منم و شما هم امام صادق (ع) فرمود پس رسول خدا (ص) حمزئیل بگفت که بر سر یک یعنی رطلادر من آسمان و زمین بسته است و دیگر نه

### شمشیری نیست جز ذوالفقار جوانی نیست جز علی

۹۱- فضل رحیمی از گوشت که می در مکہ بودم و حالده بن عبد الله امیر مکہ بود و در من مسجد الحرام کذا زمرم بسته بود گفت قتاده را برد من بخوید ( بکی و کافر محضین عامه و از تاجریان مصره است ) گوشت مردی با سر و دوش سرخ آمد و من بردم و تم به سخن آن هب را بشوم

حالده ای فدا آرمود درین جنگ و حادثه ای که در عرب رخ داده بر بیم گزارش شده و عرب بر ترس و اطمینان که در عرب بوده گزارش شده و خود برین واقعه را که در عرب بوده گزارش شده قتاده خدا امیر را گرداناند با کرم مسوین واقعه عرب و عرب بر ترس واقعه عرب و حواله ترین واقعه عرب را همه و در یک واقعه بتو گزارش میکنم ؟

خالد وای بر تو همه اینها بکی بوده است

قتاده آری خدا امیر را گرداناند

خالد بمن گزارش بده

فدا آن همان یک واقعه تا در بعضی جنگ بعد است



۱۰ قال إن تدبر كرم وقعة کتب في العرب بها كرم الله عز وجل لا سلام وأمنه وهي أعز  
وقعة کتب في العرب بها أعز الله الإسلام ومله وعى أدل وقعة كانت في العرب، فلمّا قنلت  
قریش يومئذ ذلّت العرب .

و قال له خالد کذب عمر الله بها کان في العرب يومئذ من هو عزّ منهم ویکل باقتضاه  
أخبرني بعض أئمتناهم قال حارح أبو جهل يومئذ وقد علم لیری مکانه وعلنه عمده حمه او  
وبینه ترس مذهب وهو يقول :

منهم لعرب الشمس مني      قال عمن حدثت لیس

لمنل هذا ولدتني أمتي

و کتب عده الله این کان من اُحیی لأقرس منه یعنی جلدن الولد و کتب عده  
فسرته ویکل دقتاده مر لسی يقول و هو في ممدیدی وأحمی عن حسب و قال أصل الله  
الأمر لیس هذا و من عدهم أحد حارح للمخمس می لمجد و هو ممدیدی من ب و فلم یخرج

خالف چگونه این واقعه چیه بوده است؟

میانده حارح مدد کرامت برین و از محمد برین جث عرب بود که خدا عروجن و سینه آن  
سلام و سیدار از محمد و آرمند صاحب و همدان عربت برین و دفعه عرب بود که خدا سلام و  
ممدیدار بدان عربت بخشید و هم حواره آو برین واقعه عربت برین چو رحل ممدود قرش در آن  
جنگ کشته شدند از آن روز عربت خوا شد.

خالد به بعض خدا که دروغ گفتی راستش بس که در عرب آن روز کسی بود که  
از کشته های مدد عرب بر و دیده وی بر توای قتاده برمی از شد عرب زاری من جواب  
قتاده در آن روز ابو جهل میدان سر دمد و شده ی بر خود آو حنه و دنا او را بشد عمده  
سرخشی بر سر داشت و سپر طلاکاری بر دشت و حین دهر و سر  
رمن جث سر کش چه خواهد که من

بری چیه روز مدم بر

خالد به بر دشمن خدا دروغ سرائده و دمه گفته راستش بس که بر در راده من او  
یهدوان بر بود و خودش جلدن ولد است بر بر مادر میر مکه فشر (و سر به شل) بوده است  
خالد وای بر او ای قتاده چه کسی بود که گفت  
بیمادم وفا دارم حمایت از حسب سازم .

قتاده - خدا بر زانه کند بر شعر بر آن روز حارح مدد بس است این شعر از دود جث احد است که  
طلحه بر ی مدجه ممدون آمد و فرید کشد و ممدود طمسد و کسی در بران او بیرون بیامد و

إليه أحد، قال: إنكم ترمون أنكم تحبونه بأسمائكم إلى الله ونحن نحبكم بأسمائنا إلى الله فليس من إليّ رجل يحبني سبعا إلى الله وحبته سبعا إلى الجنة، فخرج إليه علي بن أبي طالب عليه السلام وهو يقول:

أنا من ذي الحوص عبد المطلب      وهاشم المطعم في العام لسبع

أوفي بمعاذ و أحمي عن حسب

وقال خالد لعنه الله كتب لعمري والله أبو تراب ما كان كذلك فقال الشيخ أيتهم،  
الأمر عند لي في الأصناف من قدم السج ففرح الناس بيده وخرج وهو يقول: زنديق و  
رب الكعبة.

گفت شما مسلمانان بدو دزد که شما را سب خود می داند به دوزخ روانه می کند و ما مشرکان ما شما را خود شما را بهشت روانه می کنیم، بدو که مردی از شما را بدو می آید و مرا بهشت دوزخ روانه می کند و بدو من از دوزخ را سبم به بهشت روانه می کند و علی بن ابی طالب در برابر او بیرون شد و این دزد میسرود:

أنا من ذي الحوص عبد المطلب      وهاشم المطعم في العام لسبع

أوفي بمعاذ و أحمي عن حسب

یعنی منم کسیکه دوزخ من داشت برای سیراب کردن جانها و مهمانان و زده هاشم که در حدال بعضی طایفه میگرد و وعده خود و دوزخ و ر حسب و جان و ده خود دهع میگویم  
حالد - معاویه - بنان خود و جدا سوگند که و رب دوزخ گفته است و او چه بین  
موده است.

معاویه ای امر من جاری می دهد بر گردم گوید شیخ بر حاست و دست خود از میان مردم راه میبرد و میگفت هر روز گداز کند و بدین است هر روز گداز کند و بدین است  
شرح - از معاویه - فوله «و کانت معه شير» - یعنی چوب مادر و از شیر بوده است  
حالد بن ولید را رادر راده خود خود خود و مادرش از سینه او بوده است و در سب بر سر او  
است تا همین که در برخی نسخه ها است بر او خالد بن عبد الله قسری معروف است چه از حدال  
حدث بر آید

فوله «أوفي بمعاذ» معصود علی (ع) از وعده و وعده یسکه برای معاویه و معاویه «من»  
داده بود پایان نقل از مجلسی ده.

من گویم خالد بن عبد الله قسری یکی از فرماندهان بنی ناک و جلال بنی امیه و بنی مروان است از قبایل  
حجاج و زید بن ابی و سرین از اصحاب که مادرش ربی برده بوده و خود عقیقه ی اسلام بداشه ست و کار  
دروازان بدو کشید که برای مادر خود در کوفه کلبانی ساخت و کرد و گداز کرد و معاویه  
مراوان بوده است که یکی از آنها در این داستان بیان شده است.



أَسَدُ الَّذِي يَصْلُفُ وَبَنَاهُ وَهَبَهُ كَيْلَارِكُونَ لَهُ عَصَى يُفْتَحُ بِهَا عَلَى عَصَاكَ فَفَعَلَهُ فَلَمَّا رَاجَعَ هَابِيلَ إِلَى آدَمَ قَالَ لَهُ هَابِيلُ أَيْنَ عَصَاكَ فَقَالَ هَابِيلُ حَبَسْتُهَا قَرِيبًا لِقَبْرِ أَبِيكَ فَاطْلُقْ آدَمَ هَابِيلَ وَوَحْدَهُ هَابِيلَ فَصَلَّى وَقَالَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَعْنَتُكَ عَلَى أَرْضِكَ كَمَا قَتَلْتَ بَنِي وَبَنِي آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى هَابِيلَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ بَنَى آدَمُ سَائِلًا لَدُنَّ وَلَدًا فَقَالَ لَهُ عِلَامٌ فَسَمَّاهُ هَذَالَهُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ هَبَهُ لَهُ وَأَخْتَهُ تَوَامَ.

فَلَمَّا بَقِيَ آدَمُ وَهَبَهُ هَابِيلَ وَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَوَحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يَأْتِيَ آدَمَ فَدَعَا بَنِيهِمْ بِمَوْتِهِمْ وَتَوَكَّلَ عَلَيْهِمْ يَوْمَكَ فَاحْضَرُوا الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَالْإِيمَانَ وَالْأَسْمَاءَ الْكَبِيرَةَ مَرَاتٍ لَعَلَّمْ وَأَنَّهُ لَعَلَّمْ لِمَوْتِهِ فِي الْعَقَبِ مَرَّةً ثُمَّ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ لِقَوْلِهِ أَنْ أَفْطَحَ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ وَالْأَسْمَاءَ الْكَبِيرَةَ وَبَنَى لِمَوْتِهِ مِنْ لَعْنَتِهِ مِنْ رَيْبَتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَمَّا أَدْعَى الْأَرْضَ إِلَى أَوْفِئِهَا عَالَمٌ يَعْرِفُ بِهِ دَسِيسِي وَيَعْرِفُ بِهِ طَغْيِي وَيَكُونُ بَعْدَهُ لَمَّا يُولَدُ فِيمَا بَيْنَهُ مِنْ بَنِي نُوْحٍ وَبَنِي آدَمَ نُوْحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ سَائِلٌ لِي دَعَا سَائِلًا مِنْهُ بَنِيهِ يَدْعُوهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَذَلِكَ هُوَ وَوَعَدَهُ وَوَعَدَهُمْ اللَّهُ بِالْطُّوْفَانِ وَكَانَ بَيْنَ آدَمَ وَبَيْنَ نُوْحٍ سِتُّ مِائَةٍ عَشْرَةَ أَهْلًا أَسْمَاءً وَأَوْصِيَاءً كَلَّمَهُمْ وَأَوْصَى آدَمَ هَابِيلَ إِلَى هَبَةِ اللَّهِ أَلَمْ يَنْهَ كَفَمَكُمُ فَلْيُؤْمِنُوا بِهِ وَلْيُتَّقُوا لِمَسْئُوقٍ بِهِ فَإِنَّهُ يَحْتَوِي لَعْنَتَهُ ثُمَّ بَنَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مادر دکان - کسب که فرمایش پدرم شده، اودا نکش بادی ماورد که بر زنت سالد اودا کشت و چون نود آدم (ع) برگشت تنها بود.

آدم - ای قایل هابیل کجاست؟

قایل - ویرا در اینجا بجوی که قربانی گذرانده یم.

آدم در آنجا رفت و هابیل را کشته یافت و گفت رمی ملعون باشی چه چهره خون هابیل را مکنی آدم با چهره شهادت سوگند هابیل گریست و سپس از حد پروردگارش در رفتی حوست و پسرانکه و زهته الله دمید برای وزده شد و پسران خود عروجل اودا باحوالهرش بوی دو دعو و بخش کرد

چون دوزخ سوخت آدم (ع) سر آمد و عمرش تا حد رسید حد عروجل او وحی کردی آدم بحکم الله بموت سر آمد و عمرت نه آخر رسید بو عمی و که داوی با ایمان و اسم کرد و میراث عمو و آثار سوخت در دوزخیت هبه الله مادامت بسیار و مقرر در برابر من هر گز دهنده عمو و ایمان و سم کسر و آثار سوخت در دوزخیت و اودا در حد حصر فصیح بکنم و هر گز زمین را از عالمی که وسیله بهم دین و معرفت طاعت من باشد و وسیله بعت هر کس که تا زمان نوح متولد گردد دهنی بداد و آدم به مدن نوح (ع) مرده داد و فرمود خداوند سزات و عانی پیغمبری با نوح مبعوث گردانید و بخدا عز و جل که خود را و قومش او را نکند پس کسند و خدا آمارا بطوفان هلاک سار و میان آدم با نوح ده پشت و د که همه پسران و وصایا بود و آدم هبه الله وصیت کرد که هر کدام شماها نوح را ذک کند بداد و بگردد و اودا پیروی کند و اودا بعدین مادام عرق بخت بد





والاسم الاكبر وهو ث العلم و ث العلم النبوة في العقب من دريتك و ثي لن اقصيها كماله اقطعها  
من بيوت الاسباء <sup>عليها السلام</sup> التي بينت و بين آ م <sup>عليها السلام</sup> ول ادخل الارض لا و في عالم يعرف به يبي  
و يعرف به طاعتي و يكون بعده لمن يولد فيمدين فضل النبي إلى روح النبي لأحر و شر روح  
سامعهم <sup>عليها السلام</sup> و كان فيما بين نوح و هود من الاسباء <sup>عليها السلام</sup> و قال نوح إن الله باعني سبأ بمائة  
هود و إن الله يدعوقومه إلى الله عز وجل و يكذبونه و منه عز وجل قبلهم كما قال الله عز وجل و من أدر كنه  
منكم فليؤمن به و لنسعه و من أتته عز وجل سجد من عبد الله عز وجل و عرف نوح <sup>عليها السلام</sup> به سامع  
يتعاهد هذه الوصية عند من كل سنة فيكون و مؤيد عبدا لهم و قسمهم من فيه و عدهم من  
العلم و لا يمان و الاسم الاكبر و هو يث لعلم و آنا علم النبوة فوجد هود مشا <sup>عليها السلام</sup> و قد  
بشّر به و هم روح <sup>عليها السلام</sup> فاعلموا به و اشعوه و صدقوه فوجد من عبد الله الرّيح و هو قول الله عز وجل  
و إلى ساداتهم هود و قوله عز وجل و كذب عبد امرئ من الاول بم حوهم هو الا  
مفقون و قول الله تعالى و هو حتى ياتيهم فيه و يعقوب و قوله و هو هود له سجاد  
يعقوب كذا هود (في أهل سبه) و يوحنا حديد من قبله ليعلم في أهل بيته و أمر العقب

سؤد هود سبادر من دمه آرم و سرم چه كه زحاند اهاي اسماء من و آدم سر سب و رمب  
را و سبم حر او جود يث عامي كه دهم بدو همده شود و راه حاسم و سبه اود سبه شود و  
وسيله نجات مردمی باشد كه از دمان مردن بمردی ا سب بمردی دیگر و روح مرده آمين  
هود را مرده خود سامداد و میان نوح ناست هود بعد ای بود

و روح فرمود خدا بمردی فرستد ساء هود و و هم هود را در كه خدا عز وجل جواب داد و او  
را بكتيب كند و خدا عز وجل و سبه ساء بهار بهلاكت رساند و هر كدام شهادت هود در سب  
آمد و بگردد و از و برون كند ما خدای عز وجل او را از عذاب نجات دهد و روح عز وجل  
سواء سوارش كرد اين وصيت را در سر هر من فراماد آرد و رور عبد آنها شد و در آرزو هر چه  
ر عزم و پيمان و اسم اكبر و مودت عزم و آند عزم خوب دارند و بد آرد

و هود در پيمبر است و پدرش نوح هم دو مرده ده بود و او و پيروی كرد و او را  
تصديق بود و از عذاب نجات شد و پس اول خدا عز وجل ( ۶۶ - الاعراف ) و سوي  
قوم عد فرستاد رادرشان هود را و چون خدا عز وجل ( ۱۲۳ - الشعراء ) بكتيب كرد و قوم عد  
در سال ۱۲۴ - و هي ادرشان هود آنها گفت ساء ما دعوى باشد

و خدا تبارك و تعالي فرموده است ( ۱۳۲ - البقرة ) و وصيت كرد بدن ابراهيم پسر شرا و هم  
يعقوب و قوم خدا ( ۸۴ - الانعام ) و او بخشيدم سجاد و يعقوب را همه ايان هدات دادم ( ما ن  
را در خدايان بها بهيم ) و پس در آن روح را هدات داديم تا آن را در خدايان بها بهيم و دستور





تول الأشیاء بشر محمد صلی الله علیه و آله حتی بعث الله نوحاً و علیاً و یحیی و عیسی بن مریم بشر  
بمحمد صلی الله علیه و آله و بعث قولہ تعالی «یحدوہ» (یعنی السہو و التعماری) مکتوباً (یعنی بصفہ تقدیر  
و التقدیر) عندهم (یعنی) فی لتواء و لا یحمل بأمرهم بالمعروف و نہیہم عن المنکر و هو قول الله  
عز و جل یحیی عن عیسی «و بعثنا رسولا نأتی من بعدی اسماً أحمد» و بشر موسی و عیسی  
بمحمد صلی الله علیه و آله کہ بشر الأشیاء صلی الله علیه و آله بعضهم بعضاً حتی بلغ تقدیر صلی الله علیه و آله

فلما قضی تقدیر صلی الله علیه و آله بہ تہا اسکملت آیاتہ و حی الله بہ إذ وہم لی إلیہ یأخذ و قد مضت  
سوءت و سنکملہ آیاتک فی جعل العلم لہی عندہ الایہ و لاسم لا کبر و میراث العلم و اثنا علم  
اسوہ فی ہل بیتک عبد علی بن آدمی طالب صلی الله علیه و آله و فی لم یضیع العلم و الایمان و لاسم لا کبر و میراث  
العلم و در علم لہوہ من لعقب من در یافت کہالم أقطع من سواب الأشیاء لہی کہ ہوا بہت  
و من نیک آدم و بعث قولہ تعالی «و علی» «یا بنی آدم اطمئن آدم و یوحنا و آل ابراہیم و آل عہ ان  
علی العلم من درایتہ بعدہا من نفس و الله سميع عليم»

«یا بنی الله» کہ بعث علی لم یضیع العلم «یا آدم یکل امرء إلی أحد من حلقہ لا إلی غیرہ»

در یاد کر گرام است و ہوسہ میراث آدم محمد (س) مرہ می دہد - خداوند بدارک و  
تعالی مسیح عیسی بن مریم و محبوب کرد و بعد از محمد (س) ہزدہ ادو ایست قول خدا «یا بنی  
۱۵۶ - لا عرف» (لا اوزا) (عیسی یهود و نصاری «نوشہ» (عیسی صہب محمد ص) «رد آن  
خود» عیسی در دورت و اجمل کہ آپ را امر معروف و نہی از منکر کند و ہم آہست کہ حد  
عروج و ہور عیسی (ع) گزرسد و (۶ - الف) «و بعد از محمد رسولی کہ خدا از من آمد  
و امش احمد است»

و موسی و عیسی «آدم محمد (س)» دہ دادند چنانچہ پیغمبران بعد از محمد گرام دہدند  
بوات محمد (س) رسید و چون دوران موت خود محمد (س) سر رسید و عمرش سپری شد حدیث  
و تعالی را و وحی کرد ای محمد تو دوران سوب خود را سر رسیدی و عمرت را سپری کردی و  
آل عہدی کہ در رجوع داری و بدان و سم اگر و میراث عدم و آثار عدم در حدیث است پس از  
رد علی بن ابیطالب (ع) زیر من رسیدہ علم و ایمان و سم اگر و میراث عدم و آثار علم موت از من  
دیزہ و قطع کنم چہ چہ آن در حدیث ہای پیغمبرانی کہ میان او و آدم پدرت بود و قطع  
نکردہ و ایست ہمیر ہور خدا بدارک و تعالی

(۳۳ - آل عمران) راسی کہ خدا بر گرفت آدم و نوح و آل ابراہیم و آل عمران را بر  
چہ سال ۳۴ - ہدی کہ از یکدیگر بودند و خدا شوا و دنا است و رستی حد بدارک و تعالی را  
عدم و داش راسہ و بدارک نگدشتہ و کار خود را ہمچو کہ در حلقش و نگدشتہ بہ ہر شہ

ولایمی مرسل ولکنه أرسل رسولاً من هلالکته لله لاله قل کد کد فامرهم بمیرحبت و بهام  
عمت یکره ففصل إلیهم أمر حلقه بعلم معلوم ذلك العلم و علم أسباء و أصصاءه من الأسباء و الأخوان  
والدریة الثنی بعضهم بعض فذلك قوله جل و عز و قد آتینا ال إر اهیم الکتاب و الحکمة و  
آیاءهم ملکاً عظیماً

فأما لکتاب فهو لسوّه و أمّ الحکمة و هم الحکماء من الأسباء من الصفوة و أمّ لکتاب العزیم  
و هم الأئمة [الهداد] من الصفوة و کل هؤلاء من الدریة الثنی بعضهم من بعض و العلماء اندس جعل  
الله فیهم اسمعیه و فهم العزیم و حفظ الامور حتی تنسی الذنب و العلماء و اولاده الا مر استند  
العدم و للهدیه و هذا شأن الفصل من لسوّه و اسئل و الأسباء و الحکماء و ثمّ لهدی و احلقه  
الذین هم و لاه امر الله عز و جل و استسط عدم لله و اهل آثار علم الله من اندریة استی بعض  
بعض من الصفوة بعد الا سباء علیهم السلام من الآراء و الأخوان و الدریة من الأسباء

و من عنتم بالمعقل سبی علمهم و جند ربهم من صبح و لاه امر الله عز و جل و اهل  
اسماء علمه فی غیر الصفوة من سباء ابائهم و علیهم السلام و بعد حاکم الله عز و جل و جعل الحکماء  
ولاده امر الله و المعقل بعض بعض من الله عز و جل و سماء ائمه اهل اسماء علم الله و بعد الله و

مقرب و انه پیغمبر مرسل وی و است و سباء و مرشده های خود را در سباء و باو درمود که  
چنان و چنان بگو و بگو و هر چه را بگوشت داشت در میان داد و هر چه بداشت عدس کسرد و امر  
خود را در روی علم و دانش آنها آمیزد و حل کرد و خود آن را می دشت و پیغمبر  
و صفیه خود از پیغمبران و رادان و در و بر دی که رهبر دیگر بود و انداد و این است  
پیغمبر قول خدا جل و عز ( ۵۸ - النساء ) و بعد از آل بر هم کتاب و حکمت دیم و به  
ملکی عظیم دادیم

اما کتاب همان موت است و اما حکمت پس باب حکماء از پیغمبران برگزیده و و ما ملک  
عظیم همان ائمه هدایت و صفوة است و همه آنها را بر سر می رسید که از یکدیگر بد و همان بدست دای  
که خداوند به رادان بها مقرر کرده است و عانت و حوص میانی در آنها است تا از سبب سر و سبب  
عباده هم پیروی شوند استیاض علم از این و ادیان و رهبر است ایست شأن فاضلان از صفوت و رس و  
اسماء و حکماء و انصافی که حکمرانان بر طرف خدا عز و جل هستند و مامور استیاض علم  
خدا و اهل آثار علم خداوند از رادان که از یکدیگر بد از برگزیده های دسل پیغمبر از پدرن و  
برادران و از پیغمبران

هر کس دست دامن فاضلان دهد و دانش او به رسد و بری آنها بخت ماند و هر که حکمرانان  
از طرف خدا عز و جل و اهل اطاعت او در ره برگزیده های از خانواده های پیغمبران دند بر  
خدا عز و جل در محاببت کرده است و مردم نادانی را ولی و حکمرانان از طرف خدا دانسته و آن





۹۳- عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد، عن الحسن بن محبوب، عن أبي حمزه  
ناصب بن شاذان شامي وأبو بصير، عن أبي لاسع قال: سمعنا مع أبي حمزه بن محمد في ليلة  
كان حج فيه من عبادك وكان معه دوق مولی عمر بن الخطاب فطار دوق بنی أبي حمزه  
التي في ركن اليمامة فجمع عليه الناس فقال دوق: يا أمير المؤمنين عن هذا الذي قد بدا لك

۲- از نظر انجام وظیفه تبلیغ که بعد از آن است.

۳- از نظر خطا در بیان احکام و در فتوی.

۴- از نظر کردار و روشی که پیروان دارند.

ما را جمعه شده باید گفت امت اتفاق دارند که اسلام (ع) در کفر و ضلالت معصوم چه پیش  
موت و چه بعد از آن است. بلکه طایفه از اهل حق و از اهل کفر را بر آنان روا دارند و چون هر کس  
که در سنت لازم آید که کفر پیغمبران را روا دانند و از آنها نقل شده که روایت خداوند پیغمبری  
معمول است که می دانند می شود.

و ما را جمعه شده احکام هم از اسلام و کفر همه از اب و بن و شریع اتفاق دارند که  
اینها از دوزخ و تعریف در تبلیغ عباد و سهواً معصومند چنانچه در این باب در حدیث و احادیث  
آید روا داشته.

و ما در دوی و این احکام می دارند که معصومند چنانچه در حدیث آمده.

و این در کردار و روش و عیبت آنان مورد اختلاف است و در آن پنج دلیل است.

۱- در حدیث اصحاب آمده است که اینها گناه سر بریده صبره و کفر و عباد  
به سهواً و به بیخودان حکم و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه  
حلالی در آن نیست چنانچه در شرح حدیث و در حدیث معصومین حدیث آمده که در حدیث و  
حدیث حدیث و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه  
اثمه طاهرین (ع)

۲- که گفته شده در حدیث اصحاب در حدیث سر بریده و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه  
از بیعت و بعد از آن حدیث و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه  
ضرورت رسیده و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه  
کس و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه  
این حدیث معصومین را حدیث و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه

### مباحثه نافع و آنکه عمر بن امام باقر (ع)

۹۳- از ابی لریزم گوید در آن سال که هشتم عبادت حج رفته مردم در حدیث و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه  
باقر (ع) حج رفته و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه  
در کس حدیث و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه و نه موعظه

علمه الناس فقال هدايني خُل الكوفة هداي محمد بن علي فقال شهداء لا تشكوا أسأله عن مسائل  
الحسيني فيها إلهي أداين سي أو وصي سي قال فذهب إليه سله لعنه تحمله  
فجاء نافع حتى أتى على الناس ثم شرف على أبي جعفر عليه السلام فقال «تخبرني علي إلهي  
فرأيت سورة والإصحاح في القرآن والعرفان وقد عرف حلالها وحرامها وقد حثت أسألت عن  
مسائل لا يجيب فيها إلهي أو وصي سي أو اس سي قال فرفع أبو جعفر عليه السلام رأسه فقال  
سل عما بدا لك فقال: أخبرني كم من عيسى؟ عيسى بن مريم من سبعة قال: حرك عوي أو  
بقولك؟ قال: أخبرني بالمولدين جمعاً قال: أثنائي فولي وخمسمائة سنة و أمة في قولك  
فستائة سنة

قال: فأخبرني عن قول الله عز وجل: «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا  
مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلَهُ يُعْبَدُونَ» من لدي سأل في حقه كسب و ابن عيسى خمسمائة  
سنة قال: فتلا أبو جعفر عليه السلام هذه الآية: «سبحان الذي بيده الملك من المصالح والحرمان  
أو يكذبكم بما تقولون وما يؤمنون» ما دون ما يكذبكم  
هشام: ابن بشير أهل كوفة است. ابن محمد بن علي است.  
نافع: وگواه بشكه من محمد بن رد و حواهم دوت وار اومدای حواهم رسد كه پاسخ آرد  
این بود که در حقه با محمد بن راده یا وصی پیغمبر.  
هشام: برو وارد او پرس شد او در شرمیده گوی. نافع پیش رفت ایستاد و بگوید کرد و خود را  
امام باقر (ع) رساند و ردت کرد و گفت ای محمد بن علی راستی من بوزان و احسن در و زود آت  
راحو بدم و حلال و حرام را دانستم و همه را شنیده ام که پاسخ آید را بدهد در هر امر  
وصی پیغمبر ایستاد و راده گوی.

امام صادق سر برداشت و فرمود: هر چه خواهی پرس  
نافع: من خبریده که ناصبه میان محمد (س) و عیسی (ع) چند سال و ده است  
امام: نصدده خودم را بگویم یا نصدده خودت حواهم دهیم  
نافع: بپرد و نصدده پاسخ مرا ده

امام: نصدده من را صد سال و ده است و اما نصدده و ششصد سال  
نافع: من گفتم که نصدده و ده است و حق را که پیغمبر خود فرموده است (۵۰ الحروف)  
و پرس و می محمد از هر کس که پیش از او پرسالت فرستادیم آنرا در برابر خداوند مسؤولی مقرر کردیم  
که پرسیده شود.

گویی که نصدده ۵۰ سال پس از عیسی بوده است از چه کسی نصدده این را پرسید  
امام باقر (ع) این ایضا جواب داد (۲- الاسراء) صریح است آنکس که نصدده خود را شب از مسجد







حَقًّا حَقًّا، فَأَنَّى هَذَا؟ فَعَالَ لَهْ، أَصَعْتُ، قَالَ دَعْنِي مِنْ كَلَامِكَ هَذَا، إِنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ النَّاسَ حَقًّا حَقًّا وَهُوَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَقًّا وَيَحَقُّ لِأَصْحَابِهِ أَنْ يَنْجِدَهُ سَأَ

### (حدیث نصرانی الشام مع الماقر رضی اللہ عنہ)

۹۴. ع. عن إسماعيل بن أبي ، عن عمر بن عبد الله الثقفي قال : أخرج هشام بن عبد الملك ، جعفر رضي الله عنه من لدمسه إلى الشام فأمر له به ، كل بقعة مع الناس في محاسنهم ومساوئهم فاعده وعده حمعة من الناس يسألونه إذ يطرق إلى النصارى يدخلون في جبل هناك فقال : لا يؤذوا ، أنهم عند اليوم ، فقالوا لا يا ابن رسول الله ولكنهم بأبواب علمائهم في هذا الجبل في كنيسة في هذا اليوم فبحر حوفاً ويسألونه عمير بنه بنوعمة يكون في علمهم وقال أبو جعفر رضي الله عنه وله علم ، فقال هو من أعلم الناس وقد أتت أصحاب الجوار من أصحاب عيسى عليه السلام قال

هشام - ای نافع چه کردی؟

نافع - مرا از این سخن خود معاف دار، جد که اعلام مردمت ز روی راستی و درستی و بحق داده رسول خداست و یا از اش حق دارند او را پیغمبر شانند .

شرح - از مجلسی ده - تویرس این دانه را عیسی لعین روایس کرده است که در تفسیر روم بدن لاریس عبر الارس - در مورد عیسی این زمین تبدیل می شود به زمینی که در روی آن آشکارا گناه شده است و کوه و گاهی ندارد ، مانند همان دوریکه روا گسوده بود رحمت و مکتب و بحر حین رفته شود با معصود است که هر دس معشر من دیگری هم هست که این صورت این حوزی است ( آنکه گوید ) علمه از امر المؤمنین رو سکرده اند که زمین و آسمان بدن شوند به روی او بهره و آسمانی از حلال و آرا بهود هم روان شده است که مردم بر زمین ساریگی معشور شوند که کسی در آن گاهی سکرده است

### حدیث نصرانی شام با امام باقر (ع)

۹۵. از عمر بن عبد الله تعفی گویند هشام بن عبد الملك امام باقر را از مدینه شام برد و در آن جا نگاهش داشت و آن حضرت با مردم در مجلس شرکت میکرد ، در این میان که در میان گروه مردم شسته بود و از او پرسشهایی میکرد نگاه کرد که بر میان است کوهی در آن جاذباً میرو ، در مورد اینان چه کار در آن آما مرور عیدی زنده گفته به در سورانه در اینجا يك عالمی در بند که ساری پشورود مرد او میروند و او را برون میکشد و هر چه خواهد را او می پرسند و آنچه در آن سالیب پشگونی میکند

امام باقر - او چیری می داند؟

همه حاضران - آری او اعلم مردمت و شاگردی حواری حضرت عیسی (ع) را در دست کرده است.

فهل يذهب إليه؟ قالوا: لا والله يا ابن رسول الله

قال فتدع أبو جعفر (علیه السلام) رأسه ثوبه ومضى هو وأصحابه فاحتلطوا بالباس حتى أنوا  
الحبل فعد أبو جعفر (علیه السلام) سطا النصراني هو وأصحابه وأخرج النصراني سطا ثم وضعوا لواءه  
ثم دخلوا فأخرجوه ثم بطوا عصبه، فقلب عصبه كأنهم عيب أفعى ثم قصد إلى أبي جعفر (علیه السلام)  
فقال: يا شيخ أمنا أسألكم عن الأمة المرحومة، فقال أبو جعفر (علیه السلام) بل من الأمة المرحومة  
فقال: أوهن عصبهم أن يمشوا من جهنم؟ فقال لسب من جهنم فقال النصراني: أأنت؟ ثم تسألني؟  
فقال أبو جعفر (علیه السلام): سلني.

فقال النصراني: يا معشر اصحابي دخل من أمّة شه يقول سلني إن هذا لعليّ، والله سألني  
ثم قال: يا عبد الله أخبرني عن ساعة ما هي من الليل ولا من النهار أي ساعة هي؟ فقال أبو جعفر  
(علیه السلام) ما من طلوع أو غروب شمس، فقال النصراني: فإدالم يكن من ساعات الليل ولا  
من ساعات النهار من أي الساعات هي؟ وقال أبو جعفر (علیه السلام) من ساعات الحنة وفيها تنبئ مرصا

امام: آیا ماهم بود از برویم؟

همه حاضران: ای رسول الله! چه از شما است؟ گوید امام باقر (ع) جامه خود را بر سر کشید  
و ایستاد و خود سوی آن عالم نصرانی روید و مردم آمدند و ایشان گروه رسیدند و امام باقر  
از آن خود در میان رسانان نشاند و ترسانان ساطی گسردند و بر آن پشتها نهادند و سپید  
روید و را بیرون آوردند و رنگ های و را لا سید و و چشمان خود را زیرو بالا کرد و گویا  
بهانه در چشم افکند و گویا خود را در آینه مردم رو، امام باقر (ع) کرد و گفت: ای شیخ! تو از ما هستی  
یا از امت مرحومه هستی؟

امام باقر: بلکه از امت مرحومه هستم

عالم نصرانی: از امت مندان آسمانی یا از مندانهای آسمان؟

امام (ع): در دانهای بیسم

نصرانی: تو از من میپرسی یا من از تو میپرسم؟

امام (ع): تو از من میپرسی

نصرانی (رو به همه حاضران): ای گروه یهودی مردی از امت محمد است و من می گویم او از

من چیزی پرس، این بسیار چیز می داند و پر است از مسائل

نصرانی: ای سید هدایت ساعتی دانی بگو که به از شب است و به از روز، آن چه

ساعتی است؟

امام باقر (ع): میان سپیده دم تا بر آمدن خورشید.

نصرانی: اگر نه از شب است و نه از روز پس چه ساعتی است؟

امام (ع): از ساعتی بهشت است و در آن ساعت است که بیدار میبوش می آید.

فقال له ابي فاسأله ثم سألي فقال انه جعفر عليه السلام سئلي  
فقال المصراوي يا جعفر لعلني اسألك عن هذا المني ، قال فقال لي ع قال لعلني  
سأله يا كلون ولا سألني اعطني مثلهم في الدنيا ، فقال انه جعفر عليه السلام هذا اجلس في ظل  
الجنة ، كل من تأكل اثمته ولا يتعوض ، فقال له لي لي لعلني ما من علم بهم ، فقال له  
جعفر عليه السلام تسألت لك ما تأمن حبالهم .

وقال المصراوي فاسألت و تسألني ، قال ابو جعفر عليه السلام سئلي  
وقال جعفر له يا ابي اسأله عن مسألة يريد علمه كماله علم اجما في وحن  
فقال له لي قال اخبرني عن حن من مرأته وحملت رثا ، حملها حملا في رعد  
واحده ، وولدتها في رعد واحد ، وما تبي ساعة وحده ، في رعد واحد ، وحده حملا  
وهائة سنة و عشرين حملا من رعد واحد ، فقال له جعفر عليه السلام عاربه وعاربه حملا  
مصراني ، انك لو لم تسمع من ابي ، و

امام (ع) - تو از من پرس

مصرانی - (دو همه حاضران) ای آقا ، اسباب این است که من خبر دهم از اهل بهشت که  
چگونه غذا می خوردند و مدفوعی می داشتند ، نمونه ای از آن ها در این دو رای من بود  
مصرانی - من به شکمی است که در شکم ، درش خوردن درد و رنج آید در شکم و اسهال  
می خورد و مدفوعی هم ندارد

آن سری گفت مگر کسی من عده می شمارد

مصرانی (ع) من گفتم از چه

مصرانی - که من از تو می رسم بانو از من می پرسد

امام (ع) - تو از من پرس

مصرانی - (دو همه حاضران) ای گروه ترسانان خدا ، شما از او پرسید که در آن مایه  
مانند الاعی که در گل می ماند

امام (ع) پرس

مصرانی - من خبر دهم از مردی که در خود در آمد و آن در آن ساعت دوید و من  
شد و هر دو در آن ساعت رفتند و هر دو هم در آن ساعت مردند و در آن گور خاک سپرده  
شدند ولی یکی از آن دو مرد شکم و پنجه سال عمر کرد و دیگری پنجاه سال زندگی کرد ، من  
دو چه کسانی بودم ؟

امام (ع) - عزیز خود و دهم که در درشان می نمود که گاهی به آن ها آسین شد و اینها را

أُمُّهُمَا مَهْمَا عَلَى مَوْصِفٍ، وَوُضِعَتْهُمَا عَلَى مَوْصِفٍ وَعَاشَ عَرَبٌ وَعَرَبٌ كَدَّ وَكَدَّ سَهْمٌ ثُمَّ أَمَاتَ  
لَهُمَا دُرٌّ وَبَعَثَ عَرَبٌ مَرَأَةً سَهْمٌ ثُمَّ بَعَثَ عَاشَ مَعَ عَرَبٍ هَذِهِ الْحَمْسِينَ سَهْمٌ وَهَذِهِ كَالِاهِمَا  
فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ

فَقَالَ الصَّرِيحُ يَامَعْشَرَ الْعَرَبِ مَا أَيْبَ عَسِي قَطُّ أَعْلَمُ مِنْ هَذَا إِنْ حُلَّ، لَا تَسْأَلُونِي  
عَنْ حَرْفٍ وَهَذَا بِاللَّامِ وَثَوْبِي، وَفَرَدْنَاهُ إِلَى كَهْفِهِ وَرَجَعَ الْعَرَبِيُّ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ

### (حدیث ابی الحسن موسی علیهما السلام)

۹۵ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ هُرَيْرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَبَانَ، عَنْ ثَمَّانِ بْنِ مِهْرَبَانَ، عَنْ  
الْخَزَاعِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ، وَتَجَنُّسٍ يَحْتَسِبُ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ، عَنْ ثَمَّانِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ رَجَاءٍ،  
عَنْ عَمَّتِهِ حَمْرَةَ بْنِ رَجَاءٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ جَدِّهِ، عَنْ ثَمَّانِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هَدْيٍ، عَنْ  
إِسْمَاعِيلَ بْنِ رَجَاءٍ، عَنْ ثَمَّانِ بْنِ مِهْرَبَانَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ، قَالَ كُنْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ  
وَهُوَ فِي الْحَسَنِ كَمَا أَسْأَلُهُ عَنْ حَالِهِ، عَنْ مَوْلَى ذُرِّهِ وَحَدَّثَ الْحَسَنُ عَلِيَّ شَهْرًا ثُمَّ أَحَبَّ بَنِي  
بِخَوَابٍ هَذِهِ نَسَبُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لَدِي مَعْظَمُهُ وَبُودُهُ أَتَمُّ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ  
وَعَفْوَتُهُ، وَبُودُهُ عَالِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَبُودُهُ أَعْلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَهُوَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ  
جَدِّهِ كَهْفَتِي زَائِدٌ وَابْنُ دُرٍّ بَرَادُورٌ أَحَبُّ وَحَدَّثَ عَمْرٍ خُودَ بَاهُمْ ذُنْدَهُ مَا بَدَدْتُ وَسَيَسُ خَدَا تَبَارَكَ وَ  
بِهِدِي أَصْدَقَ حَلِّ حَبِّ عَرَبٍ رَا كَرَمٌ وَسَيَسُ رَمْدُهُ شَدَّ وَبَاعَزَرَهُ يَا مَنَ بَاهُمْ بَاهُمْ بَاهُمْ بَاهُمْ بَاهُمْ  
هَمُّ دُرٍّ يَكْسَعَاتُ مَرْدَدَهُ

عَمْرٍ بَنِي- اِي كَرَمٌ رَسَائِلُ، عَنْ عَمَّتِهِ خُودَ هَرَّ كَرْدَانِ بَرَادُورِ بَاهُمْ بَاهُمْ بَاهُمْ بَاهُمْ بَاهُمْ بَاهُمْ  
مَنْ دِيكِرْ حَرَمِي نَبَرَسِيَهْ مَرَا بَعَايِ خُودَ بَرَّ كَرْدَانِيَهْ

رَاوِي كَوْبَدُ وَرَبِّ جَدِّ خُودَ بَاهُمْ كَرْدَانِيَهْ وَرَسَائِلُ بَاهُمْ بَاهُمْ بَاهُمْ بَاهُمْ بَاهُمْ بَاهُمْ

### (حدیث ابی الحسن موسی علیهما السلام)

۹۵ ارعبي بن سوره كورد امام كاظم (ع) در زندان بود و من ناو نامه ای نوشتم و در  
صحن درستی حالتش مانتل سپاری پرسیده و تا چند ماه هم پاسخ پرسید و سپس این نسخه پدید آمد  
درستم رسید

نام خدوند جانشیده مهریان- سیاسی ازان خدوند و لا و برزگست، تسکه سردگوازی و  
روشی خوددل مؤمنان را پید کرده است و برای برزگوازی و روشیش ازان ها را او دشمنی کند  
(دیرا من دو مخالف جردشمنی باشد) و برای برزگوازی و روشی و هر آنکه در تسانها و زمین

الوسيلة لأعمال المختلفة و لأديين المتضادة فمعبود و معطي ، وصال و متدي ، سمع  
و أصم ، صر و غمى حیر ، فالحمد لله الذي عرفه و صدقته شيئا <sup>بالتعبير</sup>

فما بعد ذلك امره أن يرث لله من آل محمد بعد له حاشية و حفظ مودته استوعاد  
من دینه و ما ألهمه من شدته و معتزك من أمره است سبغلت إيدهم و برز ذلك الأمر إلههم  
كميت نسائي عن أمور كتب مدني في نسخة و عن كتبها في نسخة

فلهذا انصبي سلطان الحديرة و جاء سلطان ذي سلطان العظيم في الدنيا الممدودة  
إلى أهلها المعية على حالهم ريب أن فستراث و سألني عنه معجزة أن يدخل الحيرة على  
صغار شيعة من قبل حبلهم ، و في ليلة عرث كره و حش بذلك لأمر أهله واحد أن يكون  
بليقة على الأوصياء أجد شأ عنهم و ف ، ما لا يودعك و إلههم ما سلكهم و من يفعل إن شاء الله  
إن أول ما أنهي إلهي أني إله نفسي في له لي هذه عبيد حاشية لا ريب لا شأ و فيما هو

استدراكه و ما هو استدراكه کردارهای معصی و کاهی معصی ، یکی دوست رود و دیگری  
خط ، یکی کمره است و دیگری برآه هدی ، یکی شواست و دیگری ک ، و یکی ا  
ست و دیگری ، و سرگردان ، سپس رآه حاشیه که معصی (م) دس او را معصی و  
شرح داد

ما عذر است که و مردی هستی که حجاب و بی مودت حاشیه است ، این معصی کرده  
و در دلت نگه داشته دوسری آنچه در دل خود و سپرده و آنچه را از خود می و آنچه کرده و  
و در دلت است آن حاشیه کرده است که ایمان را حق را و بر روی شایسته و کاره و ایمان  
و از خود کردی

من نامه و شای و ر چه هستی ، شش کردی که مراد برده ، ایمان و ایمان است و ایمان است  
مراش است ولی چون دیگر کار من از سلفه حازان و رود گویند دو گذشته و سلفه حصر و حدیسی که  
سلطان رود گوار است بر سر من نه افکنده است و را ای دسای نگه داشته جدا می شوم و آرا خواست  
کاران سرکش آن سبب ، در راه خود و آمدن در بهرم آمد که ، چه و بر سببی بر مت شرح دهم  
ایمان شعاع کم بصورت مبار و ایمانی دچار سرگردانی شود

بود ، اینست در نامه خود و عذر کرده ، نوی شده کبی و از مامت حاشیه و امخصوص اهل آید می  
و در حدیثی ، سبب که ایمانی اوصاف او شوی و سبب کاران را ، سگرد و معصی ایمان و داری به  
سکه روی را که سوسپرده شده ، شش کنی و آنچه را بابت ایمان داشت عین ساری و تو هر گر  
این کار را سببی انشاء الله

دسی نخست گزاشی که سو مدهم است که هر مرک خود در همین شها شو اعلام  
مداوم و نیست ندانچه شدنی سب و حدی عروج حکم کرده و حتم موده به بی نام و به پشمانی



وَسَأَلْتُ عَنْ رَجُلٍ أَعْصَمَ حَلَالاً مَالاً كَانَ يَتَّبِعُهُ عَلَى الْفُقَرَاءِ وَلَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ السُّمَنِ  
وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَمَّا أَغْصَمَ ذَلِكَ لَمْ يَرْصُدْ حَيْثُ عَصَمَهُ حَتَّى حَمَلَتْهُ قَبْرُهُ كَرِهًا قَبُولَ دَفْنِهِ  
وَأَيُّ مَسْرُومٍ فَلَمَّا أُخْرِجَ بَوَلَّى إِصْبَعَهُ يُبَلِّغُنِي بِذَلِكَ كَقَوْلِهِ «فَلَعَمْرِي بَعْدَ بَوَائِي قَبْلَ ذَلِكَ  
وَرَدُّ أَعْلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَلَامُهُ وَهَرَا رَسُولُهُ ﷺ بِهِمُ الْكَافِرُ» أَلَمْ يَلْمِزْهُمُ اللَّهُ وَالْمَلَائِكَةُ  
وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ .

وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَدَمَهُ بِهَيْبَةٍ مِنَ الْإِيمَانِ عِدَّةَ حُرُوفِهِ مِنْ حَالَتِهِمْ هَاهُنَا رَدُّهَا إِلَّا شَكَّ  
كَأَنَّهُمْ عَنْ هَرَدٍ مِنْ عَدَمِهِمْ حَتَّى وَقَفَتْهُمَا بِذَلِكَ الْعَدَبُ إِلَى مَجْدِ الْحَرِيِّ فِيهِ الْمَقَامُ  
وَسَأَلْتُ عَنْ حَضْرَةِ ذَلِكَ الرَّجُلِ هُوَ يَعْتَصِمُ هَاهُنَا وَتَوَسَّعَ عَلَى قَبْرِهِمْ عَرَفَ  
مُسْكِرَةً ثَمَّ أَعْلَى دَهْ الْأُولَى مِنْ هَذِهِ لَمْ يَتَّعِزْ بِمُتَعَدِّهِ الْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ  
وَسَأَلْتُ عَنْ مَدِّعِ عِلْمِهِ وَهُوَ عِنْدِي ثَلَاثَةَ حُرُوفٍ هُنَا عِدَّةٌ مِنْ حُرُوفِ قَامَتْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ قَوْمٌ

دنباله حدیث ۹۵-

و پرسیدی از حال آن دو مردیکه مال مردی را بدو برگزیدند تا آنکه آن مرد مال خود را به دو پسران  
و گدایان و در راه و ... و بدگان دهم در راه جدا صرف میگرد و پس آنکه آنرا برودند دهم مردن  
آن کرده میگردند تا بدو را بدوش وی بیاورند که آن را بدنه آب در ساق و چون آنرا  
در بر صرف خود گردانید میبندی طرح و احوال آن شد و ... و گریه و دهنده که رسیدند  
... و آنکه بدو را دوش و آنهم مسافری و بدو در جدا و دوش و دوش (ص) زد  
... کرد و دوش و دوش (ص) را بدو بدو گردانید و آن دو کار بدیدند که در دوشه و دوشه مردم  
بدن و دوش جدا و گدایان هیچکدام آب در دوشی بدین دو دوشه از آن دوریکه احسان میباید  
کردند و جز شک و تردید برای آنها نمانده شد هر دو در دوش کار و خود بسا و مسافری بودند اما  
فرشته‌های عذاب جان آنها را گرفتند و بدگاه رسوائی در خانه آفریدند و پرسیدی ز کسی  
که در جان عذاب این جان حاضر بوده و دیده که آن را بدوش او بدیدند و رحمتی عذاب بودند  
رحمتی مسکری

پاسخ است که همه آنها مردان عذاب از این عذاب و عذاب جد و فرشته‌ها و همه مردم بر  
آنها بد

و پرسیدی از اندازه علم و دانش ما

پاسخ است که دانش ما سه گونه است

۱- در راه آنچه گذشته ۲- در راه آنچه آید ۳- آنچه بدیدار گردد

اما راجع به گذشته شرحی است که بدیده است و اما راجع به بدیده و میریست که نگاشته





بضعیف، و سأل عن الشهادات لهم فأفهم الشهادة لله عز وجل ولو على بصيرة والوالدين والأقربين فيما  
بينك وبينهم وإن حلفت على أحيك ضمناً فلا وارع إلى شرائط الله عز وجل به بعد فنه من حقوق إباحته  
ولا تحصى بحسن رياء ووال آل محمد ولا قبل لما بلغك عن يوسف إليه هذا باطل وإن كنت تعرف  
من خلافه ذلك لا تدري لما قلده وعلى أي وجه وصفاه آمن بما حرك ولا يش ما سكتك مماك  
من حركه إن من واجب حق حيث أن لا تكلمه شيئاً معه به لأمر دينه وحرية ولا تجهد  
عليه وإن أساء وأحب عونه بما عاز ولا محل له وبين عدوه من الناس وإن كان أقرب إليه  
ملك وعنده في مرمه

ليس من أخلاق المؤمنين العشق ولا الأذى ولا الحيانة ولا الكفر ولا الحما ولا الفحش ولا  
الأمر به فدا رأيت المشقة والأعرابي في حقل خدأ فاعطى روحاً وشيعت المؤمنين ودا  
انكشف الشمس ووقع بصره إلى السماء و نظر ما فعل الله عز وجل بالمرحوم فقد فسرت لك  
حماً محملاً وصلى الله على نبي وآله لأخبار

### و پرسیدی از ادای گواهی برای مخالفان

جواب- گواهی را باید بری خاطر رصدی حد و عزلت بدی گو که بر زبان خودت یا بدو  
مادرت و حوشت باشد در میان خودت و آن و اگر در نزد هم مذهب خود سم داری پس  
(یعنی اگر شهادت بر حق موجب ذل هم مذهب او شود ما بدست میگیریم که او شیع  
ست و با مثلاً او را میهم بدشمنی با خلفاء کند و او را گواه گیرند مانند گواهی بدی) و هر  
کس را امید بدشمنی داری با شرائط مفرده حد عز دگر او را بدست ما دعوت کن و خود را  
در به خود بدانی (یعنی برای حفظ خود حش از بداره معرفت همه در برابر مجالهان صهر  
سازی مکن) و آل محمد را دوست دار باش و هر چه از دول ما سو رسید و هر چه در  
مگو که بادهست گرچه خودت خلاف آن را از ما بدست باشی بر او و بدی دای بر آنچه ما آن  
گفته ایم و بچه نظر آن را شرح داده ایم

بدانچه تو را خبر دهم ایمان بیاور و هر خبر معرمانه ای بگو سپردیم دشت مکن، راستی از  
حق واجب بر در دبی تو بر تو ایست که هر چه بدست یا آخرش سود بخشد از او پان بدی و  
کیسه و در دزدل بگری گرچه سو بدی کرده و هر گاه او را دعوت کرد او را بدست کسی و  
او را بدشمنی و انگار و اگر چه بدست سو روی بدیکر باشد او را در بدشمنی عیدت کن  
از اخلاق مؤمنان نیست دعوی کردن و آرزو بودن و حیات و کبر و بدشمنی و دشنام و نه  
دستور دادن بدشمنان هر گاه ن اعرابی رشت چهره داد بر کردگی لشکر اسوهی بدی بدشمنی و  
باش بری خود و شیعیان مؤمن هم مذهب و هر گاه آفتاب گرفت دیده نه آسمان دار و بگر حدا  
عزوجل ما مجرمین چه کند؟ من برایت همه های مهم و کلی را بصیر کردم و صلی الله علی محمد  
و آل الاخیار

## (حدیث نادر)

۹۶ - حمید بن زید عن الحسن بن محمد سماعة عن محمد بن أوتوب، وعلی بن برهیه م عن أبيه حمیداً عن أحمد بن محمد بن یونس، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصیر، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: «أني أبودر رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: يا رسول الله إني قد احتويت المدينة أفتأب لي أن أخرج أنا وأخي أخي إلى مزينة فنكون بها؟ فقال: إني أخشى أن يعسر عليك حمل العرب فبعل ابن أخيت فأنتمي شعاً فقوم بين يدي متكباً على عصاه فتعول» قال ابن أخي وأحد السرح فقال يا رسول الله بل لا يكون إلا خيراً يا شاة فأن له رسول الله صلی الله علیه و آله

وخرج هو وأخي أخيه وأمر أنه فلم يلبث هناك إلا يسيراً حتى عارت حبل لسي فراره فيه، عيینه من حصن فأخذ السرح وقل من أخيه وأخذ امرأته من بني غفار وأقل أبودر يشتد حتى فوب من يدي رسول الله صلی الله علیه و آله ووه بلعة خنفة وتمد على عصاه وقل صدق الله ورسوله أخذ السرح وقتل ابن أخي فوب من يدي، حدث علي عصاي فصاح رسول الله صلی الله علیه و آله في المسلمين وخرجوا في الطلب وقلوا السرح وقتلوا من المشرقين

## حدیث نادر

۹۶ - زابی، یسیر که ماه صادق (ع) فرمود: ابودر مرد رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول الله من از شهر مدینه حمله شده آمده می دهی که برادرزاده من به بروم و آنجا تمام در پاسخ او فرمود من می رسم سوختن عرب در آنجا شده است و برادر ده من کشته شود و زولیده برد من آتی و برابر من بستی و بکینه بر عصای من و بگوئی برادر زده ام کشته شد و گنه او را برد.

عمر بن کریم یا رسول الله میباید است جرح بر پیش من شد و رسول خدا (ص) با او اجازه داد و با برادر ده اش و دشمنان خود و آمدن کی بش در آنجا در دست نکرد که سوختن منی و برادره من و عیقه بن حصن در آنجا دستبرد دهند و گله را بربند و برادر زاده اش کشته شد و دشمن را که از سی غفار بود بکشد و ابودر خودش در میان ما رحم برده ی عمیق که برتن داشت برابر رسول خدا (ص) اسباده بر عصای خود بکشد و گفت صدق الله ورسوله گنه ز بردید و برادر زده ام ز کشته و خودم بر ابرت بر عصای من رسول خدا (ص) میان من و میان بریاد کشته و به سال عادت گری رفتند و گله را برگردانیدند و چند تن از مشرکان را هم کشتند.

شرح - از مجلسی زده - «لا ینکون الامر الا خیر» شاید بمعنی و را از خروج مدینه می نکردند ست و بها باو خبر دهم که چنین می شود و ابودر آن را از بعد بران حمله ندانسته یا آنکه زده و ناکازی و در آنجا آخرت محفل من مشتملی دیو شده است

۹۷- أبان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: نزل رسول الله ﷺ في غزوة ذات الرقاع تحت شجره على شجرة عند، فقبل بيل فحال بيده بين أصحابه فرآه رجل من المشركين والمسلمون هدم على شجر لوادي ينظرون متى ينقطع السيل فقال: لرجل من المشركين لقومه: أباقتل غداً فاج، وشد على رسول الله ﷺ بالسب ثم قال: من يحبب مثي ياخذ؟ فقال: ربني وربك ويسعه خير لئلا يقتل عن فرسه يسقط على صم رد. فهدم رسول الله ﷺ وأحد السيف و جلس على صده وقال: من يحبب مثي يعورث فقال: حوأك وكرمك ياخذ، فمن كه فهدم و هو يقول: والله لأنت خير مثي وأكرم.

### حدیث شجاعت و کرم پیغمبر (ص)

۹۷- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) در غزوه ذات الرقاع در لب بکرودخانه ی در درختی بود و سببی آمد و عباس او را داشت جدایی بداحت مردی از مشرکین آن حضرت را سپاه داد و در حالی که میبمانان کنار رودخانه در ره باز بودند سبب بان بدیدند و خود را به پیغمبر رسانیدند آن مرد را مشرکان بهره خود گشت من محمد (ص) را می کشم و آمد و با شمشیر سه مرتبه حمله کرد و گفت یا محمد (ص) چه کسی تو را از من نجات میدهد؟ در پاسخ او فرمود: پروردگار من و پروردگار تو، در پیش و در روی سبب رکب و به پشت بر زمین نهاد و رسول خدا (ص) بر حواص و حج را بر کشید و بروی سینه او نشست و فرمود: ای عورت کی روزا از دست من جدا شده ای؟ در پاسخ عرض کرد خود و کرم و ی محمد، همه دست بر و برداشت و هم به حواصت و می گفت بعد از آن من چیزی و گیرم نمی.

شرح- مجلسی زهد دوامه میان مدینه و عامه مشهور است و او را در مدینه قون جدا تملی فرماید (۱۱- آمده) آن کس چکه گزیند به عیب حد را خود داد که انگاه که آن مردمی آهست بودند شما دست یافته و خدا دشمنان را پیرداشت بر شما و از حد بفرماید و به حد و کل کند مؤمنان؟

آورده است که رسول خدا در مصعبه ری می ناستی دین و بی محابت سر زد کرد آن ها بر سر کوهها پناهنده شدند و رسول خدا در جائگه و در مدینه درود مند و بعدی حاجت رفت و ارایش در گرفت و جده اش را شد آن را بدختی آویخت و در آن حو بند و آن سالها باو بگرس بودند سرور امان غورثش حرث آمد و سبب کشیده بر سر آن حضرت اسناد و گفت ای محمد مرور چه کسی تو را از من رها میکند و فرمود خدا و خیرین سببه و زد و شمشیر از دستش افتاد و رسول خدا (ص) آن را بر داشت و بر صیته او نشست و گفت امروز چه کسی تو را از من رها میکند؟ گفت کسی نیست من گوهم که خدا یکی است و محمد رسول خدا است و این ایه بارل شد این شهر آشوب نصیر آن را در تملی رو با کرده است و در آخرش آورده که

پس را آنکه رگشت گفت من دیدم شمر در مدینه رسید آمد می سببه من کوفت و داسم که او در شه خداست

۹۸ - علي بن ابي طالب، عن ابيه، عن الماسم بن عمار [وعلي بن عمار] عن الفاسم بن عمار، عن سلمان بن داود المصفری، عن حفص بن عیاش، عن ابي عبد الله علیه السلام قال قال ابن عمر بن الخطاب لا تعرفوا فاعلموا و ما عليك ان لم تنس الناس عليك و ما عليك ان يكون مدموماً عند الناس اذا كتب محموداً عند الله تعالى ان اعم المؤمنون ان يقولوا لا حشر في الدنيا ولا في الآخرة و لا احد جلس رجل يرداد فيه كل يوم احساناً و حل يتدا لك ميتة بالثوبة و انسى له بالثوبة و الله ان لو سجد حتى ينفطع عنه عاصراته عز و جل منه غملاً لا يولايها اهل البيت الاول من عرف حفصاً او حذوا او ابي بنوته و صب من كل يوم و ما يستريده عورته و ما اكلت به امة و هم مع ذلك و الله حاتمون و حلون و ذواته حطهم من الدنيا و كذلك وضعهم الله عز و جل حيث يقول «الذين يؤمنون بما آتوا و قالوا بهم و حلوا» م السدي آتوا به و الله باطاعة مع المحنة و الوليدة و هم في ذلك حاتمون ان لا ينس منهم و الله خوفهم خوف شدة و بما هم منه من ايمانهم الذين لا يتركهم حاد و ان يكونوا مفضلين في محنتهم و طاعتهم م و ان لا يتركهم من لا يتركهم من يتركهم و فعل و ان يتركهم من لا يتركهم و لا

### اندروز دیمی

۹۸ - او حفص بن عثمان از ماء صادق (ع) که فرمود کرد که معروف شود و همی کار را میکنند بر تو پاکی بیست که مردم و را سبب کند و در هم ریزد تا کی بیست که پیش مردم بگوید و شی هرگاه برد جدا رفت و ای روز سعد و سوده بشی راسی امیر المؤمنین (ع) م فرمود دنیا خوبی ندارد مگر برای دو مرد

۱ - مردیکه هر روز يك کردار سبکی ببرد  
۲ - مردیکه ۱ بوی و ۱ ارگشت ماده مرث خود گردد از کجا میتواند و کند بخدا و کند اگر سجده کند و کردش بر رکعت خدا عروج هیچ کردی را او بدرد حر و ولایت ما بخواند و هلا هر که حق ما را شناسد و امید ثواب بوسیله ما دارد پیمان شش هفت سیر خوراک روزانه و جامه ای که عورت او را بپوشد و آنچه بری او سرپوشی باشد خشود است و هم آن را بداند گی برسان و هر اسب و دوست دارد که بهره آید بر دستان هفت باشد و خدا عز و جل هم آنها را هم چنین وصف کرده تا آنها که میفرماید

(۶۳ - المؤمنون) و آن کسی که متعدد آنچه را دارد و با هم دل آید برسان است - چه دارد خدا و خدا برین و خدایت هر دو سببی و ولایت و آن ها با اس حان تر باشد که مباد از آنها پذیرفته شود و خدا که در شان ابراه شک و تردید در عقیده و مذهبی که دارند نیست ولی برین دارند که مباد در ده سببی و طاعت ما کوبه مده باشد

میس فرمود اگر تو ای که در عبادت بیرون شوی همان را بکن زیرا در بیرون شدن را خدا

نکبت ولا تجسد ولا ترائی ولا تتداع ولا تدهن

ثم قال نعم صومعة المسلم به نكبت فيه بصره ولسانه ونفسه وصرحه ، من عرف  
بعمه لله نعلمه استوحب لمريد من الله عز وجل قبل أن يظهر شكره على لسانه ومن ذهب يرى  
أن له على الآخر فضلاً فهو من المستكبرين ، فقال له : ثم يرى أن له عليه فضلاً بالعاقبة إذا رآه  
مرتكباً للمعاصي ؟ فقال : هيبت عناب فلعلة أن يكون قد عذله ما أتى وأنت موقوفٌ محاسب  
أما تلوت قصته سحره موسى عليه السلام ثم قال : كم من معرو بما قد نعم الله عليه وكم من مستدرج  
بستر الله عليه وكم من مفسون بشاء الناس عليه ثم قال : إنني لأحس الحياء لمن عرف حقنا من  
هذه الأمة إلا أحد ثلاثة صاحب سلطان حائر وصاحب هوى ، لعسق المعلم

ثم قال : قل يا كاشم بخنول لله وشعوبه يجمعكم لله ثم قال : يا حنظل الحب فصل من  
الحنوف ، ثم قال : لله ما أحب لله من أحب الدنيا ووالى غيره ومن عرف حقنا وأحبنا فقد  
معه دازنکه شدت نکستی ، دروغ نگوئی ، خدا سرور خودمانی نکستی و صبر سازد نکستی و مدامه  
سستی در دینداری از خود نشان دهی

سپس فرمود : خدا مؤمن چه خوب صومعه و عبادت کند مخصوصی است بر وی ، و دهانش در آن از  
نگاه بد آنچه باستان مخصوص و هم زبان و جان و روح او ، راستی هر که نسبت خدا را بداند و همیشه در  
طرف خداوند عزوجل مصروف و بوی نعمت گردد پیش را آنکه زبانش شکر گشاید و هر که معتقد باشد  
که بد بگری از بری دارد هم از او سرگشته است  
من او گفتم همان بهترش بپسند که بر او از هر عادت و علامت بری در دین و صورتیکه بد  
او مرتکب گناهان است ؟

در پاسخ فرمود : هیبت عناب شاید احدی و گناه کرده آمرزیده شود و و بد داشت شوی و به  
حیات رسید آن است آن حادو گران موسی (ع) را بخوانی ، سپس فرمود : کسیکه هر روز است بدان  
چه خدا وی اندام کرده است و سا کسیکه در نعمت است بری پرده پوشی خدا آردی و ، کسیکه  
مستح و ستایش مردم از او برپا آورده است

سپس فرمود : راستی من امیدوار بخاتم رای کسیکه این حق ما را شناسد مگر بری  
به کس

۱. در پادشاه ستمکار و ناحق ۲. هواپرست ۳. آنکه اشکار انگاری کند ، سپس خود بد  
( ۳۶- آن عمران ) بگو اگر شاهان خدا را دوست دارند از من پیروی کنند با خدا هم شاه را  
دوست ندارد ،

سپس فرمود ای جعفر ، دوستی از بر من بهتر است پس فرمود خدا دوست بد هر که بد را  
دوست دارد و بد را بد هر که حق ما را شناسد و ما را دوست دارد خدا سالک و تعالی  
در دوست داشته

أحب الله نهارك وبغالي فسكى حل فقال أحمكي لو أن أهل السماوات والأرض كلهم اجتمعوا  
يتنصرون إلى الله عز وجل أن يتحدث من النار يدخلك الجنة لم يشعروا به [ثم إن كبر لك  
قلب حي لكس خوف التمس لله عز وجل في تلك الحال] ثم قال له يا حصص كن دساً ولا تكن  
رأساً يا حصص قل رسول الله ﷺ من حاف الله كل لسانه .

ثم قال يا موسى بن عمران <sup>عليه السلام</sup> يعط أصحابه يد قام رجل فشق قميصه فأوحى الله عز وجل  
و حل إليه يا موسى قلبه لا تشق قميصك ولكن اشرح لي عن قلبك  
ثم قال مر موسى بن عمران <sup>عليه السلام</sup> برجل من أصحابه وهو ساجد فبصر من حاجته وهو  
ساجد على حاله فقال له موسى <sup>عليه السلام</sup> لو كانت حاجتك بيدي لفعلتها لك ، فأوحى الله عز وجل  
إليه يا موسى لو سجد حتى يقطع عنقه ، فقلته حتى يحول عمداً أكره إلى ما أحب

### (( حدیث رسول الله ﷺ ))

۹۹- علی بن ابراهیم ، عن ابی عمیر ، عن هشام بن سالم و غیره ، عن ابی عبد الله <sup>علیه السلام</sup>  
قال : ما كان شيء أحب إلى رسول الله ﷺ من أن يطلع حائضاً تكلم في الله

مردی گریست امام فرمود ، بو گریه مسکمی اگر همه اهل سماها و زمین جمع شوند و درگاه  
خدا عزوجل داری کنند که وارد روح زده شوی و بهشت دوی شدعت آنها در راه تو پذیرفته  
باشد [سپس اگر دست زده باشد ، و در آن حال در خداوند سخن از همه مردم مترسی] سپس مادر فرمود  
ای حصص دنبال باش و سرور من باش .

ای حصص رسول خدا (ص) فرمود هر که از خدا برسد رهاش گناست است  
سپس فرموده در آن میان که موسی بن عمران (ع) مادران خود را پند میداد با گناه مردی - ر  
جاست و پیراهنش را چاک رد و بعد عزوجل وحی کرد که ای موسی بوی بگو پدری خود را چاک مکن  
بلکه دلش را بر ابرام مار کن (با مراعاتهمی)

سپس فرمود که موسی بن عمران مردی از یاران خود گذر کرد که بدر سجده حالی داشت و  
موسی بوی گفت اگر حاجت بدست من میو- آن را بر آوردمی حد ناو وحی کرد ای موسی اگر  
سجده کن با گردش بر آید از او بیدرم با از آن وصی که من میدارم دیگر گونه گردد و وصی که  
خوش دارم

### حدیث رسول خدا (ص)

۹۹- امام صادق (ع) که فرمود چری مرد رسول خدا (ص) خوشتر نبود از اینکه روزی بر آورد  
گر ستمو دریم از خداوند .



لیجلس جلسة العید وین کل أکله لعید و یطعم التین حیر المر واللحم و یرجع الی أهله عیا کل الحمر و الریت و إن کان لشری المؤمن المسلمی ثم یتخیر علاقه حیرهما ثم یلبس الباقی فإحار صاعه قطعه و إذا حار کعبه حدوده

وما ورد علیه أمران فقط کلام الله صی إلا أحد ما شد هم علی یدیه و لقد ولتی لباس خمس سیر فما وضع آخره علی آخره و لایس علی لیسفلاً قطع قطیعة لا یرث بضاعه ولا حمره إلا لاسمائه درهم فصلت من عطیه أردن یتاح لأهله ما أحادما و ما أطلق أحد عملد و إن کان علی بن الحسین علیهما السلام لیسطر فی الکتاب من کس علی بن الحسین و یصر به لأرض و یقول من یطیق هذا ؟

۱۰۱ - عده من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن حماد بن محمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عثمان قال حدثني علي بن المصنف قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إن حمرئیل علیهما السلام أتی رسول الله ﷺ فخبیره وأشا علیه بالتوضیع کس له بصحرا فكان رسول الله ﷺ یا کل أکلة العید و یجلس جلسة العید و یضع الله سائر و تعالی ثم أتاه عذراء موب بمصائح حرائر الدنیا فقال هدهم فخرج حرائر الدنیا بحث به إلیک ربک لک و أولی الأرض من غیر أن

آنرا قبول داشت و باو تسلیم میکرد، سپس مرایا دست خود بش کشد و فرمود

و راستش ایسکه سرور شد، (علی ع) هم چوب سده ای، تو واضح میشت و ساد سده ای غده میخورد مردم باک گدوم و گوشت میخوراند و بده خود میرفت و نان و زیت میخورد، راستش ایسکه پیراهن بلند میخورد و چهرش را اعلام خود می داد و پست در می پوشید و اگر آسده اش از انگشتش در می گذشت آن را می برد و اگر دامش از دور بایش بلندتر بود آن را میچید و هرگز در برار دو کار و فرمی شد که هر دو پسندید خود جر آنکه هر کدام برش سخت تر بود آن را عمل میکرد و هر آینه پنج سال روزگار بر مردم مسلمان حکومت داشت و نه جری روی آجر گذاشت و نه حشوی روی حشوی و نه یکسی سولی داد و نه پول مره و طلائی باو گذاشت جز ۷۰ درهم که از حقون بیت امالش فروز آمده بود و میخواست آن را برای خانواده اش خدمتکاری بخرد کسی تلب کار کرد او را نداشت و راستش ایسکه عیسی بن الحسین (ع) در کمانی د کب گراشات کار علی (ع) نگاه میکرد و آنرا بر زمین می انداخت و می فرمود :

کی تاب و ثواب ایبراداد ؟

۱۰۱ - عیسی بن معیر از گفت که شده امام صادق (ع) می فرمود جرئیل در رسول خدا (ص) آمد و او را محیر کرد (مان زندگی بوانگرا و درویشانه) و ماو شاده کرد که تو واضح پیشه سارو برای دحیر خواه بود و شیوه رسول خدا (ص) بود که ساد سده ای میخورد و ساد سده ای میشت از تواضع برای رضای خدا تبارک و تعالی.

سپس هنگام مرگ کلید های همه کنجهای جهان را بر او آورد و گفت ایس کلید های کنجهای جهان است که پروردگارت بر این مرستاده تا هر آنچه را زمین روی خود دارد از آن تو



یصحب شیئا، فقال رسول الله ﷺ في الرقيق الأعلى

۱۰۳ - سهل بن زید، عن ابن فضال، عن علي بن عقیق، عن عبد المؤمن الأصبغی، عن  
 أبي عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله ﷺ عرصب علي طعنه مکه دهنه فقلت باریک لاولکین  
 أشبع يوماً وأحوج يوماً فاداشعب حمدتک وشکرک وإدا حجت عوتک ود کرکت

شد بی اسکے چیری ر معدمت نکاهد رسول خدا (ص) فرمود  
 نامهربان و از مندا مار اس

شرح - و گویا شمع سعدی از اسد، گرم و گدازد

گرم خیر بکنتم بقیامت که چه خواهی باز مارا و همه نعمت فردوس شما را

شرح - ر مجلسی ده - دلی رفیق الاعلی، بهی دوست دارم در رفیق اعلی ششم حرری  
 گوید در حدیث دعا آمده است که هر رفیق اعلی رسان، دهن جمع پندارند که در علا عدی  
 بشبیم کسد و رفیق لفظی است روز و میل و معنی جمع در چون صدیق و حلیط که بهرد و  
 جمع اطلاق می شود و از این آیه است دل حدی و احسن و لست دهنه چه خوب رفیقی  
 باشد آن

و گفته اند که معنی دلی بالرفیق الاعلی است که مرا بخدا، مالی رسان، گوید، خدا  
 رفیق است یعنی سندهای خود مهریاست و باین معنی است حدیث عائشه گویند ششم آن حضرت هنگام  
 مرگش فرمود «دل الرفیق الاعلی» و این بری آن بود که مجرب شد سال مادی در دنیا و آنچه  
 نزد خداست و برگزید آنچه را نزد خدا است.

۱۰۴ - امام صادق (ع) فرمود - رسول خدا (ع) فرموده است وادی طعنه مکه را خلا بهمن  
 عرضه کردند گفتم پروردگارا، ای ولی بشور سیر باشم و یک روز گرسنه و هر گاه سیر شوم تو را  
 بسیار گرم و شکر کنم و هر گاه گرسنه باشم تو را بخوانم و واداد کنم

## (حدیث عیسی ابن مریم علیهما السلام)

۱۰۳ - علی بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن علي بن ابي طالب عن ابي عبد الله عليه السلام قال : فاما وعظ الله عز وجل به عيسى عليه السلام

يا عيسى ، يا ربك و يا آباءك ، اسمي وحد و ذا الاحد المتفرّد مخلوق كل شيء ، و كل شيء من صغري و كل شيء الي را حعون .

يا عيسى انا المسيح بأمری و انت مخلوق من لطف كهنه الطير نادني و انت تحيي الموتى بكلامي فكن الي راعيا و متيا اهدا و لن يحد مني ملجا الا الي

يا عيسى ، و صفت وصية المتحسّن عليك بالرحمة حتى حقت لك مني الولاية بنجر ربك مني المسرور ، هو كك كبير و نور كب صغیراً حيث ما كنت ، أشهدك عدي ، ان امنی ابرمي من ربك كهتك و احمل ذك ي لمعدك و فرّط الي بالتواول و نوكت علي ا كفت و لا توكتل علي غيري فاخذلك .

يا عيسى اصبر علي للاء و ارض بالقضاء ، و كن كمسیري فك فان مسرري ان اطاع ولا اعصى

## حدیث عیسی بن مریم

۱۰۳ - در عیسی بن اسباط از آمان ( ع ) در مورد از پندها که خدا عزوجل به عیسی ( ع ) داد این است :

ای عیسی منم پروردگارت و پروردگار پدرات منم یگانه است و من خود یکی هستم و در آرایش هر چیری تنها هستم و همه چیز ساخت منست و همه من دار گردید  
ای عیسی تو فرمان من مسح شدی و تو سجاده من مرغ را رخاك آفرینی و تومی که مرده ها را زنده میکنی ، با سخن من تو سی دل زنده و از من بهشت باش تو پناهی از من برای هر من خودم

ای عیسی من به امید يك دل مهربان و حق خود و تو معارف منكم تا دوستیم برایم سرد و شادم را دسل گشتی تو در سلخوردگی مبارک باشی و در خردسالی مبارک بودی هر جا بودی من گواهم که تو بنده من و کثیر داده من هستی مرا از خویش سرافه مهمات خود معرود دار و مرا برای معاد خود به کن و با ایدم بواف من تغرب جوی و بر من تو کل کی تا تو را کعبه کیم و بر جر من تو کل مکن با من از بازی تو دست باز دارم .

ای عیسی ملاشک ، باش و نصحا بشود باش و شادی مرا در خود جو زیرا شادیم ایست که اطاعت شوم و با فرمانی نشوم .

یا عیسیٰ خدی دگری بلساٹ ولیکن وہی فی فلک  
 یا عیسیٰ نقظ فی ساعات العقلہ واحکم لی لطف الحکمة  
 یا عیسیٰ کن راعیاً راعیاً وأمت فلک بالحشیة  
 یا عیسیٰ اع اللیل لتحرّی مسرّتی اطمأنّ بک لیوم حاحت عیدی  
 یا عیسیٰ بافس فی الخیر جہدک بعرف بالخر حشما یوحش  
 یا عیسیٰ احکم فی عیادی صحیحی وقم فہم بعدای . فقد ابر لب علیک شفاء لما فی الصدور  
 من مرض لشیطان

یا عیسیٰ لا کن جلساً لکل متنون  
 عیسیٰ حقاً أقول ما آمی بی حلقہ لا حب لی ولا حشمت لی إلا رحب ثوبی فأشهد  
 أنّها آمنة من عقابی ما لم تبدّل أو تعیر ستنی  
 یا عیسیٰ ابن المکر السؤل انت علی نفسک بکاء من ودع لأهل وقلی الذئب ویر کبلاً هلب  
 وصاب رعنه فیما عند الہ

یا عیسیٰ کن مع ذلك نفس الکلام ونفشی السلام . یقطن إدا نامت عیون الأبرار ، حذر  
 ای عیسیٰ راست را ، در من دند در (درد را با زبات دند دار) و بساید دوستی من در  
 دلت باشد

ای عیسیٰ در ساعات عقلت بد دماش و بدقت حکمت بر من مصاوت کن  
 ای عیسیٰ رعب و رهاب باش و دلّت را بارس دم خود کن  
 ای عیسیٰ در شب به دسان محصل شادیم باش و در روز دوده در و لب شہ سر آبرای  
 روز نیازت بمن

ای عیسیٰ با وای در کار خیر رفات کن بھر جا روی آوری بو راھن خیر شامد  
 ای عیسیٰ در میان بدہام بادر من مصاوت کن و بدات من بدام کن من شو بار کردم آنچه در مان  
 درد سبھا است از ساری شطی

ای عیسیٰ ہمیشہ فر بخوردها مشو (عیسیٰ دبایرستان)  
 ای عیسیٰ درست گویم هیچ افریده من ایمان ساورد جرایکے بری من حاشع شود کسی برای  
 من حاشع باشد جرایکے اسدوار شواب مست ومن گواھم کہ از کھر وعدام درامست تا آن کہ  
 صبر مرا بدل و بھر بھد

ای عیسیٰ ایار ده بکرسول بر خود کر نہ کن بھد کسیکے با حابھاش برای ہبشہ و داع می کند  
 و دب و دشمن دارد و آن را بھنش وای گدارد و ہمہ شوفش سوی آنچه است کہ برد جدا  
 معبود او است

ای عیسیٰ با این حال سخن بملایت و برمی بگو و سلام را باش و آشکار ادا کن بیدار باش

للمعدن ، و لازل الندا ، و احوال يوم الصمة حسب لا يبع اهل ولا ولد ولا مال

يا عيسى اكحل عيبك بصل الحزن اداضحك ليطالون

يا عيسى كن حاشعاً صابراً ، فطوبى لمن ان بالك ماء عدالتي دون

يا عيسى روح من الدثياب يوماً ، و روح لم يمد دعاب طعمه ، فحقاً أقول ما أدت إلا بسعدك

و بومك ، و روح من الدثياب صلعة و ليكفك الحش الحش فقد أدت إلى ما تصير و مكتوب ما أخذت و كيف أتلفت

يا عيسى إنك مسؤول فاحم الصغيف كرحمتي إليك ولا تقهر البيت

يا عيسى ابك على نفسك في الجلوات و انقل قدميك إلى موافقات الصلوات و سمعني لنادية

بذلك يدكري فان صميمي إليك حسن

يا عيسى كم من مئة قد هلك كتابك دون قد عصمت بها

يا عيسى ارفع فوق الصمت و ارفع مرق الكليل إلى السماء و ادعي منك فاشي منك قريب

ولا تدعني إلا متضرعاً إلي و هممت هملاً ، حدث فانتك متى تدعني كذلك أحت

آن گاه که دهنه بیکان هم در خواست در بر من معاد و زمین لرزه های سخت و هراسهای روز رستاخیز آن جا که نه خانواده سود بخشند و نه فرزندان ته دارایی.

ای عیسی وقتی بپایان رسید ، تو سر منعم در دهنه کش

ای عیسی حاشع و صابر باش که حوشا بر تو اگر سو رسد آنچه صابران وعده شده است .

ای عیسی روز برور رحمت در دسا مکتب دیروز برو ( یعنی با هر روز گامی سوی آخرت نهی و باید

در بر از علاقه دیوی خود هم بگاهی ) و آنچه سره است بچش ( یعنی دل مسدود است ) حسن

درست بگویم که تو همان موجود ساعت و روز خودی دبا را با ناک لقمه نابی بگردان و بهمان در

و کلاهت کفیه کن ، تو مبدائی بکجا میروی و هر چه از بر دنیا بگیری عذاب تو نوشته شود و مسظود

شود که در کجا تلف کردی و بهصرف رسانیدی .

ای عیسی رستی تو مسئولی ، ساوان دهم کن چو بان که من سو دهم کنم ، و بیم ز امر بجان .

ای عیسی در حیوت بر خود گریه کن و ساز گاه گام بردار و گفها خود ترا بد کرم شیرین

کن و پس بشنوان زیرا با تو خوب کرده ام .

ای عیسی سا امی را که به گسها ان گذشته اش هلاک کردم و نه در آن گسها ان

بگهداری کردم .

ای عیسی با ما توان رمش کن و دهنه کم بیست را با ما حال بر آور و مرا بخوان که من شو

برد بکم ، مرا جر بازاری و لانه بخوان و ناک دل باش که هر گاه چپ مرا بخوابی تو در

اجابت کنم .

يا عيسى اتي لم ارض بالذنبا ثم ما لم كل فلك ولا عقابا لمن انعمت منه

يا عيسى ائت تعبي وانا ابقى وبعثي ربي وعدي ميقاب اهلك والي اياك وعلي حسبك  
وسلي ولا تسأل عيري فيحسن مثا لدعاء وبعثي الاخابه  
يا عيسى ما اكثر الشر وقل عند من صدر لا شجار كثيرة وطيمها قليل فلا يعرفك  
حسن شجره حتى يدوي نهرها

يا عيسى لا يعرفك الممصر وعلي بالعضان يا كل رقي بعد عيري ثم يدعوني عند الكرب  
و حبه ثم جمع إلى ما كان عليه فعلي بنمو ثم سحطي بنور من في حجاب لاحدته احدث  
ليس به هم امحوا ولا ذوي ملحا ايس يهرب من سمائي وارضی

يا عيسى ول لظلمه بني اسرائيل لا بدعوني والسحت تحت حصنكم والاصم في بيوتكم  
فاتي آلبب انا حبيب من دعائي وان اجعل احبني تا هم لماعليهم حتى يعرفوا

ای عیسی من دعا را پادش کسانیکه ش از و بودند بدیدم و کبر کسانیکه ر آن  
ها انتقام خواهم

ای عیسی و مردی و من مدام دورت و دست مرگت پش من بدرگاه من برگشت  
دازی و حدت من میکشم از من بخود و از هر من معوه با خواست و جدا سکو باشد و  
اجات مرا چسب کند

ای عیسی چه بداره بشر سزاوار است و شده صاران کم درجهها مراد و خوب آنها کم  
هستند زیبا می درختت بفرید تا میوه آن را بچشی

ای عیسی آنکه ساهرمی من نمرود میکند تو را ببرد و روری مرا میخورد و دیگری را می  
پرسد و باز هم هیکم گرمازی مرا معوه و من او را اجات میکشم و باز هم بر می گردد  
بدان شیوه با ستودهایکه داشت آید بر من جرد مساید با خشم مرا می جوید بدانم سوگند که او  
را چنان سختگیرم که زدنش بدشته شد و در برابر من بهیگاهی بند را آسمان و زمین و  
سکوت تواند گر بخت

ای عیسی ستمکار بنی اسرائیل بگو مرا بخواند آنکه حرام در د من درید و تنه در  
میان حبه که من سوگند خوردم هر که مرا بخواند او را اجات کنم و اجات امان ایسکه بر  
آنها من فرستم با از معص دعای خود پراکنده شوند

شرح - از محسی ده دو الاصاب می سوگم « شاد مقصود رمت اشرافی و ریال و بهره  
است و دحیرهها که در حبه داشته و دید و حقوق آن را می دادند و فرمان حدار در بازه ان  
اخر به میکردند و گویا آنها را میرستند چنانچه در روایت آمده است که مدعوی است آنکه  
اشرافی و پول غره ر ببرند

نوله « و اجمل اجاش تا هم لماعليهم » یعنی اجات من برای سم کار است نسبت آنچه از امر دین

یا عیسی کم اُطِّل لطر و احسن الطلب والقوم فی عقله لای رجعون ، تخرج الکلمه من افواههم ، لایعنها قلوبهم ، بنعرت صور لمفتی و ینتحنون بقربی الی المؤمنین  
یا عیسی لیکن لسانک فی السر و العلانیه واحداً و کذلک قلبک قلبت و بصرک و اطو قلبک و لسانک عن المحارم و کف بصرک عما لا حر فیه و کم من باطل بطره قدر عیب فی قلعه شبهه و وردت به موارد حیاض البهکة .

یا عیسی کن ، حمماً متر حتماً و کن کما نشاء ان سکون العباد لک و اکثر ذکر [ک] لموت و مہر و فاعلم و لایثله فان التہویف صد صاحبہ و لا یفعل فیہ العارف منی بعید و ذکر بی؛ لصاحب حتی اذ کرک .

یا عیسی تب الی بعد الذلت و ذکر بی الا و این و آمر بی و بقر بی الی المؤمنین و مہم یدعونی معک و ابنتک و دعوه المظلوم فانتی الب علی نفسی ان افتح لم ، یا من السماء بالعمون و ان اُجیبہ ولو بعد حین .

یا عیسی علم ان صاحب السوء یعدی و فرس السوء یردی ، و اعلم من یس و اختر لمسک اخواناً من المؤمنین .

طالبند سبب دوری آن ها است از رحمت من و سبب دینسکه آن ها را غافلگیر کنم و این خود مدیه مریش سرکش آن ها گردد .

دنباله حدیث ۱۰۳ -

ای عیسی نا چید من همی سایم و خوش بخواهم و آن مردم در غفلت پاسبند و دور نگرددند سخن از دہانشان بر آید و در دلشان بیاد بخشم من بدر شود و بر دلی مرا مؤمنان خوشدرد ای عیسی باید دوست در میان و عیان یکی باشد و دل و دیند ت هم چنین باشد، دل و دیند را از حرام در پیچ و دیده را از آنچه خوبی دارد باز دار پسا بیننده که از یکنگاه تنهم شہوت در دلش کشته شده و او را بپرنگاه نابودی کشانده .

ای عیسی دل رحم و مہرور اتی و چنان باش که سخو هی بدہدای حد برای تو باشد ، بسیار یاد مرک کن و جدتی خویشان در حاضر آورد ، باری دل مید که بازی صاحب حدود را مہر کند و عیب مودر که عدول از من دور است و مرا بہ کارهای شایسته نہ کن تا بوزا اذ کنم ای عیسی بی ، اگر پس از گم و ہ از دور بخاطر من آن ہا را کہ بسیار و نہ کارند و من ایوان در و بخاطر من مؤمنان بر دین باش و ہر مہشان با مہمراحت مرا بخواند ، بزرہر از ہرین مہر رسدہ زیرا من بخود سو گند یاد کردم نہ در آسمان برای اجابت و روی گشادہ نگذارم و احدت کنم گرچہ پس از مدی باشد

ای عیسی بدانکہ یازد سرا ت کند و ہمیشہ بد نابودی آورد بیانا کہ ہمیشہ می شوی و برای خود برادر و دوستان مؤمن بر گرم

یا عیسیٰ سالی " وثنی لانتعاطمی دین آن عمره و انا ارحم الراحمین ، اعمل لمفسد  
 فی مهله من احدثک قل ان لا تعمل لغيره واعدنی لیوم کائن سة مصادون فیه احرری  
 بالخصه اصعافها و ان لیثمة یوبی صاحبها فامهد لمفسک فی مهله و اوفس فی العمل اصالح و کم  
 من مجلس قد بهس اهلهم و هم محارون من النار

یا عیسیٰ ارعد فی العاصی المصطع و طار یوم مادل من کس و ملک قد دعم و ما حسم هل  
 نحن منهم من احدث و خدم و عطشک منهم . و اعلم شک ستحقهم فی اللاحقین

یا عیسیٰ و لامن مر دعلی بالخصین و عمل بالاذهان لبوقیع عقوبتی و یسطر اهللاکی  
 ایته سیصلکم مع لم الکیس طوبی لک یا بن مریم ثم طوبی لک ان احدث نادب لک الی الی  
 یتخس علیک تر حتما و بداک و الاعم منه یکر ما و ک لک فی لشدائد لایعنه یا عیسیٰ و سة  
 لایحل لک عصیانه قد عهدت الیک کما عهدت الی من کس قیدک و انا علی داک من اشاهدین

یا عیسیٰ ما اکرمت خلیفه بمثل دینی و لا اضعمت علیها بمثل رحمتی  
 یا عیسیٰ اعسل بالاهم ملک مدعمر و در الحساب مکه مطن و انک الی راجع

ای عیسیٰ من ما کرد و مدد که هم یوه و در بر من برون که گناهرا یا مریم  
 ای که من ارحم الراحمین هستم ، برای خود من مهلت از عذر داری کار کن پس را آنکه دیگری  
 کارت یاب و کرد و بدهد مرا درست برای روزیکه بدهد هزار سالست از آنچه شماره کنید  
 که در آن روز حسه را چند را بر بادش دهد و رسی که سته در آن روز صاحب خود را گرفتار  
 کند ، برای خود در دوزخ مهلت آمادگی فراهم سازد و در کار خوب روایت کن چه است معجزیکه  
 اهل آن از آن برخیزند و خود را از دوزخ پناه داده باشند.

ای عیسیٰ در این جهان فانی بی دساله بمرغت باش و گناه بر من آن ها که پیش رو  
 رفته اند و رفته اند و آن ها را بخوان و با آن ها داز گو آن را احدی در آن حسابی کنی؟  
 او پسند خود را از آن ها بر گز و بداند که و هم برودی و مصلحت را در آن حسابی کنی؟  
 ای عیسیٰ هر آنکه با فرمای من مرگ کند و سده و سسی گریه بگو و بد و وقع کبر  
 مرا دارد و اسفند ما و د کرد مرا کشد او برودی و هانکار و دده می شود ، خوشا بر تو ای زاده  
 مریم و بد هم خوشا بر تو اگر زنت مسود خود را بدیگر که از مهرورزی بر تو برحم می آورد و  
 رگرم خود بیوعت بختی آغاز و در سجده پاد او بوست.

ای عیسیٰ با فرمای و در مکن ، با فرمای من ریت زوا سب من انوسهارش کردم چنانچه  
 سکندریکه پیش از او بودند سفارش کرتند و من خود من را رگواهم

ای عیسیٰ هیچ آفریننده مانند نعمت دهم گرانی بد شتم ( که بوی ازانی داشتم ) و معنی چوب  
 مهر خود بوی بادم ای عیسیٰ برون خود را با آب شوی و آنچه در دوزخ داری اگر دار لک پاک  
 کن در او و مدد که من خواهم برکش

یا عیسی أعطیتک ما أعمت به علیک فصلاً عن عمر تکدیر و طلبت منك قرصاً لمفسد فجلبت به علیها لتکون من الهالکین .

یا عیسی تریتن بالذین و حب المساکین و امش علی لأرض هوناً و صل علی السعاح و کلها طاهر .

یا عیسی شمر فکل ما هوأت قرب و اقر اکسبی و انت طاهر و اسمعی منك صوتاً حریباً یا عیسی و احرفی لدنہ لاندوم و عیش من صاحبه یرویل یا ابن مریم بودنت عیست ما أعددت لأولیائی الصالحین داب قلبک و رحمت بک شوقاً إلیه فلدس کسده الآ حرمه در تجاوز فیها الطیسن و یدخل علیهم فیها لملائکة المعرّتون و هم ممثاینی یوم القیامة من أهو له امون . دا لا ینعیم فیهم لعمیم و لا یرویل عن أهلها یا ابن مریم باوس و مع المقدوسین فاتها اُمْنِیة الممتنّین ، حسنه المنظر ، ثوبی لک یا ابن مریم ان کتب له من الله ملین مع آتیک آدم و ابراهیم ، فی حیات و نعیم ، لا سعی بهادلاً و لا حویلاً کذلک افعن بالمتمس

یا عیسی اهراب یلی مع من یورث من رب اله و داب اعدال و اعدل لا یدخله روح

ای عیسی آنچه بوددم ، نامی حت شان و بی کدورت و از و وامی خو سمکه بر ی خود پس بدار شد و تو از آن روح کردی تا زنده بمانی باشی

ای عیسی خود را ، بیداری و دوستی مسلمانان ساری و بر روی زمین آدم را برو و هر هر تیکه زمین را گذار در همه آن ها

ای عیسی دامن بر چن و آمده شو که هر آنچه مدی است ردیت . شدو کتاب مرا بر خوان ای بسکه پش باشی و آور ادوم کنی خود را من دهوان

ای عیسی لذتیکه به بدلتن را شاید و ردگی که بر بد خوب و دلش به بد ، ای زاده مریم اگر دیده بودی آنچه را برای اولاد خوب و شایسته م آمده کرده دلت م شود و جات از شوق بدان در من بگردد و بداند ، چون خانه آخرت خانه ای هست . در آن جا ، پاکان همواره بکنجگرند و مرشد های مقرب بر آنها در آیند و آنان باشند که دوز دستا خیز از هراس ها آسوده اند

خانه ای بسکه هست آن دیگر گوی بگردد و از دست ، مسخواران در برود ، ای زاده مریم بخاطر آن بهمکن رفاقت کنی در آن بهایب از من آرد و دازان است . رسد سطر است . خوشا بر وای رده مریم گر رای آن کار کنی بهر اه کسان که بر ی آن کار کردند بهر اه بد زاب آدم و در هم در جنات نعیم باشی و بجای آن مدلی خواهی و از آن نقل مکانی و نعونی و هم چنین می کنم با پرهیز کاران .

ای عیسی بگر بر ما هر که گریه دارش شود ما و دوزخ را از کند و زنده ، بهر گر



ولا یخرج منها عم أند ، قطع کتطع اللیل العظم من یح منها یقولن یحوصها من کان من  
 الم الکین ، هی دار الحتارین والعناء لظالمین و کل قط علیط و کل محتال فحور  
 یاعیسی شمس الدآلمن رکن الیها ونش الفراء دار الظالمین إشی حد ک نمسک  
 فکر بی حمیر

یاعیسی کن حیث ما کس من فانی واشهد علی أنشی حلفتک وأنت عندي وأنشی صور یک  
 وإلی الأرض أهضتک

یاعیسی لا تصلح لسان فی فم و حد ولا فکان فی صدر و حد و کذلک لأدهان  
 یاعیسی لا تنبعض ع صاً ولا تنسب لاهیاً وأفطم بفسک عن لشهوات الموبقات و کل  
 شهوة ناعدک متی و هجره ، واعلم أنک متی نمسک الرسول الأمین فکن متی علی حد و  
 علم أن دینک مؤد بشک إلی وأنشی أحدک تعلمی فکر دلیل الشمس عدد کری ، حاشع انقلب  
 حین تذکری ، یقطا ناعند نوم العادین

یاعیسی هذه بعبیسی إبتک وه وعظی لک فحدده متی وإشی رب أعلم

نسیم خوش در آن در آید و نه غمی از آن بر آید چون تپکه های شب تبار است ، هر که از  
 آب بجات باید گامیاب است و هر گز از آن بجات ، بدد کسیکه اذها لیکان است آن است حاشه  
 روز گویان و سر کشان ستمکار و هر سخت روی سعادتن و هر متکبر بیکه بخود مسارد  
 ای عیسی ، دعا است اب بری کسیکه بداد عماد کرده ست و چه به فرار گاهی اسب خانه ستم-  
 کار را راسی من بود از خودت برحد می دارم ، ای گاه ناشی  
 ای عیسی در هر جا ناشی مراد نظر داشته باش و ری من گو ، باشکه من تورا آردم و یونیده  
 من عیسی و بد که من بود صورت کشدم و بر می رود و دردم  
 ای عیسی دو زبان یث دهان و شاید و دو دل در اندیشه بدد که بخند و هیچ بین باشد  
 خاطر ها

ای عیسی هیچ بادر من را بیدر مکن و هر گاه میاور در جان بادر ما می هشدار مده و  
 بیدر مکن (خ) و هیچ از بیکر ر آگاه ساز ما بشیر باری کند (در حال باری که پیرا آگاه مکن  
 (خ) خود را از پسان شهوت باری که هلاک کننده بدد هر شهوتیکه تورا ارمی دور سازد و بدد که  
 پوست من مدام بزدلوار ، من را داری ارمی در حدیث باش

و بدد که باری توان سر احماس من جو هد کنشاید و من در علم خود بود معاهد خواهم داشت و  
 وقتی مرایاد کنی خود را خود شهاد و چون مرا بران آری درش خود ز من سم دار بو همگام  
 جواب عافان بیداد باش

ای عیسی ایست اندر من شو و بد من رات ، آن را در باب و راسی من پروردگار چه ایبار

يا عيسى اداصر عدي في حسي كان ثواب عمله علي : كسا عبده حين يدعو بي و كما بي  
مستعما من عصامي ، أين يهرب مني الظالمون .

يا عيسى، طيب الكلام وكن حشماً كتب عالم متعلماً  
يا عيسى أقبل بالحسب إليّ حتى يكون لك ذكرها عندي وتمسك يوفيتني فاب فيها  
شعاه للعلوب

يا عيسى لاناس ادا مكرت مكري ولا ناس عند حلوات الدنيا دكري  
يا عيسى حسب بعست دلك حووع لي حتى تتحترثوا ماعمله العالمون اولئك يؤنوس  
أحرهم وأحبر المؤمنين

يا عيسى كتب خلعتك يا ابي ولدك مريم يا مري المرسل اليها وحي حزقيال الامين من  
هلائكتي حشني ومب على لا من حيث انمشي . كل ذلك في ريق علمي  
يا عيسى ركرت بمصر له امة وكميل اهلك ايدخل علم البحار ويحدده ررقاً و  
يطارك يحيى من خلعتي وسمته لامة بعد الكرم من عروقته ثم اربت بذلك ان يظهر له سلطاني و  
يظهر فيك ودرمي احسنكم لي اظنوا عكم لي واشدكم حوفا مني

ای عیسی هر گاه شده ۲ در کربلا و هر مداری من شکستانی کند ورد کرد او را و ما من باشد  
و هر گاه مرد و او را باشد و من از شکسته و ما هم که با تمام کثیم صد سکنار  
در دست من کجا گر بر ما

ای عسکری شهرین سحر ش و هرحا شی وایاودا مشجوش  
ای عسکری حساب در گاه من زوای کن و حاضر من اجازده یابو درازد من یاموده شوی و  
ای عسکری من چه بهادر ش و آه من درازد ش

ای عسی چون مک کردی از مکرم آسوده مناش و در حلوهی جهان در هزار موش مک  
ای عسی خو در سر گشت اندر گهم محاسبه کن باده است کسی و آب آنکه کار گران مبد  
آنان دو باز مزد خود را بگیرند و ص بهترین مزد دنیا هم.

ای عیسی بگوته من دیدم تاش مریم و زار و زاری مکنه و ی گسبل شد و روحم را ندورساید و شد و آب  
جبرئیل من بود که از درشعه‌های من ست تا مکنه و روی زمین پیدار دنده‌ای باحاستی و راه  
رفتی همه ایسا شرسه علم من بود

ای-اسی ذکر کرد چون بدست پرسیار و گنگدار مدد خواست آنگاه که در محراب بر سر  
او میرفت و معبد در راه او زوری را هم ست و بجای ساند بود که منقش آفریدم و و را جازد  
بر و سالخورده اش بخشیدم می بردی که در او بود می خواهم با این حقیقت سقسط خودم را بدو  
پدیدار کنم و خود و قدوت نمائی کم محدود بر شاهد رد می فرماید بر شماها است و آنکه  
بیشتر آدمی برسد

یا عیسی بنفط ولا یأس من روجی وستیحی مع من یتیحی ویطیب الکلام فقد نسی  
یا عیسی کیف یکفر العباد بی و مواضعهم فی قبضی وقلوبهم فی أرضی یجهلون نعمتی ویتنسون  
عدوی وکذلك یمات الکافرون .

یا عیسی إن لدنیا حسن منی الریح و حسن فیها ما قدری مما قد نداح علیه اجدارون  
ویشک والدنیا فکل نعیم یروول و ما بعدها الاقلیل

یا عیسی ابغی عندی سادک تجدنی و دعی : أبلی محبت وشی أسمع السامعین أسجب  
للداعین إدادعونی

یا عیسی خفنی و خوفی عبادی : لعل المذنبین یمسکوا عما هم عاملون به فلا یهلكوا  
إلا ذهم یعلمون

یا عیسی رهسی رهتک من السبع . لمون الذی أب لاقیه بکل عداا حاتمته و پی پی  
و رهون

یا عیسی إن الملک یبندی و نا الملک و یطعی و حاکمک حتمی فی حور اصالحین  
ای عیسی بیدار باش و درخشم بومند باش و مرا بهج گو بهر آنکه مرا بهج گویند و سخن  
پاکیزه مرا تقدیس کن

ای عیسی چگونه به من کافر باشد و مهار آهانت مست و دردمن بهمو بهلومگر دند  
و رفت و آمد می کنند ، نعمت مرا بدیده گرد و مارش من دوستی کند و چنین شد که کافران  
هلاک باشد .

ای عیسی ز منی دعا دارم بگوئی ست و خوشی از من است که مرا گری بهاران بر سر آن  
بکشد بگر و سر میرسد پرهر ر دنیا که همه بهمش رائن ست و نعمت فراوانش در بدکی است  
ای عیسی مرا در برد باش خود بخو نا هیا ج ، سانی و نادان بر مهر مرا بخوان که من از همه  
شو ها شوارم و اجابت کنم رای دعا کنندگان هر که بدرگاهم دعا کند  
ای عیسی از من سرس و بنده هدیر ز من برسان شد گمشکاران از آنچه کنند دست  
باز دارند و تان بهلاک برسند مگر دانسته ( منی بوسیده انداز حجت را آب تمام میشود و  
دانسته بهلاک میشوند ) .

ای عیسی برابر ترسده ر پش درنده و بر سر از مرگ بگریز من سرس همه ایسار من آفریدم  
بهار من ترسده ؟

ای عیسی راستی که سلطنت از منست و بدست منست و منم پادشاه حقیقی اگر مرا اطاعت کنی تو  
را بهشت برم و در حور و بهکان باشی

یا عیسیٰ إني إذا عصبت عليك لم يعصك رضى من رضى عنك و إن رضى عنك لم يعصك  
عصا المعصم

یا عیسیٰ اذ گریه می نمود از گناه می پشیمانی و از گریه می می عیسیٰ در کربلا حیر  
من ملاء الاذهان

یا عیسیٰ اذ عی دعاہ العربی الحریر الذی لیس له معیت  
یا عیسیٰ لا تحلف بی کرباً فستتر عرشی عصاً ، الدثیب قصیره العمر طویله لأهل وعیدی  
دار حیرمهنا نحمهون

یا عیسیٰ کیف أنتم صافعون إذا أحرحت لكم كن تأبطون بالحق وأنتم تشهدون بسرائر قد  
کتمتموه و أعمال کسم من عیسی

یا عیسیٰ قل یظلمه بی اسرئیل عسلم و جوهکم و دشتم فلومکم ، بی یغترقون لم علی  
تجترقون بطیون ، لطلب لأهل الدثیب و أحواضکم عیدی بممره الحب المسسه کانتکم أهوم  
میتهون

یا عیسیٰ قل لهم فأمروا طاهر کم من کسب الحرام و أمروا أسماعکم عن ذکر الحرام و  
أفدوا علی بعلومکم و بی لبس اید صه کم

ای عیسیٰ چو من را ، چشم گیرم حذو دی هر که از تو حذو باشد تو را سود نهد و اگر  
من از تو حذو ، چشم چشم همه حشمت و عبادت را دار

ای عیسیٰ در پیش خود مرایا کن تا در پیش خودم یادت کنم و در میان جمع نام بر تا در  
میان جمعی تو را نام برم که از جمع آدمیان بهتر باشد ؟

ای عیسیٰ مرا بخوان ما به خود من عریق اسوه گین که در دینی ، دارد  
ای عیسیٰ من بدو ع سو گندم خود را عرشم ، چشم برورد ، دنیا کو ماه مدت و در ر آرد و است  
و در من یک خانه است هر از آنچه شما عراهم کبید و گرد آور

ای عیسیٰ شما ها چه خواهند کرد هر گاه من رای شما نامه عملی درون آورم که در عیسی  
گوا است و شما خودتان گواهی دهد برار های درون خود که بهان می داشتید و کرد و ها که  
شما میکردید ،

ای عیسیٰ شما کارهای سرائین بگو چه رهای خود را می شنوید و دل های خود را چه کنی می دانید  
یا مر مریدان من دلیران من کسب و برای اهل دنیا عطر بخود میزید و دروهای شما نزد من  
چون مردار گندیده و بدبو است گویا شما مرتضی مرده اند

ای عیسیٰ بگو سخن از کسب حرام چه بد و گردان می گردید و از ذکر دشنام و حرف بد  
کردن و از دل من رو کند ز را من همن صودهای شمار می خواهم

یا عیسی، فرح بالحسنه و الشالی رضی، و ابک علی السیفه و الشاش و ملا حبّ ان  
یصع بک و لا تصعه بعزک و ان لطم حدک الا یمین فاعطه الا یمین و عزّی لیّ بالمودّه جهنک  
و عرس عن لجاهلین

یا عیسی دل لاهل الحسنة و شاد کهم فیها و کن علیهم شهید و قل لطلمة بنی اسرائیل، یا  
أحدان لسوء و الحلبه علیه ان لم تشبوا أمسحکم فردة و حنایر

یا عیسی قل لطلمة بنی اسرائیل الحکمة تسکی فراق عیسی و تتم بالصحت تهجرون  
أففسکم برأی ام لیدیکم أمان من عذابی ام عراضون لعقوبتی، فی حلف لایر کتکم مثلاً  
للعبرین

ثم أوصیت یاس مریم المکر لسلول بسند المرسلین و حسنی و هو احمد صاحب العمل  
الأحمر و اوجه الأفر، المعزق بالود الطاهر العلب الشدید للناس احیی المتکرم و دونه  
رحمه للعالمین و سید ولد آدم یوم یلقانی أکرم السامع عی و اوزب المرسلین عی، المرپی  
الأمین الدّین بن عیسی لعل بر فی دای، المجاهد المشرک بنده عن دینی أن تجتنبه بی  
اسرائیل و ناهرهم لیسعد قوائمه و یقوموا به و ان یسعدوه و ان یسعدوه

ای عیسی بحسنه شاد باش که مرا بسند است و رگه کر، کن که رشت و دما است و آید  
دوست داری یا و مکنده مگر کن مکر و اگر کسی سلی بگو به صاحب رگو، چار هم دوده و  
دوستی من بر سبکی خود توانی و از امانها روی گردان

ای عیسی ری خوشکردار و اصم کن و ایها د کرد رشت شر و رشتو و گو و آید  
و مستکاران بنی اسرائیل بگو ای یاران بد کرداری و همشنان بر آن اگر در سید من شمارا بسوز  
و حوث مسج مکنم

ای عیسی مستکاران بنی اسرائیل بگو حکمت در سم من گرد و شماها احمد او سر دای کاید  
بر ات آزادی از من دریافته، باحد امان از عذاب من بدست شماست، یحود و چهار کفر من خواهید  
بخودم سو گند شما را بکنونه عبرت سازم ری آمده

پس از این نویسد در کم ای راده مریم مکرسل سید رسولان و حسب خودم که او احمد است  
و در ی شتر سرج مو و چهره ماه خواست، بسده است سو در آن ابک دل ست و سخت سرد، آرد و خود  
کرامتو است زیرا او رحمت جهانیان و سید زمر دگان است و در بکه هر ملاقات کند گری زمین  
پیشتران بد رگه مست و بر دیگر بنی رسولان بهستان من، عربی است و امین و دد بخش زمین  
در باره من شکینا است و بدست خود از دسم دلار بر من رکاب جهاد میکند، سعادت من است که سنی  
اسرائیل گزارش و مزده من او را سدی و با پادشاهی با و ر صدق کند و با و بگرد و و  
پیروی کنند و او را یاری دهند.

قال عيسى عليه السلام إلهي من هو حسي مسدود فلما الرضا قال هو حق رسول الله إلى الناس كافة أقربهم مني من له وأحضرهم شعاعة طوبى له من بي وطوبى لأمتة إنهم لقوي على سبيله ، بحمد الله أهل الأرض ويستعجز له أهل السماء ، آمن مسمون طيب مطيب ، حير الباقين عندي ، يكون في آخر الزمان إذا حرج أرحم السماء عز إليها وأحرجت الأرض من دهرتها حتى يروا المركة وأما لك لهم مما وضع يده عليه ، كثير الأرواح ، قليل الأولاد ، يسكن بكثرة موضع أساس إبراهيم

يا عيسى دمه الحثيفية وفلته يمانته وهو من حربي وأمامه طوبى له ثم طوبى له ، له الكون والمقام لأكرم في حسان عدن بعش أكرم من عاش و يعمش شهيداً ، له حوص أكرم من بكّة إلى مطلع الشمس من حقيق محتوم ، فيه آية مثل بحوم السموات وأكواب مثل مدر الأرض عند فيه من كل شراب وطعم كل ثمار في الجنة ، من شرب منه شربة لم يظم أبداً وذلك من قسمي له وتفضيلي إيّاه على فتره بسكوتسه بواقع سرّه غلابته وقوله فعله ، لا يأمر الناس إلا بما ينداهم به ، دمه الحمير في عسر و يسر تعدله البلاد و يخص له صاحب الرؤوم على دين

عيسى عرس کرد محمود نامش هست نام رسای او را فراهم سلام که رضا آن توانست و او محمد اسکه رسول خدا است بر همه ره مردم ، از همه من برد کبر است و شعاعش و همه بیشتر و پدر بر ، خوشا نه چپ پسمری و خوش نامت او اگر گراه از دین با پس مرسته ، هل زمین او را ستاینده و اهل آسمان برای او آمرز شخواهند.

امین صحت و یامیت ، پاک است و پاکیزه ، و بهرین نام به گمان است در آخر الزمان است و چون بر آید آسمان دهانه گشاید و زمین شکوهمهای خود را بیرون نماید تا برکت رابینند و من بر هر چه او دست نهاد برکت دهد ، بر همه است و کم فرزند ، شیمی او در مکه است که ساد اراهم است

ی عیسی دیش بگانه بررسی ست و قلعه اش دایمی سو ، و او از حرب مسدود و من بهر و اویم ، خوشا بر او و دارم خوشا بر او ، از آن است کونتر و مقام اکبر ، در حدت عدن دینگی کند رجسته برین زنده ها و شپید راه خدا جان دهد حوصی دارد که بر دگتر است و مکه با خود آیان بر از خوشه های سرسته و بی الایش در آن همه است چون احترام آسمان و سگهان داده کلوچهای روی زمین ، خوشکوار است و هر نوشیدی در آن است و مره همه میوه های بهشت را دارد هر که از آن یک شرتی نوشد هر گز تشنه نشود و این برای مستی است که من باودادم و بعضی که بر او ، هادم ، خاطر اسکه مدتی پس از بومعوث شود

بهش دعیاش موافق است و گفتارش پاک داردش مردم بفرماند جر آنچه نداد ، آغارد ، دیش جهاد و مبارزه است در دشواری و همواری ، همه کشتوذهایش زیر فرمان آمد و فرمان روی روم برای و کوچکی نماید ، بر کیش ابراهیم باشد سر حوراک نام خدا برد ، سلام را عاش گوید و آن

بر بهمی بسمی عند طعام ، بعشی السلام ، وبعشی دالت من بزم ، له کل يوم خمس صلوات متوالیات ، منادی إلى لصلاة كداء الحبش بالشعار ویفتح بالشکیر وحتی یم ، التسلیم وبعشی قدمیه فی الصلاة کما نصت لعل انک اقامها ویشیع لی قلبه وراسه

الدور فی صدره وایحق علی لسانه وهو علی الحق حیثما کان أصله یتیم صال برهه من زمانه عمایر ، نه ، سم عیاء ولام اسم قلبه له الشعاعه وعلی ، متنه نفوس الساعه ویدی فوق أیدیهم فمن سکت فارتها سکت علی نفسه ، من أوفی بما عاهد علیه أو فیل له بحتنه ، فمرطمة لبی اسرائیل ألا ندسوا کتبه ، ولا یحرقوا سینه و أن یقرؤه السلام فان له فی المقام شأن من الشان

یا عیسی کلاما یقرئت من متی فقد دللت علیه و کلاما یعدک من متی فقد بهتک عنه فاراد لمست

یا عیسی ان لک فی خلوه واثما استعملتک وریا فحاسب منها و حد رنک و حد همی ها اعطیتک عهوا

یا عیسی نظر فی عملک نظر العبد المذنب الخاطی ، و لا یستدر فی عمل غیرک بعد له الر کون فیها زاهدا و لا ترغب فیهم ، فنعط

گاه که مردم در حوائد او مباد بخواند ، او را هر روز پنج وقت بعد از نماز هم باشد برای فایده مباد نماید لشکریان بر دشمنان رسد کند بانه اکثر بعد از نماز و سلام با پیش رسیده در مباد دو گم در صفت کند چنانچه فرشتهها گاهها در صفت کند ، دل و سر او برای من خاشع است سیمه اش پروردگار است و در پیش من گویند است و ماحصت هر آن جا که حق باشد ، رسد شیم است ، در مدنی رزمش از آن چه اردی حواسه شده است ( که وحی و نبوت است ) براهه است ، دو چشمش بخود رسد و دلش بخواند ، شفاعت از آن او است و قیامت بر منت او برپا شود و دست من دوی دست آید است و هر که نفس بیعت کند همان بر ضرر خود نفس بیعت کرده است و هر که بد بچه خدا با او پیمان نموده است و وفا کند من در وعده هشت ما و وفا کنم بوسنکاران نبی حرائیل را ، هر که کتب او را که به شمارده و از دست او به یت سو برود و سلام ما و رسد بر او بری او در مقام نبوت شأن نبوی است ،

ای عیسی هر چه تو را من بر دینت کند من تو را بدان دهستانی کردم و هر چه تو را من دور کند من تو را از آن بهی کردم تو هم برای خودت خوبا و بوبا باش ای عیسی راسی دنیا شریف است و من تو را بکار گماشتم از آنچه تو را بر حذر داشتم دوری کن و آنچه تو را آن عشا کردم از راه فصل و احسان بر گز ای عیسی در کردار خود سگر بگرستن بنده گنهار و خط کار و در کار دیگران چون پرونده و صاحب خیاری نگاه مکن ، در آن زاهد باش و بدان دل منده مایا بود کردی

یا عیسی اعتدل و تفکر و انظر فی بواحي ، لا من لیس کال عامه الظالمین  
یا عیسی کل وصفی لک نصیحة و کل قولی لک حق و انا الحق المبین ، و حقاً أقول لک  
أنت عصمتی بعد أن أسألتک ، ه لک من دوی ولی و لا نصیر  
یا عیسی أدل قلبک بالحسنة و انظر إلی من هو أسفل منك و لا تنظر إلی من هو فوقک و علم  
أن رأس کل خطیئة و دس هوح الدنسا و لا یحتملها و تنی لا اُحسب  
یا عیسی أطبلی قلبک و اکثرد کری فی الحلوت و اعلم أن سروری أن تصمت إلی ، کن  
فی ذلك حتماً و لا تنکر مینا

یا عیسی لا تشرک بی شیئاً و کن عتی علی حذر و لا تعتر بالحق و یعط نفسك فان الدنیا  
کفیی دائل و ما أقبل منها کم أدبر ، و من فی الصلحات جھدک و کن مع الحق حینما کان و ان  
قطعت و اُحرق بالمر ، فلا تکفر بی بعد المعرفة فلا نکون من الجاهلین ، فان الشیء یکون  
مع الشیء

یا عیسی صبر لی الدموع من عیست و حشع لی نعمت

ای عیسی تو عمل کن و سببش و دهر سوی دمی سگر که چگونہ بوده سر انعام ستم کاران .  
ای عیسی هر شرح و دایم برایت اندرز است و هر گفته م درست است و من درست و آشکار  
کنده و بدستی گویم اگر تو پس از اسکه آگاهت کردم مرا ، مرا مانی کنی رات در برابر من  
سر پرست و آوری بیست  
ای عیسی دلت را با بر سر دم کن و بر درست نگاه کن و بالا دست خود نگاه مکن و بدو سکه  
سر هر گداه و حصار کاری همان دوستی دبا است بوی آن را دوست مدار که مهم آب را دوست ندارم  
ای عیسی دلت را بر ام پاک کن و ساز در خلوت داد کن و دانکه شادم در یست که بدر گاهم  
اظهار زیبویی کنی ، در اساده دنده باش و مرده میاش .

ای عیسی هیچ چیز را شریک من مگیر و از من در خود باش و سدرسی خود فریب مجوز و بر خود  
دشت من زیرا دست چوب سایه ای گدرا است و آنچه هم که پیش آمد باشد همان ستنکه گذشته  
و پشت داده ، توانا بوی در کارهای پت زفات کن و خود را پیش سداد و با حق و درستی باش هر  
جا که باشد و گرچه تپکه شوی و با آتش سوخته گردی ، پس از شباحی من کفر مورد و ار  
نادانها مناش زیرا هر چیزی با چری باشد (یعنی نادانی کردن با معرفت مناسب ندارد بلکه اطلعت  
و فرمان بری باید با آن باشد) .

ای عیسی زود چشمت بر ایم اشک بریز و دلت بر ایم حاشع باشد



یا عیسی استغث بی فی حالات الشدة و فی اُعیث المکروبین و اُجیب المضطربین و اُما  
 «رحم الراحمین»

۱۰۴ - محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، عن علی بن الحکیم ، عن مصدق بن یونس ، عن  
 عیسه ، عن اُبی عبدالله علیه السلام قال : «استقر اهل النار فی النار ینفقدونکم فلا یرون منکم أحداً  
 ویقول بعضهم لبعض : «ما لایأبری رجالاً کثافتهم من الأشرار» و ینتخبذونهم سحر : «أمرأب  
 عنهم الأبناء» قال : و ذلك قول الله عز وجل : «إن ذاك لحق تعاصم أهل النار» ینتخاصمون  
 فیکم فیکم کما یقولون فی الدنيا .

### «حدیث ابلیس»

۱۰۵ - أبوعلیّ الأشعری ، عن تاج عد الجشار ، عن صفوان ، عن یعقوب بن شعبه قال :  
 قال لی أبو عبد الله علیه السلام : «من شدّ لباس علیکم ؟ قال : قلت جعلت فداک کلّ» قال : «تدري  
 ممّ ذاك یا یعقوب ؟ قال : قلت لأتدري جعلت فداک» ، قال : «ابلیس دعاهم فأخذ بوه و أمرهم  
 فأطاعوه و دعاکم فلم یجسوه و أمرکم فلم تطعوه فأعزى بکم الناس

ای عیسی در هنگامه سخت از من دادرسی خواہد زیرا من در درس گرفتارم و بی چاره‌ها اجابت  
 میکنم و منم الراحمین .

### حدیثی در فضل شیعه

۱۰۴ - از عیسه (ع) فرمود چون دور جان در دورخ برقرار شود شما را از گم  
 کنید و بکبرا در آنجا بسند و به یکدیگر گوید (۶۱ - ص) چه شده است ما را که سیم مردانی  
 را که ما در دنیا آنها را بدان می‌شمردیم ۶۲ - آنها را بخیره می‌گردانیم و یا اینکه دیده ما  
 از آنها می‌لرزد (عیسی ر س مرد و خیره ندیده نباشد) فرمود ایست نفس قبول دعا و جز ۶۳ -  
 رستی این درست سکه اهل دوزخ سیره می‌کشد  
 شیره آنان در دوزخ شما است پس دعا چه در دنیا می‌کشد

### حدیث ابلیس

۱۰۵ - یعقوب بن شعبه گوید امام صادق (ع) من فرمود سخت گیر ترین مردم در دوزخ شما  
 شیعه کیدند ؟ گوید گفتم : فرمایید همه ، فرمود می‌دانی این را کجا ست ای یعقوب ؟ گوید گفتم به  
 قرابت فرمود : رستی ابلیس آپ را خواهد و از او پذیرفتند و به آب فرمان داد و را پیروی کردند  
 ولی شما را خواهد و جات نکردند و شما فرمان داد و سرزد و اوهم مردم را شما ازاد کرد  
 تا شما را آزاد کنند.

۱۰۶. علی بن ابراهیم عن اُمِّه، عن ابنِ اَبی عمیر، عن معمر بن عمار، عن اَبی عبد الله علیه السلام قال: إذا رأى الرجل ماكره في ماله فليتحول عن شقة الذي كان عليه، ثم وليقل، إنما يحوى من الشيطان ليجرّ الدين أهواؤه، وليس بصارم شدة إلا بآذن الله، ثم قيل: عدت بما عدت به ملائكة الله المقرّون وأساؤه المرسلون وعنده الصالحون من شر ما رأيت و من شر الشيطان الرحيم.

۱۰۷. محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، وعلی بن ابراهیم، عن اُمِّه جمیعاً، عن ابن محبوب عن هارون بن منصور العدنی، عن اَبی الورد، عن اَبی جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لقاطمة عسها السلام فی رؤیایا لئن رأتها قولي: «أعود بما عدت به ملائكة الله المقرّون وأساؤه المرسلون وعنده الصالحون من شر ما رأيت فی لئنی هذه أن يصيبی منه سوء أو شيء أكرهه» ثم انقلبی عن يسارك ثلاث مرات.

### (حدیث محاسبه النفس)

۱۰۸. علی بن ابراهیم، عن اُمِّه وعلی بن محمد جمیعاً، عن القاسم بن محمد، عن سلمان ابن داود النمیری، عن حمص بن عیث قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: إذا أراد أحدکم أن یسأل ربّه

#### حدیث در رؤیا

۱۰۶. از معمر بن عمار که امام صادق (ع) فرمود هرگاه مردی خواب ندید باید در بیداری که بر آن خوابیده بپندوی دیگر بنشیند و بگوید (۹- انجدله) همانند دار گوئی از شیطان است تا عینده سار و آنکسی که گریه کند یا آنکه هیچ زبانی ندیده بدرد و بگوید جز به اجاره خدا - سپس بگوید: بیا بر من بدانچه فرشته های مغرب خدا و پسران مرسل و پندهای خوش بدان پناهید از شر آنچه در خواب دیدم و در شر شیطان رحیم

۱۰۷. از اَبی الورد از امام اَمیر (ع) که در خواب (من) فرمود: قاطمة (ع) در آن خوابی که دیده بود که بگوید

پناه می برم بدانچه پناه ببرد بدن فرشته های مغرب او و پسران مرسل او و پندهای خوب و شبته او از شر آنچه در این شب خواب دیدم که مباد آن بی بدی رسد و با آنچه دلخواهم نیست - سپس از پندوی چست سه بار بگوید (پس نب کن سوی چیت تاسه بار) اصطلاح محلی ده و ممکن است مقصود سه بار گردش از بیداری چپ باشد و ممکن است مقصود این باشد که آن ذکر را سه بار بگوید

#### حدیث محاسبه نفس

۱۰۸. از حمص بن عیث گوید امام صادق (ع) فرمود هرگاه یکی از شماها بخواهد از پروردگار

شئاً إلا أعطاه فليأتس من التمس كلهم ولا يكون له حاء إلا من عبد الله عز ذكره ، فإذا علم الله عز وجل ذلك عن قلبه لم يسأله شيئاً إلا أعطاه ، فاحسبوا أنه سكم قبل أن تحاسوا عليها فان القيامة حمسى موقفاً كل موقف مفداً ألف سنة ثم تلا «في يوم كان مقداره ألف سنة مما تعدون»

۱۰۹- وهذا الإسناد عن حفص ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : من كان مسافراً فليساو يوم السبت فلو أن حجر أزال عن جبل يوم السبت لرد الله عز ذكره إلى موضعه ومن تعدت عليه الجوائح فليتمس طبعها يوم الثلاثاء فإِنَّه ليوم الذي أَلان الله فيه الحديد لِدَوْدَ عليه السلام

۱۱۰- وهذا الإسناد عن حفص ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : مثل الناس يوم القيامة إذا قاموا لرب لم يمين مثل السهم في القرب ليس له من الأرض إلا موضع قدمه كالسهم في الكتابة لا يقدر أن يرول ههنا ولا ههنا ،

۱۱۱- وهذا الإسناد عن حفص قال : رأيت أبا عبد الله عليه السلام يتحلل سابن لكسوفة ، ثم أتى إلى محلة فتوضأ عنده ثم كعب وسجد وأحسنت في سجوده حمساً ثم تسبحة ثم استند إلى اسحله فدعا دعوان ثم قال يا (أب) حفص : إن شاء الله لمحلة التي قال لله حل وعز لمريم عليها السلام وهو ثماني المثل بسجد لمحله به قط علف رطاح حساً

خود چیری جو هنر میکند حرکت کند باهتار هر چه مردم درند امید مرد و میسر هر جدا مرد کرده باشد باشد چون حد عز وجل این را از دل او داند چیری در او حواش میکند حرکت میکند وی به حد حساب خود را بکشد پیش از اینکه حساب شمار بکشد زیرا قیامت را بچاه دار داشته بگردد است که هر کدام هزار سال مدت دارد و سپس این آیه را بخواند (۵۰ الم السجدة) در روز بکه اندازه ش هزار سال است از آنچه شماها شماره کنید

### اخبار متفرقه

۱۰۹- فرمود (ع) هر که آهت سفر کند باید روز شنبه بیرون شود زیرا اگر روز شنبه سگی از کوه کیده شود حد عز ذکره آمر بکشد بر گرداند و هر که در حاجت بر وی رسیده باید روز شنبه آمر بخواهد ، را آن روز بکشد حد در آن اهل را برای داود (ع) رم کرده است

۱۱۰- فرمود مردم در روز جماعت که بر اثر پروردگار عالمان باشد بگویند «الله أكبر» و هر که در رکعت هر کس بر جای پدی خود وسعتی در زمین مجتهد ندارد ، بداند همان بر در تر کشی و بی تواند از این سو و آن سو بیرون و نقل مکان کند.

۱۱۱- حفص گوید دیدم امام صادق (ع) در میان سانی و خدمت‌های کوفه گردش میکرد تا بیای بخند حرمانی رسد و وضوء گرفت در آنجا و مشغول رکوع و سجود شد و من در پیش سجده او ایستادم ذکر تسبیح بر شمرم سپس بدان درخت حرمان که در دوعائی خواند و سپس فرمود ی حفص بخدا سوگند این همان خطه است که حد اعز و جل مریم فرموده است (۲۵- مریم) نه درخت حرمانا بحسان بحرمانی نازد رآن برای بر این افتد

۱۱۲ - حضرت ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال عيسى عليه السلام اشد ما مؤذنا الدُّب وهو مؤذنه  
الآخرة أمت مؤذنه الدُّب فانك لا تمد يدك إلى شيء منها إلا وجدت فاحراً قد سمعت إليها وأما  
مؤذنه الآخرة فانك لا تجد أعواناً يعينونك عليها .

۱۱۳ - عجل بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن يوسف بن عمر قال سمعت  
أبا عبد الله عليه السلام يقول أئمة مؤمن شكوا حاحته وصره إلى كافر أو إلى من يحالعه على دينه فكأنما  
شكاه عرّ وجلّ إلى عدو من أعداء الله و أئمة رجل مؤمن شكوا حاحته وصره إلى مؤمن مثله  
كانت شكواه إلى الله عرّ وجلّ .

۱۱۴ ابن محبوب عن حميد بن صالح ، عن الوليد بن صبيح ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال  
إن الله عرّ وجلّ أوحى إلى سلمان بن داود عليه السلام آية موثقة أن شجرة تخرج من بيت المقدس  
يقال لها الخربوبة ، قال فطر سليمان يوماً قادراً ، الشجرة الخربوبة قد طلعت من بيت المقدس  
فقال لها ما اسمك ؟ قالت الخربوبة ، قال فوالى سليمان مديراً إلى محرابه فقام فيه متكئاً

شرح - رمضانی زه «دی سجوده» می در هر سجده نامه سجده ها و بی روشن تر است و  
این خبر مؤید حدیثی است که دلالت دارد بر عسی (ع) در کبره در آن رده شده است و آنچه بیان مورخان  
مشهور است که خود مریم در بیت المقدس میرسد و آنها معافیت ندارد زیرا ممکن است خدا و را بطی  
لازم در هنگام زدن بدن را آورده باشد و او را نزد بیت المقدس بر گردانده باشد پادشاه  
از مجلسی زه .

من گویم - ممکن است معصودانی باشد که این جمله از را و با از و غیاب غیبه مریم است به  
اینکه خود آن غیبه باشد زیرا ما در این یک غیبه در شش ادرشیم در هم پرورید است

۱۱۲ - فرمود (ع) که عیسی (ع) فرمود هر چه دیدار هر چه آید هر دو سخت باشد اما هر چه دیدار هر چه  
چرخ دست دراز کنی جز آنکه در بانی یک خاوری و کالبدی بر و پشی گرفته است و مهر به و آمدگی  
حرف هم با و رای بیایی که تو در جمع داری و هر شکرتش گشت کند

۱۱۳ - از یونس بن عمار گوید شنیدم امام صادق (ع) می فرمود هر آن مؤمن که بید صمدی و  
سخنی جان خود را به مرد کافری یا مخالف مذهبی شکایت کرد ، مانند این که از خدا عرّ وجلّ به یکی از  
دشمنانش شکایت کرده است و هر مؤمنی یا صمدی و سخت حالی خود را مؤمنی مانند خودش شکایت کند  
شکایت او بدو گاه خدا عرّ وجلّ باشد .

۱۱۴ - امام صادق (ع) که خدا عرّ وجلّ سلمان بن داود (ع) زحی کرد که شمه مرگت درختی  
است که از بیت المقدس بر آید و آنرا خربویه نامند .

فرمود زوری سلیمان مگر است که آن درخت خربویه بیت المقدس سر بر آورده است به او گفت  
چه نام داری ؟ در پاسخ گفت خربویه فرمود سلمان بحراب خود شتمت (در بانی گماشت) و در آن  
بر عیسی خودت که رده همان ساعت حاش گرفته شد







أَنْ يَقْرَأَ اللَّهُ لَا عَيْنَكُمْ عَنْ قَرِيبٍ .

۱۲۰- یحییٰ الحلیمی<sup>۱</sup>، عن عبدالله بن مسکین، عن أبي بصير قال: قلت جعلت وداك أرايت، المراد علي هذا الأمر فهو كالمراد عليكم؟ فقال: يا أبا عبد الله من رد عليك هذا الأمر فهو كالمراد علي رسول الله ﷺ وعلي الله تبارك وتعالى، يا أبا عبد الله إن الميت [ميتكم] علي هذا الأمر شهيد<sup>۲</sup> قال: قلب و إن مات علي فراشه؟ قال: إني والله و إن مات علي فراشه حي عند ربّه يرزق

۱۲۱- یحییٰ الحلیمی<sup>۱</sup>، عن عبدالله بن مسکین، عن حسب قال سمعت أبا عبدالله علیه السلام يقول: أمواته ما أحد من الناس أحب إليّ منكم وإن الناس سلکوا سبلاً شتى فمنهم من أخذ برأيه و منهم من اتبع هو و منهم من اتبع لروايه و إنکم تحدثم بأمرله أصل فعليکم بالورع و الاحتشاد و الشهادة و الحثائر و عو و المرصی و احضر و ا مع قومکم فی مساعدتهم للصلاة أم يستحبی ان تحل منکم أن يعرف حربه حشّه و لا يعرف حقّ حربه

باحق همدان بغدادی گوید من شب ندادم که شماها بهشت مرود و راستی امیدوارم که حد بهیمن دودی چشم شماها را روشن کند

۱۲۰- در بی خبر گوید که من مرده است نظر شما آنکه مرا در این امر امانت رد کند چون کسی است شما را رد کند؟

در پاسخ فرمود ای امام محمد هر که این امر امانت را از تو بگیرد و رد کند چون کسی است که رسول خدا (ص) رد کند و بر خدا سبک و مالی ای امام محمد راستی هر که شما را رد کند شهید باشد گوید که من و اگر چه در بیشتر خود میبرد؛ فرمود آری بغدادی و اگر چه بر سر خود میبرد زده باشد و رد پروردگارش بد را می شود

۱۲۱- در حسب گوید ششم امام صادق (ع) می فرمود: خدا را چه کندم و مردم رد من معصوم را و شماها است مردم راهب می چسبند بر حق رای خود عمل کردند و رحمت پروردگاری نفس شدند و رحمت هم دنبال روایت دهند و شما دنبال مرا اگر چه که ساد و ای ای دارد بر شما باد که باز ما باشد و کوشش کنید، بر سر حادها حاضر شود و سوار بر عبادت کند و مردم خود رای ساد مسجد بروند آن یکی از شماها شرم بدرد که همسایه او حق او را بشناسد و دعایت کند و او حق همسایه را نشناسد و دعایت نکند

شرح- در مجلسی ده- قوله و ان يعرف حازه جمع یعنی همسایه ای که در محال نیست نام مقصود اعم است یا ناقل از مجلسی ده.

من گویم این حدیث دلالت دارد که میان همه فرق اسلامی با اختلاف در عقیده و مذهب حقوق اسلامی و محبت اسلامی مشترک است و این حقوق ملت است دعایت شود و آن عباد رحمت اجتماع است که باید در مساجد انجام شود و حقوق معاد و مساعد و همکاری که باید در خانه و بازار عملی گردد.



۱۶۲ عنه، عن ابن مسكان، عن مالك الجهمي قال قال لي أبو عبد الله عليه السلام يا مالك أما ترصون أن تقيموا الصلاة وتؤتوا الزكاة تكفوا ويدخلوا الجنة يا مالك إنك ليس من قوم اتتموا بأهمل في الدين لأجله، يوم، تقسمه بينهم ويلعنونه إلا أنهم من كل على مثل حالكم، يا مالك إن أميت والله عليكم على هذا الأمر شهيد نصر له الله سبحانه في سبيل الله

۱۶۳ - يحيى الحلبي، عن شير الكاسي قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول وصنتم وقطع الناس وأحسنت وأبصرت الناس وعرفتم وأمكر الناس وهو الحق إن الله اتحد شيئا <sup>عليه السلام</sup> عددا قبل أن يتحد به نبيا وإن علمت عليه السلام كان عبد الله حائلا غير وحل فصحه وأحب لله عز وجل قاحته، إن حقت في كتاب الله ديني، لماصعوا لأموال ولما لأفقال وبنا قوم ورسول لله عز وجل خاعنا وإنا لكم بأنتمون بمن لا بعد الناس بحم له وقال رسول الله <sup>عليه السلام</sup> من مات وليس له إمام من مائة جاهلية عليكم لطاغعه وعدا إنهم أصحاب علي عليه السلام، ثم قال إن رسول الله <sup>عليه السلام</sup> قال في مرمه الذي توفي فيه دعوا لي حليلي فاسلمنا إلى نوابه، فلما حاضا عرس بوجهه

۱۶۲ - مالك الجهمي گوید امام صادق (ع) من مردمی می داشت آيا خداوند بريد که همان سال را بر پا دارد و زکوة را بپردازد و حور را بدو بپوشد و بريدی می داشت در میان است مردمی باشد که از يك بشوایی در آن را بپروى کند هر اسكه روز رسا حور اندو آبان را بدست کند و او را بدست کند هر شمشاد و هر کس، شمشاد باشد و بپوشد شمشاد باشد و مالک در سنی مرده شمشاد سوگند که اگر را بپوشد بريد شهيد مرده شد و همراه کنی است که با شمشاد خود در راه خدا جهاد کرده است

۱۶۳ - از شير کاسی گوید شمس امام صادق (ع) می فرمود شما دوست گردید و مردم دیگر بر دست و قطع رحم کردند، شما دوست داشتید و مردم دیگر دشمنی کردند، شما حق آل محمد را شایسته و مردم دیگر نه گرامی و نگار کردند و آن دوست است.

راستی خدا معبد (ص) را بنده خود ساخت پیش از آنکه پیغمبرش گیرد و راستی منی (ع) مدای بود هر حواء و با حلاص برای خدا عزوجل و حد هم هر حواء و بود و باو لطف داشت خدا عز وجل را دوست داشت و حد هم و را دوست داشت راستی که حق ما در کتاب خدا روشن است.

بر گزیده امور از آن ما است و این ما است و در سنی ما مردمی هستیم که خدا عزوجل صفت ما را واجب کرده است و شما به امامی و مدای می کنید که مردم ساداتی معتمد آن ها معبود نیستند

رسول خدا (ص) فرمود هر که میزد و به امامی معتمد نیست و بشوایی ندارد در روزان جاهلست مرده است، رشید باد بر ماسری، معتمد شما بران علی (ع) را دیدند سپس مردم را شایسته رسول حد (ص) در آن بسیار، که وفات کرد و مردم دوست مرا بخواند آن دو همسر پیغمبر مرد و در نزد خود

ثم قال اذعوا لي حليبي ، فعلا قد آتوا اذن لكما ، فأرسلنا إلى علي عليه السلام فلما جاء  
أكتب عليه بحدثة ويحدثه حتى إذا فرغ من حديثه ، فقال ما حدثك ؟ فقال حدثني بأب باب من  
العلم يفتح كل باب إلى باب

۱۲۴ عده مرأصحا عن سهل بن زياد ، عن الهيثم بن أبي مسرور الهندي ، عن موسى  
ابن عمر بن مريم قال قلت لرضا عليه السلام إن كنت رووا أن رسول الله ﷺ كان إذا أخذ  
في طريق رجع في عمره ، فبكذا كان يفعل ؟ قال فقال نعم فأما أفعله كثيرا فافعله ثم قال  
لي : أمانته أدرق لك .

مرستاد و چون آمدند روی اظهر دو برگردانید

و بار فرمود: دوست مرا برآیم بشواید آن دو گفتم ماها را دید کر ماها و خواسته بود  
ما سخن می گفت پس آبان برد علی (ع) مرستاد و چون آمد آن حضرت ر روی و حم شد و  
او حدیث گفت و حدیث گفت با چون بنیان رسد آن دو علی (ع) ر جوردند و گفتم ماها  
چه گفت ؟ در پاسخ فرمود هر از باب از علم من باز گفت که از هر باب هر از باب دیگر  
گشوده می شود

شرح - ارمجسی زده «دوله ناله خدمت خدا عدا» یعنی سده ای که در سده کی کام و دودر  
همه امور مطیع خدا بود از این جهت خدا کسی را سده خود نمیر سکرده است جز آنکه بوی تقریبی  
داشته و درباره حضرت او فرموده است (۱ - الاسراء) میره است آنکه سده خود را شده سکرده  
برد و درباره دیگران فرمود «او عدا من عباد» سده ای ر سگن ما و درباره داود فرموده  
«لی عدا داود» و مثل این نمیر سده از امت و عرس ایست که ب کمال عودت که آن حضرت را  
پیش از امت و سوت هم فر هم بوده ست برای علی (ع) هم حاصل بوده و در سده که لاث شریک رسول  
اکرم بوده جر سوت و شما دوستدار و برو چنین کسی شده

«دوله است ب» می هر از نوع از علم اهرار فاعده از دواع کله ای که در هر کدام هر فاعده  
دیگر درک می شود و معنی اول روشن تر است.

۱۲۴ - از موسی بن عمر بن مريم گوید ، ماها رضا (ع) گفتم دای مردم رسول خدا (ص)  
روا سکرده اند که چون بر می میرد از راه دیگر ر می گشت با چنین مسکرده است ؟ گوید در  
پاسخ فرمود آری من هم بسیار این کار را مسکم و و هم سکر سبب فرمود ما این کار دودی  
بعش تر است بتو .

۱۲۵ سهل بن زید ، عن یحیی بن المبارک ، عن عبد الله بن حمله ، عن محمد بن الفضیل ، عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال قالک جعلت فداک الرجل من احوالی یطعمی عن الشیء یدیأ کرهه فساله عن ذلك فیکبر یرث وهد احسنی عنه فومنت فله للی یحی کذب سمعت ویرک عن احک وشهد عندک خمسین فماده وقلک وولا فصد قدو کذبهم لانی یعن علیه شیئا تشبه به وتهدمه مروته فتکون من الذین قال الله فی کذبهم «ان الذین یحذرون تشبه مع الله حسنه فی الذین» مما لهم عندنا لیم

### «( حدیث من ولد فی الاسلام )»

۱۲۶ سهل بن زید ، عن یعقوب بن زید ، عن عبد الله بن ابراهیم ، عن ابراهیم بن موسی بن ابي جعفر عليه السلام قال من ولد فی الاسلام حر فیهو عربی من کماله عهد وعهد فی عهد و هو مومنی رسول الله صلی الله علیه و آله و من دخل فی الاسلام شهأ فیهوم حر

۱۲۵ - محمد بن فضال گوید: کاهنم (ع) گفتم بر او: از کی در اسلام می آید؟ او می گوید: از آنکه مرا می آید و وی من کرد.

در پاسخ من فرمود: ای محمد! گوش و چشم را هم در در خود دروغگو شمار (و) آنجا که میسر است کار و گفتار (و) در دست و جور و حساب (و) اگر بخواهی شاهد قسم خود هم و گفته چه کرده و چه گفته و خود چیز دیگری گفت خود را از آنکه و بدان و همه آن چهار دروغ گو شمار و مبادا از او شهرت باشد و بدی دهی و چیزی که او را شب سرد و آلودگی و رده و است دهی تا از آنکه ای کسی که خود را در پیش در آلودگی می داند (۱۸ - اسود) و کسی آنکه می تواند دوست دارد هر کار را در راه آن که گرویده باشد سازد و آن چهار عیب در دنیاکی است

شرح: محمد بن فضال گوید: ای محمد! گواه که بر گواهی خود سوگند از کینه و شایسته من حکم مخصوص خود و شخص آنکه با خود دادند می آید و او را گفته: او هفت کرده است و مانند اسب و چون میگرد و عدد خواست و بدید و کلام سخن چنان آمده میگردد و ممکن می آید: این هم باشد زیرا موت حکم مرد می آید و عادت آن چهار عیب و اجراء حد مبادات دارد که غیر حاکم و خاص مخالف است با سب و آنکار سب حق دیگر با حرمت شده و طهارت

### حدیث کسیکه در اسلام میولد شود

۱۲۶ - از امام (ع) فرمود: هر که در اسلام آزاد را می داند و هر که عهد امامی دارد و بر او عت کند و بدان علیکد و ست و رد کرده رسو بخدا است (س) و هر که بر عت خود مسلمان گردد مهاجر محسوب شود

شرح - ارمجلسی ده - دوله دمس ولدی الاسلام فهو عربی یعنی اخبار و آوده در مدح عرب شامل حال او می شود در صورتیکه رذیل حق باشد و گرچه در زاد عجم باشد زیرا اخبار بسیاری وارد شده است که آنها بریان عرب محسوب شوند و هر که بدین حق باشد بریان عرب محسوب شود گرچه از نژاد عرب باشد.

دوله دو من گان عهد معمر عهد مدنی و داری و بعضی عهد هر دو آمده است و هر دو مدنی جر در کلام محسوبست و علتش بعدی آن شمه است یعنی هر کس از طرف هر مسلمانی عهد مال دارد و عهد و پیمان او رعایت شود دعوت هم عهد رسول خدا (ص) شده است یعنی آزاد کرده و است در او اسکه دستور داده است حفظ امش و او را از دین آزاد کرده است و مولای و محسوب و اگر عهد و پیمان او مدنی شود از هم عهد و پیمان رسول خدا (ص) پس شده است زیرا که وابسته و پناه داده او است.

آورد و من مدنی الاسلام هو عربی و مدنی در این زمان که حکم هجرت بر دشمن شده است یا محسوب است که بطور قطعی توبت مباح در دین احرام و را در دین پایان نقل از مجلسی ده.

من گویم عربی و مولی و مباح از عباد من مدلوله است که در صدر حکومت اسلامی دوی عرف و احکامی و ده است و هر کدام مدنی مخصوصی در عرف مسلمانی دور با حدی داشته و ان اعداء و دوران عمر بوجود آمد که در حقوق وضع کرد و بعد از آن اسلام با حدی اعداء و رای مباحران حقوق بیشتری معرود کرد و رای عرب مقام از جندی اعداء کرد و رای همین معرود شد که هر مسلمانی غیر هر ی هم باشد خود را مولی و و سبب حدی عربی است که با اعداء اسلامی داشته باشد.

و در غیر دگر ملیت اسلام همان عرب محسوب شد و دیگر مسلمانی باید خود را واسعه و آزاد کرده عرب محسوب کنند و سکه مسلمانی در حدی محسوب شود و لکن حقوقی کامه اجتماعی شامل حال مولی نباشد و احکام مخصوصی باشند این همه مؤلف و معرود و پراکنده گی را عمر بوجود آورد و در این امر محسوب نامها و درمها و حسمها صادر کرد و محم و ساد و دشمنی و کاشت و پایبه اختلافات مدنی را نهاد.

و بن حمر و اخبار دیگر در معرود المدنی بن عسارات و اعلام مساوی مدنی و در دوی و راری سبک است و میفرماید هر مسلمانی عربست و مولی هر یکس است که عهد و پیمانی در اسلام دارد و هر کس هم کار باشد و بر عبت مسلمانی شود مباح محسوب شود.

۱۲۷ - علی بن ادهیم ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة ، عن ابي عبدالله (علیه السلام) قال قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) من أصبح وأمسى وعنده ثلاث فقد تمت عليه النعمة في الدنيا من أصبح وأمسى معاف في بدنه آمناً في ربه عده فوق يومه من كات عده لاربعه فقد تمت عليه النعمة في الدنيا والآخرة وهو (السلام)

۱۲۸ - عده ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة ، عن ابي عبدالله (علیه السلام) [عن ابيه (علیه السلام)] قال قال لرحمن وقد كلفه الكلام كثير فقال أيتها الرجل تحقر الكلام وتستهين به ، علم أن الله عز وجل لم يبعث رسلاً حبيب بعث ، ومعهم عتب ولا فضة ولكن بعثهم بالكلام ورسولهم عرف الله جل وعز نفسه إلى حنانه ، لكلام والده (السلام) عليه و (السلام)

۱۲۷ - ارامنه صدوق (ع) که در مورد هر که نام کند و شام کند و سه چیز دارد عیب دنیا را و نامش هر که نام و شام کند و بدش سالم است و امست دارد و حرج باشد خود را در هم ندارد امست دارد کرد گشت عیب چهارمی هم داشته باشد عیب دنیا و حرج تر و نام است و آن هم اسلام است

۱۲۸ - ارامنه صدوق (ع) که دردی پس از آنکه با او سخن ساز گفته و در مورد اما مرد و کلام خود را و روزیون مشامی باشد که خداوند عزوجل در میان او در آن کشتهای طلاق و مره برای هدایت و پیشوای مردم فرستاده است ولی سر و رن و صلاح آنها همان سخن گفته شده است و همانا خدا عزوجل خود را خلق خود ، همان سخن معنی کرده است و شاهها و زعمای آنها را که بیان کرده است

شرح - از مجلسی رحمه الله علیه در کلام شایسته سائل در حدیث و شایسته و آنچه را ارامنه (ع) او گفته کرده است در حکم و معارف حدیثی خود را و در حدیث سخن و معنی از حدیث آن آگاه کرده است و فرموده است عده معجزه میسر است خدا را در معارف الهیه و علوم زبانی است که بدن خداوند شایسته شود و او را هدایتی گردد به آن فعل و معنی ده

من گویم (ع) اشاره کرده است که سراسر علم های هر کلام است زیرا کلام عبارت از شکر و ثناء است ، گفته می باشد که بعضی ای را بداند که در آن جهت هر چه هست همان کلام است نهایت کلام لفظی دارد و کوی و معنی سخن را درون شمر و سطر کم بدان بگردد و در بین معنی گفته است شاعر

همه عالم کتب حق الهی است  
مراتب جمیع آباء و حروف است  
یکی الحمد باشد دیگر احسان

در آنکه حاشی در سخن است  
عزیز اعراب و جوهر چون و قیاف است  
و آن هر آینه ی چون سوره ی خاص

١٢٩ - وبهذا الإسناد قال: قال النبي ﷺ ما خلق لله حل وعمر خلقاً إلا وقد أمر علمه بحريته فيه وذلك أن الله تبارك وتعالى لما خلق البحر السطلي فحرب ووجرت وقال أي شيء يعلمي فخلق الأرض فسطحها على ظهرها فدللت ثم قال إن الأرض فحرب وقال أي شيء يعلمي فخلق الحمال فأثبتها على ظهرها أولاد من أن تميد بها عليها فدللت الأرض واستقرت ثم إن الحمال فحرب على الأرض فشمخت واستطالت وقال أي شيء يعلمي فخلق الحديد ففعلها ففقرت الحمال وذلك ثم إن الحديد فحرب على الحمال فدل أي شيء يعلمي فخلق النار فأزابت الحديد فدل الحديد ثم إن النار فحرب وشممت ووجرت وقال أي شيء يعلمي فخلق الماء فأطعها فدللت.

ثم إن الماء فجر وزخر وقال: أي شيء يعملني؟ فخلق له ريح فجر تك أمواجها وأثارت مدافعها وحسبته من محاربه قتل الماء، ثم إن الريح فجر وعصفت وأثارت أذيالها وقالت: أي شيء يعملني؟ فخلق لها أسنن فحسبته من أسنن البشر فنه من الريح وغيرها فخلق له ريح ثم إن الأسنن طعمت وولدت من شدتها صوتاً فخلق له أمواج فظهره قتل الأسنن.

۱۶۹- پیغمبر (ص) فرمود: خدا جل و عز خلقی را ساریده جرآنکه دیگری را بر او درمناز و کرده که بر او چیره باشد و این بری است که چون خدا سارست و مدعی دوزخی است سار بشب و آفرید بر خود نالند و خوشند و گفند چه چیر بر ما چیره و شد و حد و د رمنا آفرید و آفرید بر شت در ما پس کرد و گسرت و در یازم و جو ز رمی شد، سپس فرمود رمی بر خود نالند و گفت کدام چیر بر من چیره گردد، خداوند کوهها را آفرید مانند صحنهائی بر رمی گوشت ۱۰ این سو و آسو شود و هر چه بر خود دارد بر راند و رمی آرم شد و پ بر جا گردید سپس کوهها بر رمی نالند و هر ر گریست و گرد کشیدند و گفند کدام چیر بر ما چیره تواند شد، خداوند آفرید تا پس را برند و کوهها بجای خود ناست شدند و آرام گریستند پس آس بر کوهها الید و گفت: چه چیری بر من چیره تواند شد، خدا آس را آفرید و آس را آب کرد و آس را نوشد سپس آس دم را آورد و فریاد کشد و بر خود نالند و گفت چه چیری بر من چیره تواند شد، خداوند آب را آفرید تا آب را خاموش کرد و زور و آرام شد، سپس آب نالند و خوشید و گفت چه چیر بر من چیره تواند شد، خداوند باد را آفرید تا امواج را بر معاند و آنچه در تان آب بود بعباسد و حدو جریان آسراست و آب هم رام و آرامشد سپس باد بر خود نالند و طوفان سرداد و دامنهائی خود را پهن کرد و گفت: چه چیز بر من چیره تواند شد

جدا بهان را فرید و اوساحتها میاد کرد و چاره جوئی نمود و وسائلی بر گزید که از باد و جز  
ان خود را بنگه داشت و بهان کرد، بانهم را عوازا شد، صبی اسباب سر کشی کرد و گفت ادم چکشی  
بر رفته تر است؟

جدید مرکز آفرید و اورا معہور ساخت و اسان در برابر مرکز موز آفرید مشہد میس مرکز بر

مَ اِنْ لَمُوتْ فَحَرَفِي بِسَمَدِ فَصَالِ اللّٰهَ عَرَّ وَحَلَّ لَا تَجْرُفَانِي اَبْحَكْ بَيْنَ الْعَرَفَيْنِ اَهْلُ لِحْنَةٍ  
وَاَهْلُ اسْتَا ثُمَّ لَا اُحْبِثُكَ اَنْدَا حَرَجِي اَتَحَايَ وَقُلْ اَيْضًا وَالْحَلَمُ بَعْلَبُ الْعَصَبِ وَارْحَمَةُ  
تَعْلَبُ سَحَطُو لِمَدْقَدَةِ تَعْلَبُ الْحَطِيئَةُ ثُمَّ قُلْ اَوْعَدَ اللّٰهُ عَلَيَّكَ مَا اَشْهَدُهَا عَمَّا قَدْ يَعْلَبُ عِيَرَه

خودبالند و خداوند عر و جل ما و مرمود بر خود مثال بر آری نور میان دو گروه بهشتیان و دوزخیان  
سر سرور و هر گزرت رانده بکم با صدوی نامی بکنی  
و سر زیم سر (ص) فرمود بر دنداری بر حشم چیره باشد، مهر و داری بر حد حوئی چیره باشد، صده  
بر گاه چیره باشد

سبب امام صادق (ع) فرمود چه سازد مسک که رد دیگری چیره شد  
شرح - از معنی «زه» - «فوله مجرب و رحرت» - «مروزی» - «ادی گمبه زحر البحر» معنی  
«لا کرمیت و بر شد و در وادی و سباب هم معنی کشش و مدی نکار دمه ست و در مرد هم گویند  
معنی بر خود بالیدن

من گویم معنی مسکه پیچیدهها بر سبیل داستان را می باشد و عرس باب مسکه که خدا عالمی  
معبود و مقهور است زهر و وحدا همان غالب و ظاهر بر همه حراست بر خود  
دو «دار» از من استند «عظما» پی اشاره است بدانچه خداوند در چند جای قرآن کریم  
گفته است

۱- (۱۵- البقره) و در زمین اگرها افکند که مباد شد، را باس سو و آب سو معنی - «د  
مرد گاه» است معنی زمین را معکورد که شمار معراند و گاه شده معنی شده، را معراند و گاه به  
برای کراهت و اینکه معراند

۲- قول خدا (ص) و کوهها را مع سویدم. برخی معنی این گفته اند معنی میدارند  
در سه سو ست (بالا و در ست و چپ) و گفته شده است که زمین مایه سه تکه است و معراند و معراند  
راه رفتن و خدا را بوسیله کوهها انگرد و با لرزه زمین را می کند و از این عباس نوشته شده است که  
زمین بر روی آب پهن شده بود و مایه کشنی مردم را بر می گرداند و خدا آن را بوسیله کوهها  
لنگرداد سبب اختلاف دادند که کوهها چگونه سبب آرزو شدن زمین شدند و در آن چند قول است

۱- معراندی در معراند خود گفته است که چون کشی را بر روی آب اندازند از این سو و آن سو  
جای شود و معراند باشد و چون جرم سنگین را در آن بریزند تاب و آرام گردد و همچنین سنگی که  
خدا زمین را بر روی آب قرار داد و معراند و خدا عالمی کوهها را آفرید و زمین را بدن  
می تحکیم کرد و سبب سنگینی کوهها روی آب بر قرار شد سپس گویند معراند می تواند این  
اعتراضات را بکند

۱- این علت تراشیدن حرکت اجسام را معراند می داند بانی تراشیدن معراند را بر ول گویند  
بر روی زمین است که زمین را آب سنگین تراست و باید بر زیر آید و نه آنکه روی آب باشد و لرزه بخلاف  
کشش که در چوبست و دروشن تپی است و بدان سبب روی زمین را می لرزد و چون سنگین باشد بر زمین  
میشود و آرام می گردد پس فرق آنها ظاهر است.

وامع بعد از دوم که گفته شود زمین و آب بطبع خود اتری اندازند و بر وی آب بتحق الهی است طبق حرکات عادت و به زمین طبعی دارد و به آب که موجب ابرمخصوصی باشد سایر نعمت سکون زمین خواست خداست و وجود کوه اتری ندارد

۲- لنگر شدن کوهها بر زمین بحساب اینست که زمین روی آب ثور باشد و وسیله کوهها موقوف و آرام گردد و پس بحث میباشد که وقوف زمین در روی آب و در محل مخصوص چه وجهی دارد که گوی طبع خود زمین است و بهم کوه بی اثر میباشد و اگر گویی بحواست خداست در باره آرامش آبهم میباشد که زمین و کوه و بهم کوه بی اثر است

۳- همه زمین پنداریم ست و گر هم باین سو و آن سو حرکت کند برای مردم محسوس میباشد و احساس لرزش زمین هنگام لرزه ای است که شکستگی کوهچنانکه معرک میشود بواسطه بخار است که در درون آن حبس شده است و گر همه زمین حرکت کند محسوس نگردد چه سبب کشتی حرکت کشتی در هر جا هم میباشد حساس نیست پس کلام فخر رازی و میک است را عتر صحت او جواب گفت

جواب ۴- سبب اینست که زمین بطبع خود حرکت میکند ولی دل باز چون است بود مبررند و موج آسانی اندازد بر سو و آن سو مبررند و سبب اینست که قطبهای آن بر بر آب مبررند ولی چون حدود کوهها را بر آب مبررند و سنگین شد آن موج آب معذومت کرد و کوهها چون موج آن را نگاه داشتند و از اینها :

جواب ۵- این ۲- هم معلوم شد علاوه لنگر شدن کوهها برای آرامش زمین و وقوف آن در بر اینکه زمین در حرکات معینی باشد

واما جواب ۱- این ۳- است که کلام در مورد حرکت زمین است ، گویند حرکت آن برای مردم محسوس نیست بلکه معذور است که اگر کوهها باشد زمین لرزش و گردش و زیر و زو دارد و موجب عرقش مردم میشود علاوه آن حرکت کوه محسوس میباشد حرکت را به جهت ست و برکت و صبر چون حرکت و صبر که در خود چرخد ، حرکت و دایره ای معتمد بر حرکت کشتی بی اضطراب و اما هر گاه در جهت حرکت حرکت کند و مضطرب باشد محسوس گردد چون حرکت کشتی در حال کولاک در آب است و در میان آنها

۲- وجهی است که هم فخر رازی گفته و احسان کرده است گویند بجهت من در آن معرک مشکوک دارم است که به دلیل یقینی ثابت شده زمین شکل کره است و سکوها بر سطح آن دندانه ها و برآمدگی بشکلی می دهند سایر این گوئیم اگر زمین مسکوه و صاف بود و دایره سبب می چرخید و بر و زو میشد بر اثر نیروی سطر که چه بدات خود می چرخد ولی بدین سبب بچرخ میدهد ولی چون بر سطح زمین این دندانه ها و کوهها پدید شد مانند دندانه های یک کره آن را نگه داری مسکوه چون هر کدام اسکوه ها بطبع خود بر کره عالم عشار میاورد و بدان موجه است و بواسطه عظمت و بزرگی که دارد حکم میبرد پس مسکوه که کره زمین را از چرخش باز می دارد پس حلق این اسکوه ها بر روی زمین چون مسجها است که بر کره گویند تا آن را از چرخیدن باز دارد و اسکوهها مانند از چرخش زمین و انحراف آب این است آنچه در این باب بخاطر می رسیده است



سگی در هوشیدن معاصر بدو چنین اعتراض کرده است

که سحر و دجاد شوش و برنشانی است از آغاز سخنی بر آید که ملاک استقرار زمین ذات خشونت و دندانهائی است که از کوههاست با مخاطراتی که نمود آب در میان این دندانهها مع حرکت زمین و جابجا شدن است و در این صورت علت آرامش زمین همان کوهها است که در میان است نه آنچه در ذبح مسکون میباشد و شاید این خلاف ظاهر بات باشد.

دری که جدا نمیشد دو جسم فیما بین روایی من موقوفه و حمل بر اینکه کوههای درون آب هم فوق زمین است چنانست که با اینکه مسکونها با که حرکت زمین کثرت کند چنانکه گویا کره آب با موج بر درازا در آنجا که با این دندانهها نمود کرده است موج بر دارد پس که مایع از حرکت شوند گر آب موج حزبی باشد و با بری این است که اجزاء هوئی را اندر در مایع کوههای در سطح مایع از توج آمد و منبرله میخیزد و اینست که مایع موج در آن آب است چنانچه کوههای درون آب مایع حرکت دادن ندارد و زمین را در این صورت وجود کره ها در درون و بر روی آب گاهی حرکت زمین کثرت کند و گاهی هم حلوقیر باشد و سنگینی کوه در آرامش زمین واسه اثری ندارد

و آنچه که گویند حرم سطح این دلالت دارد که سطحت موجب حرکت زمین است یا نه چنانکه همراه خشونت و شاید در این است که سطح است بهیچ اجزاء ممکن است راحت است و در جهت مایع است که مرکز زمین موازی مرکز عالم باشد بهر وضعی بچرخد و آب می تواند کره زمین را از جای خود بکشد ولی می تواند آن را در جای خود بچرخاند ولی حق حمل موجب ترکت است و مایع حرکت ندارد خود.

و در این ارتفاع چنان اثری ندارد با اینکه خداوند جبال را بعنوان شامخات و واسطیات مایع حرکت داده مگر این وصف برای بیان تواند دیگر باشد

و در این دیگر این است که سایر این سنگینی هم اثری ندارد با اینکه از آخر کلام نظر داری بر آید که سنگینی کوهها هم در سطح از اضطراب تأثیر دارد و شاید منظور این باشد که هر سه جهت زمین و رکت و انحراف مایع

۳- آنچه مخاطرات من آمده است و آن اینکه سایر کوهها در آرامش زمین بواسطه اینکه در زمین زمین بهم پیوسته و مانند از آنکه زمین ارهم باشد و چون مخفی می باشد که قطعه های در آن بهم متصل نگاه می دارند و مایع عرقه آنهاست و این جهت در کندن چاه های عمیق بیان میشود که پس سنگهای سخت می رسد.

۴- برخی رود گویان گفته اند چون فتنه میخکوبی سفر از چرخ است که مایع بدان کوبیده شود و بنا که از این استفراغ استفاده شود برای صرف در آن و فائده کوهها هم این است که هم زمین در آب برفته است و ری جان داران استفاده از مسیت طاهر زمین مسرشته و تعبیر به اینکه کوه سبب عدم اضطراب است برای این است که اگر رود حیوانات در آب عرقه شدند و مضطرب می گردیدند و معصود از کوه ها که لنگر زمینند سبب اوجیه و عیاضه و مراد از زمین هم دنیا است و در هر این مذهب بحال تعبیر شده است برای آنکه در راه حق ثابت قدمند و مردم را در

صراط و پریشای در دوا حفظ میکنند چه بچه کوهها از صراط و پریشانی جان دارند مانند  
۶- مقصود از آنکه کوهها میخ زمین است که بوسیله آنها راه معلوم میشود و مردم  
مقاصد خود میرسد و سبب پریشانی خاطر برای آنها فراهم میشود و کوهها در پریشانی خاطر  
مردم و گشتن آنها در سائها مانعند و این سه وجه را یکی از مؤید تراشیدن ساخته است و  
شود او در اکثر آیات و اخبار این سکه بدون ضرورت و داعی و علت مانع را اخذ بظاهر آنها  
دست به تأویل آنها میرسد و این خود حرث بر مالک يوم الدين و در هر دو وجه رب العالمین است

۷- آنکه مقصود از زمین قطعهها و تکههای آن باشد به همه کوه زمین و بعضی آنکه کوهها  
میخ است این سکه آن را در لرزش و اضطراب بوسیله زلزله و مانند آن حفظ میکند که به  
وسعه حس بخلات یا جهات دیگر بیک حدیث میدهند بوجود می آیند و این وجه قریبی است و مؤید  
است اخبار بسیاری که روایت شده درباره ذوالقرنین که چون سد رسید و آن در گذشت و وارد  
صلوات شد به آگاه فرستاده شد که بر کوهی ایستاده است و یا بعد در غم دارد و لعلش به و  
گفت تو کسی؟

در پاسخ گفت من یکی روزشبهای رحمت هستم که بر این کوه گماشته ام و در جهان کوهی  
است هر آنکه رنگی را بر این کوه پیوسته است و چون حدائق و شهرهای اطراف را در بر گرفته  
است و از مردم و ما در این جا سخن در طول دادیم و از اخبار مردم فراوان داریم در آن دنیا این سکه  
اعلام در آن میرسد و سرگردان باشد باین عمل از محسوسات

من گویم چه ملاحظه شد سبحان دانستن بزرگ گذشته سلام رحمت و رحمتی و محسوسات  
بر اساس مشاهده غلط بوسیله سکه زمین در زمین مسکون در است و آب به صورت بارش کوه بر آن احاطه  
دارد و زمین مسکون زمین محسوسات و همه این محسوسات غلط و خلاف حقیقت در آمد و با این سکه هر از  
سار در میان و بشهادت شراصولی مسلم بشمار میرسد تا کشفیات حدیده بطلانی آن معلوم شد و در  
مسلم شده است که آب همان بارش کوه فوق زمین وجود ندارد که ما در آن نگردیم که چرا زمین  
زمین در آب پیوسته است که آب دریاها است که بر روی زمین را فرا گرفته است و ولی بحساب بارش کوه  
زمین هستند و در خدمت زمین و دریا هر دو بارش کوه را تشکیل می دهند که در سکه گودابی بر  
آب وجود دارد و بر سکه گودابی و این گوداب اندوس و در و حسیح و در چه است و آن  
بر آمد گیاه کوه و به است

و علاوه يك اصل یونانی دیگر هم در میان بود که:

زمین مرکز ثقل عالم است و همه اجسام به سوی زمین می کشند و زمین مرکز است و همه  
کرت و سیارات دور آن می چرخند و این اصل یونانی هم امروز نفی شده است و می گویند زمین هم  
دور خود می چرخد و هم در يك مدار بیضی به دور خورشید می چرخد و مدار توجه باین مطالب روشن  
می شود که تمام این تحقیقات بحر لدین را زیبا و هم محسوسات در آنجا که برای اصول و برای آنکه  
دارد همه بیپوده و باطل است.

مثل این سکه محسوسات کوهها بوسیله سکه زمین می داند با اعتبار آنکه در درون زمین هم  
پیوسته اند و وسعه آنها همراه زمین هم منکوب شده است و محفوظ مانده است.



گفته میشود مدت الاوس یعنی چرخید ۵ مدد القص ۵ شاخه درخت باین و آن می‌شود مدد الرجل ۵  
تخت کرد و شانه بالا بدخت یا دچادر سر گنجه و عش شد بخاطر مبتی بزرگوار درو و ماسه آن  
پایان نقل از المسند

۱- توجه موارد استعمال گفته مدد ۵ روشی میشود که مقصود از آنکه زمین دچ را مضطرب بوده  
شانه بهمان دوران سرگردانی متازمهای بک مضطومه شبی اسککه مدتها طول میکشد بادر مدار  
خود مستقر گردد و سایر این باید گفت تشکیل کوهها در هر سیاره و هم در زمین شانه بهحر کامل ماده  
است و مقادیر دوران سفر از آنهاست در مدار مخصوص خود و سعادت دیگر این دیدههای بزرگ بک  
ستاره فضائی مانند زمین برله پره‌هایی اسککه در بک چرخ تمهه میکنند و وجود این پره‌ها در انتظام  
گردش آن چرخ اثر سرائی دارند و پس از توجه باین موضوع بخوبی معلوم میشود که حادث چه  
مفقوری را مان کرده است و بچه حقیقت علمی بعد از آن معر فایده کوهها را چون سطح بر کوه زمین  
کوئینه و آن را بر سر گردانی در آورده و بوسیله اسککوها که پره مدد بر گرد آن در آمده اند  
در مدار خود دراز گرفته و بگردش و صمی و اشعالی خود دانه میدهد و سعادت هر آن در این زمینه  
سپار شیوا و گوپ است

۱- کوهها چون بر زمین کوبیده شده‌اند و با مساحت قابل توجهی در آن درو زده و  
ریشه دارند

۲- کوههای مدد مضطرب مددی هستند که در زمین هم تابعی بیشتری نشده‌اند

۳- کوهها لنگر کشتی زمینند که در دریای مسا شاور است و آن را در مدار مخصوص  
خود بک در می‌سکند و اسککه در مدار خود باین سو و آن سو بیرون رود

و مطلب دیگر بک در این جزا است توجه است موضوع اندیشه در این سعادت بر مدای در آن و  
حداثاته معصومین سنکه در بک مسلمات کثرت و اهلاک و بچوچه با مصالحات علمی دایر و رائج آن  
عصر که فلسفه یو مان بوده هم همین شده‌است و با سعیرایی من حقائق علمی را مان کرده سنکه امروزه  
هم میتوان بمان سعیرات حقائق علمی بشر را با آنها که کشف شده بعد کرد و این خود بکی دیگر  
وجود اعجاز قرآن بشمار میرود

و در جمله سوم که مبرم مدد جانود این را آمدند تا کوهها را حوار و رام سازند اشاره‌ایست  
برقی صمدت در محیط سنکه امروزه دل کوهها را میکشاند و از میان آن تو لپها و ر ه آنها  
سکند و از وار شکم آن مواد سرشار بعت و دعای سنک و انواع دیگر معادن را بیرون میکشد

شرح- در مطلبی زده «قوله فتر حی و نجف» یعنی می‌تواند زنده بکنم تدریسه بودت برای  
دوزخیان مایه امید سعادت شود و برای بهشتیان مدد برس زوال بعت بهشت گردد و دخی موث شد گناه  
از دخی جوبه‌ای باشد بدین نام تا هر دو دسته بهشتی و دوزخی بشهده و عیان بداند که مرث  
مناب برد شده شد در صورتیکه اعراض را در آخرت قابل تحم بداییم زیرا از حرد بدو است

۱۳۰- عنه، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال إن رجلاً أتى النبي (صلى الله عليه وآله) فقال يا رسول الله أوصني فقال له رسول الله (صلى الله عليه وآله) قبل أن تستوصي أن أباؤك حتى قال له ذلك ثلاثاً وفي كل مرة يقول الرجل نعم يا رسول الله، فقال للنبي (صلى الله عليه وآله) فإني أوصيك إذا أتت هممت بامر فتدبر عاقبتك فإنك رشداً فاعلمه وإن يك عيأ فنته عنه

۱۳۱- وهذا لأبي أسد قال (عليه السلام) من أوصى أخاه وأخبره بأمره ففقر وعلماً صاع في زمان جهل

۱۳۲- وهذا لأبي أسد قال سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول لأصحابه يوماً لا تطعموا في عيوب من قبل إليكم بمودته ولا يوفقوه على شيء يحصع لها نهائيب من أخلاق رسول الله (صلى الله عليه وآله) ولا من أخلاق أوليائه

قال وقول أبو عبد الله (عليه السلام) إن خير ما تقرأ لا بأس بهم الأبل لا المال ومن المال يذهب والأرب يهني، قال مسعدة يعني بالأرب العلم

قال وقول أبو عبد الله (عليه السلام) إن أحلت في عمره يوماً من فاحل أحدكم لأهلك تستغن

۱۳۰- از مسعدة بن صدقة از امام صادق (ع) فرمود مردی بردی عمر (ص) آمد و بازو گفت یا رسول الله من سفارش کن، رسول خدا (ص) فرمود آیتونم سفارش بدی گریست سفارش کردم؟ او را همه را دوبار گفت و آن مرد دهر از پاسخ داد آری یا رسول الله و پس از آن رسول خدا (ص) او فرمود من تو را سفارش میکنم که هر گاه کاری کردی در انجام آن خوب ببینش و در سازه آن پیش بینی بکنی و اگر درست است و خوش خدمت است آن را انجام ده و اگر گمراهی و بدتر بجای است آن را نه

۱۳۱- فرمود (ص) رحم کند بریر که حواش شده و مواگر که دروش و مستند شده و ماله که در دوران مالهها گمراه شده و گمراه گردیده (۱)

۱۳۲- مسعدة بن صدقة گوید از امام صادق (ع) شنیدم آن روز در آن خود میفرمود هر که دوسانه شما روی کرد با چنگل سریش و بکوش چهره او را خراشد و بدکار داری کمره شکن وی را بدانش میآورد بر این کار هیچاز به او نشود رسول خدا است (ص) و به از شبهه دوستان و جانشینان او.

گوید امام صادق (ع) فرمود راستی بهترین دینی که بدو داده است و دهنده اذن است و دهنده دنیا زیرا مال دفتی است و ادب میانه.

مسعدة گوید مقصودش از ادب دانش است

گوید امام صادق (ع) فرمود اگر دور دور هم بر عمرت مانده یک روزش نادب آموزی پرداز

هر عزیز کو شده خواص و بکر  
همچو دانیانی به نادانان دچار

۱- گفت بهمهر که رحم آید بر  
و ان و اگر کو شود دروش در

به علی يوم موتك فعيل له ومثلک الاستعده قال بحسن تدبیر متخلف ونحکمہ

فان وكتب أبو عبد الله عليه السلام إلى رجل سمى الله الرحمن الرحيم أما بعد فإن المصدق لا  
يرعب فيما قد سعد به المؤمنون ولست بعد يتعطل بموعظة التوى وإن كان يردها لموعظة غيره

۱۳۳ - علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن علي بن أسباط قال أخبرني بعض أصحابي عن  
نجس مسلم قال قال أبو جعفر عليه السلام يا ابن مسلم الناس أهل ياء غير كم وذلکم أنکم أحسن  
ما ربح الله عز وجل وأما هم به يربح الناس والناس أطهر وأما يستحق الله عز وجل وأجمعوا ما  
يربحه الله ، يا ابن مسلم إن الله تبارك وتعالى رأف بكم فجعل المتعة عوضاً لكم عن الأثر به

ماری روز مردن خود روزی اندوزی تاو که بد ماوراء وحش چیست در پاسخ فرمود آنچه حاجی  
حوب بر روزی و معکم و مردانه شکاری

گوید : امام صادق (ع) این نامه را بر مردی نوشت

سلام خدا و به بخشاید به مهر نان

اما بعد بررسی مصادق و امین زعمی ندارد چه که سعادت مند شوند و آن مؤمنان سعادت مند  
بند پر هیکاری ز بند مرد و گرچه تابند به دیگری در گیرد

۱۳۳ - از معتمد بن مسلم گوید امام باقر (ع) فرمودی پس مردم همه مردم جرعه ها گردان  
خود مانند برای آنکه شمعها آنچه در خدا خواهد بهان دارند و آنچه را مردم دوست دارند بدان  
دارند و مردم دیگر آنچه خدا عز وجل را بخت آورد عیان سازند و آنچه را خدا دوست دارد بهسان  
سازند و ز بر پا کنند

ای پسر مسلم را حسی خدا تبارک و تعالی خدا مهر و درنده و معنه زبان را برای شما بجای و شاه  
های مست کسده هر دو ساخته است

شرح - متعه یکی از عقود مشروع اسلامی است که پیغمبر (ص) آنرا شریع کرد در آمادگی  
کردن بهره مندی هر چه بیشتر مرد و در مروجه رومند و دنیوی و آن عبادت از افراد همسری مردی  
است مادی در مدت مشخصه دلخواه هر دو است و با امر از بهره مندی محدود و محدودی که دلخواه  
هر دو است

و در ضمن آن هر مرد به معصمه شود که معنی معصوم به پیر بر سر زد کم باشد بایش و در  
بطن من به شایستگی حاصلی است حد از نکاح و ازدوج و هیچگونه تار و مهادت آنرا ندارد مانند بعه  
و توارث و احکام عده طلاق و طهار و ابله و لغات در آن نیست و تشریع آن مورد اتفاق مسلمانان است  
و در جمیع اسکات نشری اسلامیت در بین عنوان در جامعه عرب بوده است و عرب در برابر نکاح  
معمولی ملک زن را با نوتی می داشته و در عیار آن دو صورت همان از سبب با مشروع راه منوال می داشته  
که زنی را در حق خصوصی خود می گرفته است معون (حدن) - (مهرس) و یا معوان و چشمه در برابر اجرتی  
و یا بی اجرت تا او بر دیکر می شده است

۱۳۴ - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا . عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ مَعْمَرِ بْنِ حَلَّادٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ  
الرِّضَا عليه السلام قَالَ لِي يَا أبا الْحَسَنِ لَوْ كُتِبَ إِلَى بَعْضِ مَنْ يَطَاعُكَ فِي هَذِهِ الْأُمُورِ الَّتِي  
فَدَسَدَتْ عَلَيْهَا ، قَالَ فَسَلِّهِ يَا مَعْزُومُ مَنْ هُوَ ؟ قُلْتُ لِي وَفِيكَ لَكَ إِتِمَادٌ حَلَّتْ فِي هَذَا الْأَمْرِ  
لِي فِي رَحْلَتِ فِيهِ عَلَيَّ أَنْ لَا أَمْرَ إِلَّا بِكَ وَلَا أَمْرَ إِلَّا بِكَ وَلَا أَمْرَ إِلَّا بِكَ وَلَا أَمْرَ إِلَّا بِكَ وَلَا أَمْرَ إِلَّا بِكَ  
فِي الْعَمَلِ عِنْدِي شَتَاءٌ وَلَقَدْ كُتِبَ بِالْمَدِينَةِ وَكَتَبَ بِي يَتَدَفَّقُ فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَقَدْ كُتِبَ أَرَكْتَ  
حَمَارِي وَأَمْرٌ فِي سَكِّكَ الْمَدِينَةَ وَمَا مِثْلُهَا أَعْرَضَ عَنِّي وَمَا كَانَ بِأَحَدٍ مِمَّنْ يَسْأَلُنِي حَاجَةً يُمْكِنُ قَضَاؤُهَا  
لَهُ إِلَّا قَعْبَتَهَا لَهُ ، قَالَ فَقُلْتُ لِي فِي لَكَ

سلام در این مذهب را . و این بخت ، و همه کامل در احوال و امور و مردم شریع کرد و این تشریع هر  
برخی حرم و سال عرب و مدینه را در این بود و مخالف باشد و عرست شریع شده و این در و عمر  
در طول مصاحبت ما پیوسته (س) سوانت این حضرت را هم کتبه و در این حکومت دست او رسید  
و این بخت را در این خصوص آن را عذر کرد و این مأمور اسلامی را . و قلع بود و چون اطمینان  
میداد و این بود و در دست اکثر صحابه و از گرو و بخت و این در جهنم شهادت شد و سپس قلع  
عامه بتوجه و دلیل تراشی برای آن برآمدند

و در این حدیث ، این حضرت اشاره شده است که این شریع بخت سرگرمی مفعولی است و این  
و شهادت وی ، و صبح آن روزی تحلیل میبرد و از ارتکاب سرگرمی های مفعولی چون استعمال و شهادت  
های الکلی و هر دگرگی مصون میشود .

۱۳۴ - مَعْمَرُ بْنُ حَلَّادٍ كَتَبَ إِلَى مَامُودٍ (ع) أَنَّ مَعْمَرًا كَتَبَ إِلَى الْأَمِيرِ الْحَسَنِ كَاشَ  
بِأَمْرِهِ الْإِمَامُ الرَّحْمَنُ بِمَعْمَرٍ خُودَ دَرْجِي دَجَارَ شُورَشَ وَاعْتَلَبَ رَعِيَّةَ مَدِينَةِ وَشَرِي مَعْمَرٍ مِنْ الْأَكْثَمِ  
الْأَمِيرِ الْمُؤْمِنِ كَرَّ بَرِي مِنْ بَسْتٍ فِي تَرَارْدَانِي كَمَا شَدَّ وَفَادَارِي كَيْسِي مِنْ هَمِّ بَرَايَ وَ وَفَادَارِي  
مِيكَمِ هَمِّ مِنْ دَرَامَرِ وَاعْتَلَبَ دَاجِي شَدَّ كَمَا فِي تَرَامِي دَهْمِ وَفَادَارِي كَيْسِي كَمَا فِي كَمَا فِي كَمَا فِي  
وَ فَا حَكَمَ رِي دَا از كَارِ بَرَكَارِ كَمِ وَ بَدَارَشَ وَاعْتَلَبَ عَهْدِ مِنْ بَرَايَ مِنْ مَادِي دَرْجِي بَسْتِ وَفَادَارِي  
شَدَّ بَسْتِ مِنْ دَرِ مَدِينَةِ دَوْمِ وَفَادَارِشَ دَرِ مَشْرِقِ وَفَادَارِشَ دَرِ مَغْرِبِ وَفَادَارِشَ دَرِ مَغْرِبِ وَفَادَارِشَ دَرِ  
كُوچه های مدینه گذر میکردم و در آن ازم عزیزی بود ، در آنجا کسی را هم مدینه بود که در  
من در حوضی کتبه و من بتوانم آن را بدهم چرا که آن را بدهم میدانم باری او ، و در دست و دست  
من گفت من بشو و فادارم

شرح - این حدیث سنده میشود که معمود مأمور در آوردن مأمور بحر سال و وارد  
کردن او در حکومت استفاده از خود آن حضرت بوده ، سر در جانی کردن شورش اقلابی و  
های ستمگشیده که در اطراف کشور بهر آن روز برادر حکم داریان و واسطیگان در اریان و  
شاهان وقت بسوء آمده و در مبارزه جدی و بی گبری وارد شده بودند و جهت خود داری آن حضرت  
رفتار حلاوت این بوده است که دستگاه مأموری می خواسته است و معمری آن حضرت بسوء و خلعه  
وقت سرپوش روی جانیان خود نگهدارد و بایه حکومت خود را محکم سازد و شورش و





١٣٧. بهذا الاساء قول قال آخر المؤمنين <sup>عليه السلام</sup> من غرّ نفسه للمهمة والايام من من  
اساءه لخص، ومن كتم سره كاتم الحيرة في بده

١٣٨ الحسين بن عبد الأشعري ، عن معلى بن محمد ، عن محمد بن جعفر ، عن شاذان عن  
أبي الحسن موسى عليه السلام قال : قال لي أبي : إن في الجنة رجل يدعى جعفر ، على شاطئه الأيمن دُرَّة  
بضعة ، وفيه ألف قصر ، وفي كل قصر ألف قصر لمحمد . آل عبد الله عليه السلام ، وعلى شاطئه الأيسر دُرَّة  
بضعة ، وفيه ألف قصر ، وفي كل قصر ألف قصر لإبراهيم . وآل إبراهيم عليه السلام .

١٢٩ - تبارك ويحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم ، عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال ما ألبس فتى من أهل الباطل إلا كان أبصر مع أحسنهم بغيه على [أهل] الإسلام

۲- معنی گمراهی ۳- معنی که بوری ۴- معنی عذاب یعنی ستم مردم از تنه دشتی و فراغت خاطر  
سوء سعاده کسه و گمراه شود و به که کار گردند و اعدا کشند

۱۳۷- امیر المؤمنین (ع) فرمود هر که خود را در معرض پست و بدینی انداخت باید  
سرزنش کند کسی را که باز نگمان میشود و هر که در خود بها دارد حتما بدست او است.

۱۳۸- ارشدان که امام کاظم (ع) بن فرمود که مردم بن فرموده ست در پشت بهر است  
که نام آن جبهه ست و بر کناره راستش يك درسیدیم که در آن هر رکعت و دو هر کاحی  
هر رکع دیگر و همه آن در آن محمد و آل محمد است (ص) و بر کناره چپش يك در زدی  
است و در آن هر رکع است و در هر کاحی هر رکع دیگر و همه آن از ابراهیم و آل ابراهیم است

۱۳۹- از امام صادق (ع) فرمود هر که دو اشکری دودسته از اهل باطن یا هم دورو شوند  
بدره کنند چو اینکه پیروزی با آن دسته است که حسب اهل اسلام بهتر دعوت دارند و صمیمی تر  
بهتر عمل میکنند

شرح - از مدحی ده - « دولت مع حسیما هیة » می هر کدام رعایت مبری از سلام در ده  
و باین معاصی دول « امدی ( ۱۱۷ - هود ) رعایت کند کسی که از ساهی در زمین جلو گیری  
کند - و حاصل بسکه رعایت در سلام مایه پیروزی و عده است چنانچه گفته بد ملت و ملت و ام  
بکند بگر بد باند جل از مدحی ده

من گویم حقیقت سلام و مسیحا دعوت حال بندهای خدا و حفظ صلح و سلامت مردم است و تا آنکه سلامت در آمو سلام در جوهر خود مردم را بپاک و پرورش خداوند دعوت میکنند و این عنوان مقدمه و هدف درجه دوم بهمان و نادی و صلح مردم هم دعوت میکنند و هر کسی هم این هدف درجه دوم را دعوت کند مورد تائید خداوند جهانست

۱۴۰ - عنه ، عن أحمد ، عن علی بن حنبل ، عن بعض اصحاب ، عن ابي عبدالله عليه السلام قال

حلبت القلوب علی حب من یفعل و یفعل من اضر بها

۱۴۱ - تقدس ابي عبدالله ، عن موسى بن عمران ، عن عمه الحسین بن عیسی بن عبدالله

عن علی بن جعفر ، عن اخیه ابي الحسن موسى عليه السلام قال احدثني بيدي ثم قال : بي ان

ابي تقدس علي عليه السلام احدثني كما احدثت بك وقال ان ابي علي بن الحسين عليه السلام احدث بيدي

وقال : بي ، اقول الحبيب لي كل من طلبه منك و من كان عن اهلك فقد اصبحت موضعه و ان لم

يكن من اهلك كتب ان من اهلك ، و ان شئت رحلت عن يمينك ثم تحول إلى يسارك فاعتذر

إليك فاقبل عنده .

۱۴۲ - تقدس يحيى عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن العلاء بن رزین ، عن تقدس

مسلم ، و الحنبل عن العلاء ، عن تقدس مسلم قال قال ابي ابو جعفر عليه السلام كل كل شيء من

كل عرشه علی اله ، فاما الله عز و کر اله ، و صطبرم ، رام ، ثم ان محمد و فتح من حموده ،

دحر و خلق الله عز و جل استعانت من ذلك الدجال و خلق الله عز و جل الا من من الرماة

ثم احصم الماء و الت ، و لا یج فله الماء ، ان حداثه لا کر و و سالت ان حداثه لا کر

۱۴۰ - ز امام صادق (ع) که فرمود دلها سرشته شده و دروسی هر کس در آنها سود دارد

و بدشمنی هر کس بد آنها زبان رساند

شرح - از مجلسی ده غرض شریف ، بسکه مردم سود رساند و دوسری آیه از دست آورد

و از زبان رساندن مردم بر حذر باشد تا دشمن آنها شوند پایان نقل از مجلسی ده ، من گویم گو ،

شاعر از آن جا دقت کرده و گفته است

حائب دلها نگاه دار که سلیمان ملث میکرد اگر سیاه ندارد

۱۴۱ - از علی بن جعفر ، برادرش امام قاسم (ع) که مردم دست مرا گرو و فرمود بر

جامم داسی مردم محمد بن علی دست مرا گرفت چنانچه دست تو را گروم و فرمود مردم علی بن

احسین (ع) دست مرا گرو و فرمود بر جامم هر کس از تو خوبی درخواست کرد در پیش

مدا از اگر شایسته آن باشد و کاری بها کر ، ای و گروم شایسته آن نیست تو خود شایسته آنی

و اگر مردی در سوی دست و دشمن داد و سوی چپه بدید شد و ر و نورش حراست پوش

وی را پذیر و از او در گذر .

۱۴۲ - از محمد بن مسلم گوید امام صادق (ع) فرمود همه چهر آب بود و عرش وی را آب

استوار بود خدا عز و کر فرمان کرد آن شعله آتشین بر آورد و آتش فرماد داد خاموشی

گرفت از خاموشی آن دودی بر حاسب و خدا عز و جل اسباب را آن دور فرید و خدا عز و جل

ر می را از حد کسر فرید ، سپس آب و آتش و بد ما هم خصوصت آزار کردند آب گهت من با الله

والتريخ أمد الله الأكرم ، فأوحى الله عز وجل إلى الرّيح أنت حمدي الأكرم

اکرم و تریخ گفت من حمد الله اکرم و نادگفت من حمد الله اکرم و حد عروج راد وحی و رساد که یونی شکر رد گتر من

شرح از مجلسی ده - بن حدیث یا همین سده و یا همین مصدق در حدیث شصت و هشتم گذشت پایان نقل از مجلسی ده

من گویم این حدیث دلال بر دوشی دارد بر اینکه مقصود از آیه که مایه و پایه آفرینش جهان است همان ماده نخست است و بنا بر همین داشتند من مرور صورت مقدمه بسیار وسیع و برداشته ده در عمق عمومی از حد وجود داشته و این مقدمه های وسیع در پیش رت خود صورت یک گرد اد های حروشان و شعله ور فصلی در آمد که از آنها تصور برونج حمله کنند و پس از مدت دوره طولانی درو بشد و سیارات مت مقدمه شمس از آنها بدید گردید و بعد از این تنگه سه فصلی باب بسیار مناسب است

۱- دور سای آنها بمانند يك دریای بیکرانه آب است.

۲- جسم سیالی است که در زبان عمومی تعبیری جز با کلمه ماه در عربی و آب در فارسی ندارد

۳- آب در تحلیل و تجزیه خود بهین مواد میرسد

و آسمان همان فصلی است مقدمه شمس است که وسیله های ستاره و سیارات چهره خود را می بیند و سیارات دیگر آسمان در نظر عرف چهری است هر همان مقدمه فصلی که خود ستاره ها معلوم و مفهوم میگردند مگر نظر علمی هم علامه بودن بری است اولک دلمی جبر همان سیارات و ستاره ها و وضع حرکات آنها داشته اند و صورت فصلی ستاره ها آسمان مفهوم عرفی و علمی بر کلمه موافق است و سکه میفرماید حد و حد در صحت داد و این آب شعله ور تریخ شد بهترین بیان تبدیل یک مقدمه ده فصلی است که حدود آتش را که مضای بعضی شد به فصلی امرورده است و اگر این حقیقت که امرور در بدانش مقدمه های شمس میگویند و اما بشکال عمومی و نحو هم و کیسم و آن هم در تن درج که ده امر (ع) سخن گفته است پس و شموار از این میتوان گفت

## (حدیث زینب العطاره)

۱۴۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن عبد الرحمن بن أبي بجران، عن صفوان، عن حنبل بن حماد، عن الحسن بن رباح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء زینب لعطارة الجولاء إلى بساء عليها السلام وسانه وکانت تسع من العطر فحسب عليها السلام وهي عندها فقال: إذا أتيتا طابت بيوتكما ولبت بيوته. فريحتك أطيب برسول الله - ول إذا بعته فأحسني ولا تعشني فإنه أتقى وأبقى للأهل، فقالت: يا رسول الله ما أتيت بشيء من بيعي وإنما تبأسأت عن عظمة الله عز وجل. فقال: حلّ حلال الله ما حدثك عن بعض ذلك. ثم قال: إن هذه الأرض من علم عند بني محنبا كحلفه ملهه في فلاة في هذا من فهم ومن علم ما عند لني تحنبا كحلفه ملهه في فلاة في ثلاثة حتى انتهى إلى الساعة وثلاثة آلاف خلق سمع سموات ومن الأرض مثلهم.

### حدیث زینب عطاره

۱۴۳- از حسین بن روح شمی در امام صادق (ع) فرمود: زینب عطار فروش که، دوی بیج بود مرد همسران و دختران بهر (ص) آمده و یک - در میان بهر عصر بهر وقت، بهر بیجا آمد و زینب در میان بود، در دایر - و فرمود هر گاه و مرد ما بهی خانه های ما خوش بود همیشه.

و بسیار رسول الله - دوی خوش خود خوش و درست

بهر (ص) هر گاه فروش کبی خوب فروش و عش مکان و با عطر چری دیگر تبعیه مکان زیرا که بهر کاری بهری ست و بری دارائی بگردد است.

زینب - رسول الله من اکون سامه جری عروشم و آدم از عصمت خدا عز وجل از شما بیروم.

رسول خدا (ص) - جل جلاله من مضمونی برخی از آن را برای تو باز گویم.

فرمود: زینب این زمین و هر که در آنست در برابر آنچه زیر آن قرار گرفته است چون حقیقتی است که در سرزمین بهروری نبی افتاده باشد و این هر دو با آنچه در آنها و بر آنها است در برابر آنچه بر آید چون حلقه ای است که در دایره بی - دیده شد و سومی هم تب - رسد به معنی و این - و حواء (۱۲ - لظان) آفرید هفت آسمان و از زمین هم مانند آب، شرح - (معنسی زه) دوله عند لنی تحب، از این قدرت استفاده میشود که زمین هم طبعاتی دارد دوی یکدیگر و برخی هفت زمین را بهمن قسم تفسیر کرده و برخی خود زمین زه طبعه دانسته گرد هم.

۱- خاک صرف بسط ۲- گن که محفوظ دانست و بر در آنست ۳- طبعه ظاهره زوی زمین



و اسمع لأرضين من قمرين ومن عليهن علي صهر الديك كحلقة ملغاة في بلاد في  
والديك له حماحان حجاج في المشرق وحجاج في المغرب ورحلته في النجوم، والسبع والديك  
من فيه ومن عليه علي الصحيرة كحلقة ملغاة في بلاد في، والصحرة من فيها ومن عليها علي  
طهر الحوت كحلقة ملغاة في بلاد في، والسبع والديك، والصحرة والحوت من فيه ومن عليه  
علي البحر المظلم كحلقة ملغاة في بلاد في، والسبع والديك والصحرة والحوت والبحر المظلم  
علي الهواء، الديك كحلقة ملغاة في بلاد في، والسبع والديك والصحرة والحوت والبحر المظلم  
والهواء علي الثرى كحلقة ملغاة في بلاد في، ثم تلاهذه الآية وله عاقي السموات وما في الأرض وما  
بينهما وما تحت الثرى، ثم انقطع الحشر عند الثرى، والسبع والديك والصحرة والحوت والبحر

و ممکنست این هر دو معنی از هفت رهن منظور آنه باشد بعداد طویں مسمدینکه در هر  
آیه است پایان نقل از مجلسی ده.

من گویم این ها روشن و گویای امام هشتم ایندیمیکند همان معنی را که برای آسمان در زبان  
قرآن و حدیث بیان کرده ایم و آن ایست که آسمان عزازت از یکدهای ساده است که شکل گسادی  
بالای زمین بود و است و چهره و موهنی به رد جرم و سله همان نورانی احزاب دور و یاشب و دلالت  
روشنی دارد در اسکانه معصود در میان در زبان قرآن و حدیث همان اجسام معصود در دهه هسند که بر مان امروز  
آنها ستاره و ستاره تصور میشود و شاید معصود امام در معصوم ۷ رمین و ۷ آسمان همان شرح  
مظومه شمسى ما باشد تا آنها که در از معصود حدیث معروف و معصوم بوده است و این حدیث خود یکی  
از عجیبه های عدم امامت سکه برای دانشمندان امروز دنیا سی پر معا است  
شرح از مجلسی ده «فی ثلاثی» دلالت داشت بهماور و قی یعنی تپی است.  
دیه ۱۰ حدیث ۱۴۳-

و این هفت رمین با آنچه در آنها است و آنچه بر آنها است بر پشت خروس چون حلقه ایست که در دشت بهماور تپی  
افتاده است و آن خروس دو آن دارد يك ال در مشرق و بالی در مغرب؛ دو پادرمین عسق و این هفت و آن خروس  
و هر که در آن است و هر که بر است بر روی صخره چون حلقه ای است که در دشت بهماور تپی افتاده است و آن  
صخره با هر که در آن است و هر که بر آن است بر پشت ماهی چون حلقه ای است که در دشت بهماور تپی افتاده است و  
آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی و آن دریاى نازيك بر هوای روان چون حلقه ای  
نازیک چون حلقه ای است که در بیابان بهماور تپی افتاده است.

و آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی و آن دریاى نازيك با هوا بر سر تری چون  
حلقه ای است که در دشت بهماور تپی افتاده است  
سپس این آیه را خواند (۶۶ طه) از آن آیه در آسمانها است و در زمین و میان آنها  
نچه بر تری است (حاک مدار بر نقش طهر رمین)

اعظم واهو ، والذى من فيه بمن عليه عند السماء لأولى كحلقة في فلاة في هذا كله واسماء  
الذي بمن عليه من فيه عند التي فوقها كحلقة في فلاة في هاتان السماء من فيهما ومن  
عليهما عند التي فوقهما كحلقة في فلاة في عهد الثلاث بمن عمن ومن عمن عند لربعة كحلقة  
في فلاة في حتى انتهى إلى السبعة ومن فيهن ومن عليهن عند البحر المكفوف عن أهل  
الأرض كحلقة في فلاة في هذه السبع والبحر المكفوف عند حال الرد كحلقة في فلاة في و  
بلا هذه الآية ، ويرى من اسماء من حال فيهن من ، وهذه السبع والبحر المكفوف و حال  
الرد عند الهو ، لدي بحره العلوب كحلقة في فلاة في وهذه لسبع والبحر المكفوف و حال  
الرد والهواء عند حجب الو كحلقة في فلاة في وهذه السبع والبحر المكفوف و حال الرد  
واهواء و حجب الو عند الكرسي كحلقة في فلاة في ثم بلا هذه الآية ، وسبع كرسية لسمون  
والأرض والأودع حفظها وهو العبي العظيم ، وهذه لسبع والبحر المكفوف و حال الرد والهواء

سبع حدر و آگاهی بشر در همن طبقه نرد سطح است ( و ر آن جر بحر بحری بیست )  
و آن هفت و آن حروس و آن صحره و آن ماهی و آن بحر باریک و آن هوا و آن نری همه در  
در آسمان نخست چون حلقه ای است در دشت پهناور بی  
و این همه با آسمان باریک و آن هر که بر آست و در آست بر آست که بر در آست چون حلقه ای  
است در دشت پهناور ،

و این دو آسمان و هر که در آست و هر که بر آست بر آست که بر در آست ، بها است چون حلقه ای است  
در دشت پهناور بی

و این هر سه با هر که در آست و بر آست بر در چهارمین چون حلقه ای است در دشت پهناور بی  
و برسد آسمان هفتم و همه آنها و هر که در آست و بر آست در بر این در دلی که از اهل زمین بهینه  
است چون حلقه ای است در دشت پهناور بی ،

و این هفت و آن درای بهان در بر این کوه های بگرت چون حلقه ای است در دشت بی و  
این را چون ( ۴۳ - لود ) و در و برسد آسمان و کوه ها که در آست بگرت  
و این هفت و آن در دلی بهان و کوه های بگرت در بر بر هوا که دلب در آن سر گردانند  
چون حلقه ای است در دشت پهناور بی ،

و این هفت و درای بهان و کوه های بگرت و هوا در بر این حلقه ای بود چون حلقه ای است در  
دشت پهناور بی

و این هفت و درای بهان و کوه های بگرت و هوا و حجب بود در بر کرسی چون حلقه ای  
است در دشت پهناور بی و پس بر به را خواند ( ۲۵۵ - العره ) را کرد کرسیش همه آنها و  
زمین را بر و ریخی ، در دنگه داری آنها و او است عی و عظیم





أعرفني يا رسول الله؟ قال: نعم، قال: أأنت المولى الذي نزلت به الطائفة في الجاهلية يوم كذا وكذا فأكرمك وعدك له رسول الله ﷺ مرحباً بك سل حاجتك، فقال: سألتك وأنتي شاة برعاتها، فأمر له رسول الله ﷺ بمسأله ثم قال لأصحابه: ما كان على هذا الرجل أن يسألني سؤال عجوز بني إسرائيل لموسى عليه السلام فقلوا: وما سأل عجوز بني إسرائيل لموسى؟ فقال: إن الله عز وجل ذكره أوحى إلى موسى أن جعل عظم يوسف من مصر قبل أن يخرج منها إلى الأرض المقدسة بالشام فسأل موسى عن قبر يوسف عليه السلام فحاده شبح فقال: إن كل أحد يعرف قبره فعلاية، فأنزل موسى عليه السلام ليبين لهم ما حاده قال: تعلمين موضع قبر يوسف عليه السلام؟ قالت: نعم، قال: فدسني عليه ولك ما سألت قال: لأدلت عليه إلا تحكمني قال: ولك الجنة، قالت: لا إلا تحكمني عليك، فوحي الله عز وجل إلى موسى لا يكفر عليك أن تجعل لها حكماً فقال لها موسى: ولك حكمك، قالت: فإن حكمتي أن أكون معك في حيث ألتقي بكون في يوم القيامة

رسول خدا (ص) نه تو کسی؟

مرد طائفه من صاحب همان منزل که شما در آن جاهلیت در صاف من بر دل کردی در روز چنان و چنین و من از شما پذیرایی کردم و احترام نمودم.

رسول خدا (ص) - حواشی من حاجت خود بخوان

مرد طائفه - من از شما دوست سرگوشه هاچو نهایی آن خواستارم

رسول خدا (ص) دستور داد، آنچه از حواشی بوی دهند سپس باصحاب خود فرمود چه کسی داشت این مرد را بیکه از من حواشی آن پیر را بنی اسرائیل در کند که وی از موسی کرد؟

اصحاب بنصر (ص) - همانند که عجوز بنی اسرائیل از موسی (ع) چه حواشی کرد؟

بنصر (ص) - خدا عز وجل ذکره موسی (ع) وحی کرد با حواشی یوسف را از مصر با خود آورد پیش رتبه که آنجا از من مقدس شام برون شود، موسی از محل دس یوسف پرسید و پیر مردی مرد او آمد و گفت اگر کسی باشد که آن را بداند و لازمست موسی بداند او فرستاد و چون آمد او گفت بوجای خود یوسف را بیدای؟

- آری میدانم.

موسی - مرا بدان درمائی کن و هر چه خواهی بگویم.

عجوز - من بوزان بدان درمائی بکنم چو بیکه هر پاداشی خود بخوانم بنده می

موسی - برای تو بهشت دانم میگویم

عجوز - نه باید بحکم خودم بدهد کسی - خدا عز وجل ناووحی کرد بر تو گران باشد که حکم خود را بپذیری و هر چه خودت خواست بگوینی.

موسی - بسیار خوب هر چه خودت خواهی بگویم

عجوز - حکم خودم بکنم که من روز قیامت که میشود در بهشت ناوهم درجه باشم

في الحجة، فقال رسول الله ﷺ: ما كان على هذا لو سألتني ما سألت عجزو، يعني سر، نيل

۱۴۵- علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كانت امرأة من الأنصار تؤذي أهل البيت وتكثر التعاهد لئلا يمر من الخطأ لعهداد يوم وهي تريد أن يفعل بها ابن مذهب يعجزوا الأنصار، فقال: أذهب إلى آل محمد، سلم عليهم وأخذ منهم عهداً وأقصى حقهم، فقال لها عمر: ويلك ليس لهم اليوم حق عليك ولا عليك إنما كل لهم حق على عهد رسول الله ﷺ، فأمّا اليوم فليس لهم حق، فانصرفي، فانصرفت حتى أتت سلمة ففعلت لها سلمة ما أبطأ ثقت؟ فقال: نبي لعين عمر بن الخطاب وأخبرتني، فما قالت لعمر وما قل لها عمر، فقالت لها سلمة: كذب لا يراد حق آل محمد، أحيا على المسلمين إلى يوم القيامة

رسول خدا (ص) باصحاب خود فرمود چه ناکمی بود بر این مرد که اگر از من خواهی آید عجزو بنی اسرائیل را میگرد؟

شرح- در این روایت پرورش دیگری است برای بلند همتی و مقام معرفت و بیادست دستعداد در برای درک مقامات معنویه و مراتب ایمانی و شرحی است از مساوات مرد و زن در میدان مسافه بشریت و اعلامیست که پیغمبر اسلام بردن امت میسازد که از زمان با معرفت واپس رسید و خود را دره آمان رسانید و این خود درس دیگری است برای زنان امت که باید دپیل در و زیور این جهان روند و خود در بروسکی بروج سفل کسد سکه باید زوحي رزك و همی والا داشته باشد

### (داستان يك بانوی والامقام اسلامي)

۱۴۵- از عبدالله بن سنان که شایدم امام صادق (ع) میفرمود: یکران انصاری دوستدار ما حادان بود و بسیار به احوال پرستی ما میآمد تا روز عمر بن خطاب باو در حوزة که او قصد خانه ما را داشت

عمر- ای عجزو انصار بکجا میروی؟

بانو- من نزد آل محمد میروم تا آنها سلام کنم و در آنها احوال پرستی کنم و حق آن‌ها را بپردازم

عمر- وای بر تو آنها امروزه در تو و بر ما دیگر حقی ندارند همان حق آنان در دینی رسول خدا بود و گذشت و امروز دیگر حقی ندارند بر گرد

آن بانو برگشت تا اینکه نزد ام سلمه رفت، ام سلمه باو گفت برای چه یی باو دیر کردی؟ در پاسخ گفت من عمر بن خطاب را خوددم و باو گفتم داد که او سرچیه گفت و عمر باو چه گفت؟ ام سلمه گفت او دوغ گفته است پیوسته باو در قیامت حق آل محمد بر مسلمانان واجب است

شرح- از محسنی (ره)- «قوله حسی ات ام سلمه» یعنی پس از مدتی نزد ام سلمه رفت و

۱۴۶ - بن محبوب ، عن الحارث بن محمد بن النعمان ، عن بريد ، الجعفی قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل "وَسَنَشْرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلْأَخَوِ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" قال : هم والله شيعتنا حين صار أرواحهم في الجنة وسفلوا الكر من الله عز وجل ، علموا وسموا أنهم كانوا على الحق وعلى دين الله عز وجل واستشروا من لم يلحق بهم من إخوانهم من خدامهم من المؤمنين الأخوة عليهم ولا هم يحزنون

۱۴۷ - عنه عن أبيه عن ابن محبوب ، عن أبي أيوب ، عن الجعفی قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل "فِيهِمْ حَبِيرَاتٌ حَسَنَاتٌ" قال : هن صوالح المؤمنات العارفات ، قال قلت : «حور معصومات في الخيم» قال الحق : هن المتصونات المصومات المحضات في حريم الله وليا قوت والمرحبات لكل حيلة أرمع أبواب ، على كل باب سبعون كعباً تحت بابهن وثمانين في أسكنه در همان رگشت بزرگ او دست و برای گریز از عسارت او عوض کرد . . . پایان نقل از معنسی ده

از این حدیث مطالب زیر دست می آید

۱ - مردان مردم را برسد يك نادوی اعشاریه از خانه پیغمبر ( ص ) هدف حکومت و حق سقیمه بوده است و ایضا از هر گونه دست و آمد مردم بخواه آن محمد در هر س بود و از آن دریغ داشته

۲ - هر خود برای این کار و طبعه يك باستان و نامور سازمان امنیت حکومت خود را اعلام میداده است.

۳ - حفظ رباط با مرکز رهبری حق در هر حال و بهر وضع ضرورت در دوزخ و جی است

### (حدیث فصل شیعہ)

۱۴۶ - از بريد عجمی گوید از امام باقر (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز وجل (۱۷۰) آل عمران ( و مژده شادی دریابد در باره کسانی که ایمان آورده اند در سال آنان ، که به رسی بر آنها هست و نه غمناک میشوند

در پاسخ فرمود : آنان بعد از سوگند که شما ما هستید نگاه که روحشان بهشت دست و از طرف خدا عز وجل پذیرائی شدت میدهند و بعد کنند که آنان بر حق بودند و بکیش خداوند و جل فرستند و مژده شادی گیرند در باره برادران دینی خود که در سال آنها هستند و بجای آن ها باشند از مؤمنان که به رسی بر آنها است و نه غمناک میشوند

۱۴۷ - رحلتی گوید از امام صادق (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز وجل (۷۰) الرحمن در آیت ( یعنی بهشت ) حور بان دیدم فرمود مقصود زنان خوب مؤمنه و عذراست گوید گفتم تفسیر (۷۲) الرحمن حوران اندرون خیمه ها فرمود : مقصود حوریه های است که به سوسه پرده بشین بر دره اند در میان حبه های از در و یاقوت و مرجان ، برای هر خیمه چهار در است و بر هر دری هماد در خمرک پستان بازی در بان دارند و در هر روزی بنرد آنان آیند که پشت پرده نشسته اند و از کراست و لطف

کلّ يوم کرّامه من الله عزّ ذکره [البیشر لله عزّ وجلّ بهنّ المؤمنین]

۱۴۸ - علی بن ابراهیم ، و عده من أصحاب ، عن سهل بن زیاد جمعا ، عن محمد بن عیسی عن یونس ، عن ابي الصباح الکدّی ، عن الأصمعی بن مساعده قال قال امیر المؤمنین علیه السلام انّ للشمس ثلاثمائة وستین برحاً کلّ برح صها مثل حوریرة من حرائر العرب ، فتزل کلّ يوم علی برح منها داعیاتها تهت علی حدّ بطان العرش فلم تزل ساحدة إلی لعد ثم ترد إلی موضع عطلها ومعها ملک کان یتمتع معها وإنّ وحبها لأهل السماء وبقاها لأهل الأرض ولو کان وحبها لأهل الأرض لأحترقت الأرض ومن علیها من شدّه حرّه و معنی سجودها ماقول سجده و تعالی «ألم تر أن الله یسجد له من فی السموات ومن فی الأرض والشمس ولقمة والنجوم والحبال والشجر والدّوابّ و کثیر من الناس»

خدا عز و جل آنهارا مؤمنان مژده بخشید

شرح - از مجلس زده قوله تعالی «من فی حیرات حسان» بمعنای گفته خبر ت معصم خیرات (تشدید) است یعنی جوانان را برادر یعنی اخیر یعنی حوسر جسم نداشت و خیرات تشدید هم قرائت شده است و حسان معنی زیبا چهره و زیبا نهاد

«حور» و پرورد آدای گفته حور جمع احور و حوراء است ، حور و آن ایست که مردمان دیده خوب سیاه باشد و سفیدی دور آن پات و شفاف باشد و حدقه دیده گشاده و مدور و بالکها باریک و لطیف و گردد بالکها سفید باشد و برخی آنرا سیاه چشم تعبیر کرده اند ، و این در اثر بیست و سیوان استماره آید

قوله تعالی «مقصود فی الحکم» پرورد آدای گفته امراة مفصّوره یعنی خانه شب و منوع از خروج و بیجاوی گفته یعنی پرده شب  
قوله «سعون کاعا» جوهری گوید کاعب دختر کی است که پستانش (بماند اناری) بر آمده باشد

### (بیانی درباره خورشید)

۱۴۸ - از اصمعی بن سنانة گوید: امیر المؤمنین (ع) فرمود راستی برای خورشید سیصد و شصت برح است و هر برچی چوب جریه ایست از جرائر عرب و هر روزی در برچی از آنها منزل دارد و هر گاه غروب کند بر دروئی عرش رسد و پیوسته در سجده باشد ما فردا سپس بمطلع خود بر گردد و با آن دو درشته باشد که آواز دهد و راستی روی آن سوی اهل آسمانست و پشتش بر زمین نشیند و اگر رویش با زمین بود، زمین و هر چه بر آنست از شدت گرمی میوزاید و معنی سجده کردش همانست که خدا سبحانه و تعالی فرموده است (۱۸ - الحج) ایایسی یا سنی حد است که سجده کند برایش هر کس در آسمانها است و هر کس در زمین است و هم خورشید و ماه و ستاره ها و کوه ها و درخت و جنبه ها و بسیاری از مردم.





۱۵۲ عنه عن علی بن أسباط ، عن العلامة زید ، عن محمد بن مسلم قال کتب أبو عبدالله علیه السلام إلى الشیعه لمعظم دین ولسن منکم والیهی علی دوی الحمل وعلی اسرءاسة أو لتصبیتم لعننی <sup>۱</sup> جمعین

۱۵۳ محمد بن ابی عبدالله ، و محمد بن الحسن جمعاً ، عن صالح بن ابی حماد ، عن ابی جعفر لکوفی <sup>۲</sup> عن رجل ، عن ابی عبدالله علیه السلام قال یس الله عز و حل جعل الدین دولین دولة آدم علیه السلام و دونه لیس فده له آدم هی دولة الله عز و حل فاذا اراد الله عز و حل ان یعبد علانیة تظهر دولة آدم و إذا اراد الله ان یعبد سرآ کاتب دولة ابلیس ، فامدیع له ان اراد الله ستره هار من الدین

تصریح دارد که بصورت مبین صبح شد و جمع میان آیه و حدیث که در سه دوم بصورت مورچه مسخ شدند و در سه سوم بصورت میوه و معصود از هلاکت همس است که بصورت مسخ شدند و در بیت سلطان در کتاب سعد لیسود آن در باید میکند (و بس از فعل روایت گوید) آن سلطان ده گدازه است شده مسخ آن که در امر معروف مسخی کردند و گمبکاران حدیث نمودند بصورت مورچه ری ایست که عصمت حداد را کم کردند و حرمت الهی اهاب رو داشته و حدیث آنها را زبون و مرد نمود

۱۵۲- امام صادق (ع) شش نوشته نامه سائیدان و حدیثیه شهادت و زیارت طایفه توحه کسه (یعنی هر وسیله شد مبارک) خلافتی و ربانم داری بار دار (ب) پادشاه است من هیة شماها و در خواهد گرفت

۱۵۳- امام صادق (ع) در مورد حداد بری دین داری دو دولت معمر ساخته یث دولت و تسع را آن آدم (ع) است (که معمر حلال حده و حکومت علیه است) و دولتی هم بری ایس است (که طایفه مراد از نمای و بازور پیام مراد است) دولت آدم همان دولت حدیث و عروج است و چون حداد عز و جل خواهد آشکارا پرستیده شود دولت آدم را آشکار کند و آن را بر مردم مسقط سازد و هر گاه حداد خواهد چایی پرستیده شود دولت ایس باشد پس هر که فاش سازد مذهب حق را که خداوند خواسته است زیر پرده و نهان باشد از دین بیرون رفته است

شرح - دین دو دولت دارد - یعنی دولت آشکار و دولت نهانی که در حدیثیه است و زیر پرده است

## (حدیث الناس يوم القيامة)

۱۵۴ - عده من اصحاب . عن سهل بن زياد ، عن محمد بن سنان ، عن عمرو بن شهر ، عن حابر ، عن ابي جعفر عليه السلام قال قال يوحنا إذا كان يوم القيامة جمع الله عز وجل الأولين والآخرين لفصل الخطاب . دُعي رسول الله صلى الله عليه وآله ودُعي أمير المؤمنين عليه السلام فيكسى رسول الله صلى الله عليه وآله حلّة حمراء تصبى من المشرق والمغرب ويكسى علي عليه السلام مثلها ويكسى رسول الله صلى الله عليه وآله حلّة وردية تصبى من المشرق والمغرب ويكسى علي عليه السلام مثلها ثم يصعدان عندها ثم يدعى بما فيدع إليهما حساب الناس فمن دُعي دُعي الله بدخل أهل الجنة الجنة وأهل النار النار ثم يدعى بالسيفين عليه السلام فيقومون صفين عند عرش الله عز وجل حتى يفرع من حساب الناس ، فإذا دخل أهل الجنة الجنة وأهل النار النار . ثم ينادى بأسمائهم من الجنة وروحمهم فعلى رسول الله الذي يروح أهل الجنة في الجنة ومدا إلى أحد غيره ، كرامة من الله عز وجل ذكره وفصله فصله الله به ومن به عليه وهو الله يدخل أهل النار النار وهو الذي يعلق على أهل الجنة إذا دخلوا فيها أبواباً لأهل الجنة له وأبواب النار إليه

## داستان مردم در روز رستاخیز

۱۵۴ - از جابر بن عبد الله (ع) گویند که فرمود ای جابر هرگاه در روز رستاخیز شود خدا عز وجل اولین و آخرین را بر می خیزد حق ارتباط گردد آورد و رسول خدا (ص) دعوت شود و میراث او (ع) دعوت شود و بر رسول خدا (ص) سر پوشند که از مشرق به مغرب بدو پوشند و بر او (ع) هم باشد از جامه ای پوشند و بر او رسول خدا (ص) جامه گیتی دیگر پوشند که از آن میان مشرق و مغرب روشی شود و بر او (ع) باشد آن پوشند و بر او (ص) بر بند و بالا روند و سپس ملاز دعوت کنند و رسیدگی به حساب مردم را با او گذارند و ما را بگویند که اهل بهشت در بهشت وارد گشتند و اهل دوزخ در دوزخ

سپس پندارن را دعوت کنند و دو صف بر هر عرش جدا عز و جن و ادا شده تا ماه در رسیدن حساب مردم فارغ شوند و چون اهل بهشت بهشت روند و اهل دوزخ دوزخ روند در آن روز (ع) را بفرستد تا بهشتیان را بخواند خود در آورد و همسر آن ها را با آنها تروح کند و به خدا او سوگند که عی همان کسست که بهشتیان را تروح کند و آنها در بهشت زن بدهد و این کار را دیگری جر او باشد ، این گرامی است که خدا عز وجل با او از این دشمن و هدایت که با او مخصوص گردیده است و با او بخشیده است و او است که خدا در میان او روح برد و او است که در بهشت را بروی اهل بهشت می رسد و قی و از آن شده در درهای بهشت با او سپرده است و درهای دوزخ هم با او سپرده است.



۱۵۵ - علي بن ابراهيم ، عن صالح بن السدي . عن جعفر بن بشير ، عن عسمة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول حلقوا الناس وانه إن لم ينعكم حب علي وفاطمة عليهما السلام في السر لم ينعكم في العلانية .

۱۵۶ - جعفر ، عن عسمة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال إني كم ودكر علي وفاطمة عليهما السلام من الناس ليس شيء أبغض إليهم من دكر علي وفاطمة عليهما السلام

۱۵۷ - جعفر عن عسمة ، عن حابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال إن لله عز دكره إذا أراد قضاء دولة قوم أمر الملك فأمرع السر فكأن علي مقدا مديرا

### (در حسن معاشرت با عموم مردم)

۱۵۵ - ر عسمة از امام صادق (ع) گوید : آن حضرت شنیدم که میفرمود : با مردم آمیزش کنید زیرا اگر دوستی علی (ع) و فاطمه (ع) در میان برای شما سود بخشد در آشکارا هم سودی ندارد

۱۵۶ - فرمود خدا (در میان مردم مخالفت) با علی و فاطمه (ع) را مریدان را در نزد مردم چتری و نام علی و فاطمه (ع) را بزرگوار و دوست داشتنی است  
شرح - در بعضی زمان که و ذکر علی و فاطمه (ع) می برد مخالفان با کسی که دشمنان خداست  
پایان ، عل از مجلسی ده

من گویم این سخن را بعد است از دوران عه و مذهب آل عصمت که برادر طایعات  
سوء مخالفان کار ناسازگار شده بوده است که با آنها سازگار نباشد

### (اختیاری متفرقه)

۱۵۷ - ر جابر از امام باقر (ع) فرمود هرگاه خدا عز دکره خواهد دولت بومی را ... بود  
سازد بخت و مریدان باشد و اندازه ای که خواهد دولت ببرد

شرح - در مجلسی ده - «دولة امر الملك» شاید مقصود آمده کردن اسباب روال ملک و دولت آنهاست و معتقد است هر دولتی دانستی باشد خدا را اولاد معروفه و دولت آنان بادور آن اندازه شده است و چون خدا حول دولت آنان را خواهد داد که هر چند و چون سرعت های آن را خواهد آنرا بشان چرخاند . پایان

من گویم - مقصود درهم پنجاه اوصاف خداوند سبحانی و کم کردن عمر و سخت کردن عین آنهاست چنانچه از کسری انوشیروان نقل شده است وقتی در شب میلاد مسعود پیغمبر طاق ایوان مدائن شکست و کنگره های آن در پنج وار جواب مؤید و مؤان جرد شد در عیش حقیقت برآمد و از طرف کاهن شام دم سوت حاتم و روان ملک از بوی اعلام شد و پرسید پس از چند پادشاه این عرب بر کشور مسلط میشود خوب شب ۱۴ سال بعد از او سبط کبیر و او در کثرت شماره جانشینان خود تسبی بادت و دوران دوری را در مصر آورد ولی پس از فوت او اختلاف پدید شد و در مدت



قال : ههنا .

۱۶۱ - یونس یحیی ، عن حمید بن محمد ، عن مروان بن عیاد ، عن قاعة ، عن ابي عبدالله علیه السلام قال قال أندری یا قاعة لم سمی المؤمن مؤمناً ؟ قال قلت لأدری ، قال لأنه يؤمن علی الله عز و جل فیخیر الله له عامه

۱۶۲ - عدد من أصحاب ، عن سهل بن یونس ، عن ابن فضال ، عن حسن ، عن ابي عبدالله علیه السلام قال ایما لی الاصب صلی أم ربی وهذه الآیه ربنا فیهم و عامله باصه فی صلی ما

حاصیه

انگشت یروک دستش رسید و سپس فرموده هم اینجا است  
شرح - از معنی ده « دو شمر من العاصی » یعنی ر آخر کمال ابرو و جب ر دارد و طرف ابر  
دو انگشت بردگش از صفت راست و جب بگوید پشت سر رسد ( که بوجب مرور همی دوزر  
چرخیده است ) باز من دو ابرو مرور عبودی و جب رده است تا رسیده فرق سر چنانچه صدوی آن  
را رسد خود از این حدیث از امام صادق (ع) من کرده است و رسول خدا (ص) من کرده که آب و  
معهده با میله است

۱۶۱ - ر قاعة از امام صادق (ع) گویند فرمود ای قاعة میدی چرا مؤمن و مؤمن با میله  
گویند گفتیم ، می دیم فرمود ری ای که حساب حد عزوجل خط مان عبده و حد احد امان و را  
جازه میکند

شرح - از معنی ده « می درازد هر کسی شفاعت میکند که مسحق هواست و شفاعت او  
بدرده است تا آنکه صافات پشت میکند و حد آید مصداق میکند  
۱۶۲ - از حدیث از امام صادق (ع) که فرمود باصب (دشمن آل محمد ع) يك شد که  
ما را خواند یا بکه زد ، کند ، آن آیه در آیه بها من شده است (۳ - لعشیه) عمل کننده باصب  
ست ع - در منگیردد آتش فرودان .

شرح - از معنی ده « دو کوه اصلی م ر » زیرا او همه اعمالش معاصی است گرچه  
و حدیث باشد از پیغمبر ص شرح آن که ولایت است احذل کرده است و چنانکه که مبارکی  
و صود خود

قول و عامله باصه صاهر است که باصه را معنی دشمنی کردن با هل بیت میسر کرده  
و معصیت که آن را معنی ریح دانسته شد و معصود است که ریح پیچوده میبرد  
و پیماوی گفته می کار ی ریح دارد مانند کشیدن ریح بگردن و فرو روتش در دوزخ رسد  
فرو رفتن شتر در گل و لای و بالا و پائین شدن در بنه ها و گودالهای آن با کارها کرده و ریحها  
برده و آن رود مراش سودی ندانند و او را با شش سوز بی در آید

۱۶۳ - سهل بن زیاد ، عن یعقوب بن رید ، عن محمد بن هریرم ، ویرید بن حماد حمصی عن عبد الله بن سنان واما أطرف ، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال لو أن عیرونی علی علیه السلام أنى المران وفد شرف مؤه علی حسیه و هویرح و حیجاً فتد ل مکته و قال بسم الله فلما و ر ع قل الحمد لله کان دماً منه و حلاً أولیهم حیر بن

۱۶۴ - علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن أبي عمير عن رجل كره ، عن سليمان بن حماد قال قال لي أبو عبد الله علیه السلام کتب صنعتی بعتی ز د ، فاب ، و شیم کا و یحرسونه فلما شفق الناس أخذنا حشته فدعاه في حبر علی شطی لمرات فلما أصبحوا حالب ، لحدیل یصلونه و وحده و حرقوه و قال أفلا قرءوه حدیثاً و ألتتموه فی لمر ب ، صلی الله علیه و آله الله قاتله .

۱۶۵ - محمد بن ابراهیم بن سنان که امام صادق (ع) فرمود اگر جر دوست علی بن سنان درت آید و آتش ، دو بهدوی و رآمده و برن رند و او مشی از آن در گیرد و گوید بسم الله و آرا ، و شد و گوید الحمد لله برای او مانند خون ریخته و گوشت خوک حرامست .

شرح - از مجلسی ده - قوله دفعه اشرف حاله علی حسیه بیان فرمود آیت و بی یازی مردم از آن و صبح اینکه زانی ارشرب او کسی ، برسد و حرمتش بها برای عقیده فاسد اواست و خدا ، امت هر دو دنیا را برای مؤمنان آوریده و بر کافران حرامست .

۱۶۶ - از سیدیمان بن حماد گوید امام صادق (ع) من فرمود اعدویم دید چه کردید؟ گفتیم آپ را وی پاسایی میگردید (یعنی واد که لای چو مدار و) و چون شب هنگام مردم کاسته شدند و حدوت شد ما دیگر از را بر گرمیم و در کار مرات او را میان يك آب برده بفتاک سپردیم و چون امداد شد اسب سواران بجسوعی او شدند و او را امداد و سوار شدند فرمود جر آهن اوست و و را در بهر مرات پیدا کنند حدیث رحمت کند و ما ایش را امنت کند .

شرح - از مجلسی ده - قوله «منی جرف» جوهری گفته است جرف آب برده است که سر اثر جریان میل گود شده است و این خبر دلالت دارد بر جوار برکت و سبکی کردن چاره و بد حتی آن در دنیا هنگام ضرورت پایان نقل از مجلسی ده .

من گویم رید بن علی بن الحسین عمه و الامام امام صادق (ع) از علمای مصنف و بر شورش آن عهد است که بمقام پادشاهی در راه حق رسید و پروا به خود در بر شو شمع دین و مذهب سوح و بر حکومت جبار نیامیه متم کار شوری و در راه حق مانند جدش امام حسین (ع) قربانی شد و کار مظلومیت را تا آنجا رسانید که جاده او هم آتش زدند بحساب اینکه اثر او را محو کنند ولی دیده و یاد دهان و تا هنوز نام ، افتخار او در جهان اسلام بلند و رسیده است ولی دساله استکار و برید و همه آنان محو و نابود شدند .



هـ من الناس اسوءهم وأحقوا إلى ذلك وعرفتم به عن رجل

۱۷۰ - سهل بن زیاد - عن إمامهم عفة، عن سبابة بن أوتوب، وشمس الوليد، وعلي ابن أسد رفقوه إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال: إن الله بعث السنة بالسنة، العرب بالعصية ولذا هاقب بالكفر، والأمراء بالحق، ولعمري، الجسد، لا تحتر بالحيابة، وأهل الر سابق بالحق.

۱۷۱ - علي بن إمامهم، عن أبيه، عن أبي عمير، عن هشام و غيره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما كان شيء أحب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله من أن يطرح حائفاً حائفاً في الله عز وجل.

۱۷۲ - علي، عن حماد وشمس سماعيل، عن فضل بن شاذان حميع، عن أبي عمير عن عبد الر حمر بن النخعي وحمض بن الحمر وسلمة بن شعيب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان علي بن الحسن عليهما السلام إذا أخذ كتاب علي عليه السلام فمطربه قال: من يتفق هذا من بطيخ داء، فإن لم يعمل به وكن إذا قام إلى الصلاة تعبير لونه حتى يعرف ذلك في وجهه، وما أطوى أحد عمل علي عليه السلام من ولده من بعده إلا علي بن الحسن عليه السلام.

شرح - از معنی ده - اسر و ب دلالت دارد بر خوب و بی از سر و روحوب که ره گیری و مثار که اهل معصیت اگر بدرند.

### (سبب عذابش طائفه)

۱۷۰ - حدیث ثانیاً از امام مؤمن (ع) رساله بد که فرمود راسی حد و د شش طائفه را شش حصت با هجاء عذاب مکنده

- ۱ - عرب را دو سفته تعصیب بدست وسیله دیره و ساز خود
- ۲ - ده خداها را بوسه بکشد و برزگی کردن بر مردم ر دغ و ده شش مستمند و باد ن به حقوق خود
- ۳ - امرا را بعلای حق
- ۴ - و هم را وسیله حد بر دیگران
- ۵ - تجار و بازرگانان را بری حیات
- ۶ - به شداد بر واسطه مدای و جهالت

### (یکی از شموه های پسندیده رسول خدا (ص))

۱۷۱ - از امام صادق (ع) فرمود چری بر رسول خدا (ص) دوست بر بود از یک که دود را بر آورد بر سبب ر خداوند و گرسه در راه خدا عزوجل (این حدیث گشت)

### (یکی از شموه های هراقت علی بن الحسین (ع))

۱۷۲ - از امام صادق (ع) فرمود علی بن الحسین را شموه این بود که هرگاه کذاب روش علی (ع) در بر میگرفت و در آن نگاه میکرد میفرمود چه کسی تب این روش دارد چه کسی تب و توان برادره سیم این بکار می بست و شموه اش این بود که چون سوار می استاد ر بکش دیگر گوی میشد تا از عسارت شخته میشد و کسی در فرستد علی (ع) تب و توان کردار و ر بداشت جز همان علی بن الحسین (ع).

۱۷۳ - تاجس بحبی<sup>۱</sup> عن أحمد بن محمد عن علي بن العباس، عن ابن مسكان، عن الحسن الصفيل قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إن ولي علي عليه السلام لا يأكل إلا الحلال لأن صاحبه كان كذلك وإن ولي عثمان لا يأكل إلا الحلال لأن صاحبه كذلك، قال ثم عاد إلى ذكر علي عليه السلام فقال أما الذي ذهب بنفسه ما أكل من الدنيا حراماً قطلاً ولا كثيراً حتى فارقه ولا عرس له أمران كلاهما لله طاعة إلا أحدنا شاءت علي بدنه ولا سرب بر رسول الله صلى الله عليه وآله فطأ إلا وخته وبهاثقة به ولا أطبق أحد من هذه الأمة عمل رسول الله صلى الله عليه وآله بعده غيره ولقد كان يعمل عمل حل كأنه يحضر إلى الجنة، الب. ولقد عتق ألب مملوك من صلب ماله كل ذلك تحقني فيه بداهة معرفتي حبس التمس وحده الله عز و حل والخلاص من الدار ومكان فونه لا الحزن والابتعاد حلواه التمه إذ وحده مملوكة لك ادس فاذا فصل عن ثبته شيء رعا الحزن وجرت.

### (نشانه‌های دوستان علی و شیوه‌های آنحضرت)

۱۷۳ - از حسن مینعلی گویشم امام صادق (ع) میفرمود: رسی دوست علی جرحلال بخورد زیرا سرور او و مولای او حسین بود و دوست عثمان را کسی است که حلال بخورد یا حرام زیرا صاحب و سرور او عثمان هم چنین بود

گویند پس علی (ع) را نام برد و فرمود

هلا سو گندند اسکة حال علی (ع) را گزمت او هیچ کم و بیشی از حرام دنیا بخورد، از آن معارفت کرد و معسکاه دو کار برایش رخ داد که هر دو فرمان بری از خدا باشد حر اسکة هر کدام ریش سحر بر بود اخسار کرد و نکارت و هیچ پیش آمد دشواری هر گز برای رسول خدا (ص) رخ نداد حر اسکة علی (ع) را بدسان آن فرستاد زیرا او اعتماد کامل داشت و هیچکس در این امت ناب و توان کردار و دهنه رسول خدا (ص) را پس از او حرام نداشت و محقق چو سمردی کار میگرد که ماچشم خود بهشت و دوزخ را می‌دید و هر آینه هر از مملوک و بنده را از اصل مان خود آزاد کرد که در سترج و عرق حبیب و بود برای خواهش رهای حدامر و جل و ده شد از دوزخ و خود را کش جرح سر که در است بود و شرمی او همان حرام بود اگر بدش می‌داد و جامه گر نیاید در بر میگرد و اگر بند و د مقراض میخواست و فرومی آرا می‌برد

شرح - اسباب اخلاق و کردار پاک مؤمن پاک و نک دهر و پیشوای حق اسلامی است.



۱۷۴ - ابوعلی لا شعری عن شیخ بن عبد الجبار ، عن الحسن بن علی ، عن یونس بن یعقوب عن سلیمان بن خالد عن عامل کل بن محمد بن شد قال حضرت عشاء دختر بن شد **ع** فی صیف ای حیوان علیہ حسرو ای بحسبه فیم برید ثلحم تعود فوضع یدیه فیہ فوجدہ **ح** ثم تعف و هو یعول مسجده من لسان بعدد ذلک من ال **ح** بحس لا هو ی علی هذا فکلف سائر و جعل یک هذا لکلامه حتی أمکب الصنعة و وضع یدیه فیہ و وضع یدیه فیها حتى أمکب و کمال و کسماعه ثم ای حیوان مع قال بعلام انداشی و فی فی صنف عمدت و یدی فاد هو هر فعلت أنسجحت هذا من الأعداء لک کبد و ل إینه نص ثم قال و هو و ثلثه شیء فی فی سمر فمکب و فی فعلت هذا و فی فی إینه صفت

۱۷۵ - قدس یحیی عن أحمد بن محمد عن علی بن الحسن عن مع و یونس و هب ، عن شیخ دانه **ع** قال ما کل روایة یرویه متکئا مبدعته عن و حل ای بن ائمه و ائمه ع **ع** و حل و فی کتبه تمام جلس فی مجلس و یوم لای حج سأل الله **ع** و ائمه و شرح الله من یوم حتم بکون ال حل هو لای و یوم لای سأل الله **ع** و ائمه و ائمه

### ( شیوه سرسره امام صادق (ع) و هماینداری آنحضرت )

۱۷۴ - ار کار که از محمد بن و شد گوید در سر شاه مامون بن محمد (ع) حاضر شد متاستان بود، خوابی که در دین و نای را آن بدید و مدعی بر برید و گوشت آوردند که می خورشد، دست در آن نهاد و در دین است که دست برداشت و سرور

خدا پناه بریم از آتش، بخدا پناه بریم از دوزخ، ما توان این آبگوشت داغ را ندادیم تا برسد بآتش دوزخ، و این سخن را تکرار کرد تا کلامه را به افتاد و خوردنی شد پس دست دل ن نهاد و ما هم و فی امکان نفیم دست بردم و آن حضرت خورد و ما هم خوردیم پس سرور را بر چیدند و فرمود ای غلام اینجوری بری ما سوز دین حق حرام آوردن من دست بردم بر خلاف خطر حرام بود گفتیم صحبت نه گویا موسوم بگور و میوه است

فرمود: این خرما است؟ سپس فرمود ای غلام این را بردار چیزی بیار بازم خرما آوردن دست

در بردم و گفتم: ایهم خرما است در پاسخ فرمود راستش است که دوست شرح از مجلسی رفد فوله دعوی و میر و آندی گفته است جواب برور غراب و کتاب آنچه که طعم روی آن گسترده

### اخلاق عالیہ پیغمبر و علی (ع)

۱۷۵ - از معاویه بن وهب را امام صادق (ع) فرمود از زوربکه حد و نه عز و حل رسول خدا (ص) را معوره کرد حاجب او را گرفت و زد و واضح برای خدا عز و حل تکیه زده چیری بخورد و در بر هر همیشه خود هر که در او زمین بسته دهنه شد و هر که رسول خدا (ص) کسی دست داد که دست



الناس وجهاً كأنّ وجنتهم وديان صلى الله عليه وعلى آله وسلم وولدها طه عرين

۱۷۷ - سهل بن رباح ، عن ابراهيم بن الصلت ، عن موسى بن جعفر قال قال أبو عبد الله عليه السلام

إن الله عز وجل لم يبعث نبياً قط إلا صاحب مرة سوداء وما حدث الله به نبياً قط حتى يهرق له بالبداء .

۱۷۸ - سهل بن عوف بن يزيد ، عن عبد الحميد بن عيسى ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام

قال لما بعثوا رسول الله ﷺ دفعه فلبس له الحقة والله لا ألبس حقة عن حب ولو قطعت إرمياً يربا

را حمير مسعود و نان می بخت و حمله و صند سرور ، ماطه ارهه مردم ذریه رو تر بود و گوئی مرد و گویش دو گز شگفته بود صلی الله علیه و آله و علی اسباب و علی و ولد له اظهر بن

۱۷۷ - امام صادق (ع) فرمود حدیث هر گز پیغمبری مرستاد جز آنکه سیاه عبود و در ی حیف سودا ، یا کی بود و هر گز پیغمبری مرستاد جز آنکه اعراف بدست داشت

شرح - از محسنی ده «لا صاحب مرة سوداء صفة» شایسته که در آن باشد که در مورد چشم خدا سیاه شد و چشم آلوده می شد و رای حدیثی مسکریه و در آن به صفا و صعب کرده بد برای من آنکه در این حدیث آثار مسکریه می که غالب با آن هم دست در بهر آن نبوده است.

۱۷۸ - از امام صادق (ع) فرمود چون پیغمبر (ص) را در آن باقه به رسول خدا (ص)

عرض کرد بعد از آن که از گم بریدم گرچه آنکه سکه شوم

شرح - از محسنی ده - قوله دلما عرو رسول الله ﷺ «شاهه» است بد بجه ماسمان در عینه کرد بد بجه علی بن برهم در مسکریه است که چون پیغمبر (ص) در مسجد کوفه در راه امر المؤمنین آنچه را آمد گفت و در روز غدیر او را امامت و حدیثی خود را داشت از حدیثی که پس از وی بر گذشت گفتند محمد در مسجد کوفه آنچه را خواست گفت و بجهام (در جعفر) آنچه را خواست گفت گر بجهامه باز گردد از ما برای علی بنعت سعاد و چهارده تن گرد آمدند و بجهامه کردند که رسول خدا (ص) را بکشند و بر گردید زنی که میان جعفر و او بود کمین کردند و هفت تن بر سمت راست آن کمین کردند و هفت تن بر سمت چپش تا شتر رسول خدا (ص) را درم دهند و چون سباهی شب جهال در فرگشت رسول خدا به راه جمیع مردم بدان گردید رسید و بر روی شتر خود چرت می زد و چون بداند گردید دست جریئیل را در پاد کرد ای محمد راستی که فلان و فلان در کمین بودند که رسول خدا (ص) بدسال خود بگاهی کرد و فرمود این کس که در حال نیست حدیثی من حدیثی من امام یا رسول الله ﷺ فرمود آنچه من شدم تو هم بشیدی عرض کرد آری فرمود مسود از پس رسول خدا (ص) بدایا بر دشت شد و آنها را ساء آورداد و چون در آمد رسول خدا (ص) شمشیر گریختند و در میان جمیع مردم در آمدند و حال آنکه شتران خود را با او بسته و بدیدند که داشتند و مردم رسول خدا (ص) رسیدند و آنها را طلب کردند و رسول خدا (ص) شتران آنها را بست و بهار داشت و چون بداند رسید

۱۷۹ - علی بن ابراهیم، عن ابيه و عده من اصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن يعقوب بن يزيد حميعاً، عن حماد بن عيسى، عن ابراهيم بن عمر، عن رجل، عن ابي عبد الله عليه السلام ان قال باليقين سيئاره مثل آل يعقوب حتى يحكم الله بينهم من خلعه

۱۸۰ - سهل بن زیاد، عن يعقوب بن يزيد، عن اسماعيل بن قيس، عن حماد بن عمر، عن اسماعيل بن محمد، عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله عز وجل يقول اني بست كل كلام الحكيم بمثل اسماءه فلو كان هو و همته فان كان هو و همته في ربي حباب همة فديس و تسبيحاً

در مورد چه در نظر دارند مردمی که در میان خانه کعبه هم می‌شدد که اگر حد معذور را می‌بیند نکشد امر خلافت و ریاست را، باطل است و باز برگرداند و آن‌ها بر دو رسول خدا (ص) آمدند و سوگند یاد کردند که ما چنین چیزی گفتند و نه خواستند و نه قصد سوئی بر رسول خدا (ص) داشتند و خدا این آیه را در آورده (پاره و رسد (۷۴ - البقره) سوگند بخورید بخدا که بگفتید و هر آن‌ها که کلمه کفر را گفتند و کافر شدند پس از اسلام خود و عهد آنها کردند که بدن برسد (یعنی کشن رسول خدا - ص) و در دل بدی ندانید (از رسول خدا (ص) چرا سکه حد و رسولش آید، زبانش و زبانش رسد کرده اند از اصل خود و اگر بوی کعبه بری آنها برآید و اگر پشت بحد دهد حد آنها را رسد و دردی که کند در دین و حرب ویری آنها در میان دوست و یابوری باشد

۱۷۹ - مردی از امام صادق (ع) که در مورد کاش ماهم کار داشتی بودم مانند آل یعقوب تا شد میان ما و حد حکم می‌کرد و صداقت می‌داد

شرح - از مجلسی ده - کاش بری، کاروی بود حد و اصل دارد و مقصود اینست که کاش ماهم بکار داری بر معذوریم که ما را با خود مسرود مقصود نیست که کاش ما خود در بلاد سیر می‌کردیم و تازه سر می‌بریم چنانچه وصف تازه شد و شهر شهر می‌گردید تا خود در تازه او صداقت کرد.

و ممکنست مقصود او درو کردن حد ماهم (ع) باشد که در میان گردش ممکنست بی اینکه مردم و را بشناسند و بمقام او پی برده و در این تازه پیوسته (ع) مانند است.

۱۸۰ - اسماعیل بن محمد، امام صادق (ع) که راستی خدا عز وجل می‌فرماید من هر شخص در دست و حکمه را بدرا شوم هب، هوای دل و هب را می‌برم گر هوای دل و هبش در رضی من باشد همت و را در تقییس و سنج معرضه است

شرح - از مجلسی ده - «قوله تعالی انما اتقین هوا و همه» یعنی آنچه را دوست دارد و نیست بدان تصمیم دارد از بات حبه و خاص اینست که حد تعالی زبان بیست و هر چه گویند و کنند نیست و دل را به حساب می‌آورد و اگر راست خوب و عقیده درست و کامل باشد توان تقدیس و تسبیح برای آن نویسد گرچه آنها بر زبان نیارود.

۱۸۱- سهل بن زناد عن ابن فضال عن ثعلبة بن ميمون عن الطاهر عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل «سربهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق» قال حسبكم ومسح وودف قال قلت حتى يتبين لهم قال «يرد إليكم القيد القائم»

۱۸۲- سهل بن زناد عن يحيى بن ابراهيم عن عبد الله بن حنبله عن اسحاق بن عمار عن ابي اسحاق عن ابي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله تدعون علياً دلاً ومعه عصيته كره بآله قلت يا رسول الله كيف يكون له علي دلاً ومعه عصيته كره رآه الله فقال إن علياً بحملكم علي الحق فإن أظعنوه أظعنوه وإن عصموه كرهتم الله

### (تفسير يك آیه از امام صادق)

۱۸۱- از طیار از امام صادق (ع) در تفسیر قول حد و عروجل (۵۳- فصلات) معنی می فرماید که آیات و نشانه های خود را در آفاق و انفس فاعلق بر ایشان آشکار گردانده و فرمود بر من فروشدن و مسخ شدن و بر من شدت گویند گفتم با بری آنها آشکار شود و فرمود آری و اگر در مقصود از آن ظهور امام قائم (ع) است

شرح- از مجلسی در «قوله حسب و مسح و دوف» آشکار می شود از این حدیث که مقصود از آیات و نشانه های که در عوس آنها آمده شود این است که بعد از آن رسد هنگام ظهور امام قائم (ع) از عذاب و صدمه و روشدن در زمین و صدمه شدن و بر من شدن سبکها و دیگر چیزها از آسمان را نشان مابرای مردم حق بود و حضرت روشن شود و می گفست که مقصود از داف آسمانی باشد که در آفاق عیان گردد و اولی روشن بر است و سایر این آیات آفاقی آنچه است که هنگام ظهورش در آسمان پدیدار گردد و بعد از دعوت و برون عسی و ظهور در آنها و دیگر چیزها

### (بیان فضیلتی از علی (ع))

۱۸۲- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود صدق علی (ع) دوست و دشمنی او کفر جداست عرس شد یا رسول الله چگونه صدق علی (ع) دوست و دشمنی او کفر جداست در پاسخ فرمود زیرا علی (ع) شهادت مبرا حق و امان دارد اگر از او فرمان برید باید بر او پرا خود را بکشید و اگر او را نافرمانی کنید بکفر شوید

شرح- از مجلسی در «قوله صدق علی (ع)» به سبب دوست و دشمنان عزت معروف میان مردم است باید همه مال حرام و حبه در دست او و آفائی کردن دیگران با مقصود بدلیل برای خدا است

- ۱۸۳ - عنه ، عن يحيى بن المكي ، عن عبدالله بن حنبله ، عن إسحاق بن عمار ، عن غير قال  
قال أبو عبدالله (عليه السلام) نحن نوهشهم «سمعنا العرب وشاء الناس لأعداء»
- ۱۸۴ - سهل ، عن الحسن بن محبوب ، عن حماد بن عمار ، عن أبي عبد الله (عليه السلام)  
عن قريش «سمعنا العرب وشاء الناس علوج لرجل»
- ۱۸۵ - سهل ، عن الحسن بن محبوب ، عن بعض حدیثه ، عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنه قال  
كانتني دلائم علي من الكوفة عند قتله فيخرج من ورين فائده كتبها محمدا بن محمد بن  
دعاب وملكه فيعراه على الناس فيجد لونه عند إحداث لعن فلم يبق إلا القماء فيتكلّم بكلام فلا  
يلحقون ملجأ حتى يرجعوا إليه «بشي لأعرف الكلام الذي يتكلّم به»

### (در بیان طبقات مردم)

- ۱۸۳ - در مورد (ع) که درمو - ما سی هاشم حسین و شیعه ما عرب هستند و دیگر مردم  
اعراب بیابان گرد
- ۱۸۴ - در مورد (ع) مادرش حسین و شیعه ما عرب هستند و دیگر مردم که در روم هستند  
شرح - از مجلسی زده - در قوله «نحن نوهشهم» معنی آنچه در مدح سی هاشم رسیده است مقصود  
از آن ما ما بوده ایم یا هاشمی زاده که برادر اهل بیت به آنکه اسبکه زده هاشم بود و از حق  
مدح رسیده و کفر و زندقه بخدا و سید ابدی از دست ناحی چون سی عدس و همکاشان و آنچه در  
مدح عرب وارد شده مقصود آن همه شده باشد و اگر چه عجمی را باشد در آن آبها هم زبان  
عرب معشور شود و مردم دیگر که محب اهل بیت همان عربند که حد دربار آنها در مایه (۹۷ -  
لونه) لا اعراب شد کفر و عداوت کفر و ایمان اعراب را همه سبب برشته و آنها همان زبان  
گردانید که حد آنها را کوهش کرده بری اسکندر شرع و قانون نمودند و بری یاری سید ابدی  
و ما عرب گردید و همه اهل بیت در این امور با ما شریک هستند
- قوله «علوج الروم» معنی یکسر کافر عجمی نزد غیر عرب را گویند معنی همه معناه آن  
میراثه کفار عجم هستند و زبان آنها معبود شوند و گرچه عرب زبان را بسیار زود چنانچه در  
اجزاء است

### (طهور امام قائم (ع))

- ۱۸۵ - از ماء صادق (ع) در مورد گویا من قائم (ع) در چشم خود می بینم که بر سر کوفه  
ست و مانی در دارد و ارجح نمای خود نامه ای که نامبر صلاتی مهر بر آن نهاده شده در می آورد  
و را باز میکند و بر مردم می خواند و مردم از شنیدن آن نامه چون گوسفند را از رم می کنند و  
می گریزند بر پناه و سر دهنه های آن و او سعی به زبان آورد و مردم پناهگاهی نیابند یا  
او را گردند و او را بدرند و از کسی می شنیدند که او می گوید بخوبی میدانم  
شرح - در مجلسی زده و شاید آن نامه مشتمل بر اشیائیه متعالیه یا بر احکامی متعالیه آنچه  
میان مردم مألوف و معروف است

۱۸۶- سهل بن زیاد عن بکر بن صالح عن ابن سنان عن عمرو بن سمر عن حابر عن  
 أبي عبدالله عليه السلام قال لحکمته صالته المؤمن فحیثما وجد أحدکم صالته فلیأخذها  
 ۱۸۷- سهل بن زیاد، عن یعقوب بن یزید و غیره، عن سلیمان کاتب علی بن یحیی،  
 عن ذکره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال إن الأشعث بن قیس سرق في يوم أمیر المؤمنین عليه السلام و  
 ابنته حمدة سمعت لحسن عليه السلام وحمزة بن شريك في مالحسين عليه السلام

۱۸۶- (ارائه صادق) فرمود حکمت گمشده مؤمنست هر کدام شد، گمشده خود را هر جا  
 یافت باید آن را برگرد.

شرح- از معنی ده- «دوله الحکمه صالته المؤمن الخ» این جمله در حدیث بسیاری درج شده  
 و عامه وارد است و در تفسیر اختلاف است:

۱- گفته شده مقصود آنست که مؤمن پیوسته در جستجوی حکمت است چه چیزی مردی گمشده  
 شود راجع به درجایه این را گفته

۲- مؤمن حکمت را بگیرد از هر که آن را نزد او بد و گرچه کافر باشد با اناسی چه چه  
 صاحب حیوان گمشده آن را هر جا بد برگرد و این معنی روشن است

۳- گفته شد مقصود آنست که هر که ظلمه حکمتی دارد که خود نمی فهمد و مستحق آن نیست  
 این دیار کسی برگرد که آن را می فهمد و حق احد نمیکند چه چه بد گمشده و برگردد با  
 صاحب آن را یافت و باز تسلیم کرد.

۱۸۷- (ارائه صادق) فرمود کسی که اشعث بن قیس در حوض میوه المؤمنین (ع) شریک  
 شد و حشرش جمعه امام حسن (ع) را هر دو و محمد شریک در حوض امام حسین (ع) شریک شد  
 شرح- از معنی ده- اشعث بن قیس کندی از خوارج بوده است شیخ در رجالش گوید اشعث  
 بن قیس کندی و محمد کبیله دارد با کن کوفه شده پس پیوسته در دزدان اسیر می شد و او  
 مکر حواریش هر دو را او بری دزد و امرویه پت چشم بود و رای او محمد را زدند و پس از آن  
 از بخاریان گردید

و در حدیث بسیاری وارد شده است که و با جمعی از خوارج در حوض کوفه و سوسماری  
 سخت کردند و او را میرا المؤمنین نامیدند و راه کفر و استیصال حضرت (ع) و این کار نکشتن و  
 کشت داده است

چنانچه شیخ مفید در کتاب ارتداد و دیگران گفته اند من ملجم و شیب بن نضره و وردان بن  
 خالد برای قتل آن حضرت کشت کردند و در برابر درنگی که آن بری ساز بیرون میشد شمشیر زدند  
 و پیش از آن مقصود خود را اشعث بن قیس در میان پده بوده و و هم با آنها موافقت کرده بود  
 و اشعث بن قیس هم بر آن شب بیرون شده بود و رهبری آنها در دست داشت و حجر بن عدی  
 آشپ در مسجد متوجه کرده بود و شنیده بود که اشعث می گوید یا من ملجم دزد، دزد دسال کثرت  
 برو که سپیده دم بود رسوا کرد و حجر بن عدی اشعث بن قیس برد و گفت ای پت چشم اگر او را کشتی و شهادت

١٨٨ علي بن إبراهيم عن صالح بن السدي عن جعفر بن شير ، عن صباح أحد ،  
عن أبي أمامة قال رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لِي قُلْ لِي [ قَالَ ] فَانْتَحَبَ سُورَةَ مِنَ  
الْقُرْآنِ فَهَرُفَتْهُ فَرَقَ وَمَكِّي نَهْ قَالَ يَا أَبَا سَامَةَ اعْبُدُوا قُدُومَكُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَحَدِّثُوا  
أُمَّتَكُمْ وَتَهْ يَأْتِي عَلَى لِقَائِنَا ثَلَاثَ أَبْوَاعٍ لَسْتُ مِنْ صَاحِبِ لَيْسَ وَبِإِيمَانٍ وَلَا كُفْرٍ شَيْءَ الْحَرْفَةِ  
الْأَلِفِ أَوْ الْعِلْمِ الْحَرْفِ يَا أَبَا سَامَةَ أَلَيْسَ رَيْتُمْ مَقْدُودَ فَلَيْتَ فَلَا يَدُ كَرِهَ حَيْرَ أَوْ لَأَشْرَ وَلَا يَدِي أَيْ  
هَوَاؤَ قُلْ فَلَيْتَ بَلَى إِنَّهُ لَمُصْطَفَى وَأَرَادَ يَصْطَلِيهِ قُلْ قُلْ أَهْلُ لَيْسَ بِهِ يَوْمَهُ أَحَدٌ قُلْ  
فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَادْكُرْهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاحْدِيهِ الْكَلْبَ وَتَهْ إِذَا رَأَى بَعْدَ حَيْرٍ أُمَّتَكَ بِإِيمَانٍ وَإِذَا

(ع) حدانیت کہد ہر کہ اورا کشت ددر حوش شربت شد

و اما پسرش محمد (ع) شایسته نامش جنگید ، او را گرفت در امالی امام صادق (ع) دو بیت است که این زیاد و را هزار بار بخواند ، مگر بفرستد و وود که صبح عاشور باشد بر آورد ای حسین بن علی طمعه بویچه حرمی نیست به رسول خدا (ص) رازی که دیگر نبردند و حسین (ع) این آیه را در پناحت او خواند (۳۳- آل عمران) راستی که خداوند برگزیده آم و روح و آل راهیم و آل عمران در بر چایان که از برادر نکند برگزیده حسین فرمود ، خدا که محمد را آل ابراهیمست و عیسی را عیسی را محمد است ، بن مرد گشتند که شد محمد ، اشعث بن قیس گندی است حسین (ع) سر یا همان برداشت و فرمود ، از خدا تا محمد بن اشعث در بن روز نشووی شما که پس از آن هرگز عزیز نشود و برای او عاصبه ی رخ داد و در آن لشکر کسری زمت مار مع حاجت کند و حد عمر بیا او مسقط کرد و او را گزید و مشکوف الموده مرد

و ما سردیگوش را پس از اشدت که اعدای رعبیه ماه حبیب مهر و صفت او یکی دیگران لشکر  
کوته بود و در حمل سران شهیدان سرد این زمان شرکت کرد  
و امام دامنان در شریعت که در حرم کلام امام معینی رحمت و مطالب بسیار مشهور است  
بر او و پدر و برادرش است حدیثات آسمان و زمین هستند

۱۸۸۸- رای سامه گوینده منام صادق (ع) همکاره و دم من فرموده و آن جوان من  
سوزهای از قرآن و تعزیم کردم و آن را خود دم آن حضرت دهنه کرد و گریست سیم فرمودی  
سامه دلهای خود را با خدا عزوجل دعایت کند و از دستبرد شیطان مرخص باشد زیرا است  
مشکله بر دل نازها و ساعتی بر دیدن نامداد رخ دهد که بوسیله منم در آن زمان در است و به  
که پرواست با چه کینه با سجده کردن

ای سامه به یسکه سب دل را و اسی و ز جور و بندش بی خبری و ندا یکه سکداشت می نال  
حضرت گهم آری می ، ایا صبح دچر مشوم و میدام که مردم هم دچر مشومند ، فرمود آری ، کسی  
را آن بر کنار بست فرمود پس هرگاه چپید شد یاد خدا و رحمت کیند و از دستبرد شیطان رحمت





۱۹۰. عِدَّةٌ مِّنْ أَصْحَابٍ عَنِ مِهْلٍ بَنِي رَمَدٍ عَنِ ابْنِ مَجْرُوبٍ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ إِسْرِيٍّ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُ جَدَّاهُ بَيْنَ عِدَّةٍ يَقُولُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِمَا دَابَ يَوْمَ وَنَحْنُ فِي بَارِيَاءَ هُوَ عَلَى بَقْعَةٍ وَدَانَتْ حِينَ جِئَ مِنْ حِجَّةِ الْوُدَّاعِ وَوَقْتُ عِلْمِ قَسَمٍ وَرَدَدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ عَالِي أَرْضِ حَبَالِ الشُّبَّادِ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ سَنَاسٍ حَتَّى كُنَّا لَمَعُوبٍ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عِلْمٌ غَيْرُهُمْ كُنْ ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِي عِدَّةٍ لَدُنَّ عَلَى عَيْنِهِمْ وَجِبِّ وَحَتَّى كَانُوا لَمْ يَسْمَعُوا وَبَرَّوْا مِنْ حَبَالِ أَمْوَالٍ قَسَمَهُمْ ، سَمِعْتُهُمْ يَسْلُ قَوْمٌ سَعَرَ عَمَّا قَابِلٍ إِلَيْهِمْ رَجَعُوا ، يَوْمَهُمْ أَحَدًا بِهِمْ وَيَأْ كَلُونِ بَرَاءَهُمْ ، فَيَقْلَتُونَ ، أَنَّهُمْ مَحْلَدُونَ بَعْدَهُمْ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ [أ] مَا يَتَعَطَّ أَحْسَرُهُمْ بِأُولَاهُمْ لَقَدْ جَهَلُوا وَنَسُوا كُلَّ وَاعِظٍ فِي كَسَالَةِ اللَّهِ وَآمَنُوا شَرَّ كُلِّ عَافِيَةٍ سَوَّ ، وَلَمْ يَحْتَفُوا بِرَسُولٍ وَرَحْمَةٍ وَبَوَائِقِ حَالِهِ

طوبی لمن شغله خوف الله عن وجل عن خوف الناس .

طوبی لمن سمعه نعيه عن عيوب المؤمنين من إخوانه

وآراءهم

دور جدا نه ای - «لا محبت» کسی دلت را برد آنچه در اموال و ولاد این و دهان می  
دین می می

### نطق پند آمیزی از رسول خدا (ص)

۱۹۱- از امام (در دع) فرمود در حاکم بن عبد بنه شده می گفت پند دور رسول خدا (ص) را  
ما گفتم کرد ما در احمدی و دیم و در ربه اش سواد بود این دست پس از رکعت و ارجاع  
وداع ده ، آن حضرت بر سر ما آمد و در سلام داد و جواب آورد و در پیش فرمود  
مرا چه شده است که میگرم دوستی دست بر ساری مردم چیده شده است و دعا که گویا در این  
جهان مراد نام دیگران است شده و این جا بدست و گویا حق در این جهان بر دیگران نداشته و آنانی  
بر کردند و آنجا که گویا در گزارش بده های پیش خود به چیری شده اند و به دادند ، راه  
آنان همان راه مردمی است و در حال کوچکت بروی رود مرشد بر سر آنها دارد و باز آید حاکم  
به گورشان گردد و دیگران در شان را خود و آن و گماست که پس رگدشتگان در جهان  
جایزید ده

هیهات هیهات من ماده و بشر رانده پند ما موحید هر چه بدی کردید و به دست  
در موشی سر زده هر پند آمیزی در کتب خدا بود و در سر بعام هر بدی آورده سر بردید و آرایش  
آمده های بگوار و کمر شکنی و گرفتاریهای پند داده بهر امید  
خوش کسیکه من ارحم ارحم و جل او را بر سر مردم از داد  
خوشا بر کسیکه حسب خود بود و عیب برادران مؤمنش بخوب

طوبی لمن بواضع لله عز وکرم و زهد فیما أحل الله له من عمر رعة عن سیرتی و رقص  
رهرة لذیب من غیر تحول عن سنتی و اتبع الأخیر من عترتی من بعدی و حاسب أهل الجحلا  
و المتعاجر و الرقة فی الدنيا لمستدعی خلاف سنتی العاطل بعیر سیرتی  
طوبی لمن اکتسب من المؤمنین مالا من غیر معصية فأنتعه فی غیر معصية و عادیه علی  
أهل لمسکته

طوبی لمن حاش مع شمس حلقه و بذل لهم معونه و عدل عنهم شره  
طوبی لمن أتق الفصد و بذل لفصل و أمات قوله عن لفصول و فصح افعال

خوشا بر کسیکه دست بخدا عزوجل بواضع کند و در آنچه خدا باو احل کرده است زهد پیشه  
کند بی آنکه از دوش من روگردان باشد و شکوهایی دی را نگوید و آنکه از دست و کردار  
من معترف شود و بگوید کند را احراز عیب مکه پس از من همد و بر هل کبر و مغرودید و  
داری که باره کند آن که کسیکه بر خلاف سنت من بدعت گرانده و زدهای من روش و رفتار  
من برونند.

خوشا بر مؤمنی که مالی از من را به معصیت و خلاف دست و دستان را در غیر گناه خرج کند و  
مستبدان و درویشان بدهد.

خوشا بر کسیکه با مردم خوش رفتاری کند و بدایه را کثرت خود بزیع و در و شر خود را  
از آنها بگرداند خوشا بر کسیکه در هر سه خود مایه روی کند و هر کس در آمد خود را مستحقان  
بخشد و از بعضی ریاضی خودداری کند و از کردار رشتد.

شرح - بر معنی ده - دله - صلحهم بدل قوم صلح می

۱ - بن رنده ها مسافرت و منزلهای عمر خود را که سال و ماه است طلی می کنند تا رسیدن  
بدن مرده ها.

۲ - یعنی آن مرده ها در بر بن رنده ها مسافرت می رودند که رنده وار رقص آنها بگردانند  
و پشت اندازند که آنها بازمی گردند.

قوله «من غیر رعة عن سیرتی» یعنی زهد نامشروع و ریاضت را با آوردن پیشه نکند و از دوش  
ببهر که بهره داری از دین و دوی خوش و خواب و سرخاب و توجه با مورد لایحه دین است صرف نظر  
نکند بکاهند و سبب مورد شبهه و مورد رائه باشد مانند مساجدی که با امام طاعت شوند  
قوله «من غیر تحول عن سنتی» آنکه مباحات را بر خود حرام کند و دست را ترک کند و بدعت  
در دین گذارد چنانچه میان بدعت گذارن صوفیه و مرق دینگر شایع است. یا بدان معنی زنجبسی دره.

من گویم. این معنی یحیی «من» که در روزهای آخر عمر و دور نهایی تسبیحات بوده است  
بسیار شوا و گویا در نماز است و دستور دینی است که برای دین و دنیا بسیار سودمند است و سی ذیل  
مطالعه است و بعضی اسیر معنی (ع) است دانسته و برخی معر هدی آنرا در معج الدلاء است کرده و اگر  
علی «ع» کلام پیشرو را بازگو کرده باشد پرمیست نیست

۱۹۱ - الحسن بن محمد الأشعري عن معلى بن محمد روى عنه عن بعض الحكماء قال إن أحق الناس أن يتمنى العبي للناس أهل لجل لأن الناس إذا استعوا كفتوا عن أموالهم وإن أحق الناس أن يتمنى صلاح للناس أهل العزب لأن الناس إذا صلحوا كفتوا عن تنسيع عيوبهم وإن أحق الناس أن يتمنى حلم للناس أهل السعة الذين يحتاجون أن يعفى عن سعيهم فأصبح أهل لجل يتمنون فقر الناس وأصبح أهل العزب يتمنون فسهم وأصبح أهل الثوب يتمنون سعيهم وفي الفقر الحاجة إلى التحيل وفي السعة طلب عورة أهل العيوب وفي السعة المكافاة بالثوب .

۱۹۲ - عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن القاسم بن يحيى عن حماد بن راشد قال قال أبو عبد الله عليه السلام يا حسن إذا برئت بك دارك فلا تشكك إلى أحد من أهل الخلاف ولكن ادكره لبعض إخوانك وإليك لن يعدم حصله من أبع حصال إيمانك كفيه بصل

### (پندهای حکیمانه)

۱۹۱ - از معنی من معتمد که مد را بمعنوم میسر حکمه (عسی الله) در اصدوق در دلی آن در عام صدق (ع) روا کرده است و شوه آمان است که از غیر معنوم حدیث باز گوید از معانی ده گوید:

راستی معنای از همه کس سر و دارد که رای مردم آرزوی روت داشتن کند و بر هر گاه مردم نرو شدند اراموال آنها دست بردارد  
در سی معنای از همه کس سر و دارد که پیروی دیگر را آرزو کند و بر اگر مردم به شود عیب آنها را بخورد

راستی کم حرد از هر کس سر و دارد که ردای مردم را جوید باشد در نیازمند که در سبکری و باخردی آن گذشت شود و خلاف این صفت بخلاف هر مردم را خواهد و معنای نامکاری دیگر را آرزو کند و گمشکاران به مر مرا طردند اما که در نیازمندی استغل آورد و بعد از تمامی اخلاق مردم مایه جود عیب معنوی باشد و کم حردی مایه باسجگونی نگاه و نادی است

### (شیوه ناپسته شیعه یا یکدیگر)

۱۹۲ - حسن بن راشد گوید عام صدق (ع) فرمود ای حسن هر گاه برایت یک گروازی و ناگواری رخ داد در راه آن هیچکس از مخالفان شکایت مبرولی آنرا بری مکنی در دانات باز گو (بسی هم بدعات) در و یکی را چهار حصص در دست بدهی  
۱ - باعطای مال کافی پاسخ گیری



وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَنْتَ أَنْتَ أَنْتَ عَدَدُ وَرَسُولُهُ أَسْأَلُكَ بِالْهَيْدَى وَدِينِ  
 الْحَقِّ لَمْ يَهْدِ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ لَمْ يَكُنْ كَرِهَ الْمُشْرِكِينَ كَوْنِ مَلَكِي اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
 أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَكُمْ بِدَارٍ وَلَا فِرَاقٍ إِنْ تَمْسِكُمْ فِيهَا كَرَبٍ عَرَسُوا فَنُحَوِّثُكُمْ  
 أَسْفَلُوا وَافْعَدُوا رَاحُوا حُلُوقًا وَأَحْمِلُوا حَقَاقًا أَمِ يَجِدُونَ عَصِيَّ تَرْوَعًا وَلَا إِلَى مَاتَرٍ كَوَارِجُوعًا  
 حَتَّى يَمُوتُوا وَرَكِبُوا إِلَى الدِّيَارِ أَسْعَدُوا حَتَّى يَدْرَأَ حَذْبُ بَكْطَمِهِمْ وَخَلَصُوا إِلَى دَارِ  
 قَوْمٍ حَقَّتْ أَعْلَانُهُمْ لَمْ يَمُوتْ مِنْ كَثَرَتِهِمْ خَيْرٌ وَلَا أَثَرٌ قُلْ فِي الدُّنْيَا لَكُمْ مَعْقِلٌ وَلِي لآخره عَنْهُمْ  
 فَأَصْحَبْتُمْ حُلُوقًا فِي دَارِهِمْ عَدَدِينَ عَلَى أَنَا هُمْ وَالْمَدْيَسُ بَكُمْ تَسْبِيحًا أَمْ قَدِ انْتَفِيرُ  
 يَا كَمْ بَأْنَفُسِكُمْ دَوَّيْنُ وَلِلْمَلِكِ يَا وَاحِكُمْ دَعْوُ بَأْنَفُسِكُمْ يَحْكُمُونَ مِنْ حَالِهِمْ حَذْلًا وَتَحْتَدُونَ  
 مِنْ مَسَالِكِهِمْ عَثَلًا فَلَا عَرَّتْكُمْ لَحْزٌ دَالٌّ يَا قَوْمًا أَنْتُمْ فِيهِ سَفَرٌ حَذُولٌ وَلَمُوتٌ بَكُمْ بَرُولٌ مُتَعَدِّلٌ  
 فِيمَكُم مَيَايَاهُ وَنَعْمِي يَا كَمْ مَطَايَاهُ إِلَى الرُّثْوَانِ وَالْعَبَابِ وَالْأَحْرَاءِ وَالْحَسَابِ

وَمِنْ كَوْنِهِمْ كَيْفَ شَائِبِهِ سَمِيشِ عَرَجِدَا كَيْفَ نَكَاةٍ اسْتِ وَ شَرِيَاثِ بَدْرِدِ وَ كَوْنِهِمْ كَيْفَ مَعْدِ  
 (س) مَدِ وَ مَرَسَدِ اَوْ اسْتِ اَوْ رَای دَهْرِي وَ بَهْرِهِ كَشِ دَرَسْتِ مَرَسَدِ بَا رَهْ كَشَهَابِشِ  
 چِهْرِهِ سَارِدِ وَ هَرِ كَشِ دَرَسِي رَای دَارِدِ كَرِجِه مَشْرَكَا رَای دَارِ كَرِجِه مَشْرَكَا رَای دَارِ  
 اِنْ مَرْدِ اِنْ جِهَانِ بَرَايِ شَمْعَا حَامِدِ اسْتِ وَ بَا كِهْ مَشْدِ هَمَا شَدِ دَرِ اِنْ چُونِ كَارَوَانِ  
 پاشید که باز بر می آمد و شمرده می آمد پس اندکی می ماند و بعد از آن پس باز می آید و می گوید  
 مردم سبکبار در این جهان در آید و سبکبار و بی به و کالا ران در آید و گذشتن آن هیچ  
 جدایی در راهش و نه بد چه بعدی خود می آید و راه رگشتی بدست آوردند آن ها را کشایدند و  
 خودشان هم شنیده اند و بکجه به راه رفته اند و در آن شده با آن گاه که گلوشت را گرفته اند و  
 بخانه مردمی روی نهاده اند که خانه شان خشک شده و از بیشترشان نه چیرست و نه اثری در این جهان  
 اند که رستند و نشسته اند به دیگر برای سوسند و شفاف در خانه اش پادشاه و پادشاه و در دلباشان باز  
 بسته آید و کوچایند با کشتهای دهر و شما را خوب می بیند در آن نه حسگی است و نه مسی دور  
 شما خودتان را می شناسید و شناسان شما را بخوبی می بیند است شما خود می بیند حار آن مرده هالید  
 و میوه های کامل دوش و دشتار آن ها را رنگی اس دنیا شما را بر می بیند شما در آن مسافرانی  
 اره و در دند و مرک از شما بدیدر اسب پیکان جاساسش را در شما فرو می کند و بیکهای هواش  
 گردشای شما را بخانه پادشاه نهشت و کفر گاه دودج می رسد و سی سر و حساب می کشند

شرح - از مجسمی (د) - « و معنی با حار کم مطایاه » مقصود از حار گرازش اعمال است  
 و چند توجیه دارد -

۱ - مقصود از مطایه کسی باشد که پیش از آن مرده اند و حیرت گرزی آن ها به این  
 اعمال است که آن ها احسان کردند یا بدی کردند و بد محاسبه آن اموان آن ها را بخوبی یاد  
 کنند یا بدی

و بحم الله امره افرشته و مکتب ربه و کابره و کذب عیاه ، امره ارم بنفسه من التهوی  
برم و ألحم من حشبه و شهالحم ، فهداها الى الطاعة برمام و قدعها عن المعصية بلحما ، رافعا  
إلى المعاد عرقه متوقعا في كل اوان حقه دائم الفكر ، صوب السهر ، عروفا عن الدنيا ساما ،  
كدوحا لاخره متحافظا ، امره ا جعل الصبر مطية بجاته ، التفوی عده وقته و دواء احواله ،  
فاعتبروقس و برك الدنيا و الناس ، يتعلم للبقية و السداد و د ورفقه و ذکر المعاد و طوی موده  
و هجر و ساد ، منتصفا علی طرافه ، و احلا فی اعطافه ، حاشائه عرت و حسل ، روح بین الوحه  
و الکتمین حشوع في لمر لربه ، لدمعه صیب و لقلبه و حیب ، شديده أساله ، تر بعد من خوف الله  
عرت و حل اوصاله ، قد عظم فيما عند الله ، عنه واشتد به بهت ، ر صيا بالكه اف من مره  
يظهر دون ما یکنتم و یکنتمی بأفل مم یعلم انه لث : دائع الله في بلاده المدفوع بهم عر عاده ، لو

- ۲- مقصود از مطایا خود این شخص موجود باشد ، می شما خود مطایا و مرکب در این  
دنيا هستيد که عمل شما بر دوش خود شما است و بهشت مربوط به دورخ
- ۳- مقصود از مطایا بعضی اعمال باشد و بست آنها بدست برای اینست که عمل را از دنیا  
می برد و آنرا بری اهل دنیا حفظ میکند و گرچه هر شے به ولی کارگرمردم دنیا هستند
- ۴- مقصود از مطایا عمر باشد که با عمل می گردد.

د - له حدیث ۱۹۳ -

پس خدا رحمت کند سده ابرا که پروردگار خود و مقصود دارد و از گناهش دوری کند  
و ماهوی نفس خود طریقت کند و آردوی بی خای خود و دروغ شمارد و دناش برود آن مرد  
مرد به که خود را به تقوی مهار زده و ، بر سر پروردگارش لعن برده و آنرا به مهار  
سوی صاعت کشاده و با لحام از مادرمانی خو رنده است دیده عر دی قناعت خود دوخته و هر  
آبی در نظار مرک خود است ، همیشه در اندیشه ست و بی جو بی شباه و مولای است رو گرد او  
دشیک ر دنیا است و رجحش برای دیگر سرا و ، گهها آن

مردی که شکایت ابرا مرکب نجات خود ساخته و عوی ر دخیله و فوات و درمان دودهای دوش  
پردخته است عرب گرفته و مسجده و از دنا و مردم دخیله دانش آموخته برای فهم دین و دوش  
متین ، دلش ر باد صاعد سگینه باز است و سر و احتشرا بر چیده و دلش برم ر بدور افکنده ، بروی  
دو پا استاده و خود دوزن عا ش خریده و برای خدا عزوجل حاشع اس و صوت دوی و دو کهر ا  
بر خاک میسند .

در بهایی از پروردگارش هر اسان است اشکش در د و دلش طیده ، سبل اشک از دیده اش روان  
است و سدهاش از ترس خدا عزوجل لرزان دعتش ندانچه پیش خدا ست بردگست و هراسش از او  
سروش ، بگذران معاش را می است ، عیاش کمتر از بهان است (یعنی آنچه از عبادت و کمال خود به  
مردم عیان میکند کمتر از آنچه است که بهان می دد ) و بکشر ر بچه می داند اکتفاء میکند  
(یعنی در مقام اظهار فضل و صلاح نیست)

قسم أجمعهم على الله جلّ ذكره لا نرى، أودع على أحد نصره الله. يسمع إلهامه و يستجيب له  
إداعه. جعل الله للعاقبة للمتوى والجنة لأهلها أوى، دعاؤهم فيها أحسن الدعاء وسجدهم  
لهم دعاء [و] هم المولى على ما آتاهم «و آخر دعوانهم أن الحمد لله رب العالمين»

### (خطبة لامير المؤمنين ع)

۱۹۴. علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن محمد بن اسمعيل أو غيره عن  
أبي عبد الله ع أنه ذكر هذه الخطبة لامير المؤمنين ع يوم الجمعة  
الحمد لله أهل الحمد ووليّه و منبى الحمد و مدحه ، الذي المديح ، الأحن الأعظم  
الأعز ، الأكرم ، المتوحد الكبرياء ، المستمر بالآلاء ، الدهر بمرّاه والمسلط بفره ، الممتنع  
بقوته المهيمن بقدرته ، والمتعالي فوق كل شيء بحسروته ، المحمود بامتثاله و باحسانه ،  
المتفضل بعطائه و حريل فوائده ، الموسع برزقه ، الموسع بعمه ، بحمده على آلائه و تظاھر  
بعمائه حمد آيرون عظمه حلاله و بملاء قدر آلائه و كبريائه

آنست که سپردمهای خداوند در بلادش و وسیله آمان خدا را بدهمهای خود دفع الایمکتها اگر  
یکی از ایشان بعد از ذکره سوگند یاد کند «بر ارحام دهد و اگر بر کسی برین کند خد» او  
را یاری کند و دفع سهم از و نماید و از او بشود هر گاه با وی مناجات کند و اجابتش نماید هر  
گاه دعا کند خدا سر ارحام حورا برای بوی معرر داشته و بهشت را برای اهل بقوی جایگاه ساخته  
که در آن بهترین حوسه را دادند گوشت سعادت اللهم (دی هر وقت چیزی خواهد این جمله  
را بر زبان راند و بطلب خود رسد از مجلسی ده).

مولایشان آثار را بدایچه داده استشان دعوت کرده است و آخر حواست آن ها اینست که  
الحمد لله رب العالمین.

### (خطبه ای از امیر المؤمنین ع)

۱۹۴. از محمد بن اسمان و با دیگر یک امام صادق (ع) این خطبه را برای روز جمعه امیر المؤمنین  
(ع) ذکر کرده است :

سپاس خدا را مراست که شایسته سپاس است و سر آغاز و سر ارحام آن است و جایگاه آن  
عاز کسده بخش آفرین، برترین والا و برزگوار ، عزیزترین هسی و کرامت شعار بکریائی یگانه  
و بهر گونه نعمت یکتا ، برت خود چیره است و فقر خود مسلط ، بیروی خود میبست و توان  
خود مقدر و ضرورت خود برادر هر چیر است مسوده است بافتان و احسان ، بخشده است به  
عطا و فوائد شایان روزی و روان دهد و نعمت بی کران او را سپاس گرام بدمتباش و پیاپی بودن  
الائش سپاسی که بر ازنده عظمت و جلال او است و بر ازنده آلاء و کبریاانش





وَصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ وَرُؤُوسِي بَعْضِي سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي أَسْأَلُكُمْ لَأَعُوذُ بِمَعْمَلِهِ وَاللَّهُ يَصِيرُ مِنْكُمْ مَعَادَهُ  
وَمِنْهُ عِبَادُهُ هَؤُلَاءِ وَكَمْ وَتَضَرَّكُمْ بِأَمْرِكُمْ وَفَاءَ أَحَالِكُمْ وَبَعْدَ طَعْمِ مَذْكُورِكُمْ فَكُنْ فِيهِ الْبَعْضُ قَلِيلٌ عَنَّا وَ  
عَمَّا كَمَارِ ابْنِ عَمْرِو بْنِ قَلْبِكُمْ فَاحْلُوا عِبَادَتَهُ حَتَّى يَكُونَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا الرِّقَابُ مِنْ يَوْمِهِ  
الْفَصْرِ لِيَوْمِ الْآخِرَةِ الْخُلُوفُ فَاتَّبِعُوا عَمَلَهُ الْآخِرَةَ وَالْأُولَى وَاجْعَلُوا فِيهَا عِبَادَتَهُ الْمَعْتَرَّةَ  
مَنْ اعْتَرَفَ بِهِ لَمْ يَكُنْ لَدُنِّي إِذْ نَادَيْتُ إِلَيْهَا مُسْتَجَابَةً لِعَمَلِ الرَّقَابَةِ فِيهَا الْمَحْسُورُ لَهَا الْمَطْمَئِينُ  
إِلَيْهَا الْمَقْتُونُ مِنْكُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَكَأَنَّ أَرْسَالَكَ مِنَ السَّمَاءِ فَاحْتَلَطَ بِفَسَاةِ  
الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّسَاءُ الْأَنْعَامُ لَا يَدْرِي مَعَهُ أَنَّهُ لَمْ يَصِبْ أَمْرًا مِنْكُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَرَمَهُ إِلَّا  
أَوْ تَتَّعِيهِ عَمْرَهُ وَلَا يَصْبَحُ فِيهَا فِي حَرَمٍ مِنْ آلَاؤِهِ وَخَوَافِ غَيْبِهِ وَفِي حَاتِحَةٍ أَوْ يَمُوتُ بِرِجْمَةٍ أَوْ يَأْكُلُهُ  
مَعَ أَنَّ الْمَوْتَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ وَعَمَلٌ لِمَطْلَعِ وَالْوُفُوفِ مَنْ يَدْعِي لِحُكْمِ الْعَدْلِ تَحْرِي كُلُّ نَفْسٍ دَمًا  
عَمَلًا وَتَحْرِي لَدُنِّي أَرْسَالَكُمْ بِأَمْرِكُمْ وَفَاءَ أَحَالِكُمْ وَبَعْدَ طَعْمِ مَذْكُورِكُمْ فَكُنْ فِيهِ الْبَعْضُ قَلِيلٌ عَنَّا وَ

فاستمعوا له وادعوا إلى ربكم والله والعمل بطاعته والبعد إلى الله بكل ما فيه  
الرضا فانه قريب مجيب جعل الله وإياكم ممن يعمل بمحنته ويحنت بحطه ثم إن أحسن  
الفصل وأبلغ الموعظة وأنفع التذكير كتاب الله حل وعز قال الله عز وجل «وإذ أقرى القرآن  
فاستمعوا له وأنصتوا لعلكم ترحمون»

أستعذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم والعصرين لسان لقي حمر  
إلا ندين آموا وعملو الصالحات وواصوا بالحق وتواصوا بالصبر «إن الله وملائكته يصلون على نبي»  
يأتيها الذين آمنوا وصلوا عليه وسلموا تسليماً اللهم صل على محمد وآل محمد وعلى محمد و  
علي محمد وآل محمد وسلم على محمد وآل محمد كأفضل ماصليين وبأكبر وترحمين وبحسن وتسلمين  
علي إبراهيم وآل إبراهيم إنك حميد مجيد

اللهم أعط محمد الوسيلة والشرف والفضيلة والميراث الكريمه اللهم احسن محمد وآل  
محمد أعظم الخلائق كلهم شرفاً يوم لقاهم وأقرهم منك مقعداً وأخبرهم عندك يوم لقيامة جاهوا

یس در حداد ذکره مبرهید و رضوان خدا شناسد و هم میل طاعت او و مرید جس بدو و  
آیه مایه رضایت او است زیرا او در دست و محبت حد ما را و شمارا از آنها معرود زد که هر آنچه دوست  
دارد عمل میکنند از آنچه مایه خشم او است دوری می جوید.

سپس راضی در تریب داستان و در ساترین پند و سودمندترین یاد آوری کتاب خدا عز وجلست  
حد عز وجل فرموده است (۱۰۴- لا اعراف) و هرگاه خوانده شود مرآت گوش کسبندان و خاموش  
بمانید شاید رحمت شود

حد پناه حرم از شیطان رحیم سلام خداوند بخشیده مهربان، سوگند به هر ۱ - راضی  
انسان هر آنچه در حیران است ۲ - هر آنکس که گریه کند و کارهای شایسته کرد و و هم دیگر  
حق سفاکش کرد و و دیگر را شکستنی سفاکش کردند ۳

(۵۶- لا اعراف) راضی که خدا و در شاهان صوت فرستد بر پسران یا کسان که گریه کند  
صلوات فرستد بر او و درود فراوان.

در حد با رحمت فرست بر محمد و آل محمد و برکت بده محمد و آل محمد و مهر بورز  
محمد و آل محمد و درود فرست بر محمد و آل محمد چون پسرین آنچه رحمت فرستادی و برکت  
دادی و برحم کردی و مهر ورزیدی و درود گفتم بر سراجیم و آل ابراهیم در تو حمیدی  
و مجیدی.

در حد یا محمد (ص) عطا کن وسیله شرف و نصبت و منزلت از محمد، یا خدا یا محمد و آل  
محمد را در روز قیامت از همه خلائق برتر گردان در، در شرف و مقام آن ها را بخود برتر گرد  
کن و آنها را در روز قیامت پیش تو آرم و بدر و مرآت و نصیب برتری داشته باشد، یا خدا یا محمد

أفصلهم عباده من له نصيباً ، اللهم أعظّموا أشرف المقام وحباء السلام وشهداء الإسلام ، اللهم  
والحقابه غير حرای ولانا کین ولانادمین ولانمدلین إله الحق آمین  
ثم جلس قليلاً ثم قام فقال :

الحمد لله أحق من حشي وحمد وأفضل من اتقي وعبد وأولى من عظم ومُحَمَّد بحمده  
لعظيم عائلته وحرييل عطائه ، وتظاهر بعائلته ، وحسن بالائه ، وتؤمن بهداه الذي لا يحوصلهاؤه  
ولا يتمها ساءؤه ولا يوهن عراه ويعود باله من سوء كل الرب وطلم الفس وسعمره من مكاسب  
الدوب وسعصره من مسدوي الأعمال ومكارة الآمال واليهجوم في الأهوال ومشاركة أهل الرب  
والرضا بما يعمل المحادي الأبرار من غير الحق

اللهم اغفر له وللمؤمنين وللمؤمنات ، الأحياء منهم والأموات الذين نوقبتهم على ذنبك  
ومائة مئة منك اللهم قتل حسنة تم وحوار عن سيئاتهم وأدخل عليهم الرحمة والمعزة  
والرصوان وعمر للأحياء من المؤمنين والمؤمنات الذين وحدوك وصدقوا رسوبك ونمستكوا

شرافتمه رين مقام را بده و بخشش دزد و شعاعت اسلام را باو عطا کن  
در خدايا ما را باو پیوند آورده و وفادار به رسوا و پيمان کن و به پشيمان از بد  
کرداري و نه متعرف از حق. إله الحق آمين  
سپس آنده کي نشست و بر خاست و گفت

سپس خدا را سر است شايسته تر کسی که بايد از او برسد و او را ستود و بهترين کسی  
که بايد در و برهيز کرد و او را برسته و سراود بر کسی که بايد او را دررگوار دانست و  
تمجيدش کرد

او را سپاس گزاييم برای بي ماری کلاش و بخشش شداش و پیوست بود بهمهش و  
حسن آرمایش و بلاش و رهبري و نگرويم که بر و او خاموش نگردد و بلندش بست و هموار  
نشود و حقه هایش سستی نگيرد .

و بخند بهاييم از بد عادتني هر برديد و بددلي و از تيرگي خنده ها و از او آمرزش  
جوئيم درباه دست آوردن گنهان و از او بگشايي خواهيم از کردارهای بد و آرزوهای نامجاز  
و هجوم در پريگاههای هراسناک و هم کاري با اهل ريب و بدبينان و از خشودي در آنچه بدکاران  
در روی زمين بناحق کنند

باو خدايا ما را بيمارز و همه مردان مؤمن و زنان مؤمنه را ؛ زنده باشد يا مرده باشد آن  
کسانیکه بر کيش خود جان آنها را گرفتني و بر ملت و آيين پيمبرت

ماو خدايا حسات آنها را بنذر و از سيئات آنها در گذر و رحمت و آمرزش و رضو نديدن  
ها درمي دار و بيمارز زنده های از مردان مؤمن و زنان مؤمنه و آنکساني که بر را يگانه پرستند

بديك وعملوا به، فصفت واقتدوا بسنتك وسوا سنتك وأحلوا حلالك وحرموا حرمك وحافوا  
عقبت ورحواتوك والوالأولياءك وعادوك أعدائك اللهم أقلل حساسهم وتجاوز عن سيئاتهم و  
أدخلهم برحمتك في عبادك الصالحين إلى الحق آمين

و رسولت را بعد بی کردید و بدیت چسبیدید و هر نعمتی عمل کردید و زیعمورت پیروی مودید  
روش و سنت بو را بر جای داشتید و خلالت را حلال شمردید و حرمت را حرام شمردید و زکیر  
بو ترسیدید و « و است اعدوا دشمنان دوستی کردند و بدشمنان دشمنی کردند  
دارجها حسانت آب را بدیدر و رسالت و کردار پای آنها در گذر و برحمت آسان و در  
شمار بدههای حوت در آور اله الحق من

شرح - از مجلسی « ره » - « قوله استبد » - این يك صورت استعاضه است كه در اخبار ما  
وارد شده و مورد دیگر هم و درست

۲- همین تعبیر باضافه ان الله هو السميع العليم

۳- اعدوا لله من لدن اعدائهم ارحم الله هو الماح لعدم

۴- اعدوا لله السميع العليم من الشيطان الرجيم

۵- صورت ۴ باضافه و اعدوا لله ان يعصرون

۶- اعدوا لله من اشيئان الرجيم كه ارحم الله ما، اه قرآن مشهور تراست و اظهر اینست كه همه

جایز و مجز است

پس بدانكه ذكر آیه در این جا دلالت دارد كه اشیات مخصوص برائت امام در جماعات است  
چنانچه در برخی اخبار رسیده است و آیه بمعنی عام خود دلالت دارد بر وجود استماع هر قرآن قرآن  
و اخبار دیگری هم در این باب وارد است و معنی در این مسئله در کتاب صده گذشته - پایان نقل از  
مجلسی (ره) .

من گویم - چون حصه امام جمعه هم در بعضی احکام با امام یکی است و بنكه همراه امام  
است گر هم در این سال و خوب سمع برائت در آن در ضمن حصه جمعه استعاده شود معمم آن  
در مورد دیگر مشکوک است

« قوله وشاعة الاسلام » معنی شاعنی كه بر اهل اسلام است

دو و مشاركه اهل درب « معنی كسانكه شك و تردد و بددلی دارند در راه دین با  
كسانكه مردم است آنها بدین هستند از بهر اینكه متهم به عبادت اسرفت و حق هستند - پایان  
نقل از مجلسی ره.

من گویم - ظاهر بنكه اهل درب اشاره بحکم کبری از بددلال و بی عقیده های مردم گویم  
بوده بنكه در شمار پیروان امیر المؤمنین هم بودند و در کمال بددلی و نفاق عمل میکردند و در اجراء  
امور حکومت امیر المؤمنین همیشه کارشکنی و اخطا و محال می نمودند و یکی از سران معروف آنان همان  
اشعث بن قیس کندیست كه كار مخالفت را با آنها کشانید كه با سوسمازی از راه اسبها بیعت کرد  
و آنها امیر المؤمنین بودند و در سابق شمه ای از حال او در متن شرح گذشته و امام فرمود در خون  
امیر المؤمنین (ع) دست داشت

۱۹۵ - الحسين بن محمد الأشعري عن معلى بن نجر، عن الحسن بن علي الوشاء، عن محمد بن العيص، عن أبي حمزة قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول لكل مؤمن حافظ وسائب، فالحافظ هو الذي يحفظ ما لله من المال والسائب يأمن جعفر؟ قال، الحافظ من الله بدارك وتعالى حافظ من الولاية يحفظ به المؤمن أيما كان وأما السائب فبشارته عليه السلام بشار الله بدارك وتعالى به، المؤمن أينما كان وحيثما كان

۱۹۶ - عده من أصحابه، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن محمد، عن حماد، عن الحسن بن أبي عمارة عليه السلام قال، خلط الناس بينهم ومعنى بعضهم ففهم

۹۵ - از ابی حمزه گویند شایع آمده بود (ع) مردمی بر وی هر مومنی را حافظ است و سائب گفتیم یا ابی جعفر حافظ چیست و سائب چیست؟

مردم حافظ نگه می داشتند بطرف خدا بدارک و عالی را بخیر ولایت که بوسیله او مومنی را در هر جا نگه میدارند و ما سائب می فرموده معنی است (ع) که خدا بدارک و عالی بدان مومنی را در هر جا باشد نگه میداری و می کند

شرح - از مجلسی «در» - «دو» من الولاية «-» نامه من آری بدان است - این معنی که حافظ است از بالا، بخاطر ولایت ائمه (ع) بدان معنی که برای حفظ و نگهداری ولایت از او ایستاده می کند که از دستش رود و بدست هر که باشد در او ایستاده یا صله بر او حفظ است بدو وجه:

۱ - بعد از مصافحه معنی حافظ او است مصداق ولایت و ارمیای او آن

۲ - معصود ولایت بر ائمه بر حق باشد معنی او را از ایالات ولایت دیگران نگهدارند

۱ - بلکه من بدان معنی که مومنی را نصیحت کرد که - ولایت است

من می گویم - و اما کلمه سائب از سبب است یعنی عطا یا یعنی چریان معنی جاری است در روزگار یا از سبب معنی چیز که مخصوص کسی است و منظور اینست که شامل حال همه مومنان است

دوله - بشاره معنی «دو» معنی مرده بلکه از بعد در هنگام مرگ مومنی میرسد در دوزخ سعادت بدو و بوجه بعدی ممکن است معصود را بشارت قرآن باشد یا جوابهای خوش

### (دستور معاشرت)

۱۹۶ - از مجلسی از امام صادق (ع) فرمود: یا مردم در آمیز و از هادای بیادمانی و هر دمانی را آدمودی از آن ها بدست ماید

شرح - از مجلسی «و» - میفرمایند مردم را آمیزش کن زیرا چون آن ها را آدمودی از آن ها بدست آید و آن ها را وامیگذاری از آنچه که از درون مردم سو آشکار میشود در اینجا بعضی امر آمده است ولی معنی خبر دارد تا آنکه گوید

۱۹۷ - سهل ، عن یکر بن صالح رفعه ، عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال : الناس معادن كمعادن الذهب و لقصّة فمن كان له في الجاهلیّة أصل فله في الاسلام أصل .

ظاهر اینست که امر وارد در این حدیث هم بر معنی حدیث دارد یعنی هر گاه در مردم معاشرت کنی تا آنکه متوجه شوی و بر این معنی به تلخیص در اینها بدست آید و صلاح آنست که بر این مردم معاشرت نکنی و نه در این آنها سر نکنی

۱۹۷ - از یکر بن صالح صد دارسانیده : امام صادق (ع) فرمود : مردم معدنها باشند نه مانند معدنهای طلا و نقره پس هر که در دوران جاهلیت عصر پاکی بوده است در اسلام هم عصر پاکی داشته.

شرح : از معنی دره - « دولت اساس معادن » عامه این روایت را از پیغمبر « ص » چنین روایت کرده اند

مردم معدنهاست چون معدنهای طلا و نقره چنان امان در دوران جاهلیت چنان آنهاست در اسلام هر گاه در این معدن و در روایت دووجه دارد

۱ - مردم در سعادت و فساد و اخلاق و خردمندی خلاف دارند چون حیوانی که در معدن ها است زیرا برخی آنها طلاست و برخی نقره و هر کس در جاهلیت خوش باطنی و خوش خلق و خردمند و باهوش بوده است در اسلام هم رودی مسلمان شده و مسدود به اخلاق غالبه گردیده است و از گردانیدن پس از دانستن آن دوری گزیده.

۲ - مردم از نظر شرافت و عبادت و دگرگی اخلاف : مردم بعد از اخلاف معادن و هر که در جاهلیت در هل بیت شرف و درعت بوده در اسلام بر کسب شرافت دسی گرفته ست و مکرم اخلاق موصوف شده و آنها در دوران جاهلیت شریفه کرده بجا آمدن که در صفحه اسلام استخرج شده اند و هر کدام سودی داشته اند . باین هل از معنی ده

من گویم - کلیه الناس معادن دلالت دارد بر اینکه هر فردی از بشر دارای استعداد مخصوص بخود است و همه استعدادها خوبست و اخلاف آنها به اینست که برخی خوب و برخی خوبتر است بشر از عصر خود طلاست و باین است و این استعداد حیوانی و نقره ای باید بابت پرورش عمدی و ریاضت اخلاقی استخراج شود و جوهر خود را بماند و به این معنی مواهبت موصوف آیه شریفه (۷۲) - (الاسراء) و ما آدمیزاده را گرامی داشتیم و آنها را پرورش دادم و بمانان باز گردیم و از خودا تک های خوب بها رودی گردیم و بر بسیاری از چه آفرینیم . باین برتری دادیم - و هم موافق باین آیه است (اسیاف ۵) هر آینه انسانرا دوزیم برین اندامی آفرینیم

در آنچه خلاف وزج و نمدی از بشر سرزد برای آنست که وسیله اسبخر و جوهر و گوهر هستی در هم شده ست و همه بدنها عادت از خاکسره های سیاه آمیخته باطلا و قره وجود او است که باید برادر ریاضت و حسن تدبیر و پرورش او وجود او بدور شود و بدین بارود بشر جوهر و بگوهر عینی خود پیسرود وجود در هر گونه آلودگی باث میکند و بدین و که عم و حکمت و اخلاق عالی است بدینا از عی شود و این سیر تکامل جامعه مشریت.

۱۹۸- سهل بن زیاد، عن یکر بن صالح، عن محمد بن سنان، عن معاوية بن وهب قال مثل  
أبو عبد الله عليه السلام سبب شعر لابن أبي عتب

و ينحرب الرواء منهم لدى الصبح ۵ ثمانون ألفاً مثل ماتتحر البندن

وروی غیره البزل .

ثم قال لي : تعرف الرواء ؟

قال قلت جعلت فداك يقولون إنهم يعداد قال لا ، ثم قال عليه السلام دخلت الرئي ؟  
قلت نعم ، قال أبيت سوق الدواب ؟ قلت نعم ، قال رئت الحبل الأسود عن يمين الطريق ؟  
بلك الرواء ؟ يقتل فيها ثمانون ألفاً منهم ثمانون رجلاً من ولد فلان كلهم يصلح للحلاوة ، قالت  
ومن به مثلهم جعلت فداك ؟ قال به مثلهم أولاد لعجم

۱۹۸- از معاوية بن وهب گوید امام صادق (ع) ست است از شعر ابن ابی عتب . - دل جت .

و ينحرب الرواء منهم لدى الصبح ثمانون ألفاً مثل ما سحر اسدن

در ظهر بزوراء از ایشان گردد هشتاد هزاران چه شتر قربانی

در روایت دیگر بجای کلمه لندن لزل آمده است و آب جمعی شراب روی و پرومید است  
گویند من گفتم قرأت می گویند روراء همان بعد از است و رمود ۹۰ سپس و رمود ۲۰ به روی  
دوته ای؟ گفتم آری، و رمود هزاران چاهان روی؟ گفتم آری و رمود آب کوه سبها که سبت  
راحت جاده ست دهنده ای؟ همان است روراء که در آن ۸۰ هزار کشته شود و ۸۰ مرد از آنها از  
دریدن هلاک که همه شبسته حلاوت شمرده شود گفتم در است چکسی آهوار میکند؟ و رمود  
عجم ده ها آنها را میکند

شرح - از محسنی و ده ۵ - ۵ عرف روراء ۵ - ویروز آمدی رای روراء این معنی دیگر  
کرده است

۱- مالی بود ، آن حصه که یکی از عربها سب ۲- چاه دور ۳- دوح ۴- طرف ۵- هر ۵-  
کمان ۶- حده ۷- بعد از درای دره ای دوری آن از بروی جدا است ۸- مکانی است در مدینه  
بر باب مسجد ، حدای بوده ست در حیره ۹- ازاضی دور دست ۱۰- زمی دوری جم

من گویم ممکن است روراء در این خبر نام محلی باشد درزی یا معصود روراء بعد از نباشد و  
امام که فرموده بعد از نیست معصودش بعد از کچه است و شاید در اینجا محلی به این نام باشد و اشاره  
باشد سر دسکه در میان مامون حیان طرف درین و و طر در ارباب مین واقع شد و بسیاری از بی عباس  
در آن دست عجم را ده ها که طر در از مامون بودند کشته شدند و سایر اول شاره است بواقع یکبار  
زمان امام باقر با بردن مامون واقع می شود و شاید اس ای عقبه این پیشگوئی از امام معصوم شیده و آنرا  
نظم آورده است .





إليهم ويعيه هؤلاء، وتصيغه هؤلاء، فأولئك الذين يجعل الله عز ذكره لهم محرراً ويرزقهم من حيث لا يحتسبون

وفي قول الله عز وجل «هل أتيت حديث العاشية؟» قال الذين يعشون، إماماً إلى قوله عز وجل «لا يسمن ولا يسمي من حوخ» قال لا يسمنهم ولا يعيهم لا ينعهم الذحول ولا يعيهم الفعود

استاده گنبد، آنست که کسیکه خدا عز وکره برای آنها راه روح گشاده و رزق آید که گناه ندارد، بان زوری داده است

شرح از مجلسی ده - «قوله يوم يومهم» یعنی در پیرو و داوانی از آنها برترند، قوله «ويعيه هؤلاء» یعنی همراه و حاصل آنست که بهمان طور که بن برقی جمعی، برآمده میشود و رفته می ماند همچین روح پرومند می شود. ۱. عدای روحانی از عزم و ایمان و هدایت و حکمت و بی آنها مرده است در راه رسیده ها و مقصود آنست که همان طور که آیه دلالت دارد بر اینست که تقوی سبب فراهم شدن روزی جماعت است از راه بی گمائی همین طوری دلالت دارد که سبب حصول عدای روحانیت از راه بی گمائی.

دنباله حدیث ۲۰۹ -

و در تفسیر روز خدا عز و جل (۱ - لماشة) تا حدیث عاشیه را دانستی؟ فرمود: «مقصود از جماعت عاشیه کسانی هستند که ایمان ندارند و گرد امام را در می گیرند، آنجا که خدا عز و جل میفرماید (۲) چهره هائی در آنروز پرموده است ۳ کار کرده و روح دهنده است ۴ در آتش سوزان گرفتار است ۵ از چشمه جوشان نوشاست ۶ خوراکى ندارد جز خوراک دوزخى) به دره کینه و نه سود بخشد و گرسنگی - فرمود روزی گرد آمد بدین سوئی ندارد و آنها را بی باز نکند نه و روزشان سودی دارد و نه نشستن آنها بی نیازی آرد.

شرح از مجلسی ده - «الذين يعشون الإمام» آنرا بهر جماعت کرده آنست که گرد امام میروند و از محالوت و استعاده ای از امام سر نه چون ایمان او ندارند و انکار دارند پس مقصود از خوراک در این عصر خوراک روحانی است یعنی خوراک روح آنها جز شکوک و شبهات و آزار فاسده نیست که مانع خوراک دوزخیان است در آنست که سودی در دوزخ و ضرر هم روح دارد پس این لایسمن صدمه صریح نیست و بلکه راجع بر وقت و آمدن و مامت و ممکن است راجع به هم باشد و مقصود این باشد که امام بآن ها عدای روحانی خوب می دهد و چهار آنها طیاره نکند بلکه راه نقیه هابرا بآن ها مگوید که موافق نظریات فاسد آنها است و برای روح آنها مانع خوراک دوزخیان است پس نفوذ حکام آنها میریزد و ممکن است مقصود از کسی که گرد امام میگیرند آنها باشند که از مخالفان و موافقان دور امام قائم (ع) حسم میشوند و امام بهم خود در مانده آنها حکم میکند و آنها را میکشد و بخوراک دوزخی میرساند.

۲۰۴- عنه . عن علي بن الحسين عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل "ما يكون من حول ثلاثة إلا هو" انهم في لاجمة إلا هو سدسهم ولا أدنى من ذلك ولا أكثر ولا هو معهم أيما كانوا ثم يستقيم بما عملوا في الفياضة . قال في كل شيء عليهم . قال برأت هذه الآية في فلان وفلان وأبي عبد الله الحرّ أح و عبد لر حمن بن عوف و سلم مولی أبي حذیفه و ادمعیر بن شعبة حیث کتبوا . لکتاب یسمی و به ، و هو فموا لکن مصی نجا لایکون الخلافة فی سبب هاشم و لا اسوّه اندا ، فأمر لله عز وجل فیهم هذه الآية ، قال قلت . فو به عز وجل "أم أوبروا أم أفرأهم" من ثم أم یحسون أم لا سمع من رثهم و نحو هم بلی ، رسلال یهم یکنون ، قال و هذان الایان برکت فیهم ذلك اليوم ، قال و بعد الله عليه السلام لعلک دری آده کان یوم یثمه یوم کتب . لکتاب . یلایوم قبل الحسین عليه السلام و هكذا کان فی سابق علم الله عز وجل "و لای أعلمه رسول الله ﷺ أن یذا کتب الکتاب قبل الحسین و حرّح الملک من سبب هاشم و قد کان ذاک کله .

۲۰۶- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۷) - المعادلة ردی میں سے کس باشد چرا که حد چهارمین آنها است و به مانند یکدیگر چرا که او ششمین آنها است و به میان کبر و با بیشتر چرا که و همراه آنها شده و سپس روز دامت لها را و باجه عمکردند نگاه میسازد زیرا حد و به چهارده است

فرمود این آیه در باره فلان و در باره و عده حرّح و عمار حمن بن عوف و سلم مولی ای حذیفه و معیر بن شعبة باری شد آنگاه که میان خود عهدنامه می و ششم و موافق کردند و همان بود که اگر محمد (ص) در گذشت خلاف و به هرگز در سبب هاشم - شد و خدا عزوجل بن پیارا در باره آنها نازل کرده است

گوید کفیم قول خدا عزوجل (۷۹- الز حرف) بلکه مرتب است و ابرم کردند ، راستی ما هم ابرام کن هشتم - یا بلکه پندارند که ما چنان و رازگونی با بر شوم ؟ باری فرستاده ما همراه آسان میوسند - فرمود این دو آیه همار و در باره آنها باری شد

امام صادق (ع) فرمود شاید و به در آنکه زوری باشد که ماسد آبرور باشد که این عهد نامه نوشته شد (یعنی در جنات و سوه توطنه و بدبختی مردم به هرگز چنین زوری نبوده) جز در آنکه حسین (ع) کشته شد (روز عاشوری) در علم خدا عزوجل چنین گذشته بود و همان را رسول خدا (ص) علام کرد که

هرگاه آن عهدنامه نوشته شد حسین (ع) کشته شود و حکومت در سبب سبب هاشم برود و به به باشد و تحقق پیدا کرد

شرح- از محسنی ده ر مصاوی در تفسیر ۲ من بحوی شده و به رازگونی به چاه و در سه رازگو

قَدْ تَرَى طَائِفَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اسْمَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَب إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرِ  
فَعَادِلُوا، لَتَلَوْنِي تَعْمِي حَتَّى تَحْمِيَ، إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ، قُلِ الْقِتْلَانِ إِنَّمَا  
حَاء تَأْوِيل هذه الآية يوم النصرة وهم أهل هذه الآية هم الذين بعوا على أمر المؤمنين عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فكان  
الواحد عليه قتالهم وقتلهم حتى يعيئوا إلى أمر الله ولولم يصنوا لكن الواحد عليه فمأمر الله  
أن لا يرفع أسيف عنهم حتى يعيئوا ويرجعوا عن رءسهم لأنهم بايعوا طائعين غير كارهين وهي العتة  
البايعه كما قال الله تعالى فكان الواحد معي أمير المؤمنين عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أن يعدل فيهم حيث كان ظهر  
بهم كما عد رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في أهل مكة إنا من علمهم وعقبي و كذلك صنع أمير المؤمنين  
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بأهل النصرة حيث ظهر بهم مثل ما صنع النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بأهل مكة حدود العمل والعمل

« لا و در مردم » معنی جدا آنها است و در آن ها را میباید و ذکر عدده و رج  
دو وجه دارد

بش مورد بر دل جمعه سری سه سری و پنج سری و ده ست

۲- حد صدق است و حد را دوست میدارد و او را عدد تعداد سه و پانز و پنج است

دولا اکثر (از دو مهم) « بی آنچه میان آنها را گرفته شود در هر جا باشد حد میباید در  
علم خدا در همه جا است و اختلاف مکان در آن بجا دارد  
دوله حدست ۲۰۲

گفتم (۹- لعنراب) و اگر دودسه از مؤمنان بهم جنگند میان آنها را اصلاح بدهند و اگر  
یکی را آنها بر دیگری شوند و تجاوز کرد آن شورش و معنای جنگید با محکم جدا برگردد و  
سر نهد و اگر برگشت میان آنها را بدالت اصلاح کند

فرمود موضوع دو گروه میماند و همانا رسول و حسن آن در روز جنگ نصره و در جنگ  
جس) و آن چه مورد پس نه شدند و معصود گداست که بعد از مؤمنان (ع) شود و بعد بر او و جپ شد  
با آنها سرور کند و از آنها بکشد با محکم حد برگردد و اگر بر میبگشند طلق آنچه حد باز کرده  
است بر و لازم و در که بیع از آنها بر ندارد و از دین خود برگردد و جنت او را بکشد و بر آن  
ها از روی دلخواه سب کرده و زند و زوری در میان بود و هم آنها بودند گروه شورش و متجاوز  
چنانچه حد میبیر کرده است و بر غیر مؤمنان واجب بود که پس از پیروزی بدانها با آنها بدالت  
رفتار کند چنانچه رسول خدا پس از فتح مکه با درفش اهل مکه بدالت رفتار کرد همانا بر تمامیت  
بها و در آنها در گذشت و امر المؤمنین (ع) با اهل نصره چنین کرد هکسکه بر آنها پیروز شد  
میباشد کاریکه بسمیر با اهل مکه کرد کاملاً بر او و موافق

شرح از مجلسی - « دوله لانهم بایدوا عتاین » بر جمله برای بیان کفر و بی آن ها  
ست و خطر عمده همه فرق اسلامی بر غنچه مخالفان این است که مدد و جوب طاعت از پیشوی  
اسلامی بر بیعت است و آنها بدخواه بیعت کردند و عهد و شکست و در شورششان بر حکومت  
اسلامی شدند





قال : فقام إليه عقيل فقال له : والله لمجملني وُسُود بالمدينة سواء ، فقال احسن  
أما كن ههنا أحدُ يتكلم غيرك ، وفصلت عليه الأربعة أوتشعوى .

۲۰۵ عدد من أصحابه ، عن سهل بن زيد ، عن ابن محبوب ، عن علي بن رئاب ، عن أبي  
عبد الله عن أبي جعفر عليه السلام قال : رسول الله صلى الله عليه وآله يقول على الصفا قال يميني هاشم يميني عبدالمطلب  
يميني رسول الله إليكم وإني شقيق عليكم وإن لي عملي ولكل رجل منكم عمله ، لا تقولوا : إن  
نجد منّا وسدحل مدخله ، فلا والله ما أولنا نبي منكم ، لا من غيركم يميني عبدالمطلب إلا المنصور

فرمود عقل کرم الله وجهه را حاضرت در بر من حضرت و گفت  
تو بعد من و یک حیاه را در مدینه برابر و هم ترا و منکی ، فرمود بشن آید استعجاب تو  
دیگری بود که سخن گوید و اعر من کند ، تو را بر آب سیاه برتری بسبب جر مسدود در دیانت  
و یا شقوی .

شرح - از مجلسی «ره» - می ، یعنی عسکرت و حراج است و شرب مدینه الرسول است یعنی  
تا یک محله حرما دارم چیری از عسکرت و حراج شماها نگاهم . یا مان ، نقل از مجلسی ره

من گویم علی (ع) در آغاز دست گرفتن زمام حکومت اسلامی . وجه خود را معصوف بریشه  
مساد و سم کاری بود و برنامه حکومت خود را ریشه کن کردن این مساد اعلام کرد او به حوی  
می دانست که ریشه مساد در جمیع ، دما حلی و حرص بر جمع مال دین است و اگر عدالت مالی و  
توزیع ثروت بر اساس ملاحظه عموم رعایت باشد سرچشمه مساد خشک میشود و مفسد دیگر خود وجود  
از میان می رود و باین حساب در آغاز حکومت خود اعلام کرد که من خود بیاری مدازم درهم و دیناری  
در دست لعل مسلمانان را بردم و خود احتصاص دهم و دیگران هم مانند من حساب را برای خود دیگر  
دارند و توقع بی جا از مال عموم نداشته باشند .

و اینکه معرماند با یک وجه در مدینه بر سر پا دارم چیری از شماها نگاهم دو وجه در د  
۱ - من شماها امخاری خدمت میکنم و بوضع حقوق دین است و بدادم و حقوق مالی امامت  
را به ملت اسلامی وامیگذارم .

۲ - من مدینه بکی از شماها رای خود سهم بر میدادم و از نظر تعبدی حکومت حق بشری  
در برابر خدمت خود توقع ندارم

### (یک اعلامیه از پیغمبر (ص) خطاب ببنی هاشم)

۲۰۵ - از اناعیده از امام باقر (ع) فرمود رسول خدا (ص) بر کوه صفا ایستاده بود فرمود ای  
بنی هاشم ای بنی عبدالمطلب راستی من رسول خدا یم سوی شما و بر شماها مهر دادم و راستی من  
و کار من با کرد و خود مست و سرو کار شما هم با کرد از خود شما است ، بگوئید محمد از ما است و  
ما به همراه و دو به هستیم به جدا دوسان ، من شما وار دیگران ، ای بنی عبدالمطلب کسی نیست  
جز پرهمر کارن

ألا فلا أعرىكم يوم الفصامه بأنون تحملون الذئبه على ظهوركم ويأتون الناس يحملون  
الاحرة ، ألا إنني قد عذب إليكم معابني وبسكم وقيمائي وبين الله عز وجل فيكم  
۲۰۶ - عده من أصحابه ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبيه ، عن لص بن سويد ، عن  
الحلي ، عن ابن مسكان ، عن زراره ، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال رأيت كائني على رأس جبل والناس  
يصعدون إليه من كل جانب حتى إذا كثروا عليه تطاول بهم في السماء وجعل الناس يتسافطون  
عنه من كل جانب حتى لم يبق منهم أحد إلا عصاة يسبره ففعل ذلك خمس مرات في كل ذلك  
يتسافط عنه الناس ويبقى تلك العصاة أهدأ من قبس بن عبد الله بن عثمان في تلك العصاة - قال فما  
مكث بعد ذلك إلا نحو من خمس حتى هلك

۲۰۷ - عنه ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن حماد بن عثمان قال حدثني أبو بصير قال  
سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول إن رجلاً كان على أميل من المدينة فرأى في منامه فعله يطلق  
هلا دور دست، حیر من شمارا نسیم که سحر آمد آمد ما باز سبکی و دسارا بدوش خود  
سحر دیاور د و دیگر مردم که بست من سگاه اند آحر ترا با خود دیاور د  
هلا که من میان خود و شماها و حد عزوجل رفع صدر شما را کردم و حق تسلیم و حیر خواهی  
را بجا آوردم.

### (داستان خواب امام باقر (ع))

۲۰۶ - زراره از امام باقر (ع) فرمود خواب دیدم که گوی بر سر کوهی هستم و مردم همه  
از هر سو بدان بالا می آیند و چون فراوان بر آن برآمدند آن کوه آنها را برداشت و سر آسمان  
کشید و مردم از هر سوی آن فرو می افتادند تا جایی که کسی بر آن نماند ، هیچ بوست چپ کرد  
و در هر بوست مردم بر آن فرو می ریختند و آن گروه اندک بر آن می ماندند ، هلا که قیس بن عبد الله بن  
عثمان در این گروه بود گوید پس از آن درنگی نکردم و به اندازه پنج (جز نه اند ده) دو سال حق و  
همین درست است) تا آنکه مرد

شرح - (محسسی دره) - و قوله و جعل لباس يتسافطون عنه - شاید اشاره بعبه هسا  
باشد که پس از روی رج رانند و سیاری ذشیعه در این میان بر گشتند

قوله (أما ان قیس بن عبد الله بن عثمان) من گویم که کشی از حمدویه بن بصیر از محمد بن عیسی از  
صبر نهانند این حدیث را روا کرده است و در ضمن آن است که میسر بن عبد الریز و عبد الله بن  
عثمان در این گروه بودند و پس از آن قریب یکسال شمر ماند و هلاک شد صدوات لله عنه و قیس  
در کتب رجال نامرده شده است

۲۰۷ - ابو بصیر من ، در گفت که از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود راستی مردی در فاصله  
چند میلی شهر مدینه بود و خوابی دید و نه او گفت نزد امام باقر (ع) برو و نه او ساز بخوان



فصلٌ على أبي جعفر عليه السلام قال الملائكة نعتنه في البيع ف جاء الرجل فوجد أبا جعفر عليه السلام قد توفي

۲۰۸ - علي بن إبراهيم ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبيه ، عن أبي عبد الله عليه السلام قوله نهائي «وكنتم على شعاعه من النار فأنقذكم منها» (محمّد) «هكذا والله بول بها جبرئيل عليه السلام على محمد عليه السلام»

۲۰۹ - عده ، عن أبيه ، عن عمر بن عبد العزيز ، عن يوسف بن طيمان ، عن أبي عبد الله عليه السلام «لن تنالوا البر حتى تنفقوا ما تحبّون» هكذا فقرأها .

دیرا مرشته‌ها او را در بیع غسل می‌دهند و آن مرد بدیده آمد و دد که تمام باقر (ع) و مات کرده است.

### (تفسير بك آية)

۲۰۸ - از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا صبی (۱۰۳ - آن عمران) شما هر برگه دورخ بودید و خدا شما را (محمد ص) از آن نجات داد - خدا که جبرئیل آن را محمد (ص) چوین نازل کرده است

شرح - یعنی معهود از این آیه - عازش در سوره محمد (ص) بوده است و علام لروم دعایت و شکر گذاری او و ولی مرده آنرا فراموش کردند و دعایت محمد و آل و در پشت سر برداشته

### (تفسير بك آية)

۲۰۹ - از یوسف بن طیمان از امام صادق (ع) که (۹۲ - آل عمران) لن تنالوا البر حتى تنفقوا ما تحبون (ممانعتیون جل) هیچ‌چیز آنرا نخوان

شرح - از مجلسی ده - «دوله تنالوا البر» یعنی تعقیف مرواحسان که کمال حیراست نامه بر لیبیکه رحمت و رحمت و بهشت است هرگز برسد باز بچه دوست دارید افاق کنید در همه مسرات معرویه که روایت شده چیزی است و معاش اینسکه بعضی از مال خود و یا بعضی از آنچه دیدار چاه و مقام در راه حد بدل کنید و نی را در طاعت او یا خوب دلرا در راه او، و گفته شده است که من برای بیان است به عیص ولی در اکثر نسخه‌های کتاب معای محمود ممانعتیون است یعنی افاق کند همه بچه را دوست دارند و مرود آنرا چنان بخوان

و این حدیث دلالت دارد بر عوار بلاوت قرآن برورانی هر مرادات سمع و یا عشر مشهوره واحوط نیست که از این يك مورد بعدی شود زیرا احباب متواثره رسیده است که ائمه صاحب خود را بخواندن قرآنیهای مشهوره تقریر کرده‌اند و مروده‌اند همای را بخوانید تا امام همام علیه السلام ظهور کند

۲۱۰- عه ، عن ابیہ ، عن علی بن اسیط ، عن علی بن ابی حمزہ ، عن ابی بصیر ، عن ابی عبد الله علیه السلام «ولوا انما کنتم علیہم ان اقلوا انفسکم (وسلموا الالامام تسلیماً) اذ اخرجوا من دیار کم (رضی له) ما فعلوه لاقلیل منهم ولوا ان (اعل لحلاف) فعلوا ما یعطون به لکن حیر الهم واشد تفتیاً وفي هذه الآله «ثم لا یحدوا فی انفسهم حر حاتم ما فصب (من امر الوالی) ویسلموا (الله الطاعة) تسلیماً»

۲۱۱- علی بن ابراهیم ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن ابی حمزہ الحصین بن محارو ، عن عبد الرحمن بن وریع بن حشیش بن حمزہ السلولی صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله ، عن ابی الحسن الاول علیه السلام فی قول الله عز وجل «اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم فاعرض عنهم (وقد سمعت علیهم کلمة الشفاء وسبق لهم العذاب) وقل لهم فی انفسهم قولاً بلیعاً»

### (تفسیریک آیه)

۲۱۰- زانی بصیر از امام صادق (ع) (در باره ۶۶- الساء) «و اگر ما بر آید ، سویم و فرمان دهیم که خود را بکشید» بحوبی تسبیح امام شوند «با ار حابهای خود کوچ کنید» سری رصابت مام «هر ندکی آید ا حراء بکشد و اگر که مخالفان ایدم دهد آنچه را ، دانها بدیده شود بریشان بهتر و پابرجا تر است» و در حدود این آیه است که (۶۵- الساء) «سپس بیاید در دین خود بگرانی از آنچه تو مضایقت کنی» (در باره امام) «و تسلیم کنید برای خدا طاعت خود را تسلیم از روی دل».

شرح- از مجلسی ده- قوله تعالی «ان اقلوا انفسکم» یعنی خود را در میدان جهاد ، معرض قتل آورید یا مانند سواران خود را بکشید «دوله و سلما» ظاهر حر است که این قسمت در قرائت آنها جزء آیه بوده است و ممکنست معصوم مسلمان باشد یعنی منظور امر قتل در صورت ممانعت بپایان فعل از معصومی ده

من گویم طاهر حدیث است که جمله «لا یحدوا فی انفسهم حرجاً ما فصب» جزء این آیه است ولی در صحت آن تردید است آیه ۶۵ صحت شده است و ممکنست این دو آیه از نظر انضمام (ع) و در مصحح ایشان یث آیه بحساب آید

۲۱۱- از ابی حمزہ الحصین بن محارو بن عبد الرحمن بن وریع بن حشیش بن حمزہ سلولی صاحب رسول خدا (ص) از امام کاظم (ع) در تفسیر قول خدا عز وجل (۶۳- الساء) «باید که شما امید اند چه در دل دارید از آنها رو گردان (در اسارت آنها ندیختی است و عذاب بریشان پیشی شده است) و بگو بآنان در باره خودشان گفتار و سائی

شرح- از مجلسی ده- «اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم» در وصف منافقان صاهر ساز است معر باید بآنها بگوشت آنچه را در دل دارند خدا میداند و گمان و سوگند دروغ سودی ندارد و خود از شکجه و محاذات آنها صرف نظر کنی زیرا مصدحت ، بگهداری و سازگاری ، آنها است

۲۱۲ علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن عمر بن اذينة، عن يزيد بن معاوية قال: تلا أبو جعفر عليه السلام أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم فإن حقت تاراعاً في الأمر فجعوه إلى الله وإلى الرسول وإلى أولي الأمر منكم ثم قل كيف يأمر بطاعتهم وبرخص في مناعتهم إسماعيل قال: ذلك للمؤمنين الذين قيل لهم «أطيعوا الله وأطيعوا الرسول»

فونه «و قر لهم فی انفسهم» یعنی در مآزه مخصوص آنچه در دل خود دارند با آن‌ها سخن بگو بلکه دل آن‌ها اصلاح شود بمعصود است که معرمانه با آن‌ها گفتگو کن، بلکه در آن‌ها اثر کند ۲۱۲ - بریدن معاونه گوید امام باقر (ع) حواشی بر آیه (۵۹ - النساء) از حدادان در رد و از رسول خدا (ص) و صاحب الامر خود و اگر از براغ در چیزی برسید آنرا بخدا و رسول برگردانید و در مآزه آن صاحب الامر رجوع کنید، سپس فرمود چگونه فرمان دهد بطاعت آن‌ها و اجازه دهد که با آن‌ها بر عود طریقت شود همان‌ها را دستور رجوع بری حل اختلاف را کسانی گفته که با آنها گفته شده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

شرح - از مجلسی ده «دوره مان حتم سار» صادر است که درین عصر مآزل شده باشد و ممکنست معصود، عیبر آیه باشد و آن است که معصود از این جمله براغ و خلاف مان رعیت و اولو الامر است چنانچه بشر معمران گفته اند بلکه این حفظ مروجه همان مؤدبین به اطاعت است که در جمله سابق آمده اند و تأیید گفته شده است اطیعوا الله یعنی اگر مری بر شما مشبه شد و در معرس براغ و کشاکش قرار گرفتید برای آنکه حق مشبه را نمی‌داند بخدا و رسول مرجع کنید برای رفع اختلاف و در صاحب الامر هم داخلست در مرجعه رسول بر اولو الامر هم خود را از رسول دارند و صادر بسیاری از احادیث است که کلمه اولو الامر در این جمله هم بوده و تأیید انداخته به پایان نقل از مجلسی ده.

من گویم ظاهر این حدیث است که در جمله دوم کلمه اولو الامر نبوده ولی از سابق کلام فهمیده میشود و امام از نظر دلالت جمله بر آن بحث اصلاح کرده است بر صدر جمله اول خطاب سعی در دمع نماید

«یا ایها الذین آمنوا» اما کسانی که گرویده و این جمله هم با حفظ خطاب دا شده است «و انما ندعهم فی شیء» و بطور مسلم کلمه سار هم همان خطاب دولت مخصوص با توجه بکلمه «و انما» که برای عطفست و این جمله در معای جمله اول مشبه و معنی این می‌شود که آیا کسانی که گرویده اند اگر نفعی میان شما رخ دهد بخدا و رسولش مراجعه کنند و اولو الامر هم بحکم سیاق مرجع می‌شود به مرجعه کرده و بکنه دیگری که مطلب در روشن میکند است که کلمه طیعوا در اولو الامر تکرار شده و این خود دلیل است که مرجعیت اولو الامر راسته و نباشد مرجعیت رسول است و حکم جدائی نیست و مراجعه رسول همان مرجعه اولو الامر است و ذکر آن در جمله دوم لازم بوده است

(حدیث قوم صالح علیهم السلام)

۲۱۳ علی بن ابراهیم ، عن أبیه ، عن الحسن بن محبوب ، عن یحیی حمزہ ، عن یحیی جعفر علیهم السلام قال قال إن رسول الله صلی الله علیه و آله سأل حزقیل علیهم السلام کف کان مهلك قوم صالح علیهم السلام فقال باعوا إن صالحاً بعث إلى قومه وهوا من ست عشرة سنة فلبث معهم حتى بلغ عشرين ومائة سنة لا يجسروا إلى حیر ، قال وكان لهم سبعون صماً یعدون من دهن الله عز وجل فلبث رأى ذلك منهم قال یا قوم بعثت إليکم وأناب من ست عشرة سنة وقد بلغت عشرين ومائة سنة وأدأع من علیکم ، فمروا إن شئتم وسألونی حتی سأل إلي فحییکم فیه سألتمونی الساعة وإن شئتم سأل آلهم فأن أحادیثی بالذي أسألهما خرجت عنکم فقد شئتمکم ، سئتمونی ، ولوا وقد أصعب یا صالح فادعوا لیوم یخرجون فیه قال فخرجوا بضاعتهم إلى طهم ثم قرأوا طعامهم وشرابهم فأكلوا وشرابوا فامتأ أن یرعوا دعوه

## (حدیث قوم صالح)

۲۱۳- از ابی حمزه از امام باقر (ع) فرمود رسول خدا (ص) از حزقیل پرسید هلاکت قوم صالح چگونه بود؟ در پاسخ گفت یا محمد راستی صالح درس شایسته شان قوم خود معوث شد و در میان آنها ماند تا صد و بیست ساله شد و پسران آنها را دعوت میکرد و آنان به او پاسخ خوبی می دادند و از او پیروی می کردند.

آنها هفتاد مت داشتند که در برابر خدا عزوجل برنش می کردند چون از آنها چنین سخت دلیلی دید بآنها گفت ای قوم من شایسته من داشتم که بشود معوث شدم و کنون صد و بیست سال دارم اکنون شما یکی دو کار را پیشهاد میکنم  
۱- از من بخواهید تا بر معوث خود درخواست کنم و در آنچه خواستید هم اکنون به شما پاسخ دهم.

۲- اگر میخواهید من از معوث های شما سؤال میکنم و اگر آنچه خواستم در سازه آن من پاسخ دادم من از میان شما بیرون میروم ، من از شما ها دانست شدم و شما ها از من دن تنگ شدید

همه بکرمان - ای شیخ از روی اصناف سخن کردی و آن روز آمده شدید که سزا صدای بیرون آمد

فرمود همه بیرون آمدند و میان خود را روی دوش آوردند و کنار هم صف کردند و سره انداختند و خوردند و نوشیدند و چون فارغ شدند گفتند ای صالح پرس

فدلو يا صالح سل فقال لكبيرهم ما اسم هذا؟ قالوا: قال: فقال له صالح يا فلان  
أحب فلم يجبه فقال صالح ماله لا يحب؟ فدلوا: ادع غيره، قال فدعها كلها بأسمائها فلم  
يجبه شي، فأقبلوا على أصنامهم فدلوا لها: عدت لا تحبين صالحاً؟ فلم تجب فقالوا: نسح  
عنا ودعنا وآهنا ساعة ثم تحوأسطهم، فرشهم ونحووا ثيابهم ونمرقوا على التراب وطرحوا  
التراب على رؤوسهم فدلوا أصنامهم: لئن لم نجس صالحاً اليوم لنفصحن، قال: ثم دعوه فقالوا  
يا صالح ادعنا، فدعاه فلم يجبه، فقال لهم: يقوم قد ذهب صدر الشياطين ولا أرى آلهاكم تحبونني  
فأسألوهم حتى أدعوا إلي فيجيبكم الساعة

فانشد له ميمهم سمعون: حلاً من كبرائهم والمنطور إليهم ميمهم، فقالوا: يا صالح نحن  
سألك فان أحبك، لك انعمتك، أحسانك، ما عدت جميع أهل قريته، فقال لهم صالح **عزكم الله**  
سدو بي هاشتم، فقالوا: قدّمنا إلى هذ الحبل، لأن الحبل قريباً منهم، فطلق معهم صالح

صالح - روزه بن - زگر - نگوید نام من چیست؟

قوم صالح - ماش فلاست.

صالح - فلان من پاسخ دهد آن من پاسخ می‌دهد

صالح - دو قوم خود چرا من معبود شما پاسخ می‌دهد؟

قوم صالح - ار و زگر و از زگر بی پرس - صالح هر يك را نام او می‌راند و هیچ کدام  
پاسخ نمی‌دهند.

قوم صالح - دو پشای خود - شما چرا، صالح پاسخ می‌دهد و سخن نمی‌گوید، باز هم  
پاسخی ندادند.

قوم صالح - دو بان حضرت کردند و گفتند: یک ساعت از ما دور شو و ساعتی ما را با معبودان  
خود تنها گذار سپس فرش و بساط خود را بپاشند و بیکسو نهادند و همه جامه‌ها را از تن بر  
آوردند و دور از حید و در برابر آنها، عدت ایستادند و خاک بر سر کردند و به دست‌های  
خود گفتند:

اگر امروز شما، صالح پاسخی بدهد هر آنه رسوا خواهد بود - فرمود سپس او را دعوت  
کردند و گفتند: ای صالح اکنون آن‌ها را بخوان صالح بار هم آن‌ها را نام خواهد و به  
او پاسخی ندادند.

صالح - ای مردم زور می‌دهد رسد و اس تنها پاسخی می‌دهد اکنون از من نخواهد تا از معبود  
خود بخواهم و هم اکنون شما پاسخ دهید پس هتاد مرد از بزرگان و سران آنها و طلب این کار  
شدند و گفتند: ای صالح ما را تو خواستار شویم و اگر پروردگار تو را اجابت کرد ماهی ز تو پیروی  
می‌کنیم و از تو پذیرا شویم و همه اهل آبادی‌ها یا تو بیعت کنند

صالح - هر چه می‌خواهید از من خواستار شوید.

فلما انهبوا إلى الجبل قالوا يا صالح ادع لبارئك يحرح لبعن هذا الحمل الساعة ناقة حمراء شعراء وبرا، عشر، بين حسيها ميل فعلى لهم صالح لقد سألمو بي شيئاً يعظم عليّ ويهون علي ربني حلّ وعزّ قال فسأل الله تعالى صالح ذلك فصدع الحمل صدعاً كادت تظلم منه عقولهم لما سمعوا ذلك ثم صطرب ذلك الحمل اضطراباً شديداً كما لمراء إن أحدها المحاص ثم لم يفجأهم إلا أن سهاق طلع عليهم من ذلك الصدع فما استنمست فثبا حتى احترق ثم حرح بآخر حسدها ثم استوت قائمة على الأرض.

فلما رأوا ذلك قالوا يا صالح ما أسرع ما أحياك ربك، ادع لبارئك يحرح لنا فصيلمنا فسأل الله عزّ وجلّ دبت ورميت به فذب حولها فعال لهم يا قوم بقي شيء؟ قالوا لا انطاق بنا إلى قومه يحمرهم هذا أي ويؤمنون بك قال فوجعوا فلم يسلح لسعوا إليهم حتى رندتهم أربعة وستون رجلاً قالوا سحر وكذب قال فاشروا إلى الحمع فعال لستنه حق وقال لجمع

سایده های قوم ما را بر دینش این کوه سر، کوهی را که بر دینش بها بود نشان دادند، صالح ما آنها را دینك آن کوه دبت و چون بکوه رسیدند گفتند

ای صالح از پروردگارت بخواه ما هم اکنون بری ما از شکم این کوه بک ماده شمر سرخ مو و گبی دبت و بر کرب و ده ماهه که من دو پهنوش پت من راه هدایت در آورده صالح شما بر من چیری خواصا شدید که بر من بساز بر دین و بعد از این است ولی من پروردگارم جل و عزّ است

امام (ع) فرمود صالح آنچه را بشهاد کرده بود در حیا بعدی خواست و یکبار آن کوه را هم شکافت و بگی کرد که رسیدن آن بر دین بود خود بر نشان سپرد و سپس آن کوه بر نشان و بر دین گردید، ماده ریزیکه دود دانند گرفته است سپس ساگها را بر آب شتر از کوه بیرون شد و هنوز گردنش بتمامی بیرون شده بود که گویا گردن گرفت سپس ای امتش هم برو آمد و پس از آن برخاست روی زمین

چون چینی دند گفتد ی صالح چه رود و خوب پروردگارت بر اجات کرد اکنون از پروردگارت بخواه که کره این ماده شتر را هم بیرون آورده بری ما و صالح از حد عزّ و جلّ آن را در حوت کرد و آن ماده شمر کره خود را بیرون انداخت و آن کره شمر به دور او به جش آمد

صالح ای سایده های مردم آباد بگر چیری ماده ص و حرمی دارید؟ همه بک دینش به ما را بر دین خود، سر بها را بچه دیدیم خسر پندیم و آنها به تو ایمان آوردند.

فرمود همه با صالح نزد قوم برگشتند و هنوز مردم نرسیده بودند که ۶۴ سال بر بها مرده شدند و گفته این سحر و جادو است و دروغ است.



۲۱۴ - علي بن محمد ، عن علي بن العباس ، عن الحسن بن عبدالمحسن ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له : كذب ثمود بالمدره فقالوا أنشروا ما واحد أنتمعه إلا إذا لم يزل صلال وسعره ما ألقى الذئب عليه من يسابل هو كذاب أشرف هذا كذب ما كذب ثوبه صالحاً ، وما أهلنا الله عز وجل فوما قطع حتى يبعث إليهم من ذلك الرسل فيجنتوا وعليهم

وبعث الله إليهم صالحاً فدعاهم إلى الله فلم ينجسوا وعصوا عليه وقالوا لن نؤمن لك حتى تخرج لنا من هذه الصحرة ناقة عشرة ، وكانت الصحرة يعظمون ويعبدونها ويدعجون عندها في رأس كل سه ويحتمعون عندها فقالوا له إن كنت كما ترع من سائر رسولاً فادع لنا إلهك حتى تخرج لنا من هذه الصحرة الصماء ناقة عشرة ، فخرجهم الله كما طلبوا منه

کوه را که دوست گذرگه مابود بخوبی بررسی کنیم و مشابهاتی را با دست داشته باشیم - معصود ایستگاه این محل نامیده ۱۶۰ یا ۵۰ مری است و ارتفاع است و در بعضی شام ندارد و ایستگاه در میان این معصود اردول مقدس برآمد آری از شام حساب آورده است یا به عقاید این بوده است که در آن تاریخ حکومتی در شاه وجود داشته که تا این حدود دردمرو آورده است و به این اعتبار این محله را از شام حساب آورده است و با ایستگاه این نسبت بررسی است و از نظر سان ناحیه و سمت محل اسکوه است و در محلی که سعد بن ربیع این حدیث را برای این معصود نقل کرده است مثلاً کوه و با یکی از شهرهای ایران این محله را همان ناحیه و سمت شاه معرفی کرده است

### ( دنباله داستان صالح و قومش )

۲۱۴ - از ابی بصیر گوید : امام صادق (ع) گفت (۲۴ - العمر) : ثمود به بیم دهندگان شکستند کرد ۲۵ - آیا مایه روی پش آدمی ماست خود را شکستیم ؟ در این صورت ما در گمراهی و در آشوب ۲۶ - آیا زمان ما همه در سوختن در یکی الفه شده است ، بلکه بساز دروغگو و رمدعا و سرمست است ( و میخواندند و وسیله به آسانی کنند ) یعنی چه ؟

در پاسخ فرمود : این داستان ایشکه نمود ، صالح پیشتر خود را شکستید کردید ، و خداوند در و جل هرگز مردم را هلاک نکرده است بایش از آن رسولانی بساها فرستاده و برای آنها حدیث آورده و خداوند صالح را قوم نمود و رساند و آنها را سوی دعوت کرد و آنها اجابت نکردند و بر او سر کشی کردند و گفتند ما سوایمان با تویم ما را یککوه سنگی و سخت و پشتر ده ماهه برای مایه روی آوردی و آن صخره را بپاییم و بر سرش مسعودت و در سر هر سالی در برابر آن قربانی میکردند و نزد آن جمع میشدند و باو گفتند گر چنانچه و بپای خود پیغمبری و فرستاده خدای پس از خدای خود بخوان ما از این سخت سخت برای ما یک ماده شرمه ماهه بر آورد و خدا آری چونما که میخواهند آن را آورد



ثم أوحى الله تبارك وتعالى إليه أن يصالح قل لهم إن الله قد جعل لهذه الناقة [من الماء] شرب يوم ولكم شرب يوم و كانت الناقة إذا كان يوم شربها شرب الماء ذلك اليوم فحلبوها فلا يبقى صغير ولا كسر إلا شرب من لسان يومهم ذلك فادك كن الليل وأصبحوا غدو إلى هائم فشرّبوا منه ذلك اليوم وبم تشرب الناقة ذلك اليوم فمكنوا بذلك ما شاء الله

ثم إنهم عوا على الله ومشى بعضهم إلى بعض وقالوا اعفروا هذه الناقة واستريحوا منها ، لا برضى أن يكون لشرب يوم ولها شرب يوم ، ثم قالوا من الذي يلي قنبره و جعل له جعلاً ما أحب ، وجاءهم رجل أحمر ، أشقر ، أرق ولد رنن لا يعرف له أن يصل له فدار ، شعبي من الأشفية مشؤوم عليهم فحلبوا له جعلاً فلما توجّست الناقة إلى الماء الذي كانت تتركه حتى شربت الماء وأقفلت راحته فعد لها في طريقها قصرها بالسيف صرّة فلم تعمل شيئاً فصر بها صرّة أخرى فقتلها وحرّرت إلى الأرض على حبيب و هرب وصيّلها حتى صعد إلى الجبل فرعى ثلاث مرّات إلى السماء

وأقبل قوم صالح فلم يبق أحد منهم إلا شرّكه في صرّته و قسموا لحمه فيما بينهم فلم يبق منهم صغير ولا كبير إلا أكل منها فلم يرأى ذلك صالح أفضل إليهم فقال يقوم عدوكم على م

سپس خداوند تبارک و تعالی به او وحی کرد که ی صالح آنها را بگو رستی خدا رای این ماده شر [رابین آب] حق الشرب بکرو در معرر ساحه و رای شاهم حق الشرب بکرو در و هر روز که آن شر بوت داشت و آرامیو شد ، مردم هم آن شر می دوشید و خورد و ردگی بود جز که آن روز از شیر آن شر میو شد و چون شب میشد و بامداد میگردند چاشت بر سر آب خود میروند و از آن میو شدید در بوت خودشان و آن روز آن ماده شر آب نمیدوشید تا بعد میخواست بر همین روش همین ماده

سپس آنها بر خداوند سرگشتی کردند و نزد هم رفتند و بهم دیگر گفتند این ماده شر را بی کشد و از دست آن آسوده شوید ما شنود بیستیم که بکرو از آب چشمه نبوت ما باشد و یک روز نبوت او سپس گفتند چه کسی متصدی کشتن آن مشود و هر چه خواهد ناوند هم ، مردی سرخ روی و گلی و و کرد چشم که زده زبا بود و بدی بداشت و او را دوازده میو شد و شقی شده بود و برای آنها شوم بود بر آنها آمد و برای و مردی معرر کردند و چون آن ماده شر بر آبی رفت که در بوت خود را آن آب میو شد آنرا واگداشت تا آتش را بوشد و شروع سرگشتی بود و او بر سر راه وی در کمین آن پشت و پشت صرّتی ، ششیر ناورد و کارگر شد و میرت دیگری دو بوت و او را کشت و روی دمی افتاد و کره آن گر بخت تا بالای آن کوه رفت و سه روز سوی آسمان شون و دانه کرد و قوم صالح بر سر آن شر ریختند و احدی نماند جز آنکه در صرّت نا و شربت شد و صرّتی نا آن ماده شر رد و گوشش را میان خود قسمت کردند و هیچ فردی از قوم صالح را خورد و درشت نماند جز

صَبَّغْتُمْ رُسُكُم ، فَأَوْحَى إِلَهُكَ إِلَىٰ صَالِحِ النَّبِيِّ قَوْمًا قَدِ طَعُوا وَبَعَرُوا وَقَتَلُوا  
بِأَفْهِ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضِهِمْ وَلَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ قِيْدٌ صَدْرُهُمْ لِيَوْمِهَا أَكْثَرُ الْمُنْفَعَةِ فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي  
مُرْسَلٌ عَلَيْكُمْ عِدِّي إِلَىٰ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَإِنْ هُمْ نَبَأُوا بِرُجُوعِهِمْ وَصَدَّقَتْ عَلَيْهِمْ وَإِنْ هُمْ لَمْ  
يُؤْتُوا (لَمْ يَرْجِعُوا) بَعَثْتُ عَلَيْهِمْ عِدِّي فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ

فَاتَّهَمَ صَالِحٌ إِخْوَانَهُ بِإِثْلَامِهِمْ يَوْمَئِذٍ سَأَلَ إِلَهُكُمُ اللَّهُ عَنكُمْ لَكُمُ الْإِلَهِ تَعَالَى وَرَحْمَتُهُ أَسْرَعُ لَكُمْ يَسِّرْ لَكُمْ ذِكْرَكُمْ وَفَعَلَ لَكُمُ الْفَلَاحَ وَهُوَ إِلَهُكُمْ وَالْإِلَهِ الْأَوَّلُ وَالْقَوْلُ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِكُمْ وَلَوْ أَنَّ صَالِحًا عَلِمَ أَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ يَأْخُذُكُمْ حَسْرَتُهُ لَوَلَّاهُ الْمُنَادِينَ فَذُكِّرْتُمْ وَلَكِنَّ يَوْمَ يَخْرُجُ الْفَاسِقُ إِلَى مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَذُكِّرْتُمْ وَلَكِنَّ يَوْمَ يَخْرُجُ الْفَاسِقُ إِلَى مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَذُكِّرْتُمْ وَلَكِنَّ يَوْمَ يَخْرُجُ الْفَاسِقُ إِلَى مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَذُكِّرْتُمْ

[illegible]

اسکے ران گوشت خورد و خوب مصالح چینی دند روی سبها کر دو روز مود ای دوم چه باعث شد که  
شما چینی کردید ادا مقام بافرمای «ورد گار خود را آمد»

و خداوند باریت و تعالی هدایت و وحی کرد که بگویم و هر آنکه سرکنشی کردند و سیم بود و در آن ماهه شری را که من برای حاجت و وسایه ناپ هر سه ماهه بودم گشتم و سکه های من چنان داشت و روز گری من بود را و ناپ هر سه ماهه بودم بگو من عذاب خود را بر آن ششم مهر سیم و سه روز بدان ماه مهست می دهم و اگر در آن سه روز بگو که از خود خود و گشتم من و به آیهال می پذیرم و عذاب را از پا بر میگردد ام و اگر که ناپ و به سکه خود و بنگرد من در روز سوم عذابم را بر آن ماه مهر سیم

صاحب - مرد آقا، آمد و آنها گفت، آن قوم من در سوی پروردگار شما رسول و مرشد شما م  
داو شد می گوید

گر شاه بویه کند و برگردد و آمرزش جوهد من شب را معسررم و ده شمار قبول  
مکنم و چون این پیمانها را بجا و ساینده سرکش تو و بدتر شدند و گفتند

ی صاحب کرد اسب و گھوڑی ہر چہ را می گھوڑی و دودہ مندی سرمد سادور  
صالح - د ب چپاں احضار کرد کہ

ای مردم شما فردا صبح زینت رود میشود و روز دوم چهره های شما سرخ میشود و روز سوم  
چهره های شما سبزه شود و چون روز هجرت فرم رسد نامداد که شد روی همگان زرد و در  
نگه گیر رسید و گفته اند چه صلاح گفته بود بر سر شما آمده سر کبابه را آبلان گفته اند  
ما هرگز گفته صلاح را نشنوم و آن را پذیریم و اگر چه بازی بردگی باشد

فلما كان اليوم الثاني أصبحت وجوههم محمرة فمشى بعضهم إلى بعض فقالوا يا قوم قد جاءكم ما قال لكم صالح، فقال العناد منهم لو أهلكنا جميعاً فسمعنا قول صالح ولا تأثر كسا آلهتنا النبي كان آباءنا يعبدونها ولم يتوبوا ولم يرجعوا.

فلما كان اليوم الثالث أصبحوا وجوههم مسوطة فمشى بعضهم إلى بعض وقالوا يا قوم أركم ما قال لكم صالح، فقال العناد منهم قد أدب ما قال لنا صالح فلما كان صباح الثلث أتتهم حمرئيل عليه السلام فصرح بهم صراحة حرق تلك الصراحة ثم عيهم وقلب قلوبهم وصدعت أكبادهم وقد كانوا في ثلاث الآلة لا يتم فدهجسطو ونكضو وعلمو أن العذاب يزل بهم فماتوا أجمعون في طرفه عين صعرهم وكبيرهم فلم يبق لهم رغبة ولا رغبة ولا شيء، لا أهلكه الله فأصبحوا في ديارهم ومصاحفهم وتى أجمعين ثم أرسل الله عليهم مع الصيحة السما من السماء فأمر قتلهم أجمعين وكانت هذه قصتهم

و چون روز دوم شد چهره همه سرخ گردید و مرد بگردید و بهدیگر رسید و ای مردم هر آینه آنچه صالح بری شما گفته است بر سر شما آمد و همه سران سرکش آنها گفتند اگر ماهی هلاک و ما و دشویم گفته صالح را بشویم و دست زعمودان خود بر نهانیم که بدان ما آید و بر سرش میگردند و توبه نکردند و برگشتند

و چون روز سوم شد آمدن چهره هیکان شده شد و رد بگردیدگر رسید و که به ای مردم آنچه صالح گفت بر سر شما آمد و سر کشان آنها گفتند نگذار آنچه صالح گفته بر سر ما آمد و چون شب سیمه رسید حمرئیل بر سر آنها آمد و گفت هر آینه کشید و ناگهی بر آنها زد که راست آن گوش آنها در دهان شکافت و حمرئیلان ناله شد و در صحن بی سه روز خود را عوط کرده و کفن پوشیده بودند و دانسته بودند که عذاب ما را در سه روز و همه آنها در یک چشم بهیزدن از کوچه و بر درک مردم و برای آنها حدیثی را لایع و شرر ساد و نه چیر دیگر مگر آنکه حد و نه همه را هلاک کرد و همه در حدیث و سرحدی خود بر سر مردگان شدند و سپس خدا بهر آن صیحه سمایی آشی از آسمان و در فرساده با آیه راهبه سوخت و است دانسان آنها

شوخه را محسوس بود و قوله شرب يوم شرب بکسر شین بهر معنی است  
قوله «اشعر» در مردم کمی است که سرخی بر سبیدی ریش و بر آمده ستاره روز تندی  
قوله «فلم یبق» هم «رغبة و لا رغبة» جوهری گفته است معناه اینست که گویند است و از مرد  
مش و آنچه آمده آنها است و رغبة وصف شرر است باعبار است او و می گویند در خانه ناگهی و  
راغی نیست کبابه را آنکه هیچکس نیست و در برخی نسخه نیست است «راغی و لا رغبة» و عینی با آنچه چوپان  
ست دنبال گنه خود یعنی احدی از آنها ساد که ناگهی کند و ولی ظهراست و در روایات عامه هم در  
این داستان

۲۱۵ حمید بن زید ، عن الحسن بن محمد الکندی ، عن غیر واحد من أصحابنا ، عن أبی بن عثمان ، عن العقیل بن الربیع قال حدثنی فروة ، عن أبی جعفر علیه السلام قال : ما کثرته شیئاً من أمرهما فقال صریحاً علی دم عثمان ثمانین سة وهم یعلمون أنه کان طالما فکیف یأمره إداد کرتی صمیم

۲۱۶ . محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن سعید ، عن علی بن العباس عن عبد الله بن مسکن عن سدید قال : کنا عند أبی جعفر علیه السلام وقد کربا ما حدث الناس بعد موتهم والتی واستدل بهم أمير المؤمنین علیه السلام فقال : حل من القوم ، أصلحک الله فأین کرب عن بنی هاشم وما کانوا فیه من العدد ، فقال أبو جعفر علیه السلام : ومن کان بقی من بنی هاشم ؟ إسنه کان جعفر و حمزه و مصعب و بقی معه رجال من اهل بیت علیهم السلام و عباس و عقیل و کاتبان الطلحاء

### ( در مظلومیت شیعه )

۲۱۵ - در فصل بن زبیر گوید : فروة بن زار گفت که : ای امام ما در جامع بن دو ( ای مکر و عمر ) گفتگونی کردم در اسب فرمود هشاد سالت که شمارا سپاه خون عثمان میگویند و وجود شایع میماند و میگویند که او هم و ستم کار بود ای فروة چگونه شما را همانا کشت اگر امام دوست و محمود آنها را خرید ( یعنی امام بنی مکر و عمر را بکشد و آنها را اسفاد کند )  
شرح - در مجلسی درود - و تامل سه - شاید این کلام مانده در بردن و عدش و ده است زیرا در فصل عثمان ، وقت آن حضرت در شب هشاد سال است در وفاتش سال صد و چهارده بوده است .

دوله دادا دکریم صمیم : یعنی دو پیراهن ها که میباید آن آنها را صمیم کنند و پیراهن نمائند پایان نقل از مجلسی .

من گویم در عین حال که مخالفان عمر و ابی مکر را معصوم می دانند و در مو رتی خطای آن ها را معصوم می شمارند و می گویند خطای محمد بن زوا است از طرف دیگر ما بدیده ای آن ها را برکن می دانیم که مجرد اهانت بن ها و کفر می شمارند و مر سبب آن را واجب القتل میدانند

۲۱۶ - از سدید گوید ما در امام ما در « دج » بودیم ناد کردیم از آنچه مردم پس از رسول خدا می شناسند پدید آوردند و تا چه اندازه امر المؤمنین (ع) را حور شرعیت یکی را حاصران گفت « اصحبت الله » عزت بنی هاشم کجا رفت ( منی همان عزت و اعتباریکه پیغمبر سالها در پناه آن سالها سران و مائیل مریش مارزده کرد و خود را مکمل داشت و مقصد خود را پیش برد ) کجا شدند آن همه افراد دلاور بنی هاشم ؟

امام باقر (ع) در پاسخ او فرمود در آن روز چه کسی از داند مردان بنی هاشم مانده بودند؟ مرد بنی هاشم هم با جعفر و حمزه بودند که در گذشتند و دو مرد ب و ب و دیوب و دوه مسلمان از بنی هاشم مانده بودند که عباس و عقیل بودند و این هر دو از حلقه بودند ( یعنی کسی که در کفر

أمد الله لو أن حمزه وجعفر، كانا يحضرهما، ولو كانا شاهديهما لأبلفا نفسيهما

۲۱۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبيه، عن عبد الله بن المعبر، عن  
إسماعيل بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من شكى لواهة أو كان به صداع أو عمة بول  
فليضع يده على ذلك الموضع وليقل: «سكن سكتك بالذي سكن له ما في الليل والنهار» وهو  
السميع العليم.

۲۱۸- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، والحسن بن  
علي بن فضال، عن أبي حميلة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لجر موي انقلب والرحمة والعطفة هي  
الكبد، والحياء في الرية.

۱- اندک آنکه بدست همه بان هیچ شد و اسیر اسلام گردیدند و بهر سلام آن ها دست  
بهاد و آن ها را آزاد کرد و : - شرافت سابقه و هجرت و شادان سازده رانداشتند  
هلا بخت و نه که گر حمزه یا جعفر زنده بودند محالمان بدین اذیت می رسیدند و میزدند  
و اگر آن ها زنده این دو بودند (یعنی امی بکرو عمر) هر آینه در دهان از علی (ع) ده تازی می کردند  
و آنها را می کشتند.

### ( دستور معالجه برخی امراض )

۲۱۷- را به عبد الله بن مسلم (ع) فرمود هر کس از درد و هله (درود آزادی  
گرفت در دست و بدست که در دوران پیری دچار شده و بهوها و بهوی دیگری رسیده شود)  
شکایت دارد یا گرفتار درد سر است و یا بهشت و دل و عین و دل در دست خود در بدن  
گدرد و بگوید آرام شو من تو را آرام کرده بدانکه تراست رایش آنچه در شب و روز است و او  
است شوا و دانا

### ( يك تحليل و تجزيه اخلاقي )

۲۱۸- امام صادق (ع) فرمود حرم و عادت بدنی در دل است و رحمت و مهر بی احتیوت  
و تمیزی در کبد است و حياء و شرم در شش است  
شرح- در محسوسات - در حله لجر موي انقلب، حرم انصاف در امور و احرار انصاف در آنها  
است و بدست آن همدار دو راه است  
۱- مقصود از دلب نفس باطنه است و سوار از نفس باطنه در پذیرفته آری شدت از سوار  
مدان آنها

۲- آری آنکه دوت قلب در صلب است و دور بدنی نیز کامی در دهن و دردی و حشوت  
وجه بدست نکند در دهن در راه خلاصه متولد از کبد بوجود آید و شاید برخی اوصاف کبد در آنها  
دعالت داشته باشد چنانچه معروف میان مردم است.

في حديث آخر لأبي حمزة، العقل مسكنه في القلب.

٢١٩ - عذرة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن حمزة، عن موسى بن بكر، قال اشكى علام إلى أبي الحسن عليه السلام فسأل عنه، فقل إن قد به طحالاً فقل أطعموه الكراث ثلاثه أيام فاطعموه يوم فمعد الدم ثم رآ

٢٢٠. تجدني بخير، عن غير واحد، عن محمد بن عيسى عن محمد بن عمرو بن إبراهيم قال  
سألت أبا جعفر عليه السلام وشكوت إليه ضعف معدني فقال شرب الخمراء ولحم البزور ففعلت  
فوجدت منه ما أحب.

٢٢١ - تجرد يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن بكر بن صالح قال سمعت أبا الحسن  
الأول عليه السلام يقول من أريج الشاة والعام والابرة في المصايل تأخذ كحلقة وكف  
تنب يابس بعمرها دله ، ويطعمهما في قدر بعبقه ثم تصفى ثم تمر د ثم تشر به يوهما ونعب يوهما  
حتى تشر به تمام أية ملك قد قدج روي

در حدیث دیگری از ابی جعبله است که:

مسکن حرد در دل است (و معصود از دل در بهار شمع روح و نفس باطنه است).

(معالجہ ای برای درد طحال)

و گفتند که مقدار درد طحال بسیار فرمود که آن را بخورند و با سه روز و اما باو گرفت خود را بپاییم و خویش را از پشت و جوب شد

شرح - از محلی زده دهوله معده به الدم یعنی حوش آره شد و شد درد اسهال او از علیان خون بوده است که بطور تفرت از غلظت خون درد اسهال پدید می شود یا اینکه درد دیگری داشته که موسسه گرت درمان شده است و آنها محطال آن را شخص داده بودند و ممکنست مقصود از معده به الدم باشد که خوب از آب جدا شده و درش آرمند

(معالجه‌ای برای ضعف معده)

۲۶۰- در مجلس عروس اراهم گوید در امانه دهر (ع) برشش کردم و از صعب نمود  
خود از شکایت خود فرمود خواجه را (فیروز نادی گفته خواجه یک گناهی است در میان ما  
که در این کار که بر گش در آید پس در است از محضی ره) با آب سرد بوشی و من این کار  
را کردم و از آب انری را که دوست داشتم بدست آوردم

۲۶۱- از سکر بن صالح گوید شیخ امام کاظم (ع) مفرود علاج باد پیچ و حام (باد ملازم و دائم شرح مجلسی) و علاج اردم یعنی مسمی و سردی معاضل بکشت حمله (مضم حام گناهی است که برای سینه و سرفه و نفخ و بواسیر و یشت و کد و مثانه و ده سودمند است از قهوه سبز) باینکه صفت خیر حشک بر گیرد در آب بخیزان و در دین پاک آبی را بجوشان و از صافی بزرگ و بگذارد تا حشک شود و بیک زور در میان آبی بسوز بآذر یک دوره چند روز به هر وقت بکشد بر بوشی

۲۲۲- عده من صحابہ، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علی، عن یوحنا بن شعیب  
عمر دکره، عن ابی الحسن علیه السلام قال من بعد علیہ ماء الظفر فلیس له للیس الحلب و لعسل  
۲۲۳- الحسن بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن حماد بن عمار قال قال أبو عبد الله  
علیه السلام «فم یختلف الناس؟ قلت یرعمون أن الحجامه فی یوم الثلث، أصح» قال «فقال لی:»  
إلی ما یدعون فی ذلك؟ قلت یرعمون أنه یوم الدّم» قال «فقال صدقوا فآخری أن لا یبتحوه  
فی یومعد أما علموا أن فی یوم الثلث، ساعة من واقمها یرق دمه حتی یموت» ما شاء الله

شرح- از مجلسی ده- «قوله الشکة» شاید معصود باد ریر پوست باشد که میان گوشت  
و پوست حدی اندازد و جام را که بداسیم که چست و شاید مأخوذ از دهم لظیر باشد که  
معنی ملازمت درد یعنی باد ملازم و دروزن مادی گفته است آمده سردی درون است و جردی گفته آمده  
بکسر هیره و راه در دست معروف از علیه سردی و دطوت تولد شود و سنی از جماع آورد

### ( معالجه سستی کمر )

۲۲۲- از امام ابوالحسن (ع) فرمود هر که را آب کمر بپزیر گوی شود، شیر تازه و عسل  
اور و سرد کند است  
شرح- از مجلسی ده- «قوله من بعد علیہ ماء الظفر» یعنی دراز از بطمه او یا بعد از غسل  
است مقصود دیگر گوی آب کمر و پشت کم شدن نیروی باد و جماع باشد و شیر تازه آب است  
که ترش شده و از آن چری بساخته و وصف آن به حلب برای آنست که گاهی لیس بر ماست  
طلاق شود

### ( بیان وقت مناسب برای حجامت )

۲۲۳- از حماد بن محمد که امام صادق (ع) فرمود مردم در چه اختلاف دارند؟ گفتم بدانند  
که حجامت در روز سه شده بهتر است گوید پس فرمود از چه راه چنین گویند؟ گفتم پس بدانند که  
آن روز روز خوبست، گوید فرمود راست می گویند ولی شایسته تر آنست که خون را در روز خودش  
بپایان بیاورد آن بعدی است که در روز سه شده ساعتی است که هر که در آن خوش ریخته شود  
بمیرد یا هر چه حد خواهد

شرح- از مجلسی ده- «قوله لم یرق دمه» یعنی حشک نگردد و آرام شود از دما همزه  
و محسوسست که مقصود این باشد که خوش بند بیاید تا بر اثر خون ریزی بسیار بمیرد یا اینکه  
مړك او شتاب در رسد و در هنگام حجامت بمیرد باین بدل از مجلسی ده  
من گویم کلام هم یرق طاهراً از ادق یرق است یعنی خوش ریخته شود چر آنکه بمیرد  
یا آنچه در حد خواهد، یعنی نجات او از مړك موقوف بخواست خدا و عادت فوق عادت او است پس  
دیده کردن مرده.

۲۲۴- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَرِيدٍ ، عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْكُوفِيِّينَ عَنْ أَبِي عَرُودَةَ أَحْيَى شَعِيبٍ أَوْ عَنْ شَعِيبٍ لَعَقْرُوفٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام وَهُوَ يَحْتَنِمُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ فِي الْحَسَنِ وَجَلَبَ لَهُ إِنْ هَذَا يَوْمٌ يَقُولُ النَّاسُ إِنْ مِنْ أَحْتَنِمَ فَمَا أَصَابَهُ الرِّصَ فَقَالَ إِنَّمَا يَخَافُ ذَلِكَ عَلَى مَنْ حَمَلَهُ أُمُّهُ فِي حَبْلِهَا

۲۲۵- تَحْسِبُ يَحْيَى عَنْ تَحْمَنِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ تَحْمَنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَا تَحْتَنِمُوا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ مَعَ الرَّوَّالِ فَإِنْ مِنْ أَحْتَنِمَ مَعَ الرَّوَّالِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَأَصَابَهُ شَيْءٌ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ

۲۲۶- تَحْسِبُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ تَحْمَنِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ مَعْتَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ الدَّوَاءُ أَرْبَعَةُ السَّعُوطِ وَالْحَجَمَةُ وَالنُّورَةُ وَالْحَفْظَةُ

۲۲۴- ز ابی عروده، را در شعیب یا از شعیب عرقوفی گوید، خدمت امام کاظم (ع) رسیدم و آن حضرت در ریدن بود و روز چهارشنبه حجامت میکرد و او عرصه کرده امروز دوسه که مردم میگویند هر که در آن حجامت کند دچار پستی میشود در پاسته فرمود همانا از پستی برای کسی نگرانی بعد است که مادرش در حال حیض باو آبستن شود.

دوره دوماه بگذرد یعنی نگرانی بروز پستی صورت مطلق در منطقه معده در حال حیض است و به حجامت ربطی ندارد.

۲۲۵- ز اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) فرمود طهر هنگام روز جمعه حجامت نکنید زیرا هر که طهر هنگام روز جمعه حجامت کند و دزدی باو رسد مانند هر خود را ملامت کند شرح- از معصومی ده صدوق خود از معصومین راجع روایت کرده است که گویند دیدم امام کاظم (ع) روز جمعه حجامت نمیکرد. گفته می‌باشد روز جمعه حجامت نمیکند فرمود من آیه الکرمی می خوانم تو هم هرگاه حجت بهجت آمد شب باشد یا روز آیه الکرمی بخوان و حجامت کن و از عبد الرحمن بن عمرو بن اسمعیل روایت کرده است که دیدم امام کاظم برای درمان تب خود روز چهارم شنبه حجامت کرد و تنش قطع شد و روز جمعه حجامت کرد و تنش قطع شد

(شماره چند دارو بر پایه طب قدیم)

۲۲۶- از معتب ر امام صادق (ع) فرمود دارو چهار است:

۱- سعوط (که گردیت در بینی کشند)

۲- حجامت (در شرائط مسه و برای دردهای مخصوص از معالجات مهم طب قدیم است)

۳- بوزه کشیدن (برای دفع موی از قسمت پائین بدن که شامل ارگردن تا قدم میشود)

۴- حبه نامیات

شرح- از معصومی ده- دوا (الدواء اربعة) یعنی مهمترین دواهای عمومی برای بهداشت یا دفع بیماری این چهار است (که بیشتر اثر بهداشتی دارند و دفع بروز دردها را میسرند) و داروهای دیگر در برابر آنها کم اثر است.



۲۲۷. علی بن ابراهیم بن اید، حسن بن ابراهیم بن عمر بن عمرو بن ربه قال شکر حدی  
 یلی ایمی عبدالله علی السعال و آب حاض ، فقال له حدی: احتک شئاً من کاشم و مثله من سکر  
 فاستغفیه يوماً أو یومین ، قال ابن اذینه ولفیت الی حدی بعد ذلك ، فقال ما فعله لامرأة و حدی  
 حتی ذهب .

۲۲۷. در عمر بن ابراهیم گویند من حاضر بودم که مردی به امام صادق (ع) از سرفه شدید شکایت  
 کرد در پاسخ فرمود مقداری کاشم (معدن رومی - معدنی ده) در کف دست بر گیر ( یعنی  
 بر کف دست باشد) و مانند آن شکر را با آن مکوب و با آن دو روز آن را بشو ( شکل دوا در  
 حدیث ، ما معدنی آب در کلمه شرب در هر دو یکبار مرود)  
 بن ابراهیم گویند پس از آن من آمدم در حدیث کردم و او پس گفت من همان یکبار از آن  
 نوشیدم بکلی درد سرفه از من زایل شد.

توضیح - بدانکه آنچه در آب معالجه می باشد در رواناب رسیده است شسته سکه آب و هوای  
 زمان و مکان و مراح و غیره را در آبها رعایت شود و صدق در گویند اعتماد مادر از حدیث وارد در حدیث  
 اینست که چند توجیه دارد:

۱- گفته اند همه بن معالجات معاضی آب و هوای مکه و مدینه وارد شده و بکار رفته آب در  
 آب و هوای دیگری روا نیست.

۲- بن معالجه در امام اما ملاحظه صبح و وضع هر جی ساقی صادر شده است و اگر کسی بطور  
 یمن آبها را با مراح و حدی خود موافق نماید باید بکار رود.

۳- برخی از گونه اخبار در مخالفان مذهب در کتب نسخه های کتب کرده اند ، مذهب را آورده  
 و زشت سازید و مردم را از آن بپرانند.

۴- در برخی سوره و اشعار از رواناب وارد شده است و شاید در برخی دواهایی را در علم ابدا حدی  
 باشد و آنچه رسیده است که عن درمان هر در دست در دست است و مقصود اینست که شفاء از هر  
 در دست که از سردیست و آنچه رسیده است که استنجا با آب سرد دوا می بواستد در صورتیکه  
 در حرارت باشد الخ

در دوا کف نسخه اخبار ۲ عنوان (ص ۱) از یاد دومی کافیه طبع طهر ان مصحح آقای میر علی  
 اکبر شکاری و ده الله امر صیه رجعه شد

من گویم - معالجات وارده در اینجا بردو نوعست :

۱- معالجات دعائی و دوا و سب درمان از حدیث و معانی شریف حدیثی علی بن ابراهیم بن اید  
 کامل و عقیده جرمی است امام که نسخه را صادر کرده است و بخند و بد که از دوا خواست شفاء شده  
 ست و باینر آن در زمان وجود دوشرفه بمرده جسمی است زیرا حقیقت درمان و شفا هایت خدا است  
 و هر گونه دوا و درمان وسیله است و اینهم یک وسیله است و تئیر هر گونه دوا و درمان در دفع  
 بیماری بر حسی بردعا و درخواست از خدا ندارد چرا که اسراء دوم بردنکتر و مستمیر است و  
 البته این عقیده کیاب است و در عصر ما بسیار نادراست

۲۶۸ محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی عن سعد بن حماد عن حماد بن عیسی عن  
عبدالله بن یحیی قال إن موسی بن عمران علیه السلام شكاه إلى ربه تعالى أنه والرطوبة فأمر الله تعالى  
أن يأخذ الهيلج، والبليج، والأملج فيعجنه لعمل ويأخذه، ثم قال أبو عبدالله عليه السلام هو  
الذي يسمونه عندكم الطريفل

۲- معالجندونی بر ساس طب ندیم این گونه معالجات قدرت نسخه یازدهم که پزشک بسیار  
استاد و دردشاس و عادت ی یک بسیاری می دهد و در این حد توجه به این نکته لازمست که هر چه هم  
نسخه کامل و رشک نسخه دوس است و ماهر باشد کسی پیش خود نمی تواند آن نسخه استفاده کند  
و هر چه رشک استاد و دردشاس بر باشد نسخه دیگران را نسخه و کم رسته بر میشود بر رشک  
پزشک دردشاس و استاد است همه گونه شرایط مراحمی و زمایی و مکانی بسیار مازدا که ارمم عمومی  
خارجست در نظرمی گیرد و یک نسخه صادر میکند و کلاس آن نسخه رای دیگری مشروطه است که کسی  
باندازه مهارت و اسنادی آن پزشک اطلاع داشته باشد و تواند همه شرایط را تشخیص دهد یعنی  
بدرجه او باشد درون حداس و پیهم موضوعی ندارد خصوص در نسخه هاییکه ائمه معصومین داده اند  
آزی گاهی بعضی احادیث در حداس و استوار عدائی با دوائی است و معصومین نسخه در حداس و استوار  
ادویه و عذبه است که در کتب طب در این نسخه مدوح است مانند نسخه حکم مؤمن مثلا و این گونه  
تعمیرات بیان یک اثر است اخصائی است و در ولای عمومی بر آن نسخه میشود و ترخیصی باشد در آن  
و هم داشت چه در کتب گنجه شاسی دسم که میشود یا فلان گند یا فلان غذا سرد است بدرجه ۲  
یا ۳ مثلا

امروز که عدم طب مانند بسیاری از علوم شرعی سرانجام گرفته است هیچ پزشکی جاده میدهد  
بیمار نسخه خود بی مراجعه پزشک نسخه ای را نکارد و خود را مداوا کند و در این باره دست ی در  
تاریخ دست المعجس است شده در باره مرکب معجم عاسی گوید  
اودچار قولیج سختی شد و پزشکی برای درمانش آمد و دستود داد تنوری و تافته گردید و  
آتش آبرابری آوردند و معصم را در آن گدشت و در مدب معینی بر آورد و بعد شد و سالی گذشت  
و از معصم گرما همان قولیج شد و دسرسی دان پزشک بود دوی همان نسخه سابق او را در سوزنازه  
گدزدند و چو بر آوردند مرده و د

### (یاک نسخه خدا فرموده)

۲۶۸ ارمم صادق (ع) فرمود موسی بن عمران پیروند گزارش ارمم و رطوبت شکایت کرد خدا  
تعالی و در فرمود تهنیه و سبله و امح بر گیرد و آنرا با غسل معجون سازد و نکارد بدسپس ارمم صادق  
(ع) فرمود: آنستکه در نزد شما طریفل نامش دهند  
شرح: هلیه میوه خشکی اسکندر دزد و دسیاه یکو عش معروف نکانی است و دود است و در  
پیرو بخش و دود سر را بر اندازد

بلیله مکسر ماه و لام اول و فتح لام دوم دواء هندی معروفی است که بدان درمان کنند (مجمع  
البحرین) امح میوه یک درجی است که در هند بسیار است و بعضی دوائی اسکندر با آن مداوی کنند و  
آنرا طریفل نامند

۲۲۹ - محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن محمد بن یحیی، عن أحیة العلاء عن إسماعیل بن الحسن المتطیّب قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إني رجل من العرب ولي بالبط بصر وطبّي طبّ عربي ولسب أحد عليه صعداً؟ فقال لا بأس، قلت إني سبط الجرح ويكوي بالنار؟ قال لا بأس، قلت وسقي هذه السموم الاسحقفون والعازيقون؟ قال لا بأس، قلت إني رتّمات؟ قال وإن مات قلت - سقي عليه السم؟ قال ليس في حرام شيء، قد اشتكى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له عائشة بك ذات الحجب فقال أن أكرم على الله عز وجل من أن يتليني بذات الحجب؟ قال فأمر فلدّ بصر

### (يك دستور برای پزشکان)

۲۲۹ - از اسماعیل بن حسن متطیب گویند: گفتم ۱۰۰ مصادق (ع) که من مردی عربم و در طب بیدم طب من طب عربی است و در برابر معالجه خود مردی هم بگرم؟ در پاسخ فرمود عیب ندارد گفتم ما رحم و دمل را عمل میکنیم و آنرا مشکافیم و آتش داغ میکنیم؟ فرمود عیب ندارد گفتم ما این دواهای سمی مانند اسحقفون و عازيقون بر من می دهیم؟ فرمود عیب ندارد گفتم این کو، دوا که بر من می دهیم را سبب گاهی میشود که میبرد؟ فرمود اگر چه میبرد شرح - از مجلسی ده - «دوله الاسحقفون» می گویم ما در کتابهای طب و لغت چنین لغظی پیدا نکردیم و آنچه در کتب طب است اسحقفون است و آن دانه است مسهل بوده و نعم و شاید در نسخه های روضه تصحیف شده باشد (از جمیع العربی نقل شده است که اسحقفون نوعی دوا است و این حدیث هم گویند آورده است من گویم پس از تنوع و سیم حدیثی ده می و اب گفتم معجم النهرین این لغت را در پیشانی جرمان نسخه های روضه بدست آورده باشد)

دستاله حدیث ۲۲۹ -

گفتم مازوی آن دوا سمی است (شراب حرمان) بسیار موشاشم؟

فرمود در حرام شغائی نیست، رسول خدا (ص) سوار شد و عایشه گفت شما بسیاری سینه پیموداؤد در پاسخ فرمود من برد خداوند عزوجل از حیدرم از اسکه مرا سینه پهلوی دچار سازد، فرمود پس پیمود دستور دود ما بضره چکانی از صبر تمج در دهان او چکانیده (ما صبر خوب او را مانع دادند جل)

شرح - از مجلسی ده - «کس فی حرام شغاء» دلالت دارد که با حرام درمان روا نیست مطلقاً چنانچه ظاهر بیشتر حجاز است و گرچه خلاف مشهور است و حمل شده اند بصورت عدم صطراز دوا «دندشکی» نقل این داستان برای استشهاده و مداوا مداوی مدح است قوله دانا کرم علی الله را من سینه پیمود غالب ملازم احلال عقل و پریشانی معرامت قوله دلد بصر «چیز آلودی گفته اندود مانند صبور آنچه است که باطره چکان در گوشه دهان می چکانند.

۲۳۰ - علي بن ابراهيم ، عن أبيه ، عن أبي عمير ، عن يونس بن يعقوب قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام الرجل شرب الدواء ويقطع العرق وشرها انتفع به ، وربما قتله ، هل يقطع ويشرب .

۲۳۱ - أحمد بن محمد الكوفي ، عن علي بن الحسن بن علي بن فضال عن محمد بن عبد الحميد عن الحكم بن مسكين ، عن حمزة بن الطيطاء قال كنت عند أبي الحسن عليه السلام فرآني أتأوه فقال : مالك ؟ قلت : ضربي ، فقال : لو احتجمت واحتجمت فسكن فاعلمته فقال لي : ما يدوي الناس شي ، خير من مصقه أو مرقة عسل قل . قلت جعلت فداك ما المرعه [من] عسل ؟ قال : لعقة عسل .

۲۳۲ - عده من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن مكر بن صالح ، عن سليمان بن جعفر الجعفري قال ، سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول : دواء الضرس بأحد حبتلة فتقشرها ثم تستخرج دهنها فان كان العرس ما كولا من جعفر أنقطر فيه قطرات وتعمل منه في قطعة شئ أو تجعل في حوض للضرس ويام صاحبه مستلقياً بأحده ثلاث ليل فان كان العرس لا أكل فيه ، كاذب ربحاً فطر في

### ( درجواز معالجه خطرناك )

۲۳۰ - یونس بن یعقوب گوید به امام صادق (ع) گفتم : دواء دوائی بود (سوشندخ) و در گی را در عمل چراغی سرد و گاهی سودمند است و گاهی کشنده است ؟ فرمود : بوشد (سوشندخ) و سرد . شرح : البته این در صورت نبود بر پشت حاذق و حیر و مورد اعتماد است و ایضا در معالجه وجه خطرناك و بطبع نایکه ترك معالجه موجب مرث و هلاك است و این شرائط در زمینه سؤال مبرور است و در این صورت معالجه گرچه خطری باشد ضرور است

### ( درهائی برای درد دندان )

۲۳۱ - از حمزه بن طیار گوید : بر امام کاظم (ع) بودم و دیدم که آه و ناله دارم فرمود : تو را چه میشود ؟ گفتم : دندانم درد میکند فرمود : کاش حجامت میکردی من حجامت کردم و آرام شد و نه آن حضرت اعلام کردم ، من فرمود : مردم هیچ درمانی نکرده اند بهر از کشاح حجامت خوب گریختن به پست سراگشت - با قاشق وصل .

### ( دوائی دیگر برای درد دندان )

۲۳۲ - از سیدان بن جعفر جعفری گوید : شنیدم امام کاظم (ع) میفرمود : برای درد دندان بکنده حنظل (هندوانه بوجهن) میگیری و آنرا پوست میکنی و دوشش را بیرون می آوری و اگر دندان خورده شده و درون آن تهی است چند قطره در آن میچکانی و پسته یا آن تر میکنی و در درون دندان میگذاری و آنکه دندانش درد میکند به پشت میخوابد و ناسه شب این کار را میکند و

الأذن الي نلي ذلك الصرس ليالي كل ليلة قطرتين أو ثلاث قطرات يرا أبون الله ، فلي وسمعه  
يقول لوح العنم والدم الذي يخرج من الأنسان والصريان والحمرة التي تقع في العنم تأخذ  
حسطة رطبة فذاصرت فتحعل عليها قلاباً من طين ثم تنقب رأسه وتدخل سكتاً حوافها فتحك  
حواسها يروق ثم تصب عليها حل تمر حاصلاً شديد الحموضة ثم تضعها على النار فتعلمها علاناً  
شديد ثم يأخذ صاحبه منه كلما احتمل طعمه فبدلك بغيره ويتمصص من نحل وإن أحب أن يتحول  
ما في الحسطة في راحه وسمكة فعل وكلمه في حله أعاد مكبه وكلمه عتق كال حير له  
إن شاء الله

۲۳۳- عدة من أصحاب عن أحمد بن محمد بن خالد عن بن فضال ، عن الحسن بن أسباط  
عن عبد الرحمن بن سبابة قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام جعلت لك لعداء إن الناس يقولون  
إن المذموم لا يدخل النظر فيها وهي تمنحني فإن كان بصراً بديهي فلاحه في شيء بديهي وإن  
كان لا تعرف بديهي فوالله إني لأشتبهها وأشتبه النظر فيها ؟ فقال ليس كما يقولون ، لا تعرف  
بديك ثم قال إنكم تنظرون في شيء منها كثيره لا يدرك قلبه لا يسمع به يحسسون على  
اگر دندان که درد میکند خوردگی ندارد واز باد است از آن روع حاصل در آن گوشه میباشد  
که سم است بر دندان درد دار است ، ایجاد شب هر شب دو قطره با سه قطره و دادن حمام بود میشود  
و شستن آن حضرت برای درمان درد دهان و جوهر بری دندان و عطش بسیار و سرد شدن دهان میبرد  
یکد به حسیله ناره که درد شده است می گیری و آنرا در عالی از گن میگذاری و سرش در سردا ح  
میکنی و کاردی دروش و روپری و همه سوش در بر من و منغراشی و سپس سر که حرمای بسیار  
ترشی بر آن میریزی و آنرا روی آتش میگذاری و حوض معجوشی و صاحب این دردها بر سر بخس  
خود از آن رمی دارد و دندانهایش میبالد و سر که دهر در میشود و مصدق میکند و اگر بخود که آنچه  
درد درون آن حسیله گل گرفته است پس از ساحش آن بدرون بکشیده باستوی به این منقل کنند  
کرده است و هر زمانی سر که آن تمام شود روی آن سر که تازه بر برد هر چه که بر شود برای رفع  
درد بهتر است ان شاء الله

شرح- از محسنی زده- قوله و محمل علیها فالن طین یعنی همه آنرا گل بگیرد با روی  
ش نشو و دو سو داخ نشود و چیزی از آن بیرون نماند

### در حکم علم نجوم و تعلیم و تعلیم و مطالعه آن

۲۳۳- از عبد الرحمن بن سبابة گوید امام صادق (ع) گفت قرآن شود زانوی مردم می گویند  
نظر و مطالعه در نجوم جایز است تا سکه مرا خوش آید اگر ندانم زبان دارد هر هیچ بیازی نیست نه آنچه  
در آن مردم داشته باشد و گر ندانم زبان ندارد بعدا که من بدان شیفته ام و نظر و مطالعه در  
آن شتیاق دارم در پاسخ فرمود چنان سم که مردم می گویند و دست ضرر و زبانی ندارد سپس  
فرمود شما دانشمندان علم نجوم در چیزی نظر میکنید که سببش بدست نیاید و کمش سود ندارد شما

طالع القمر، ثم قال أندي كم بين المشتري والرَّهرة من دقيقة؟ قلب لا والله، قال  
أفتدري كم بين الرَّهرة وبين القمر من دقيقة؟ قلت لا، قال أفتدري كم بين الشمس وبين السَّيِّدَة  
من دقيقة؟ قلت لا والله ما سمعته من أحد من لمحميين قط، قال أفتدري كم بين السَّيِّدَة وبين  
اللُّوح المحفوظ من دقيقة؟ قلب لا والله ما سمعته من محمٍ قط، قال ما بين كل واحد منهما  
إلى صاحبه ستون أو سبعون دقيقة، شكَّ عبد الرحمن، ثم قال يا عبد الرحمن هذا حساب إذا  
حسبه الرجل وحل ووقع عليه عرف القصة التي وسط الأجمة وعدد ما عن يمينها وعدد ما عن يسارها  
وعدد ما خلفها وعدد ما أمامها حتى لا يحمي عليه من فص الأجمة واحد

به، روی طالع و در حساب مسکند بی رمود

۱- تو می دانی میان مشتری و رهره چند دقیقه است؟  
گفتم نه بخدا.

۲- تو می دانی میان رهره و میان ماه چند دقیقه است؟  
گفتم نه بخدا.

۳- و می دانی میان آفتاب و میان سیاره ( میان سکیه - که کوکب مشاهده شده است )  
چند دقیقه است؟

گفتم نه بخدا من این را هرگز از هیچ منجمی نشنیدم

۴- و می دانی میان سیاره و میان لوح محفوظ چند دقیقه است؟

نه بخدا این را هم من از هیچ منجمی هرگز نشنیدم.

رمود میان هر کدام از این دو تا دقیقاً ۷۰ یا ۶۰ دقیقه است تردید از عبد الرحمن است سپس  
رمود ای عبد الرحمن بن حسنی است که هر گاه مردی بداند برسد و واقع آن را بگوید بگناه بی  
ر در میان بیزار باشد و شماره آنچه در دست راست است و شماره آنچه در دست چپ است  
است و شماره آنچه در پشت سر است و شماره آنچه در برابر است همه را می دهد تا اینکه بر او  
چیزی از پنهانی نیفتد نهان باشد

شرح - در محسوسه - قوله «بحسب على طالع القمر» از این عبارت صاهر میشود که مدبر  
این محسبات بر سر قمر بوده است و وجه هر کائنات کوکب دیگر نداشته

قوله «و بين السَّيِّدَة» در سجه دیگر است که بن السکیه و آن نام کوکب نامرئی است و  
این ساجد است تا گفته و در صحاح (ع) که من آنرا از منجمی شنیده ام و رمودی سخن در شرح  
این خبر می دهد در آن «متر من شرح» و در دیگر «و به پایان حق از محسوسه»

من گویم در این خبر فوائدیست

۱- رادی بحث و بحث در مسائل علمی و جستجوی از حقائق و مخالف بودن دانش دین  
اسلام بلکه شویب دین به هر گونه علم و دانش معد برای بشر.

۲- شویب مطالعه و بررسی احقران و روان مسا بر این بوجهها و مضامینها بوده است

که بشر را حرده حرده محققین در امر عبادت او داشته و امروز با اندازه بشر بر موز ستارگان تصایبی برده است و از صدق تسخیر آن‌ها بر آمده و امیدوار است که روزی سواند بر دوش ماه و زهره پیاده گردد و از آن‌ها هم بری زندگی خود استفاده کند و در صورتیکه برخی زهره را با اصطلاح مذهبی در آن تاریخ علم ساده شناسی و مطالعه در نجوم را حرام می‌دانسته و بر سر راه پیشرفت علمی بشر سد می‌کشیده مام صادق (ع) است که با کمال صراحت می‌فرماید: طایف چنان‌بست که این عالم را سادی حشاک و باطنه می‌گویند مصالحه در نجوم و تحقیق در کائنات رای دین تو هیچ زیانی ندارد

۳- امام اشاره میکند که اختلافات شما منجمین که بر اساس فلسفه کوناه یونان و یار اساس تهریه‌ها و برزسهای دهن داشتند از دیگر اصوات است بسیار کم و کوتاهیست و از آن‌ها تحقیقی نتوان رسید و چری که مایه اعتماد علمی باشد نمی‌توان بدست آورد و هنوز در گام مؤثری روی عبادی کیهان و مدار ستارگان بر نداشته است و مطالعه شما پس منجم بر طالع قمر است که بر دیک تر بر ستاره برین است

۴- سپس امام (ع) چند مسئله امعانی را جم سبب میان چند ستاره شرح کرده است

۱- مشتری و زهره.

۲- زهره و ماه

۳- خورشید و سیله

۴- سیله و لوح محفوظ.

آنچه در این تناسب منجم است که منظور از این نسبت گیری فاصله عمودی آنها است که عبارت از مسافت میان مشتری و زهره و از زهره و ماه است و موصوفه فاصله می باشد از نظر مدار خود ساعد از حد عرض یعنی اگر مدار زهره که مدار کواکب را یکدایره عظمه اعتبار کنیم که بسیار با هم فاصله میکند و این ساده است را در حال دوران ملاحظه کنیم که هر کدام در درجه و دقیقه واحد باشند باز هم از نظر افقی میان آنها فاصله ای خواهد بود و سؤل از آن فاصله است.

البته می‌توان سؤالات و عمل بر وجه اول بود زیرا فاصله عمودی این ستاره‌ها از یکدیگر میشود بیک نسبت باشد مثلاً مسافت مشتری و زهره و مسافت زهره و ماه از مسافت عمودی ماه و سیار داند و علاوه بر اینگونه مسافت را بعد از درجه و دقیقه می‌توان درجه و دقیقه و ثانیات است که تقریباً مسافت افقی را نشان می‌دهد.

و در علم هیئت و نجوم از مسافت عمودی ستاره‌ها و دلائل مقیاس نگار برده است و بر اساس مقصود همان فاصله عمقی دو با است و در این صورت می‌تواند این فاصله درجه بین چهار مورد بحث شده باشد و بتوان از آن بدقیقه تعبیر کرد و با مقیاس دقیقه آنرا متعین.

دقیقه یک شصتم درجه دائر است که درجه یک صد و شصتم دائر است و بر این اگر مدار زهره این کوکب را یکدایره عظمه اعتبار کنیم و فرض کنیم این کوکب در عرض هم قرار گرفته اند یعنی دو حال افتراق هستند در این صورت فاصله افقی آنها اندازه ممسی دارد که در این حدت از آن ۶۰ یا ۷۰ دقیقه تعبیر شده است

و سبب گرچه در اصطلاح هیئت و نجوم برخی است که مروج شمس ولی خود ستاره شمس که

۲۳۴ - محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب قال: أحمر بالضریر قرواش الحمل قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الحمل يكون به الجرب أعر لها من إبطي مخافة أن يعديها حر بها والد آفة ربما صغرت لها حتى تشرب الماء فقال أبو عبد الله (عليه السلام) إن أعرابياً أتني رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال يا رسول الله إني أصيب بالشاه والسفرة والفاقة بالثمن اليسير وبها حرب فأكره شراءها مخافة أن يعدي ذلك لحرب إبطي وعمي؟ فقال له رسول الله (صلى الله عليه وآله) يا أعرابي فمن عدى الأول ثم قل رسول الله (صلى الله عليه وآله) لا عدوى ولا طيرة ولا هامة ولا شوم ولا صرع ولا رصع ولا دوسال

مجموعه است از سدرگان فضا مانند حوشه گندم و شاید بک مسطومه شمسی مستهملی است و پس اعتبار میشود فاصله از قی آنرا با خود شدید منجید.

نقشه اینهم دیگر ماصه گیری میان سینه و لوح محفوظ است زیرا لوح معده و ط با آن جا که در احداث و رخی آت در آن مجید بیان شده است نام تلك و ستاره ای بیست که در دوزیم آت برادر گیرد و حاصله بعد مسافت میان آنها مسجید شود گرچه کلامه لوح دلالت دارد که آنهم یک موجود جسمانی و در شمار اجسام علویه است

۵ - ان حسابی که امام در آخر حجر بدان اشاره کرده است میبکست منظور به حساب ریاضی باشد بر اساس قواعد دقیق که مروده بوسیله آن مسافت های کیهانی را اندازه می گیرند و به آنه میگویند و اینکه می فرماید اگر کسی بر این گونه حساسگری نباشد نمی تواند شماره بیهای یک برادر را بدست آورد و این معنی سازش دارد بر اوستیله حساب دقیق از مدار مسافت و صاع دیگر می توان این کار را کرد.

### (شرحی در امراض و امگیره و برخی از کلمات جامعه پیغمبر (ص))

۲۳۴ - از حسن بن محبوب گوید: الحسن بن مروان جمال بنا حداد که از امام صادق (ع) پرسیدم که شترانی دچار بیماری جرب (کچنی پوست) هستند و من آنها را از میان شتران خود گذارم میگویم از ترس اینکه بیماری جرب آنها بشتران دیگر سرایت کند؟ و پسا که برای چهار یا سوت میزنم تا آب موشد؟

امام صادق (ع) در پاسخ فرمود: راستش يك اعرابی مرد در سولحد (س) آمد و عرض کرد: یا رسول الله من گوشتی را گاو شری را که ساری جرب دارد بپای اندك بدست می آورم و از حرط آن ها بگرام و بدم می آید و بیم آنست که این جرب آن ها بشتر و گوسفند سالم خودم سرایت کند

رسول خدا (ص) فرمود ای اعرابی پس این بیماری را چه کنی و از کجاست بدان ایوی سرایت کرده است

پس رسول خدا (ع) فرمود: به او گیره هست و به سالی و به هامة و به شوم و به صرع و به رضاعی



ولا يعرف بعد حجره ، ولا صعب يوماً إلى الدل ، ولا خلاق قبل كحج ، ولا عوئل ملث ، ولا يسم بعد إدراك .

پس برین اشراف و پس از محضت تعریفی است و نه خاموشی تا شب و نه طلاق پیش از اردواح و نه درد کردن ، نه ای پیش از ملک و نه پیشی پس از بلوغ  
شرح - از محلی که در «دعوی» خردی گوید در حدیث است که «لا عدوی ولا صبر» عدوی بمعنی اعتداء و صبر بیست می و اگیره کردن ما ، بدکلمه دعوی که بمعنی دعاء و بدکلمه عدوی بمعنی نقاء گفته میشود عداء لعداء ، بدکلمه اعتداء و آن عبارت از است که پیاداری ، پیادار و معاود کند مثل اسکة شتری جرب دازد و حذر میکند از آتش آن شتر دیگر ، مراد از جرب آن این سراف کند و سلام بر او کرده را ابطال کرده است ، بر نگهان آنجا خود عرس مرست می کند و پیمبر ، آن ها اعلام کرد که خود عرس سرایت نتواند و خدا است که پیاداری می دهد و دود می فرستد و از این جهت در سرخی احداث است که

چه کسی از شمار دل سراف شده است

و ممکنست گفته شود که مقصود است که بی است خدا و اگیره برین پذیر بیست و بلکه پیاد برین بخدا را ندیم کند و این منافات ندارد با امر بگریز از کسیکه خورده دارد و یا اذل آن رای عموم مردم که همین کامل ندارند و بخدا پیاد می برید و از این گونه امور دل خود میشود

و در است شده که عی بن الحسین (ع) مجنون هم عدا شد و آن ها را مهمل کرد و «آن ها سر سره» است و گفته اند که عرس خدام اراش ، عده کثیره اند ، شده است  
معنی گفته که عدوی بدو در دود یا جلی است به دیگری و یا به گمان طلب در است

۱- خورده ۲- حرب ۳- عده ۴- عده ۵- کند ۶- درد چشم ۷- امرس و نیه ، و شاعر را اذل کرده است و عده است درد ، کسی بدگری سر است ، بلکه و گفته اند در مورد اینست که می خواست حد سراف بیکند و از سبخت از ردنگی پیادار و گیره در معن کرده است ما بد مع ، ر دینه شدن به و ر کج و کشی معصوب ، آنکه گویند بین دوس دوام و بی ست چون جیم میان احداث و اصول ضربه سبکه شاعر امر ، با آنکه که مخالف اصول و جیم باشد معین دانسته است

«دوله ولا صبر» هم ما بدعازب است و چند توجیه دارد

۱- بدی دشوم دانسی هیچ مری دوا نیست

۲- بدوایی نری ندارد عدوی خود بلکه ، دوت و بد و موکل حد انرش مرانم میشود و مؤید است آنچه در حدیث آمده است که بی ایداره ندارد و هم عدازی که میفرماد از آن حد باید پیاد برد

جرری گفته است طره بکر طاه و صبح ماه است و گاهی ماه ساکن گردد و آن معنی بدعالی و شوم و بدش چیرست

مونه «ولا هامة» جرری گفته در حدیث است که لا عدوی ولا هامة، هامة معنی سراسیمه و بام برآید ای است و مقصود حدیث همان معنی دومست و این برای آنست که عرب بدان فایده میزدند و آن از پر سده های شباهست و گفته اند همان چقد است

و گفته اند که عرب می پنداشتند هر که کشته شد و برای او خون جوئی شد جاش پریده ای می گردد نام هامة و می آید و در یاد می کشد اسقوبی اسقوبی مرا آب دهد و چون بشام و گرفته شد میبرد ؟

و گفته اند عرب می پنداشتند که اند جوان مرده و روحش هامة می شود و میبرد و آنرا هامة هم میگویند و اسلاف آنرا هم ابطال کردند و این عدوی بود

قوله «ولا شوم» این عدوی همان ساقیده است گذشته است

مونه «ولا صعر» جرری گفته در حدیث است که لا عدوی ولا هامة ولا صعر

عرب می پنداشتند که در شکم مازی است نام صعر که چون اسب گرسنه میشود در میگرد و می آید و اسلام آن را صعر کرده است و رحی گفته اند مقصود از آن ابطال نسبی است که در حادیت رسم و ده است و این صعر و ده اسب برین ماه صعر که ماه صعر و ماه حرام و معمر می نامیدند و اسلام آنرا ابطال کرده است

و رحی گفته اند مقصود از این عدوی همان صعر است که همان صعر معروف بوده است

و معنی است مقصود از آن بی ارسوئین باشد بر امام حرامی پس رحی پس از آن بدست و این بدست و ظاهر است که روی جواب آن را را کر بکرده و رحی احداث بر گرفته آن دولت دارد

قوله «لا رضاع بعد عظام» معنی پس از آنکه دوستان ارسوئین گذشت و دوری شیر خواری و سر زدن اگر از شیر بی خود رضاع محقق شود و آن در تب بگرد و موجب اش حرام است پس

قوله «ولا حرب بعد هجرة» معنی پس از هجرت مدینه و پیوستن بخویره بعد از آن است که آن دست برداشت و مسلمان بدی و چادر شمشیر بر گشت و در دست بازی را حرام را راجعه گناهان کبیره شمرده است

قوله «ولا طلاق قبل النکاح» یعنی تا قبل از آنکه دوستان را نکاح نکند و مدعی شود که یک روز نام سخن بگوید چنانچه در منهای گذشته مشروع بوده است زیرا که آن بعد از شرع اسلام منع شده است

مونه «ولا طلاق قبل النکاح» معنی تا قبل از آنکه دوستان را نکاح نکند و مدعی شود که یک روز نام سخن بگوید چنانچه در منهای گذشته مشروع بوده است زیرا که آن بعد از شرع اسلام منع شده است

۲۳۵- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن عبدالله بن المعیرة، عن عمرو بن حرث قال قال أبو عبدالله علیه السلام الطرة علی ما جعله الله هو نها یوسف ویر شدتها شدت و این هم بحکم شیء لم تکن شیئا.

۲۳۶- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن الوفاء، عن السکونی، عن أبي عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله کفارة لظیة التوکل

۱- معصوم بودن او از تصرف در اموال و احوال خود.

۲- ولایت ولی مدو و سلطه وی مادی و معنوی حادی باشد مانند جد نادی اصبغی ما بدیم شرعی

۳- حرم تصرف در امر او می دلی و گرچه حورش راضی شد

۲۳۵- از عمرو بن حرث که امام صادق (ع) فرمود دعای ردد مع فرار داد خود نیست مگر آن را آسان نگیری آسان است و اگر سخت نگیری سخت است و گرهم اگر بحسب نیاز و چیری نیست شرح - در معنی آن دو مت حسن است و برخی آن را معجون شهادت بر او عمرو بن حرث است و دلالت دارد بر آنکه تاثیر بد ولی با عدم عیب و بطل بعدا روا آن می رود - این نقل بر مجلسی (ره)

من گویم - بلکه دلالت بر آنکه بد ولی جمع می بد ردد جمعش همان وضعی است که در خود انسان پدید می آید مگر موهوم برست و حرفی باشد بر او دشوار گردد و بد و درخت شود و اگر مانده کار باشد و آن در خود موهوم رسد راو آسان گردد و گرهم هیچ و چیری بد و ندارد که هیچ است و هیچ پس آنچه مردم را آسان می نماید و بد و دل بد زید در جهات و درخت نیست.

۲۳۶- از امام صادق (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرموده است کفارة دلی همان توکل بخته است.

شرح از مجلسی (ره) یعنی بطل رجوع گناه شود شمرده چهره ای را که رشوم شمرده چهره ای شده است بر می دارد و آنکه تاثیر بد می دلی بر می دارد چنانچه کفارة دلی تاثیر گناه را بر می دارد و آنرا چنان می کند.

چیزی گفته است که در حدیث آمده است طره شرث است و کسی روا نیست هر آنکه وی حد توصیفه بطل آنرا می برد حدیث همین طوره معصوم رسیده است مستثنی در آن نیست معنی «چرا» (چرا) دلیطه شود و بد دلی می کند و برای وجود فریه این جمله حدیث شده است و همانا آنرا از شرک شمرده زیرا که عرب معتقد بودند بصیرت جمع می کند و اگر بر خلاف آن عمل شود مایه صدد است و گویند آنرا بد خدا شرث در تاثیر می دانند

و باین حد و گناه شمرده شده است و توکل بر خدا کفارة چینی گاهی است

۲۳۷ - عده من اصحابنا عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن عمر بن يزيد وغيره عن بعضهم عن أبي عبد الله عليه السلام و بعضهم عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل " و لم يمسسها الدين حر حوا من ديارهم و هم ألو ف حد الموت فقال لهم الله مونيوا ثم أحياهم " فقال إن هؤلاء أهل مدینه من مدائن الشام و كانوا سعي آل بيت و كان الطاعون يتبع فيهم في كل أول فكا و ابادا أحسنو به خرج من لمدينة الأعداء لقوا بهم و نعى فيها لقرا ، اصعبهم فكان الموت يكثرفي الدين أقموا و يعلى في الدين حر حوا فتقول الدين حر حوا لو كتبنا أفعالكم لكثر فيما لموت و يعول الدين أقموا لو كتبنا حر حوا لقل فساد الموت و ل فاجمع ربهم جميعاً أنه قد وقع الطاعون فيهم و أحسنوا به حر حوا كلهم من المدينة فلما أحسنوا الطاعون حر حوا جميعاً و تسخروا عن الطاعون حد الموت فساروا في البلاد عاثة

ثم إنهم من و امدیدیه حر حوا و حدوا اهلهم عیب ، فهم لطاعون و راو دیا فلما حصوا حرمهم و طمأنوا به اول لهم الله عز وجل " مونيوا جميعاً و مونيوا من عتیم و صاروا ممناً يلوح و كبروا على حريمهم " فكتبنا لهم فكا و ابادا و جحدوهم و جمعوهم في موضع فصر بهم نبي من أنبياء

### (تفسير يك آيه)

۲۳۷ - در عمر بن يزيد و ديگران بعضی از امام صادق (ع) و بعضی از امام باقر (ع) در تفسير قول خدا عزوجل (۲۴۳- النمره) آیا ننگری بدان کسانی که از خامان خود بیرون رفته و هر دها من بودند ، هم مرتب و جدا آنها در موب همه سریده من آنها را رفته کردند در پاسخ فرمود راستش ایسان اهل یکی از شهرهای شام بودند و شمرده آنها همه در رتن بود و دین هم طاعون در میان آنها پدید آمد و هر که حسی میکردند که طاعون آمده بود نگران با بیروی خود از شهر بیرون میرفتند و مسلمانان را و در آن میزدند و مرث و میر در آنها که مانده بودند میزدند و در آن ها که بیرون شده بودند کبر و بیهوده بیرون رفته بودند می گفتند اگر ما هم مانده بودیم در میانها در و مانده بود و آنها هم که در شهر مانده بودند می گفتند اگر ما هم بیرون رفته بودیم مرگ و میر ماها هم کمتر بود

فرمود همه در نظر گرفتند که چون بنی زده طاعون آمد و در و آرا فکند همه در شهر بیرون و بری حدار مرتب طاعون بوری گرمند و خلق بن تصمیم از کشور خود بیرون شدند و با آنها که حد می خواست کوییدند

سپس بان در این سفر خودست شهر و برای گذر کردند که مردمش از آن کوچیده بودند و طاعون آن را نابود کرده بود در آنجا فرود آمدند و چون بازگشت خود را بر زمین نهادند و در آن آرمیده خدا عزوجل همه آنها فرمود همه سریده و در آن همه مردند و کالبد استخوانی آنها پدید شد که مفرحشید و میان بر سر راه مردم بودند ، دهگدان آن ها را از میان ر

می اسرائیل یقال له حرفیل، فلما رأى ثلثاً العظمى مكي واستعبر وقال يارب لوشب لأحييتهم الساعة كما أمتهم فعمروا بلادك وولدوا عمادك وعدوك مع من يعبدك من حنكك فأوحى الله تعالى إليه، أفتحب ذلك؟ قال نعم يارب فأحييتهم من فأوحى الله عز وجل إليه أول كذا وكذا فقال الذي أمره الله عز وجل أن يقول: فقال أبو عبد الله عليه السلام وهو لاسم الأعظم فليتب قال حرفيل ذلك الكلام ينظر إلى العظم ينظر بعضها إلى بعض فعادوا أحد، ينظر بعضهم إلى بعض يستحسون الله عز وجل ذكره ويكتبونه ويهتلونه، فقال حرفيل بعد ذلك: شهدنا الله على كل شيء قدير قال عمر بن يزيد فقال أبو عبد الله عليه السلام: منهم من لم يزل هذه الآية

دوخته و زن دور کردند و همه را در حلقه داشتند و بت پستی از پیهم بران می اسرائیل می ها گذر کرد سام حرفیل و چون چشمش بدان اسبوحان ها افتاد گریست و اشکش سر از پرشده و گشت برورد گدا اگر بخوای همین اکنون آید، داد ده کن چنانکه آید، مرا می ده، ملاحت را آید کند و از عده هایت بر آید و و را دیگر آورده هایت پرستد خدا، ای ما و وحی کرد آید، تو دوست داری که آنها رده شوند؟

ازی برورد گدا و خواهش در آید، را رده کردی - فرمود حد عز وجل، و وحی فرستاد که چینی و چنان بگو و ذکر کن که حد عز وجل او داد داد گفت - امام صادق (ع) فرمود که آید اسم اعظم بود و چون حرفیل آن کلام را بر زبان آورد، بگهی اسبوحان ها کرد که - وی یکدیگر پرش کرده و همه رده شدند و یکدیگر نگاه میکردند و هیچ حد عز وجل می گوید و الله اکبر می گفتند و لا اله الا الله می گفتند.

حرفیل در این هنگام گفت من گواهیم که خدا هر چیزی و هست، عمر بن برید گوید امام صادق (ع) فرمود بن و در راه آید، ارشاده است

شرح در طریقی ده - امام ربیع، مدامی تو ای شونده آیا داشت بایان نرسیده که در دیار خود کوچ کردند؟ و در این جمع چند قولست

۱- جمعی از می اسرائیل بودند که از طاعون گریختند که در سرزمین آنها رده شده بود  
۲- جمعی بودند که از جنبه جهاد گریختند که بر آنها و جب شده بود - از صحنه و معانی مرید به معاد آید که میفرماید در راه حد سرد کنید

۳- قوم حرفیل بودند که سومین دسته می اسرائیل است بعد از موسی (ع) چون پس از موسی پوشش بر روی نمود و پس از وی کالب بن یوسف و سپس حرفیل و او را رده عبود می نامیدند زیرا مادرش پیره زنی بود و در حصار زندگی خواسته بود و خدا او را بوی ارز بدشت

۴- حسن گفته است او دو الکفل است و حرفیل در دو لکفل لقب دادند برای آنکه کفالت هماد پیهم بر کرد و آنها را از کشش محنت داد و باقی گفت شما مرد و بهتر است که من آنها بجای شما کشته شوم و پیوند آمدم آنها را از وی خواستند و پاسخ داد که رفته و من

۲۳۸- این محبوب، عن حسان بن سیدر، عن ابي جعفر علیه السلام قال: قلب له احمري عن قول یعقوب علیه السلام لسنه «ادهوا فتحسبوا من يوسف وأخيه» اكن يعلم أنه حي و قد فرقه بعد عشرير سنه، قال نعم؛ قال قلب: كيف علم؟ قال إنه دعا في السحر وسأل الله عز وجل أن يهبط عليه ملك الموت فيهبط عليه ريبال وهو ملك الموت فقال له رب انزل مني ذك يا یعقوب؟ قال احمري عن الأرواح بعضها مع جمعة من رقة؟ قال بل أقصم من رقة روحاً روحاً، قال له فأحمري هل مر بك روح يوسف فيما مر بك؟ قال لا، فعلم یعقوب أنه حي فعند ذلك قال لولده «ادهوا فتحسبوا من يوسف وأخيه»

بعد بم کجا رفتند و خدا او را حفظ کرد

دوم الف «همه معمران گفته اند مقصود کثرت شهادت آنها است حر این دین که مراجع قلب دانسته و گفته مقصود بیسکه این جمع با هم الفت داشتند و دشمنی نداشتند و آنها که بعد از تسخیر کرده اند چند وجه گفته اند:

- ۱- سه هزار در عطا و حراسی
- ۲- هشت هزار ارمال و کلی
- ۳- ده هزار ازای ووق-
- ۴- سی و چند هزار - از سدی
- ۵- چهل هزار - از ارباب و آن جریح
- ۶- هشتاد هزار - از عطایای این رواج
- ۷- شصت و سیاری از صفاک - و آنچه ظاهر است است که از دهر در ورون بوده اند بر سر ورن و قول در جمیع رده و لا است

### (جزئی از داستان یوسف)

۲۳۸- از حسان بن سیدر گوید نام ابر (ع) کفتم من حردده و قول یعقوب (ع) که سه مردنداش گفت (۸۷- یوسف) برودند و از یوسف و برادرش خبری بگیرند و انری بچوئید - ایاب یعقوب پس از ۲۰ سال جدائی عید بست که یوسف رنده است؟ فرمود آری .

من گفتم چگونه می دانست؟ فرمود که او سحر گاه دعا کرد بدرگاه خدا و رجل که ملک الموت بر او فرود آمد و ریبان که همان ملک الموت است بر او فرود آمد و ناو گفت ای یعقوب چه حاجتی داری؟ فرمود من حردده از جانها که سبائی بکجا و باهم در حصه تو آید یا جدا جدا؟ در پاسخ او گفت من پاره را یکی یکی می شام ناو گفت من حردده که آبا روح یوسف سو گدر کرده است در آن جانها که گذر کرده اند؟

گفت نه، و یعقوب (ع) از اسباب دانسته او رنده است و در این هنگام مردنداش گفت بروید و از یوسف و برادرش خبری بپست آوید.

۲۳۹. تبار بن یحیی، عن حماد بن شد بن عیسی، عن الحسن بن سعید، عن تبار بن یحیی عن جلد بن برید القمی، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل «وَحَسْبُوا أَلَّا يَكُونُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي سِتْرِي» حيث كان النبي صلی الله علیه و آله بين ظهرهم وهم يقولون «صهوا» حيث فزع رسول الله صلی الله علیه و آله ثم تاب الله عليهم، حيث قدم لهم المؤمنین علیهم السلام قال «ثم عموا وصموا» إلى الساعة

۲۴۰. عده من أصحابنا، عن سهل بن باذان عن ابن محمد و ابن عباس عن رافع عن عیسی بن عمیدة الحدادی عن أبي عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل «لَعَنَ لَدِينِ كَذِبًا» من یسئ عمل علی لسان داود و عیسی بن مریم قال احبار بن علی لسان داود و لفرد علی لسان عیسی بن مریم علیهم السلام

شرح - ر مجلسی ده - در اول معنی معصیه شاید پرورش است که حدیث را با هم یکجا میبایست یا چه حداد در اگر یکجا باشد که از یکی عقب ورد و من موجه شود خلاف آنکه یکی یکی باشد که هیچکدام بی حسر باشد و وجه دیگر اگر یکجا نماندیم شود ممکنست پس بعض روح مدعی گذرد این و در برابر آنکه یکجا شود و معاد را بدیقت او ده شود و ممکن شد که بسبب مرده باشد و روح او بوی نسیم شده باشد

و این در شبهه همان عذر ثلث و ارواح را از او در خود تسلیم میگیرد و ما دیگر است که راو تسلیم میگیرد و وجه دوم روشن تر است

### (تفسیر بک آیه در ولایت)

۲۳۹ - از حاد بن برید عیسی یکی را اصحابش را امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۷۱ - المائدة) و بعد شد که آزمایشی در کار است ایس کودی و کوری و پشه کردند پس خدا از آن ها در گذشت و توبه آپ را بدرست سپس باز کودی و کوری و در پیش گرفتند، بسیاری از آنها چنین بودند و خدا بی نهایت بدانچه میکردند (فرمود: آنگاه که بمهر من آپ بود و کودی و کوری را پشه کردند) هنگامیکه روح بمهر خدا (ص) پس شد (و صفت را بداده گرفتند و سخن او را شنیده گرفتند) سپس خداوند توبه آن ها را بدرست است آنگاه که امیر المؤمنین میان آپ قدم کرد، فرمود پس در هم کور و کور شدند، هم کردند

شرح - از مجلسی ده - در اوله تعالی و حسوا ان لا يكون منه مشهور در میان معمران است که این آیه در بیان حال سی اسر ثلث است و سی اسر ثلث پیدا شدند که بلا و عذابی ندادند بواسطه کشتن بمهران و تکذیب آبان و سایر غیر امام معصود ارضه همان است که پس رسول خدا (ص) پدید شد و عصب خلافت که از راه حق ولایت کور شد و سخن حق را شنیده گرفتند

### (تفسیر برخی آیات)

۲۴۰ - از ابی عمیده حداد از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (۷۸ - المائدة) لعنت شدید یکسان که کافر شدند از مؤمنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی ابن مریم، فرمود جو کها بر زبان داود لمن شدند و میوتها بر زبان عیسی بن مریم

۲۴۱ بخیرین یعنی ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن سعيد ، عن القاسم بن سويد ، عن  
بخیر بن أبي حمزة ، عن محبوب بن شعيب ، عن عمران بن میثم ، عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال : قرأ رجل  
على قبر المؤمنین عليهم السلام «وَرَبِّهِمْ لَا يَكْذِبُونَ وَلَكِنْ لَطَّالِمِينَ تَابَاهُ اللَّهُ يَجْحَدُونَ» فقال : بلى  
والله لقد كذبوا أشد التكدس ولكنكشا معتمه «لَا يَكْذِبُونَ» لَا يَأْتُونَ سَاطِلَ يَكْذِبُونَ بِهِ حَقِّكَ

شرح - از مجلسی ده - «قوله العذار علی لسان داود» مشهور میان معبران و مورخان ظاهر  
آیه کریمه بنکه صریح آن عکس است که در این حدیث است آنجا که در داستان صحاب سبت  
فرماید ( ۱۶۷ - لا عرف ) آنها گفتم که مومن های زنده شده باشید و در بسیاری روایات  
ما هم چنین وارد شده است بعضی مسح بود صورت مومن در زمان داود (ع) و ده است و مسح حوک در  
زمان عیسی (ع) و شد که این صواب است و سخته مومنان روضه کافی است ولی در تفسیر عاشی و عیسی  
بن ابراهیم و مصون این حدیث موافقت شده است و ممکن است در این حاد و وجه گفته شود

۱- این خبر اشاره به ائمه اصحاب است باشد و مسح آباء در زمان داود (ع) دو بار باشد که  
پیکبارش مسح عذار بوده است .

۲- در زمان هردو پیمبر هر دو صورت مسح شده باشد و مقصود مهم این باشد که بعضی از  
آنها عیون شدند و مؤید آنست آنچه بیضاوی گفته است

گفته شده که اهل اینه چون در روز شنبه بخاور کردند خداوند بر آن داود (ع) آن ها را  
را امن کرد و صورت مومن و حوک در آمدند و چون اصحاب مائده عسی که در آسمان بر او  
باران شد کمر در زدند عیسی در اذه اها بر سر کرد و آنها امن کرد و همه حوک شدند و آب و پنج  
هر از تن هردو بودند .

و شیخ طبرسی گوید در معنی آن گفته اند بر آن داود امن شدند و همه حوک شدند از حسن  
و مجاهد و قتاده

امام باقر (ع) فرموده است داود اهل اینه را که در شنبه بخاور کرده بودند امن کرد بخاور  
آنها در زمان داود (ع) بود داود در باره آنها عرس کرد خدا یا لعنت را بماند داده و بماند کمر  
بند در بر آنها کن و خدا آنها را مومن کرد و اما عسی لعنت کرد آنکسان که مانده بر آنها نازل  
شد و سپس کمر در زدند

۲۴۱- از عمر بن میثم از امام صادق (ع) فرمود مردی بر میزالمؤمنین (ع) فرست کرد (۳۳-  
الاسلام) و بهم لا یكذبون ولكن الطالمن تاباه الله یجحدون - راستی که آنها بودا یكذب یكذب  
بلکه آیات خدا را انکار کنند

عیسی (ع) فرمود آری خدا هر چه سخت بر وی درج او را نکذیب کردند ولی لفظ آیه  
بتخفیف است «لَا يَكْذِبُونَ» یعنی امر ساطلی سازند که توسطه آن حق او را دروغ سازند و از  
میان ببرند

شرح - از مجلسی ده - قوله تعالی «فأبهم لا یكذبون» شیخ امین الدین طبرسی گفته است  
بامع و کسانی واعشی را می بگره همرات کرده اند لا یكذبون بتخفیف و ن قرأت عیسی (ع) است



و زمام جمع صادق (ع) هم نقل شده است و دیگر قراء همه یکذبونك باو جمع کاف و تشدید قرائت کرده اند پس گفته است آنکه تشدید داده را از فعله یعنی بست دادن فعل گرفته است مانند ریت و سقه و را بستن را دادم و در بست یعنی دادم و باب افعال هم بدین معنی آمده است گفته اند سقته یعنی او گفتم سقاك انش

براین ممکن است معنی هر دو قرائت یکی باشد یا معنی لایکذبونك از باب افعال این باشد که با صدیق تو را بر خورد میکند چنانکه گویند حدیثه یعنی ورا پسندیده بر خوردیم حدیث یعنی گویند کسانی از عرب حکایت کرده که گویند اکذبت الرحل یعنی احاد داده که دروغ میگوید و در معنی بن آیه چند وجه گفته اند

۱- از روی دل ورا نکذبت میکند و نکذب آیدها را می است و از راه عادت و این قول اکثر مفسران است مانند ابن صالح و سده و دیگران گفته اند مقصود اینست که میداند تو دروغ و سولخدا می ولی داشته انکار میکند دلیل بر وجه و بت سلام میکند است را می برده معنی که رسول خدا (ص) باو چون برخورد و و وی دست داد باو چون گفته چرا چنین کردی در پاسخ گفت حد میدادم که و راست میگوید و بی درجه رمی می نمود بر او عذاب بودیم و خداوند بن بهر ماران کرد مدعی گفته است احسن شریف باو چون برخورد و ماو گفت ای اباالحکم میگوید بم معجزه است گو است دروغگو اما با معمری در بن حدیث باو چون در پاسخ او گفت وی بر تو بخدا که معجزه را سگو است و هرگز ندیدیم او دروغگو بدولی اگر سی هاشم برچهار سر و در زبانی گفته و سقیت حاج و سورا هم در دست گیرید برای سزار فر ش چه معجزه

۲- مقصود آنکه کذب آنرا را بیل ندارد و میسود برهانی بر طول دعوی تو ندارد و دلیل آب همان قرائت معنی (ع) است که لایکذب یعنی نمی تواند روی حرف و حریف حقی بیازند

۳- یعنی سو بر خورد میکند که دروغ گو باشی چه چه عرب گویند > فانا کم فما احب کم > ما شما بر خورد کردیم و شما را رسو ساختیم و این معنی در قرائت بحذف و تشدید هر دو دو است

۴- بود در آنچه آوردی دروغ و نداشت و با و زد و سقوط نکذبت حدیث و مؤید بنوچه است جمله بعد که > ولكن الظالمين آتاهم بعدون > و هم جمله دیگر را عام- ۶۶) و نکذبت کردند پس بومنت تا اینکه آن حق است - فرمود بورا نکذبت کردند و هم آنچه را باو چون نقل شده که گفت پیغمبر ما تو دروغگو و متهم بدسم ولی آنچه را آوردی میمزدیم و نکذبت کنیم

۵- مقصود آنکه سو بر خورد دروغگو شناسد بلکه مرا دروغگو شناسد بر نکذبت و من بر میگردد و خاص بوبست ری آنکه رسول می و رد بر تو زد بر من است و هر که تو را نکذبت کند مرا نکذبت کرده است و این برای سبب است پیغمبر است پایان من از مجلسی و

من گویم- طاهر روایت است- که قرائت تشدید درست است و را بعد جوده بدولی قطع مقصود این است که مقصود آنکه این کلمه معنی طاهر و معمولی خود را ندارد که نکذبت در کفار صادر شده است بلکه مقصود از آن آنست که کفار سواست و او را دروغگو در آورد دعوت تو را ابطال کنند و این معنی در قرائت تضعیف که قرئت علی (ع) است روشن است



۲۴۲ - علي بن ابي حميم ، عن ابي عبد الله ، عن ابي ابي عمير ، عن عمر بن ادينه ، عن ثابدين مسلم قال قلت لابي جعفر عليه السلام قول الله عز وجل "وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة ويكون الدين كله لله" فقال ام يحيى يا ابا عبد الله ههنا الآية بعد ان رسول الله صلى الله عليه وآله رحلهم لاحتاجهم و حاجه اصحابه فلو فوجاءوا بيلها لم يفلحهم لكنهم يقتلون حتى يوحدوا [والله عز وجل] و حتى لا يكون شرك .

۲۴۳ - علي بن ابي حميم ، عن ابي عبد الله ، عن ابي ابي عمير ، عن معاوية بن عمارة ، عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول في هذه الآية "ما ايتني لم يفلح من في دينكم من الاسرى ان يعلم الله في قلوبكم حبر ايتكم حبر ايمانكم اذ علمكم بعد لكم" قال سراج في العباس وعقيل ونوفل وقال: ان رسول الله صلى الله عليه وآله يبي وم ودرش يفلح احد من بني هاشم و ابا الجحري و ابراه و رسول علي عليه السلام قال انظر من ههنا من بني هاشم و عمر علي عليه السلام علي عقيل بن ابي طالب كرم الله

۲۴۴ - ار محمد بن مسلم گوید عنه (ع) گویم رسول خدا عزوجل (۳۹) - لا اله الا الله و انما الله را تافته نباشد و همه دين از آن خدا باشد - (مسی چه) فرموده بود تا قبل و بعد از این به نامده است، زیرا رسول خدا (ص) راى باز خود و پدر دامن بنها مىسپرد و در روزى که دعوت تا قبل از آن به رسد و حکم آن اجرا شود، از راه پدرويه شود (مسی صهر ساری) ولي گفته شود "استقامت خدا عزوجل را بگانه داند و تا ايکه شرکى نماند.

شرح - مردمی ده - دونه عزرا کره دو داند و هم حبی لا يكون الله طرسي گفته است این حدیث خطاب به عمر و مؤمنان است که اگر مرد گند ده - ای که همه ای مانده - می شرک باشد - را - عیس و حسن و عباس است که کافری ده - مگر در پناه اسلام و با عهد امان زیرا اگر کافر مستقل مانند پدر پناه و تعهد اسلام نباشد عزیز است و دیگر ادا دین خود دعوت میکند و موجب فتنه میشود و گفته شده است مقصود است که مومنی مورد دهنه و رکعت از دین نگردد (چنانچه که در مکه مؤمنان را آزاد می دادند تا از دین بر گردند) -

۲۴۵ - از معاویه بن عمار گوید عنه (ع) شنیدم می فرمود در عصر این آیه (۷۰) - لا اله الا الله - که در دست دارند که خدا در دل شماست و پندرش سلام را بداند شما خدا کند بهتر از آنچه از شما گرفته (واسطه دهنه و عوس آزاد شدن شما) و هم شما هارا ببینید فرمود در بازه عباس و عقيل و نوفل مازل شده است.

فرمود رسول خدا (ص) در روز جنگ بعد در مانی صدر کرد که کسی را بی هاشم را (که در جبهه مشرکین هستند) بکشند و ابو الجحري را هم بکشند و ایان اسیر شدند و رسول خدا (ص) امیر - المؤمنین (ع) را فرستاد و او فرمود برو من از منی هاشم چه کسانی در این جا هستند گوید علی (ع) بعمل بن مصالح کرم الله وجهه کرد و عقيل و ابو آواد داد ای پسر مادر عقيل بخدا که دردی

و حبه فجاد عنه فقال له عقيل يا ابن أم علي أنته الله يا ابن مكي قال فرجع إلى رسول الله ﷺ وقال: هذا أبو الفضل في يد فلان وهذا عميل في يد فلان وهذا يوفس من لحاظ في يد فلان فقام رسول الله ﷺ حتى سبي إلى عقيل فقال له يا ابن يزيد قتل أبو جهل فقال إذا لا تدعوني في مهمة فقال يا كسم أنت حسم اليوم و إلا فركو كذبتهم فقال فحيي بالعباس فقبل له اقد بفسك وافد [أي] أحيث فقال يا بني نتر كي سأل فر يشأ في كفتي فقال أعط ممثا خلعت عبدا ثم الفصل وطلب لها يا أصابي في حبي هذا شي وبقضه على ولدك وفسك فقال له يا ابن حبي من حرك يده؟ فقال يا بني به حمرئيل بن الحارث من عبدا لله عز وجل فقال و محلوقة ما علم بهذا أحد إلا بأوامي أسدك رسول الله قال فرجع الأسرى كلهم مشركين

من در چه وضعی هشتم گوید علی (ع) پس در بازديد سران برد پيغمبر (ص) بر گشت و عرصه کرد اين دو فصل (عباس بن عبدالمطلب) است که در دست فلانی اسير ست و اين هم عباس ست که در دست فلان ست و اين هم يوفس من حارثست که در دست فلانست

رسول خدا (ص) از جای بر حاست ما خود در محفل رسالت و ماو گشت ای ابا يزيد ابو جهل گشته شده است و در صبح او گفت در اس صودت شما دو تن در باره بهانه ديگر ستيره ای بخوانند داشت

پيغمبر فرمائی تاين مصمون عشون سلام صادر کرد (عباس چي گشت حل) اگر همه اين دشمنان را از پای دو آورند (بر برد ست) و گره بر دوش آنها سوار بشيد و بر آنها تازيد

فرمود (ع) عباس را در رسول خدا (ص) آوردند و ماو گفته شد ماو در عوس حودت و [دو] بر در زاده اب (عباس و يوفس) فده بيرد دو آزاد شوند . عباس - ي محمد و می خواهی مرا در میان فرشت گدا کسی که دست به پش اين و آن دراز کنم؟

پيغمبر - خير (عمر حان) از همان پولها که ماوي خود ام الفصل سپردی و به اوسه رش کردی که اگر در اين سفر من آسیبی رسد ان پول را بری فرديت و حودت خرج کن عباس برادر زاده ام کی از آن پول بشو خيبر داده است؟

رسول خدا (ص) چيرئيل از طرف خدا عز و جل مد و حسن خبر داد عباس - سو گند بداسکه بدو سو گند حوزيد؟ هيچکس در اس اطلاعی نبود جرام اصيل و من من گواهم که تو رسول خدا می

امام (ع) فرموده همه اسيران مشرك ييکه بر گشته جز عباس و عقيل و نوفل کرم الله و چو هم و در باره آنها بود که اين يه بازل شد

إِلَّا الْعَمَسَ وَغَقِيلَ وَدَوَقِلَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُمْ فَفَهِمُوا رَبَّ هَذِهِ الْآيَةِ «فَلَمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنْ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا» - إِلَى آخِرِ الْآيَةِ -

«فَلَمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنْ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا» نَاخِرَ آيَةِ - بگو (ای محمد) هر که از سیران در دست شما است اگر خدا در دل شما چیزی بداند (شما عوس بهتر از آن هستید اینکه از شما گرفته شود عطا کند و هم شما را پیامرزد).

شرح - از محسب شده - «فَلَمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ» شرح طبرسی گفته است همان نام آدی آورده زیرا هر که در دست آنها بوده است در حکم مملوک بوده از نظر سلطه آنها بر وی «وَأَسِيرَانِ» یعنی اسیران بعد از آن ها فدیہ گرفته شد

«فَلَمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ خَيْرًا» یعنی اگر خدا بداند که شما در دل دارید مصلحت باشد و احلاصه باشد و رغبت در ایمان و صحت در تبت دارید.

«وَأَسِيرَانِ» در عوس خیر میده و عوس پیروی شما عطا میکند

«وَأَسِيرَانِ» در عوس خیر میده و عوس پیروی شما عطا میکند  
«وَأَسِيرَانِ» در عوس خیر میده و عوس پیروی شما عطا میکند  
و با همان در آخرت.

«وَأَسِيرَانِ» در عوس خیر میده و عوس پیروی شما عطا میکند  
و با همان در آخرت.

ر عمار بن عبدالمطلب زادت شده است که بن آیه در باره من و باران ما دل شده ۲۰ من و فیه طلا داشتم که همه را من گرفته و خداوند بجای آنها ۲۰ میده من داده است که هر کدام بود و در ای بریم دست آورد و کسب آنها ۲۰ هزار درهم را آورد و خداوند در هر ماه من عطا کرده است که در هر ماه اموال من که را هم میخواهم و ارزش آن از همه امون من که بیشتر است بر من در استعدا معرفت و امرزش راجع به خدا هستم

ماده گویند برای ما گفته اند که چون هشتم هر در حراج بحرین در برای پیشبیر (ص) آوردند و ضربه گرفته بود که نماز ظهر را بخواند ولی در آن دور باران و نقوات تا همه آن پول را قسمت کرد و سپس در مورد باران برگردد و بخشد او را گرفت و میگفت این بهتر است از آنچه که از ماها گرفته شد و من امید آمرزش را هم دارم.

ابو البختری - عمار بن هشتم بن عمار بن اسد سکه در در زمان حمیر (ص) در بدرفت و کشته شد حمیر «اسروا» مخصوص بی هشتم میگرد و ابوالبختری تکلمه احد عطفست زیرا که او ارسنی هشتم است و گرچه حمیر (ص) افضل او بر می کرد

این بی لعنید ارواقدی معکرده است که رسول خدا (ص) از کشتن ابوالبختری بهی کرد و بری آنکه بگوید پیش از هجرت پیشبیر در عهده صلاح پوشید برای حمایت از حمیر و دفاع از او و علام کرد که هر که با آزاد پیشبیر دست دهد من با او دشمنم و حمیر از او بددایی کرد و روز بعد او را امان داد

ابو داود مازنی گفته روز جنگ بعد من خود را با او رسانیدم و گفتم : اگر تسلیم شوی به من

(ص) ز کشتن تو عرض کرده گفتم از من چه میخواهی اگر رسول خدا از کشتن من عذر گرفته از پیش  
ایرا میدنم و او را بر عاتق درموده ام ولی سوگند ملائ و عزری که می بودم خود را سلیم کنم  
همه زبان مکه می دانند من بدست خود تسلیم نمی شوم و من میدادم بدست از من برنمید ری و هر چه  
میخواهی کنی بود و د تیری باو اداحت و چنین گفت :

بدر یا این تیر تو است و بوالعتری شده و دست آن را در کشتار گاهش نه و با ایسکه  
ابواسخری دره در دست داشت آن تیر دره را شکافت و او را کشت

و بدی گفته است معمر بن ربیع ابوالعتری را کشت و او بدست و لی مجدز شهری گفته ایسکه  
خود را قاتل او معرفی کرده

معمر بن اسحاق گفته است رسول خدا (ص) روز بدر از کشتن ابوالعتری می کرد و دانش و بید  
به هشتم من حرث بن اسد بن عبد لغری است - برای ایسکه در مکه از رسول خدا (ص) دفاع میکرد و  
میگذاشت باو آزار رسد و در نفس عهدنامه محاصره می هاشم هم شرکت کرد و بدست پیغمبر هم  
بندی نکرد، مجدز زیاد بنی حبیب بعد از درمیدن باو برخورد و گفت رسول خدا (ص) ما را را  
کشتت می کرده است همراه ابوالعتری همکارهای بود که در مکه بیرون شده بود نام حماده  
بن ملجعه ابوالعتری گفت این در حق من هم در امان است مجدز گفت بخدا مایه حق و را را بدیگدار هم رسول  
خدا (ص) ما را از قتل و می نکرد و دست و از قتل و سپ می کرده

گفت در این صورت من و او هر دو باید میم ، ابتدا زبان مکه و میان گویند که من  
در خود را می حرص بر رسیدگی ز دست دادم و مجدز نه و در سر شد و ابوالعتری این در  
را سرود

هر گز زاده از ده دست را از خود در دارد ، پیروز و پادشاه و سرود

سپس بهم در آو حید و مجدز و کشت و آمد رسول خدا (ص) گزاشد و گفت سوگند  
با مکه تو را راسی ممدوب کرده من کوشیده باسری یدرد و او را برد شما اوزم و حر سرور بدرفت  
و با او جنگیدم و او را کشتیم -

و بعد خود را از عباس روا کرده است که رسول خدا (ص) بر من فرمود

راسی من میدام مردابی از می هاشم و دیگر در روز بدین میدان ورده بد و ما را بازی  
کشتن آنهاست هر کدام هر که از می هاشم را برخورد و را نکشد و هر که ابواسخری  
بر خورد او را نکشد و هر که به عباس عموی رسول خدا (ص) برخورد او را نکشد او را را با  
کشاده شده است

فوله «ابن احباب» مقصود عقیل است و در برخی نسخه «اسی اجیت» آمده یعنی عقیل و نوفل  
هر دو

ابن ابی الحدید گویند معمر بن اسحاق گفته است چون اسیران بدر را بدیده آوردند رسول  
خدا (ص) باو فرمود :

ای عباس از طرف خودت و دو برادر زاده ات عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حرث بن عبید -  
المطلب و از طرف هم پیمانان عمر بن عمرو فداء بده و همه آزاد شوید زیر اتو مال داری.

۲۴۵- أبو علي الأشعري عن محمد بن عبد الحجاز، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان عن أبي بصير، عن أحدهما عليه السلام في قول الله عز وجل "وأجعلهم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر" مرث في حمره وعلي "حجعت والعباس وشيبة، بهم حجر ذاب سقاية واجتامة فأمر الله حل وعز" وأجعلهم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر، وكان علي وحمره "حجعت صافات الله عليهم الذين آمنوا بالله واليوم الآخر وجاهدوا في سبيل الله لا يسوون عمالة"

عنا - پدر رسول الله من که مسلم و دلی مردم را برور درجه بدر و درود رسول خدا (ص) - خداوند مسلم بودن بر دابر است و اگر آنچه میگوئی درست است راستی خداوند عوس می دهد و ظاهر حدیث - سکه ناما در سرد شدی و سیر گشتی و بند و نهی و آزاد شوی و در مسوون خدا (ص) نیست و در حلا که درجه همراه او بود روی گرفته عنا - رسول الله حدیث طلال که رمی گرفته در عوس و در من حساب کشد رسول خدا (ص) - بر حلا که در حلا که در عوس و در من حساب کشد عنا - پدر رسول الله من دیگر مالی ندارم.

رسول خدا (ص) پس آن صلا که وقت برون شدن از مکه بود ما فصل در حث مظهر و در هر مکه سپردی و هر شما دو کس - بر ندارد که با س - پس بر سکه آن روی سپردی گویی اگر در این سفر بن آسیبی رسید این اندازه فصل ده و این اندازه فصل ده و این اندازه فصل ده هم به قسم.

عنا - به سکه بود بر اساسی موقوف کرده حب رسول به کسی حر من و او در بر و اگر بود و زان سکه من می دهم و رسول بعد نسی سپس عرس خود و دو بر در ده و حایب خود پول داد

قوله «وعمارة المسجد الحرام» مرث که و ملا و عری سو گند بر کرده است و امام خود سه و از بر دمان آورد و از آن کلمه معنوی صبر کرده است یعنی بد آنچه سو گند خورد و در کشف سکه کلمه الله سو گند خورده است.

۲۴۵- ابن مسكان عن أبي بصير، عن محمد بن عبد الحجاز، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان عن أبي بصير، عن أحدهما عليه السلام في قول الله عز وجل "وأجعلهم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر" مرث في حمره وعلي "حجعت والعباس وشيبة، بهم حجر ذاب سقاية واجتامة فأمر الله حل وعز" وأجعلهم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر، وكان علي وحمره "حجعت صافات الله عليهم الذين آمنوا بالله واليوم الآخر وجاهدوا في سبيل الله لا يسوون عمالة"

شرح - از محبسی ده - قوله عزوجل «اجعلتم» شیخ طبرسی ده گویند گفته بد این آیه در داده علی و عباس بن عبدالمطلب و طلحه بن ابی شهاب و ابن شد است و ابن آیه و در که آمان در معام افتاد بر آمدند

طلحه - گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلید آن به دست من است و اگر نخواهم می توانم در میان آن بخواهم

عباس - گفت من صاحب سعادت و آب دادن حاجیانم و سرپرست آمدم  
علی (ع) فرمود من می دانم شما چه میگویند من شما را پیش مردم دیگر بسوی خانه خود خواندم و مردمی و محبتی و محبتی که بفرمودی

و گفته اند که علی (ع) عباس گفت ای عدو تو معاجرت نمیکنی و رسول خدا (ص) میپویدی ؟  
عباس - مگر من بخاری نیستم که در معجرت بهر است؟ مسجد الحرام آباد میکنم و حاجان را آب می دهم و آب بارش که «اجعلتم سعاده الحاج» - اراش میرسد و مرده همدای و خاکم انوارم - حسامی بسد خود اراش بریده از پدرش روا ساخته است که گوید در بین میان که شیشه و عباس بر یکدیگر می افتد علی بن ابی طالب بر آب ها گذر کرد و فرمود آنچه بیکدیگر می افتد؟

عباس - من میپوشی داده اند که هیچکس نداده اند و آن سعادت حاج است  
شبه من مأمور عمران و آبادی مسجد الحرام هستم.

علی - من شما شرم دارم که بگویم با آن حریم الهی و صلی دارم که شما دارید  
هر دوی آن ها - یا علی بشوچه داده اند؟

علی (ع) - من شمشیر می شمارم با حد و رسولش ایمن آورده است - عباس چشمکین از جابر صاحب و دامن کش خود در رسول خدا (ص) رساند و گفت می دانی علی دو روی من چه میگویند؟

رسول خدا - علی را رهن بخواهد علی (ع) رد آن حضرت آوردند  
رسول خدا (ص) - ای علی چه نور و داشت که در روی عمویت عباس چنین گفتی  
علی (ع) - رسول الله حق را بدو گفتم هر که خواهد حشم کند و هر که خواهد پسند و جبرئیل آن آیه را آورد

جبرئیل - ای محمد و سبی روز گارت سلامت میرساند و میفرماید برای آن ها بخواه که  
اجعلتم سقایه الحاج سبی

صدای گفته است سقاوت و عبادت مصدرید برای سعی و عمر و حمل رزق میشود باید در این  
جمله ای مقدار داشت بر دو وجه :

۱ - اجعلتم اهل سعاده الحاج کسب آم

۲ - اجعلتم سعاده الحاج کایمان من من

و مؤید اولست مرئی آنکه خوانده است سعاده الحاج و عمره المسجد و مقصود انکار همدستی  
مشرکان و کردار ساقط و بی اجر آنها است مؤمنان و کردار نیک شده و ناجر آنها است این انکار را  
بنا کلمه لاستودون تقریر کرده و باجمعه و نه لا پندی العوم لصلوات عدم تساوی را بیان کرده است



۲۴۶. محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن عماد السامعی قال سأل أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله تعالى «وإذ من آل هارون صرّ دعا ربّه عیناً إلهة» قال بولس فی بی الفصل إنه کان رسول لله صلی الله علیه و آله عنده ساحراً فکان يدعو ربّه یعنی اسمهم دعا ربّه منسأ إلهة یعنی نأنا إلههم قوله فی رسول لله صلی الله علیه و آله میقول ثم ادّحو له بعمه منه یعنی العائیه سبی هاکان يدعو إلههم قبل یعنی بی التوبه إلی الله عزّ وجلّ ممّا کان یعول فی سوره الأنعام إلهه ساحراً ولعلّ قال الله عزّ وجلّ «ولم یستع یکفرك فلیلاً إله من أصحاب الله» یعنی یمرک علی الناس بمعرف حقّ من الله عزّ وجلّ ومن رسول الله صلی الله علیه و آله ول ثم قال «وعند الله الغلا تم عطی المول من الله عزّ وجلّ فی عینی الغلا بحمر بحاله وفعمله عند الله به رک وعلی فقال «أمن هو ذب آء لللب حداً وذا ما یحد الآخره ویر حوار حمة ربّه قل هو یسوی الذین یعامون» ثمّ أی رسول الله ولین لا یعلمون» ثمّ تقدّم رسول الله وأنه حد کتابه إله حد کثر ولوا السب ول ثمّ قال «وعند الله صلی الله علیه و آله هاد و یله یعمه»

۲۴۶- از عماد السامعی گویند امام صادق (ع) رسیده از رسول حد سامی (۸- الرمر) و هر گاه یاران سجده رسیده در گاه پروردگار خود در رد و رتبه کنند و سوی حضرت او گردانند و فرمود در راه ابو لهصل در شده سب را نشنید که رسول خدا (ص) در خطر و جد و گرو - سر و د شو به اش بن بود که هر گاه یاران و سجده ای میسر میشد و در گاه خداوند بدار میگشت یعنی در گاه حضرت او توبه میبرد و خطیر پیشانی میکرد از بچه در راه رسول خدا (ص) میگفت و باو فتره میزد و چون نعمتی از جانب خداوند یاو اذاتی میشد یعنی تند رفتی و عاقبت پیدا میکرد آنچه را پیشتر در گاه و دعا میکرد یا الله و می و و در گاه حد و رسول و فراموش میکرد نسبت آنچه در راه رسول خدا (ص) میگفت که او جد و گرو و ساحر است و از ایروست که حد عز و جل در راه و گاه است (۸- الرمر) گو (ی محمد) و کمر و سبامی خود اندکی بهره بردار که یو از یاران دورح همی به پستی اران در راه می و سبط خود بر مردم را حق دینی بسوزد و طرف شد از رسول و از طرف رسول او.

گویند حسن امام صادق (ع) فرمود پس رآن حد و حد عز و جل دوی سخن در - سوی عینی کرده است و حار او را گرازش داده و از فضل او در در گاه خدا سبک و تعالی بیان کرده و فرموده سب (۹- الرمر) ۱ کسکه همه گاه شب و روز در بر سبامی است بعد سجده کردن و پستادن در بر خداوند و از حضرت در حد و رتبه و بر حسب پروردگار خود مقدور است بگو (ی محمد) آیا در ایند کسکه میماند و عقیده داند (ی محمد رسول حد است) و که بکسکه میماند (ی محمد رسول خدا است و عقیده ندارد و میگوید او حد و گاه است و سباز دروغگو) همان صاحبان سخن بد آورده اند - گویند

پس امام صادق (ع) فرمود است بولس ای عماد

شرح - از مجلسی ده - بوله عروجل «وَأَدَامَسِ الْإِنْسَانَ حَرْدَ عَارِضٍ مِثْلًا لَهُ» بمعنای گوید توجه خدا در حال سختی برای اینست که آنچه جدوگیر حرد است از میان برداشته میشود و روشن میگردد که سرآغاز همه اراو است «نماد حوله» معنی هرگاه باو عطا کند «معنی» نعمتهای خود را «سی ماكان يدعوا اليه» دراموش میکند آنچه بری آن دعا میکرد نه درگاه خدا را آن سختی و بلا که حواستز دفع آن شده بود و نه درگاه خدا را برای ابزاری مسکود «و حوله» مانند «لِيَصِلَ عَنِ سَبِيلِهِ» و برای خدا هم آوردای جعل کند و همگینگی آنها را بپرسد تا از راه خدا گمراه گردد ضلال و اضلال چون نتیجه مراد است او است درستست که علت آن ذکر شود گرچه بصورت مستقیم و مقصود او نباشد «قُلْ لَمْ يَنْصُرْكَ فَنِيْلًا» بگو از قدرت اندك بهره ای برگیر - این امر برای تهدید است و اشعار دارد با اینکه کفر هم نت خواست و شپو برایی است که پایه و معنای ندارد و بری و امید کردن کار است از بهره مندی در تحررت و از این رو آن را با این جمله علت آورده است که «د لك من الصواب الدار» و در ازان دوزخی و آن را جنبه مستغنی آورده است و عصب سابق مسکود است دلالت بر مبالغه کند.

د ام هو «است» تا کسیکه و صفت طاعت تمام میکند در هرگاه از شب و «ام» معنی فصل دارد و مجذوعی در این است معنی کار بهر است (که در سابق گفته شد) یا کسیکه قدرت است یا اینکه ام معصمه است و نظری سابق ندارد و مقصود اینست که بدینکه آید آنکه قدرت است چون مخالف خود است.

«ساجدا و قائما» هر دو حال از صیر مسر در ذات باشند و مرفوع هم قرأت شدند تاخیر بعد از حذر باشند و مقصود جمع میان هر دو وصف است.

«و بعدد الاحرة و برجو رحمة رب» معنی جان دارد با جمله است مسأله و معادل که در مقام بیان علت ذکر شده.

«عن هن يسوي الدين يعمون والدين لا يعمون» بگو آن که آن کسانیکه مبادید و آن کسانیکه مبادید را برای آن دو دسته را از نظر بروی دانش بطور صریح بقی کرده است پس دانکه آن را از نظر بروی کردار بقی کرده است بطور بدیگری بری بیان عصمت علم و دانش و برخی آن را تقریر اولی دانند بر سبیل شبیه یعنی چنانچه دانشمندان و نادانان برابر نیستند عابدان و عاصیان هم برابر نباشند.

و اما تذکر و لولوالایات همانا صاحب دلالت که نامش این است یاد آور میشود بوله «فی بیضین» این کلمه کلاه اسرار و مکر را فصل کرده شری گویند که زشیر رینده شده است و مکر شری جواب است و در معنی بهم بردیش همد و این تعبیر بازار مامست و یا از یکی از روایت بطور صریح و گفته اند که این کلمه او است پیش از آنکه مسموم بشود و اظهار اسلام کند و پس از اظهار اسلام پیغمبر (ص) او را ابوبکر کنیه داد و روایت شده است که وصیفان در روز عصب حلاوت اسدیه در گفته است.

«لأعلا ب» معنی فصل حلا و رجلا» من این شهر مدینه را بر عینه بی فصل بر ز سواره و بناده میگویم سید شریف هم در یکی از حشیه موسیقی خود گفته است گاهی در کنیه ها معنی آمده اعتنا میشود چنانچه روایت شده است که در یکی از غزوات اسلام یکی از مشرکان مابی مکر

فرید ردی آن افضیل با آن معل از مجلسی ده  
من گویم - در تاریخ تشکیل صفه و انتخاب آبی بکر فعالیت از آبی سفید نقل شده است  
به وجه

۱- گویند موضوع خلافت در سببه مطرح شد و مورد بحث شدید و ندی میان اصحاب و مهاجر  
قرار گرفت اصحاب بعد از شش ماه در کابینه خلافت کردند و مهاجران رهبری نمی بکر برای اصحاب  
حق خلافت مشاهده و یکی از سران مهاجر را که در طرف آبی بکر عمر بود و از طرف عمر آبی  
بکر کاندیدا کردند.

در ضمن گفتگوی پرشوری سه پیشنهاد مطرح شد.

۱- خلافت حق مهاجران است و اصحاب در آن بهره ای ندارند.

۲- خلافت حق اصحاب است و باید به همین عاده اصحابی دست شود

۳- خلافت حق هر دو است و امیری از مهاجران باشد و امیری از اصحاب. بنی بکره را یکی از  
سران اصحاب مطرح کرد و گفت «منا امیر و متکم امیر»

در ضمن این براغ جدی که میان اصحاب و مهاجران در سر خلافت در گرفت بیم آن می رفت که  
خلافت بدست اصحاب افتد، زیرا وطن مدینه را آن مهاجران و همه شجاع و دلاور بودند و  
مهاجران چندی آن را می یافتند.

در اینجا بود که وسعان سخت تلاش نمود و به سبب اصحاب در خلافت هر اسان شد و نزد  
امیر المؤمنین علی «ع» رفت که در کار بزرگتر بود و وضع را به حضرت گزارش  
داد و باو اعلام خطر کرد و صریحاً پیشنهادی خود را از او اعلام کرد و گفت  
اگر شما اعلام خلافت کنید از شما حمایت دارد و در این میان شما را یاری می رسد  
(سوره و پیاده می کنم)

امیر المؤمنین در بر سر گزارش آنکه کسی در مدینه قصدی امر بر مسوویت خلافت اسلامی را  
آمده است و آن هم در بر سر بنی و سبب از طرف رسول خدا (ص) که باو مدتی در طهارت شگفتی  
کرد و باز هم باین پیشنهاد ابوسفیان اعتنالی نکرد و دعوت  
۱- میدانست که پس از تحول اسلامی دیگر ابوسفیان حتی خود را از دست داده و بیرونی  
در اختیار ندارد و کسی گوش به حرف او نمی دهد.

۲- میدانست ابوسفیان در این پیشنهاد خود سوء نیت دارد و معذورش است که آشوبی در  
جامعه مومنان حرام بر پا کند و آن را ملامتی سازد و سود خود را آن اسفاده کند و به کسی دست  
که از نظر مصالح اسلامی بتوان باو اعتماد کرد.

و این دست از تاریخ هم که می گویند ابوسفیان اعلام های بر علیه او بکر داده است و خلافت  
دارد که چون ابوسفیان از نقشه بغت خود بوسیله تحریک امیر المؤمنین (ع) نتوانست ایجاد آشوب  
کند و بهرحال بوسه اکثریت مردم را دور خود جمع کرد و به فشار مخالفان و صرف درون  
علی «ع» و اکتفاء کردن علی (ع) در مبارزه با او بروش سستی و بی اعتمادی بر حکومت مسلط شد  
ابوسفیان در مقام بر آمده است که در بزرگ شورش بر علیه حکومت او بکر ایجاد کند و در  
این راه نتیجه ی بزرگتری این نقشه هم ابری بکرده است و آن را به دو وجه می توان توجیه کرد

۱- ابوسفیان در مقام آزمایش وضع و پس از حدود بی او تصمیم خود می گیرد که دیگر به

هیچوجه نفس او در جامعه عرب مسلمان اثری ندارد و مورد دوران جاهلیت او یکلی اذیت رفته است و چون خود را آدمود بحای خود شست و آرام شد

۲ - ممکن توافق وضایت بخشی میان او و حکومت ابو بکر وجود آمده است و سران توطئه عصب خلعت در مورد خود حکومت عثمان و سی امیه را بعهده کرده اند و او را آرام کرده اند.

شیخ عبدالله علانی معمری در تاریخ الحسین خود در این باره گوید عنت آرمش ابوسفیان این بود که چون دانست مردم حکومت ابو بکر رضایت دادند حکومت او را دست نشانه و رقیبه حکومت و تسلط آورده بر دیک بیتی امیه داشت

دیرا او بحوسی میبید که پس از حمله شستن علی «ع» وزیر دست شدن سی هاشم دیگران هم همان چاکران دیرین حامیان سی امیه هستند و مانع آنها دست ایشان نمیشود استی. و همیشه دایر است که در مباحثات شام اول پرچمی که از مدینه بیرون رفت پرچم پریشان ابوسفیان بود و پس از فتح شامات او حکومت شامات منصوب شد و پس از او برادرش معاویه



### بسمه تعالی

سپاس خدا را که بتصحیح و مقابله بین سفر عظیم (کتاب روضه کافی) موفق شدیم و متن آنرا که با چند نسخه خطی تحت نظر اعظم علماء و اکابر محدثین مقابله و تصحیح شده برابر گردیم و منتفی دوت و کوشش را در تصحیح مطبعی آن با صوفیه ترجمه و شرح آن که بقلم دانشمند محترم آقای حاج شیخ محمدباقر کمره ای مرقوم شده است بیکار بیدم امید است که فصل خدا مورد استفاده و پسند عموم فضلا و دانشمندان واقع شود

صفر المظفر ۱۳۸۱ هجری قمری برابر مرداد ماه ۱۳۴۹ شمسی  
محمدباقر بهبودی - علی اکبر غفاری

## فهرست روزه کافی

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱	نام کتاب و مؤلف و مترجم و شارح		عنوان
۲	رساله حضرت صادق (ع) با مصحاح خود	۱۵	کند دید ، دوستان جدا پیوند
۳	مثنی نامه حضرت صادق (ع)		تکلف جدا نیست به بندگان استعدایی
۴	تحقیقی درباره (وحیلم و سواس - مصحح ای. حسن)	۱۶	است تا فرمان بر زمین جدا شود
۵	باید مو سطره اشعل زمان به نسخ		حدا با آمریدهای خود از تباطلی نداشت
۶	از گفتار پیروده دست برداشت	۱۷	چیز بفرمایری
۷	آنکه در این قرآن را ندانسته گیرد		شما این انس دوست دارید که اهل
۸	چراست که از دین دست برداشته	۱۸	حق را چون خود کافر سازند
۹	در فرمان خدا است که کسی در این نظر		برای خدا هر که را هم عقیده شماست
۱۰	و فایز دریافت کند	۱۹	دوست دارند
۱۱	عمر اسلام را وسیله است حکام ملیت		بد نصیر میردنا شر گیری در محبوب
۱۲	عرب می داند	۲۰	شهرت و دست سرش میبرد تا بد
۱۳	دستها را برای تکبیر افتتاحیه عزت		با حواء او شود
۱۴	باز باید بلند کرد	۲۱	چون خدا خیر بنده را خواهد پس او
۱۵	گمراه ترین مردم در نزد خدا کسبست		شرح صدر عفت کند و دانش و ری
۱۶	که پیرو دلخواه و رای خود باشند	۲۲	قبول اسلام نرم سازد
۱۷	دوره عمل و سعادت در آن پیروی		هر گاه خدا خیر بنده را بخواهد او
۱۸	آثار و سنن است	۲۳	در محروم و اگر بد
۱۹	هر که ستم کند خدا ستمش را به		خلاصه رساله امام ششم (ع) با مصحاح
۲۰	خودش برگرداند	۲۴	خود در سه فصل
۲۱	حقوق الهی را نباید روزی تا روز		اخبار بسیاری وارد شده که در جمعه
۲۲	دیگر و ساعتی تا ساعت دیگر پس	۲۵	و جماعت عمومی مسلمانان شرکت
۲۳	بدحت		کند
۲۴	هر که خواهد خدا را با بیعت ملاقات		صحیفه علی بن الحسین (ع) و سخن او
۲۵			درباره زهد
			برای سلامت از شر گمراهان و ستم

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۲	عل عدیرحم وحدث من کت مولاه	۲۶	سنگار و معبد معبدان از خدا
۴۳	مکرمین ولایت علی هماره پسر شده		دید یاری خواست
	اصنام و خدمتکار او تاسد	۲۷	روش اندیش بر و کم مواجده تر
۴۴	ستخانه مشرکین عرب مازلام	۲۷	عدیر از همیشی با گه کاران و ماری
۴۵	نخست شهادت روز در اسلام این بود		کردن سنگار و هوسا به شدن با
	که گواهی دادند رسول خدا (ص)		عاسقان
	جانشین مبین برمود	۲۸	مهره رشت آور حومده امیدوار و
۴۶	فرمایش علی (ع) من در میان شما		وسيله اعتماد گیران پناهجو روی
	چون هارونم در آل فرعون		است
۴۷	علی (ع) در مدت هفت روز قرآن را	۲۹	یک سخنرانی در آمیزه و مسال (ع) ساء
	جمع نمود		خضعة الوسیة
۴۸	چون آی سکر به ستر مرت مدادر	۳۰	شعر و ادب یکی در دون معادلت
	خریب من غیر ارجای خود معرفی کرد		واحه است
۴۹	خطبه طائو به	۳۱	یک تخیل برای هر سب دهن عمومی
۵۰	در شرح مجلسی (ره) قو آن حضرت		در جمله (فاری لاشبه لاعسی
	را دولا کان لکاء که لکوه بوده		احیای لام کی)
	است	۳۲	کنجی سودمندتر از دانش و عزتی
۵۱	دماه و آسایش در زندگی و عدالت		الار از برداری بست
	اجتماعی لازمه حکومت حق است	۳۳	ده حصت آدمی از دانش بر آید
	میم علی (ع) که اگر رسد اسس	۳۴	مردن و در بون رس است و حسن
	گومپیدان برای من مردان خیر جو		سختی به از بی کار حسن
	بود معاویه را از سلطنت بر می داشتم	۳۵	هر که کم کار کرد خود را شد و هر
۵۲	قسم علی (ع) که اگر سفارش پیشتر		که بخشش نمود آه شد
	(ص) نمود من همه مخالفان را دود	۳۶	پسند روزگار اسرار بیان را برای
	مرک میفرستادم		تو بیان کند
۵۳	نام راهبانی سابقه اش در بورات موسی	۳۷	برمش در سخن از کرامت و اظهار
	است		ربانی و افشاء سلام از عبادت
۵۴	شیعان دمس اشار کردید و بخاندان	۳۸	هر کس از پرورد گارش ترسد ستم
	شوت پیوستند		خود را باز گیرد
۵۵	معصود از (الاحلا) بودند معصوم دمس	۳۹	درجات و پله های دسله
	عدو (الا المتعین) شمه است	۴۰	مصیبتی بر دیگر از مصیبت و فوات رسول
۵۶	مقصود از (یا عبادی الدین اسرعو		خدا (ص) بود
	علی اعظم لا یفلوا من رحمة الله)	۴۱	هن حدیث مرکت

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۵۸	حدیث امام صادق (ع) مامصور در موکب و	۷۵	برای هر چه باشد خدا را باید خواند
۵۹	گفتگوی مصور با امام صادق (ع)	۷۶	هلاک ز يك گناه هم می شود
۶۰	حرف دادن مام (ع) از وضع اجتماعی مسلمین در دوران ظهور حجت	۸۷	تفسیر (هذا كذا يصق عليكم)
۶۱	نمشی از وضع بهجتار جامعه مسلمین هنگام ظهور	۷۸	تفسیر (والشمس وضحاها)
۶۲	مماسد اوضاع اجتماعی مسلمین هنگام ظهور	۷۹	تفسیر « عملة ناصية »
۶۳	مماسی مساجد و گرامی قرآن برگوش ها و دلچسب بودن دروغ ، از معاصد	۸۰	تفسیر « هذا احبوا ناسا »
۶۴	پدید آمدن آلات لپو در حرمین هم یکی علامات ظهور است	۸۱	رساله ابی جعفر (ع) سعد لخير
۶۵	مسیح خمس و سوم امام باحق و آثار موعود می کردن و قمار دادن علامات ظهور است	۸۲	آن امتی که کتاب خدا را پشت سر اندازند خدا علم قرآن را از آنها سلب نماید
۶۶	حدیث موسی (ع)	۸۳	در رسولان خدا وسيله تذکره برای همه اهل عبادت است
۶۷	امر بتسلل برای زیارت صلحا	۸۴	عمماء حق ما نادانها در کوشش و مبارزه اند
۵۸	مامور شدن حضرت موسی (ع) بدور بر حاکم انبیا (ص)	۸۵	اهل حق هم دیگر را یاری نکردند و اهل باطل به یاری يك دیگر - بر حواسند
۶۹	نفس خود را باید مذمت نمود و نعم دین بر دیگران نباید بالید	۸۶	رساله دیگر از امام باقر (ع) سعد لخير
۷۰	فراموش کردن حد مساوت دل آورد	۸۷	گرفتاری محمد بن یحیی کر به دست طرفداری معاویه
۷۱	ریزدستان را بر حرم باید کرد و از حوشی بالا دستان عمده نباید شد	۸۸	هزاره جبر زمان سود حق جویان بوده
۷۲	حشوع فرع بر معرفت احسان حضرت حقست	۸۹	جبر زمان سود حسین بر علی (ع) و زبان یزید تمام شد
۷۳	دو کف را چون خواندن دو برابر حضرت حق باید داشت هنگام درخواست دیباان قدر ندارد که مرد مؤمن و	۹۰	عیسی (ع) سده بود که خداوند و را نمونه برای بنی اسرائیل ساخت
۷۴	کیفر ناسکار را تواند بود	۹۱	داوید کریمه د و لو شاء لخصمکم ملائکه »
		۹۲	تفسیر کریمه « و ما کان الله ليعذبهم و انت فیهم »
		۹۳	ظهور مساد در هر روز به دست مردم از آمدور شروع شد که افسار گفتند از ما يك امیر باشد و از شما هم يك

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۹۴	امیر باشد خطبه در امیرالمؤمنین (ع)	۱۱۶	دو سرگردانی برای شیعه و عدم تنه آنها
۹۵	حق حاکم احلامی بنادود باطل محض	۱۱۷	پیشگویی از اطلاعات کنوسی کره ماه
	هم بر علا پوشیده نیست خلاف و	۱۱۸	خطبه از امیرالمؤمنین (ع)
	اشته در احلام حق و ماصت	۱۱۹	نوبه از عصب خلاف نیست
۹۶	حایگاه اصلی مقام ابر هم (ع)	۱۲۰	رست و چپ هر دو گمراه کننده اند
۹۷	گدراشدن عمر بر حق احکام و ارزشورای		وراء میانه و راست همان جاده مستقیم است
	صحابه و اجرای آن		
۹۸	شرح دو مسئله در سه خلاق در یک مجلس	۱۲۱	حدیث علی بن الحسین (ع)
	عمر زکوة دادو برابر برای بنی تغلب	۱۲۲	حدیثی از امیرالمؤمنین (ع) در وصف آخر الزمان
۹۹	تشریع کرد	۱۲۳	وضع حکومتهای خودکام و کامران
۱۰۰	دگر معاسم حیر و امور آن	۱۲۴	خطبه از امیرالمؤمنین (ع)
۱۰۱	شرح معاسم حیر و امور آن	۱۲۵	هدیه های بشر پرور علی (ع) موجب
۱۰۲	دور عطا و مسیری عمر مخالفان		جذباتی او از مردم شد
	حکم جدا و بدعت بوده است	۱۲۶	حدیث پیغمبر (ص) در سال اسب هب
۱۰۳	حکم اراضی معذوق الموده	۱۲۷	جما و ماصیاسی و سعت دلی در جلال
۱۰۴	پنداشتن عمر حمس را باحق خلافتی و آبرو صرف کردن		چنان و شرداراست
۱۰۵	چهار تکبیر در نماز میت صلیقه عمری	۱۲۸	سرزمین یمن از دیر زمانی متهم و
	است و حق هیچ تکبیر است		معمور بوده
۱۰۶	عهدنامه رسول خدا باجران	۱۲۹	خاصی که کت زمام دارین از خسرو
۱۰۷	جماعت در نماز نوده از مدعیان عمر است		پادشاه ایران
۱۰۸	مقصود از ذوی القربی در آنه حمس	۱۳۰	مدح پیغمبر اکرم از یمن که فرمود
۱۰۹	خطبه از امیرالمؤمنین (ع)		ایمان و عقیده میبایست
۱۱۰	معجب علی (ع) از رفتار مردم پراکنده	۱۳۱	تعمیم جغرافیائی شده جریره العرب
۱۱۱	مردم پراکنده موسسها در پی دارند	۱۳۲	تحقیق در حدیث «لئن الله لم تحل
۱۱۲	اشاره بشهر مسا و سیل عرم		و المحل له»
۱۱۳	سبب خروج عمرو بن عامر از یمن	۱۳۳	لئن بر مردمانیکه خود را شمه دن
۱۱۴	یاری کردن عرب فطیاسی که افساد		سازند
	اسلام شدید اسلام و	۱۳۴	حکایت یکی از موالی امیرالمؤمنین (ع)
۱۱۵	شمار نهضت ضد اموی	۱۳۵	سخنی از علی بن الحسین (ع)
		۱۳۶	اول پرستش پرستش از پروردگار است
			که او را پرستش کنیم



صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۳۷	امام تقوی هنگام اعواء شیطان یباد خدا کنند و بهوش باشند و منا	۱۵۹	احبار مفرقه
۱۳۸	سعادتمند کیست که از ملاحظه حال دیگران پند و اندرز گیرد	۱۶۰	حکایت مردی که دو دجبر داشت یکی در روع و دیگری را نکوده گر شوهر داد
۱۳۹	سداکن حد را کمپی شکمه رنگ رنگ دنیا بفرید	۱۶۱	اموید امام ششم «ع» در بد خویش
۱۴۰	ممنی (دار سمه)	۱۶۲	در سریشی که امیرالمؤمنین (ع) در دی صبره را عزیت فرمود
۱۴۱	حدیث پیر مرد با امام باقر «ع»	۱۶۳	معنی «من قرئ الس مروه»
۱۴۲	شازت امام باقر «ع» به پسر مرد	۱۶۴	حدیثی که مشعر است بر اینکه گاهی بواسطه حفظ آمویده تسلیم عدوی شد و مراومه نمود
۱۴۳	داسان دت فروش	۱۶۵	امام ششم «ع» بدسال غلامی رفت که در کرده بود دید در جایی به خواب رفته و ر باد دوتا سدا شد
۱۴۴	در مدح شیه	۱۶۶	درد در حد دواء ر خدا
۱۴۵	سداش پعمیر «من» نامرالمؤمنین (ع)	۱۶۷	دستور استشفاء از حضرت صادق (ع)
۱۴۶	احادیثی در مصیبت مذهب شیه و در مصیبت امام «ع»	۱۶۸	داود بن رزی برای درش
۱۴۷	هر کس هر که را دوست دارد با او است	۱۶۹	حدیثی مذهبیکه بر چه سواد مس
۱۴۸	اشعاب مسلمین خیر شده گشت	۱۷۰	من سدا (زمین روی شاخ گاو می گردد) یعنی عمر بن مس سداست
۱۴۹	واستد در بر بر عامه رست کند	۱۷۱	طرح سؤالات از نظر علمی و فیزیکی در باره زمین
۱۵۰	هر که گوید من چون در سادتم امام عائب را او را یاری کنم چون کیست که	۱۷۲	حقیقت ماده نخست زمین بسیار دور از زمین است
۱۵۱	بهره و شمشیر	۱۷۳	معنی عیس در اطراف حدیث (زمین بر چه استوار است)
۱۵۲	زمانه ازان خاندانی بجای بی بردن ملت	۱۷۴	حدیث آغاز آفرینش انسان
۱۵۳	ناراضانی مردم طرف حاکمی خود و سر کوب کنند	۱۷۵	حدیث در اینکه خواب دیدن در زمان گذشته دیرین بوده و بعد بدیدار شد
۱۵۴	دعای امام صادق «ع» در آواره دوسان خود	۱۷۶	دربا در معنی داود
۱۵۵	حتی ازان تیات هر اسباب است	۱۷۷	علت کسوف و خسوف
۱۵۶	هر که بفرماید لاچیت بر آن صبر کند حدیث دریا به خورشید	۱۷۸	هنگام دو آیت کسوف و خسوف بعدا
۱۵۷	حدیثی در آیت کسوف و خسوف بعدا	۱۷۹	بما باید مرد
۱۵۸	اگر جهان از آلودگی پاک گردد	۱۸۰	دربا در معنی داود
	ممکنست و صبر مدار خورشید و ماه		

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۷۵	دای و رؤیای مؤمن در آخر الزمان بر همداد جزء از اخراء نبوت استوار ست	۱۹۲	«رؤیه خوران بهشتی به یکدیگر هنگام ورود اهل ایمان، درب بهشت
۱۷۶	رؤیا بر سه وجه است	۱۹۳	نقش لوحیکه در گردن خدوریان بهشتی است
۱۷۷	روح انسانی تناسب ذاتی دارد با مبادی عالیه	۱۹۴	سلام علیکم بهیت ملائکه ست هیکمی که در در مؤمن شود در عرف بهشتی
۱۷۸	جوابهای سید مرتضی ده در پاسخ سؤالات چهار گانه در موضوع رؤیا	۱۹۵	جوابهای بهشتی که در آ چهارو است می درب و شر و عمل
۱۷۹	تحقیق در باره رؤیا بوقت آنچه از اخبار آمده احیاء شده می شود	۱۹۶	بهشت عدن و فردوس و نعيم و الجنة الاولی چهار بهشت است که در قرآن ذکر شده
۱۸۰	رأی و نظر و رؤیا هر دو وابسته نیروی ایمانست	۱۹۷	پرمعا بودن اخبار ائمه (ع)
۱۸۱	حدیث با دعا و نامهای آنها	۱۹۸	معنای شعر (نگار من که به مسکت برفت و خطا توشت)
۱۸۲	اسامی با دعا و اسامی مرشدگاست که بر آنها گماشته شده اند	۱۹۹	مصابحه ام خالد با امام صادق (ع)
۱۸۳	حد را با دعاهای رحمت و بدهای عذاب	۲۰۰	معرفی ام خالد و یوسف بن عمر و کثیر النوا
۱۸۴	ربیع غنیم همان صد عدست	۲۰۱	احادیثی درباره شیع و مخالفان
۱۸۵	دسوری بری در معر و پریشانی و هم و غم	۲۰۲	موقعیکه اهل آتش گویند «مانان من شامعین ولا صدیق حمیم»
۱۸۶	مقصود از قریبی رسول «مر» که دوستی آنها آخر رسالت است	۲۰۳	روح القدس گاهی هم در ارواح غیر معصوم میمند
۱۸۷	اول ما خلق الله چیست	۲۰۴	مصدق «لذین بدلوا نعمة الله كفراً» اسامی مخالفینیکه در جنگ بدر کشته شدند و از قریش بودند
۱۸۸	در سفر اول تورانست که اول آفرینش جوهریست که خدا آب را از آن آفریده	۲۰۵	روزیست که مردم از گورشان لغت و یساز و برك و ران در کام معشور گردند
۱۸۹	آب و باد و آتش هر يك گفتند که «انا جند الله الا کبر»	۲۰۶	چون کار بر مدیون و دین در معشر سحب گردد طلب کار آرزو کند که پندکار را رها کند تا که خود رها شود
۱۹۰	وعد در تعمیر زمان عرب همدی را گویند که سوز بر سر آید	۲۰۷	خداوند کاخی را در بهشت به ما پاد و فرماید از آن کیست که از
۱۹۱	«و سقامهم درهم شراً طهوراً» آشامیدش دل پاک گردد از حسد و وی از دن بربرد	۲۰۸	

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	مومنی بگردد	۲۲۶	حجت خدا باور و پیامت همان پیغمبر ن
۲۰۹	چگونگی اخذ مظالم مسلمانان از مسلمانان		و خانواده پیسرا بسند
۲۱۰	ایمان جمعی از کردار ظاهر دینان	۲۲۷	خداوند اهل سنت پیغمبرش را پاکیزه
	سرد		کرد و برای بهاء مرد رسالت خود است
۲۱۱	پنج حرمی که لازمت رعایت آن	۲۲۸	اموال عسای اسلام در ماره عصمت
	برای خدا عزوجل		انبیاء به پنج قول
۲۱۲	آدمی تا سال چهلیم عمرش مدایی	۲۲۹	معاصیه نامع امام باقر (ع)
	دارد و بعد از چهل سال بر او سخت	۲۳۰	بشار جماعت حدیث انبیاء با اسباب صدف
	گیرند		در دست المقدس شب به راح
۲۱۳	دعا و آب سرد برای دفع سب از	۲۳۱	پرسش امام باقر (ع) در دفع در ماره
	مام (ع)		اصحاب بهر دین
۲۱۴	وصف شجاعت امیر المؤمنین (ع)	۲۳۲	حدیث بهرانی شام با امام باقر (ع)
۲۱۵	حزرایل (ع) روز احد بر کرسی خلا	۲۳۳	پاسخ امام پیغم (ع) به مرد بهرانی
	مرگشت «لا سیب الا ذوالقار لایسی	۲۳۴	عیه سؤالات مرد بهرانی از امام
	لا علی»		باقر (ع)
۲۱۶	جنت پدر از حدیث برین جنت عرب بود	۲۳۵	حدیث امیر المؤمنین موسی (ع)
۲۱۷	در عربی (ع) و ترجمه آن	۲۳۶	پاسخ نامه عبی بن سوبه از امیر المؤمنین
۲۱۸	حدیث آدم (ع) و شجره منبیه		(ع)
۲۱۹	آدم (ع) تا چهل شب در سوکها سر	۲۳۷	چگونگی انکار دین، دوام طهور
	گریست		نور عظمت خداوندی
۲۲۰	علیم جبرئیل (ع) به هاله عسداد	۲۳۸	امام (ع) فرمود داشت ما بر سه گونه
	حضرت آدم را بعد از وفات او (ع)		است
۲۲۱	مضغی در سه هاله (ع) مرثسوت	۲۳۹	صعید معدود کسی است که حجرت
	را تارمان صغوت شدن حضرت روح (ع)		مذهب حق باور بر سنده باشد و بی
۲۲۲	زمین هرگز از وجود عالمی که دین خدا		اختلاف مذاهب برده
	ندو میبندد شود حالی باشد	۲۴۰	حقوق برادران دینی
۲۲۳	بسا درین روز سی سرائیل هفتاد	۲۴۱	پیش گوئی پیغمبر اکرم (ص) بی در
	پیغمبر را میبکشند		کشته شدن برادر زاده اش و غارت
۲۲۴	«مر آن الله صغی آدم و یوحنا و		گوسفندان او
	آل بر هم و آل عمران علی العالمین»	۲۴۲	حدیث شجاعت و کرم پیغمبر (ص)
۲۲۵	بسیار کریمه «دعا آیتا دل ابراهیم	۲۴۳	بشار امام ششم (ع) بعضی بن عداث
	الکتاب والحکمة و آتساهم مکأ	۲۴۴	بغات عداث بن ائمه مورد امید امام (ع)
	عظیمه		است مگر برای سه کس

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۸۲	گرفته در حساب يك جزء از زمین است	۲۹۸	حدیث فضل شیمه
۲۸۳	اصول فلسفه یونانی با اکتشافات تازه دانشمندان زمین شناس مقابل بطریق نیست	۲۹۹	بیانی درباره خورشید
۲۸۴	تشکیل کوهها در هر سیاره وهم در زمین نشانه تعبیر کامل ماده اولیه آن سیاره است	۳۰۰	در اسرار احادیث
۲۸۵	بهترین ادنی که پندوان بر پسران دهد	۳۰۱	احادیثی دونهی ازمکر
۲۸۶	متعه بهره مندی مرد است و زن از هم بروحه آبرو مند و قانونی	۳۰۲	دین دو دولت دارد دولت آشکار و دولت نهایی
۲۸۷	قانون متعه بعنوان يك توسعه کامل در ارتباط زن و مرد تشریح گردیده	۳۰۳	داستان مردم در روز رستاخیز
۲۸۸	حق دیندار رسر آمده محصور است بر مسافری که هنگام رفتن خرداده باشد	۳۰۴	در حق معاشرت با عموم مردم
۲۸۹	حقیقت اسلام و مسلمانی رعایت حال بنده های خدا و حفظ صلح و سلامت مردم است	۳۰۵	مصیبت زده سزاوارتر است بهیبر بر مصیبت
۲۹۰	حدیثی که مضمونش این شعر است (جانب دلها بنگاه دار که سلطان ملت بگیرد اگر سپاه ندارد)	۳۰۶	مومن را چرا مومن نامند
۲۹۱	بروگتر لشکر خدائی باد است	۳۰۷	زید بن علی بن العین (ع) از علمای مصلح پرشور آل محمد است «ص»
۲۹۲	حدیث ریسب عطر و روش	۳۰۸	زید بن علی بن العین «ع» مشکور است و در جهاد خود ماجور
۲۹۳	هوا سه کرده است	۳۰۹	مشولیت علماء و دانشمندان
۲۹۴	آسمان عبادت است از يك مصای سازه بنا	۳۱۰	شش طائفه بخش خصالت ناهنجار عذاب شوند
۲۹۵	شرعی عظمت عوالم موقوف	۳۱۱	شانه دوستان علی و شیوه های آنحضرت (ع)
۲۹۶	حدیث آنکیسکه در طائف رسول خدا (ص) را میمان کرد	۳۱۲	احلاق عالی بیمبر و علی (ع)
۲۹۷	تداعی عبودی از موسی (ع) که با حضرتش در بهشت همدوچه باشد	۳۱۳	علی «ع» هزار بنده آزاد کرد در راه خدا
	داستان يك بانوی والا مقام اسلامی	۳۱۴	انبیاء بسیار غیور بودند و مغترف به ندا
		۳۱۵	معنی کلام امام ششم «ع» که فرمود (یا لیتنا سیارة مثل آل یعقوب)
		۳۱۶	بیان مشعلتی از علی «ع»
		۳۱۷	در بیان طنقت مردم
		۳۱۸	حکمت گم شده مؤمن است
		۳۱۹	فرموده امام ششم «ع» با سامه که دل های خود را با یاد خداوند متمسک
			رعایت کنند

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۴۵	برای رسول خدا چیری خوش تر از گرسنه دور را شام کردن و در سم خداوند بودن شود	۲۶۳	— گریه سر هر گناه و خطاکاری دوستی دیدار است
۲۴۶	هیچکس از پیغمبر «ص» متوال نشود که جواب (لا) بشنود	۲۶۴	حدیثی در فصل شیعه
۲۴۷	علی «ع» در مدت پنج سال حکومتش حشتی بر حشتی سعاد	۲۶۵	حدیث معاصیه نفس
۲۴۸	معنی «الحقنی» بالرفیق الا علی»	۲۶۶	سگی و صبق مکان در نیامت بری اهل محشر چون تراست در تیردن
۲۴۹	حدیث عیسی بن مریم (ع)	۲۶۷	هرمایش عیسی (ع) است که هرگز دنا و آخرت هر دو سخت است
۲۵۰	بیمسی وحی شده که بر خود گریه کنی بمانند کسی که باحاندانش برای همیشه وداع میکند	۲۶۸	جن و انس در خدمت حضرت سیدمان (ع)
۲۵۱	ای عیسی دنده کم ست در آسمان بر آورد مر بخوان	۲۶۹	ممی در حدیث و بی عذاب بود آید
۲۵۲	عیسی (ع) در مورد به ستمکاران سی اسیر نیل نگوی مرا بخواند	۲۷۰	شیطان قصد شده و اهل حق را در و از کار دیگران بازغ است
۲۵۳	سبا سبده که از یک نگاه تخم شہوت در دلش کشته شده و و در سب بودی کشاید	۲۷۱	حقوق میت که عبارت است از حق اجتماع و ... در مساجد انجام شود و حقوق همکاری و مساعدت که مخصوص خانه و دراز است باید رعایت شود
۲۵۴	دوستی حد گرامی بر من منت خد است به سده	۲۷۲	علی «ع» سده بود حیر خواهد و سده اخلاص برای خدا
۲۵۵	لذتی که نباید دستنگی را بشاید	۲۷۳	که در حدیث «و الله جده بعد اعداء» معنی (حسود سده)
۲۵۶	دو در در یک نفس سیه میکند	۲۷۴	عدوس و اعدوات عمری و اعداء اعدادات و عاون ائمه دین (ع)
۲۵۷	چسیدن فراموشی لای در مان دلهاست	۲۷۵	سراسر عالم هستی جز که لام نیست هر شنی معبود است بمعنی دست
۲۵۸	دبا زندان متعین و گدیده است	۲۷۶	بالای دست سراسر است جردت خد که غالب است
۲۵۹	با حق از کتب جز ... چسبند و گسرد آن مگردید	۲۷۷	مردماری بر چشم دست به و مهرامی مر تند خوئی
۲۶۰	سفارش خداوند عزوجل عیسی (ع) در در بازه خاتمه اسباب (ص)	۲۷۸	سب ارزش زمین هنگام زلزله
۲۶۱	پرسش عیسی «ع» از حضرت حق نام به مهر آخر الزمان را (ص)	۲۷۹	تیر کوهها در آرایش زمین و عدم احساس حر کش
۲۶۲	در معذورات الهی باید حد کرد و بخشش و عطای او را باید بجان	۲۸۰	اب دریا که پیش روی زمین را فرا
		۲۸۱	

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۲۰	سعدی از امام صادق (ع)	۳۳۹	حکم اصلاح بین دوسته اهل ایمان که باهم در جنگند
۳۲۱	طریق پند امری از رسول خدا (ص)	۳۴۰	حدیثی در احوال سلمان فارسی (ص)
۳۲۲	از زهد زبان آورده شده	۳۴۱	اعلام علی (ع) بر نامه حکومت خود را
۳۲۳	پندهای حکیمانه	۳۴۲	یک اعلامیه از یقیمر (ص) خطاب بهی هاشم
۳۲۴	خطبه از امیرالمؤمنین (ع)	۳۴۳	داستان خواب امام باقر (ع)
۳۲۵	تشبیه بشر بکاروانی که بتزلزلگاه یاز بر زمین نهاد و اندکی بیادماند و پسین کوچ کند	۳۴۴	عسیر کریمه (و کسم عی شمع حیره من النار)
۳۲۶	عی (ع) بر ما به حد رحمت کند بندهای را که پروردگار خود را منظور دارد	۳۴۵	تفسیر آیه (۶۶) از سوره النساء
۳۲۷	خطبه از امیرالمؤمنین (ع)	۳۴۶	مرجعیت اولوالامر و استه به رجعت رسولت
۳۲۸	خداوند یقیمر اسلام را (ص) رحمت جهانبیان خواست	۳۴۷	حدیث قوم صالح (ع)
۳۲۹	دنیا خانه کار است و آخرت خانه آسایش	۳۴۸	بحث صالح (ع) با قومش بر سر پشته
۳۳۰	روشی از درود بر محمد و آل محمد (ع)	۳۴۹	اجابت حضرت حق دعوت صالح ر
۳۳۱	دعای علی (ع) در حق اهل ایمان در خطبه جمعه	۳۵۰	نار بدین شرح مدانی صالح را (ع)
۳۳۲	سور سوره یوسف و سوره بقره در شأن رحیم	۳۵۱	دنباله داستان صالح و قومش
۳۳۳	دسور معشرب	۳۵۲	کشتن قوم صالح نافر صالح را
۳۳۴	هر فرد از بشر دارای استعدادی مخصوص بخودش میباشد	۳۵۳	امهال حضرت حق قوم صالح را تا سه روز برای توبه
۳۳۵	ممانی (الرواء)	۳۵۴	برول عذاب بر قوم صالح (ع)
۳۳۶	تفسیر بعضی از آیات قرآن مجید	۳۵۵	در مضبوط شمع
۳۳۷	روی همچنانکه موجب فراهم آمدن رزق جسمانیست سبب فراهم آمدن رزق روحانی همست	۳۵۶	یک تعلیل و تجزیه اخلاقی
۳۳۸	ناویل کریمه (مایکون من جوی ثلاثة لاهو و مهم)	۳۵۷	معالجه برای ضح [ معده
		۳۵۸	بیان وقت مناسب برای حجات
		۳۵۹	شماره چند داور بر پایه طلب قدیم
		۳۶۰	شرط اساسی عمل به سفته های دعائی
		۳۶۱	حواس هیله و بلیله و طریل
		۳۶۲	یک مستور برای پزشکان
		۳۶۳	درمانی برای درد دندان

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۶۴	در حکم علم نجوم و تعلیم و تعلم و مطالبه آن	۳۶۷	مخالف بودن دین اسلام با دشپای معیه
۳۶۵	کوتاهی اطلاعات مسیحین	۳۶۸	شرحی در امر اس و اگیره
۳۶۶	شرحی در امر اس و اگیره	۳۶۹	بی مشیت خدا و اگیره تحقیق پذیر است
۳۶۷	معنی (لا اوضاع بعد فطام)	۳۷۰	بدعالی جمیعی ندارد
۳۶۸	بدعالی جمیعی ندارد	۳۷۱	تعدیل کریمه «الم ترالی الدین خرجوا
۳۶۹	معنی (لا اوضاع بعد فطام)	۳۷۲	من دیار هم و هم الوف حذالموت >
۳۷۰	بدعالی جمیعی ندارد	۳۷۳	درخواست حرقین از پروردگار زنده
۳۷۱	تعدیل کریمه «الم ترالی الدین خرجوا	۳۷۴	کردن جمعی را که کجا مرده بودند
۳۷۲	من دیار هم و هم الوف حذالموت >	۳۷۵	چرخی از داستان موسی «ع»
۳۷۳	درخواست حرقین از پروردگار زنده	۳۷۶	مسیریک آیه در ولایت
۳۷۴	کردن جمعی را که کجا مرده بودند	۳۷۷	لحن حضرت داود «ع» اهل ابد را که
۳۷۵	چرخی از داستان موسی «ع»	۳۷۸	در سه تجاوز کرده بودند
۳۷۶	مسیریک آیه در ولایت	۳۷۹	از ابو جهم نقل شده که به پیغمبر (ص)
۳۷۷	لحن حضرت داود «ع» اهل ابد را که	۳۸۰	گفت ما تو را دروغ گو بدیم ولی
۳۷۸	در سه تجاوز کرده بودند	۳۸۱	آنچه آوردی بکشدیم کسم
۳۷۹	از ابو جهم نقل شده که به پیغمبر (ص)		
۳۸۰	گفت ما تو را دروغ گو بدیم ولی		
۳۸۱	آنچه آوردی بکشدیم کسم		



# الامام على

## صوت العدالة الانسانية

تأليف سرج جرداق

ترجمه آقاي حاج ميرزا ابوالحسن شعراني  
جانب ترين كتابي است كه درباره حضرت مولی الموحدين  
امير المؤمنين على بن ابیطالب (ع) نوشته شده است  
خواندن اين اثر نفس را بعموم شيعيان  
توصيه مي نماييم









Library of



Princeton University.

